



مرکز تحقیقات اسلامی


اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



برزخ و معاد

از دیدگاه
قرآن و روایات

محمد تقی حسینی دایره‌اندوز

مجمع جهانی شیعه شناسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برزخ و معاد از دیدگاه قرآن و روایات

نویسنده:

محمدعظیم محسنی دایکندی

ناشر چاپی:

مجتمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	برزخ و معاد از دیدگاه قرآن و روایات
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۷	تقدیم به:
۱۸	فهرست مطالب
۲۸	مقدمه استاد انصاری بویراحمدی
۳۴	پیشگفتار
۴۲	بخش اول: برزخ
۴۲	اشاره
۴۴	فصل اول: مفهوم شناسی
۴۴	عالم برزخ پس از مرگ
۴۴	اشاره
۴۶	مطلب اول: واژه برزخ
۴۶	الف) برزخ در لغت
۴۷	ب) برزخ در اصطلاح
۵۳	مطلب دوم: دلیل تجربی بر اثبات زندگی برزخی
۵۷	مطلب سوم: بدن مثالی
۵۷	اشاره
۵۷	الف) ماهیت بدن مثالی
۵۹	ب) بدن مثالی در روایات
۶۳	ج) بدن مثالی در کلام بزرگان
۶۸	فصل دوم: مرگ
۶۸	مطلب اول: حقیقت مرگ

- ۶۸ اشاره
- ۶۸ الف) انسان ترکیبی دو بعدی
- ۸۰ ب) هر نفسی طعم مرگ را می چشد
- ۸۳ ج) تشابه خواب و مرگ
- ۹۰ د) مرگ، سرآغاز زندگی نوین
- ۹۶ هـ-) مرگ امری است وجودی و مخلوق
- ۱۰۳ و) نامعلوم بودن زمان مرگ
- ۱۰۸ مطلب دوم: وصیت از احکام ثابت اسلام
- ۱۰۸ اشاره
- ۱۱۴ تخلف از وصیت
- ۱۱۵ مطلب سوم: بازگشت، تنها راه
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۸ توبه و پشیمانی در حال مرگ
- ۱۲۲ مطلب چهارم: قبض روح
- ۱۲۲ الف) کسانی که هنگام قبض روح حاضرند
- ۱۲۲ ۱. قابضان ارواح
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۷ الف) احاطه و تسلط ملک الموت
- ۱۳۰ ب) تمثّل ملائکه و ملک الموت
- ۱۳۰ اشاره
- ۱۳۳ چهره عزرائیل در هنگام مرگ
- ۱۳۵ ج) سکرات موت
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۴۵ موسی و تلخی فراق
- ۱۴۶ سختی مرگ از نظر حضرت یحیی(ع)
- ۱۴۷ د) آسان شدن سکرات موت

- ۱۵۱ ----- ۵- تفاوت مرگ مؤمنان و کافران
- ۱۵۹ ----- ۲. حضور معصومین(ع) و ملائکه در وقت احتضار
- ۱۷۹ ----- ۳. حضور شیطان هنگام غمرات موت
- ۱۷۹ ----- اشاره
- ۱۸۵ ----- نشکن، نمی گویم!!
- ۱۸۶ ----- (ب) چرا بعضی از مؤمنان سخت و بعضی از کافران آسان جان می دهند؟
- ۱۹۰ ----- (ج) کراهت طلب مرگ
- ۱۹۳ ----- (د) نشنیدن صدای ملائکه و محتضر
- ۱۹۶ ----- ۵- پاسخ به یک سؤال مهم
- ۱۹۶ ----- اشاره
- ۲۰۰ ----- عالم ذر
- ۲۰۶ ----- توضیح تکمیلی پیرامون عالم ذر
- ۲۰۷ ----- اقوال چهارگانه در باب حدوث و قدم نفس
- ۲۲۳ ----- فصل سوم: عالم قبر
- ۲۲۳ ----- مطلب اول: سؤال و جواب در قبر
- ۲۲۳ ----- اشاره
- ۲۲۸ ----- الف) سؤال کننده
- ۲۳۱ ----- (ب) در قبر از چه چیزی سؤال می شود؟
- ۲۳۱ ----- اشاره
- ۲۴۴ ----- الف) تلقین فاطمه بنت اسد
- ۲۴۵ ----- (ب) بطائنی و سؤال قبر
- ۲۴۹ ----- (ج) در قبر از چه کسانی سؤال می شود؟
- ۲۶۴ ----- (د) حکمت سؤال منکر و نکیر
- ۲۶۶ ----- مطلب دوم: حیات در قبر
- ۲۷۸ ----- مطلب سوم: فشار و عذاب قبر
- ۲۷۸ ----- اشاره

- الف) سؤال و عذاب قبر تا کی؟ ۲۹۲
- ب) عوامل بر طرف کننده فشار قبر ۲۹۴
- ج) فشار قبر برای همه ۳۰۱
- د) فشار قبر روحی است یا جسمی؟ ۳۰۲
- ه) -) تلقین میت ۳۰۶
- اشاره ۳۰۶
- فلسفه تلقین ۳۰۹
- فصل چهارم: ابعاد و ویژگی های زندگی برزخی ۳۱۶
- مطلب اول: بهشت و جهنم برزخی ۳۱۶
- مطلب دوم: آیا ارواح در برزخ تکامل و تنزل دارند؟ ۳۳۹
- مطلب سوم: ارتباط با ارواح در منابع اسلامی ۳۵۳
- اشاره ۳۵۳
۱. سخن گفتن پیامبر و ائمه اطهار(ع) با مردگان ۳۵۳
- اشاره ۳۵۳
- الف) سخن گفتن پیامبر اسلام | با مردگان: ۳۵۳
- ب) سخن گفتن امیر المؤمنین* با مردگان: ۳۵۵
- ج) سخن گفتن امیرمؤمنان با مردگان ۳۵۷
- د) سخن گفتن حضرت عیسی* با مردگان: ۳۵۷
۲. منکران ارتباط با ارواح ۳۵۹
۳. ارتباط ارواح برزخیان با زندگان در دنیا ۳۶۴
۴. آگاهی ارواح برزخیان از اعمال بازماندگان ۳۷۱
- اشاره ۳۷۱
- الف) دیدار ارواح برزخیان با بازماندگان ۳۷۱
- ب) زیارت اهل قبور ۳۷۴
۵. ملاقات ارواح برزخیان با یکدیگر ۳۷۹
- مطلب چهارم: ارواح در کجا زندگی می کنند؟ ۳۸۲

۳۹۷	فصل پنجم: تجسم اعمال و تفاوت های عالم برزخ و قیامت
۳۹۷	مطلب اول: تجسم اعمال
۳۹۷	اشاره
۴۰۹	الف) تجسم اعمال در آیات قرآن
۴۱۵	ب) تجسم اعمال در قیامت از نظر روایات
۴۱۸	ج) تجسم اعمال در برزخ و قبر از نظر روایات
۴۲۸	مطلب دوم: تفاوت های عالم برزخ و قیامت
۴۴۹	بخش دوم: معاد
۴۴۹	اشاره
۴۵۱	فصل اول: معاد از دیدگاه آیات و روایات
۴۵۱	اشاره
۴۵۵	مطلب اول: واژه معاد
۴۵۹	مطلب دوم: اسامی قیامت در قرآن
۴۵۹	اشاره
۴۶۰	جدول اسامی روز قیامت در قرآن کریم
۴۷۳	مطلب سوم: زمان قیامت چه وقت خواهد بود؟!
۴۷۷	مطلب چهارم: علائم و نشانه های قیامت
۴۷۷	اشاره
۴۷۹	علائم و نشانه های قیامت
۴۷۹	قسمت اول: رخدادهای پیش از قیامت
۴۹۷	قسمت دوم: رخدادهای هنگام وقوع قیامت
۵۰۳	مطلب پنجم: اثبات معاد
۵۰۸	فصل دوم: اقوال و نظرات درباره معاد
۵۰۸	اشاره
۵۱۱	مطلب اول: معاد فقط جسمانی
۵۱۲	مطلب دوم: معاد فقط روحانی

- مطلب سوم: معاد هم جسمانی و هم روحانی ۵۱۳
- اشاره ۵۱۳
- معیار و ملاک جسمانی و روحانی بودن معاد ۵۱۵
- مطلب چهارم: بررسی و نقد اقوال بر اساس معیارها ۵۱۶
- اشاره ۵۱۶
- نظریه اول: ۵۱۶
- نظریه دوم: ۵۱۷
- نظریه ابن سینا - ۵۱۸
- اشاره ۵۱۸
- الف) معاد جسمانی بر اساس ملاک اول ۵۲۳
- اشاره ۵۲۳
- تفاوت های میان این جهان و جهان آخرت ۵۲۴
- اصل معاد جسمانی عنصری در آیات ۵۳۳
- ب) معاد جسمانی به اعتبار ملاک دوم ۵۵۸
- اشاره ۵۵۸
۱. لذاتند جسمانی بهشت ۵۵۸
- اشاره ۵۵۸
- الف) سایه های درختان بهشتی و چشمه ها: ۵۶۰
- ب) منازل شایسته: ۵۶۲
- ج) غذاها و میوه های بهشتی: ۵۶۳
- د) نوشیدنی های بهشتی: ۵۶۵
- ه) -) ظرف های بهشتی: ۵۷۱
- و) خادمان همچون مروارید: ۵۷۳
- ز) همسران بهشتی: ۵۷۵
- ح) زیورهای اهل بهشت: ۵۸۱
- ط) لباس های اهل بهشت: ۵۸۲

۵۸۳	ی) فرش های نفیس و تخت های بلند:
۵۸۷	۲. آلام و عذاب های جسمانی دوزخ
۵۸۷	اشاره
۵۸۹	الف) بادهای کشنده و سایه های سوزان:
۵۸۹	ب) غذا و نوشیدنی های ناگوار:
۵۹۴	ج) آتش سوزان:
۵۹۷	د) اسارت در غل و زنجیر:
۵۹۸	ه-) لباس دوزخیان:
۶۰۰	و) زندان های انفرادی دوزخ
۶۰۸	پایان بحث:
۶۰۹	معاد روحانی بر اساس هر دو ملاک در قرآن
۶۰۹	اشاره
۶۱۰	۱. لذات روحانی و معنوی
۶۲۰	۲. عذاب روحانی و معنوی
۶۳۱	فهرست منابع
۶۴۵	درباره مرکز

برزخ و معاد از دیدگاه قرآن و روایات

مشخصات کتاب

سرشناسه: محسنی دایکندی، محمدعظیم، ۱۳۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور: برزخ و معاد از دیدگاه قرآن و روایات / محمد عظیم محسنی دایکندی؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر: قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۶۱۶ص.

شابک: ۱۴۰۰۰۰ ریال: گالینگور ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۳۴-۲؛ ۱۲۰۰۰۰ ریال (شومیز)

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۶۰۳] - ۶۱۶.

موضوع: برزخ -- جنبه های قرآنی

موضوع: معاد -- جنبه های قرآنی

موضوع: برزخ -- احادیث

موضوع: معاد -- احادیث

شناسه افزوده: مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره: BP۲۲۲/۲۴م/۲۵۴ب ۴ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۳۷۶۵۲

ص: ۱

اشاره

نام کتاب: برزخ و معاد از دیدگاه قرآن و روایات

نام مؤلف: محمد عظیم محسنی دایکندی

ناشر: انتشارات آشیانه مهر

ویراست علمی و تحقیق: خلیل بخشی زاده

ویراستار: سیدعلی محمد محمودیان

امور فنی / طرح جلد: علی اکبر رشیدی گلروئیه

صفحه آرا: علی اکبر احسانی تیرگر

حروفچینی: مهدی لطفی مرام

تعداد صفحات: ۶۱۶

چاپخانه: گلها

چاپ: اول / ۱۳۹۱

تیراژ: ۳۰۰۰

قیمت گالینگور: - ۱۴.۰۰۰ تومان

قیمت شومیز: ۱۲.۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۳۴-۲

حق چاپ متعلق به مجمع جهانی شیعه شناسی می باشد

ص: ۴

عکس دارد

ص: ۵

الحمد لله والصّیلموه والسّلام علی رسول الله وعلی آل الله ولاسیما الفاطمه الزهراء ÷ الذی امرنا النّبی صلی الله علیه و آله وسلم
بمحبّتها حیث قال: «مَن احبّها فقد احبّنی ومَن احبّنی فقد احبّ الله»

تقدیم به:

روح ملکوتی و مطهر «امّ ابیها» فاطمه زهرا ÷ شافعه روز جزا و یازده فرزند برحقّش علیهم السلام و به:

ارواح پاک شهدای عزیز که برای رضایت ذات اقدس حق جان خود را نثار دفاع از اسلام و قرآن نمودند و با برزخیان در کنار
سفره حق میهمان گردیدند.

و به: روح پدر و مادر گرامی ام که افتخار شاگردی امام صادق علیه السلام را به من آموختند.

ص: ۶

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی ۱۳

پیشگفتار / ۱۷

پیشگفتار ۱۹

بخش اول: برزخ / ۲۷

فصل اول: مفهوم شناسی ۲۹

عالم برزخ پس از مرگ ۲۹

مطلب اول: واژه برزخ ۳۱

الف) برزخ در لغت ۳۱

ب) برزخ در اصطلاح ۳۲

مطلب دوم: دلیل تجربی بر اثبات زندگی برزخی ۳۸

مطلب سوم: بدن مثالی ۴۲

الف) ماهیت بدن مثالی ۴۲

ب) بدن مثالی در روایات ۴۴

ج) بدن مثالی در کلام بزرگان ۴۸

فصل دوم: مرگ ۵۳

مطلب اول: حقیقت مرگ ۵۳

الف) انسان ترکیبی دو بعدی ۵۳

ب) هر نفسی طعم مرگ را می چشد ۶۵

ج) تشابه خواب و مرگ ۶۸

د) مرگ، سرآغاز زندگی نوین ۷۵

ه-) مرگ امری است وجودی و مخلوق ۸۱

و) نامعلوم بودن زمان مرگ ۸۸

مطلب دوّم: وصیت از احکام ثابت اسلام ۹۳

تخلف از وصیت ۹۹

مطلب سوّم: بازگشت، تنها راه ۱۰۰

توبه و پشیمانی در حال مرگ ۱۰۳

مطلب چهارم: قبض روح ۱۰۷

الف) کسانی که هنگام قبض روح حاضرند ۱۰۷

۱. قابضان ارواح ۱۰۷

الف) احاطه و تسلط ملک الموت ۱۱۲

ب) تمثّل ملائکه و ملک الموت ۱۱۵

ج) سكرات موت ۱۲۰

د) آسان شدن سكرات موت ۱۳۲

ه-) تفاوت مرگ مؤمنان و کافران ۱۳۶

۲. حضور معصومین علیهم السلام و ملائکه در وقت احتضار ۱۴۴

۳. حضور شیطان هنگام غمرات موت ۱۶۲

نشکن، نمی گویم!! ۱۶۸

ب) چرا بعضی از مؤمنان سخت و بعضی از کافران آسان جان می دهند؟ ۱۶۹

ج) کراهت طلب مرگ ۱۷۳

د) نشنیدن صدای ملائکه و محتضر ۱۷۶

هـ) پاسخ به یک سؤال مهم ۱۷۹

ص: ۸

توضیح تکمیلی پیرامون عالم ذر ۱۸۸

اقوال چهارگانه در باب حدوث و قدم نفس ۱۸۹

فصل سوّم: عالم قبر ۲۰۵

مطلب اوّل: سؤال و جواب در قبر ۲۰۵

الف) سؤال کننده ۲۱۰

ب) در قبر از چه چیزی سؤال می شود؟ ۲۱۳

ج) در قبر از چه کسانی سؤال می شود؟ ۲۳۱

د) حکمت سؤال منکر و نکیر ۲۴۶

مطلب دوّم: حیات در قبر ۲۴۸

مطلب سوّم: فشار و عذاب قبر ۲۶۰

الف) سؤال و عذاب قبر تا کی؟ ۲۷۴

ب) عوامل بر طرف کننده فشار قبر ۲۷۶

ج) فشار قبر برای همه ۲۸۳

د) فشار قبر روحی است یا جسمی؟ ۲۸۴

هـ) تلقین میّت ۲۸۸

فلسفه تلقین ۲۹۱

فصل چهارم: ابعاد و ویژگی های زندگی برزخی ۲۹۷

مطلب اوّل: بهشت و جهنّم برزخی ۲۹۷

مطلب دوّم: آیا ارواح در برزخ تکامل و تنزّل دارند؟ ۳۱۹

مطلب سوّم: ارتباط با ارواح در منابع اسلامی ۳۳۳

۱. سخن گفتن پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام با مردگان ۳۳۳

۲. منکران ارتباط با ارواح ۳۳۹

۳. ارتباط ارواح برزخیان با زندگان در دنیا ۳۴۴

ص: ۹

۴. آگاهی ارواح برزخیان از اعمال بازماندگان ۳۵۱

الف) دیدار ارواح برزخیان با بازماندگان ۳۵۱

ب) زیارت اهل قبور ۳۵۴

۵. ملاقات ارواح برزخیان با یکدیگر ۳۵۹

مطلب چهارم: ارواح در کجا زندگی می کنند؟ ۳۶۲

فصل پنجم: تجسم اعمال و تفاوت های عالم برزخ و قیامت ۳۷۷

مطلب اول: تجسم اعمال ۳۷۷

الف) تجسم اعمال در آیات قرآن ۳۸۷

ب) تجسم اعمال در قیامت از نظر روایات ۳۹۳

ج) تجسم اعمال در برزخ و قبر از نظر روایات ۳۹۶

مطلب دوم: تفاوت های عالم برزخ و قیامت ۴۰۶

بخش دوم: مع-اد / ۴۲۷

فصل اول: معاد از دیدگاه آیات و روایات ۴۲۹

مطلب اول: واژه معاد ۴۳۳

مطلب دوم: اسامی قیامت در قرآن ۴۳۷

جدول اسامی روز قیامت در قرآن کریم ۴۳۸

مطلب سوم: زمان قیامت چه وقت خواهد بود؟! ۴۴۶

مطلب چهارم: علائم و نشانه های قیامت ۴۵۰

علائم و نشانه های قیامت ۴۵۲

قسمت اول: رخدادهای پیش از قیامت ۴۵۲

قسمت دوّم: رخدادهای هنگام وقوع قیامت ۴۷۰

مطلب پنجم: اثبات معاد ۴۷۶

فصل دوّم: اقوال و نظرات درباره معاد ۴۸۱

مطلب اول: معاد فقط جسمانی ۴۸۴

ص: ۱۰

مطلب دوم: معاد فقط روحانی ۴۸۵

مطلب سوم: معاد هم جسمانی و هم روحانی ۴۸۶

معیار و ملاک جسمانی و روحانی بودن معاد ۴۸۸

مطلب چهارم: بررسی و نقد اقوال بر اساس معیارها ۴۸۹

نظریه اول: ۴۸۹

نظریه دوم: ۴۹۰

نظریه ابن سینا ۴۹۱

الف) معاد جسمانی بر اساس ملاک اول ۴۹۶

تفاوت های میان این جهان و جهان آخرت ۴۹۷

اصل معاد جسمانی عنصری در آیات ۵۰۶

ب) معاد جسمانی به اعتبار ملاک دوم ۵۳۰

۱. لذائد جسمانی بهشت ۵۳۰

الف) سایه های درختان بهشتی و چشمه ها: ۵۳۲

ب) منازل شایسته: ۵۳۴

ج) غذاها و میوه های بهشتی: ۵۳۵

د) نوشیدنی های بهشتی: ۵۳۷

هـ) ظرف های بهشتی: ۵۴۳

و) خادمان همچون مروارید: ۵۴۵

ز) همسران بهشتی: ۵۴۷

ح) زیورهای اهل بهشت: ۵۵۳

ط) لباس های اهل بهشت: ۵۵۴

ی) فرش های نفیس و تخت های بلند: ۵۵۵

۲. آلام و عذاب های جسمانی دوزخ ۵۵۹

الف) بادهای کشنده و سایه های سوزان: ۵۶۱

ص: ۱۱

ب) غذا و نوشیدنی های ناگوار: ۵۶۱

ج) آتشِ سوزان: ۵۶۶

د) اسارت در غل و زنجیر: ۵۶۹

هـ-) لباس دوزخیان: ۵۷۰

و) زندان های انفرادی دوزخ ۵۷۲

پایان بحث: ۵۸۰

معاد روحانی بر اساس هر دو ملاک در قرآن ۵۸۱

۱. لذات روحانی و معنوی ۵۸۲

۲. عذاب روحانی و معنوی ۵۹۲

فهرست منابع ۶۰۳

ص: ۱۲

{إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعِدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ}. (۱)

«بازگشت همه شما فقط به سوی اوست. (خدا شما را وعده داد) وعده ای حق و ثابت؛ بی تردید اوست که جهان آفرینش را می آفریند، سپس آن را (به قیامت) باز می گرداند تا کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به عدالت پاداش دهد و برای کسانی که کافر شدند، به کیفر کفری که همواره می ورزیدند شربتی از آب بسیار جوشان و عذابی دردناک است».

معاد و چگونگی تأثیرگذاری آن در زندگی انسان از موضوعات اساسی و بسیار مهمی است که جای تحقیق و پژوهش فراوان دارد. دارای چنان اهمیت و عظمتی که آن را از اصول دین قرار داده و بیش از هزار و دویست آیه از قرآن کریم را به خود اختصاص داده است.

ایمان به خداوند بدون ایمان به معاد و زندگی پس از مرگ کامل نیست. انسان عبث و بیهوده آفریده نشده تا نسبت به قیامت و برزخ و معاد بی اعتنا باشد. {أَفَحَسِبْتُمْ

أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ}؛ «آیا گمان کردید که شما

ص: ۱۳

را بیهوده آفریدیم و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد».(۱)

بنابراین زندگی ما با مرگ پایان نیافته و پس از مرگ به سوی خداوند باز خواهیم گشت. {قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي...} (۲).

از مراحل چهارگانه (۳) زندگی انسان تنها یک مرحله مربوط به دنیا و سه مرحله دیگر آن مربوط به برزخ (۴) و معاد است. با درب مرگ از یک مرحله گذر کرده به طرف مراحل و دوران اصلی می رویم. قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام: «لکل دار باب وباب دار الآخرة الموت»؛ «برای هر خانه ای دری هست و درب خانه آخرت مرگ است».(۵)

برخی از آثار مرگ اندیشی و اعتقاد به برزخ و معاد، عبارتند از:

اول: فهم و درک بهتر از حکمت آفرینش انسان، دوم: اعتقاد به نتیجه مطلوب و روند تکاملی سیر الی الله، سوم: رهایی از پوچی گرایی و تحیر و سرگردانی در زندگی، چهارم: اعتقاد به معاد انگیزه ای برای تهذیب نفس و اقدام به عمل صالح، پنجم: معاد ضامن قوانین و عدالت الاهی، ششم: ایمان به معاد زداینده روح دنیاپرستی و اساسی ترین عامل ترک گناه، هفتم: یقین در رسیدن به نتیجه اعمال اعم از پاداش اعمال نیک و کیفر اعمال بد و ناپسند. هشتم:

ص: ۱۴

۱- مؤمنون / ۱۱۵.

۲- سجده / ۱۱.

۳- مرحله اول: دوران تولد تا مرگ، مرحله دوم: مرگ تا قیامت (برزخ یا قیامت صغری)، مرحله سوم: قیامت کبری، مرحله چهارم: بهشت و دوزخ.

۴- برزخ در لغت به معنای حائل، مانع و فاصله بین دو چیز است. راغب مفردات الفاظ قرآن، ص ۱۱۸ و در اصطلاح به فاصله ای خاص که همان فاصله دنیا و آخرت یعنی از مرگ تا قیامت باشد گفته می شود.

۵- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

دست یابی انسان مؤمن به زندگی و سعادت جاودان در بهشت و... .

لقمان به فرزندش فرمود: «ای فرزندم، همانا دنیا دریای عمیقی است و افراد زیادی در آن غرق شده اند، پس قرار بده کشتی خودت را در دنیا ایمان به خدا و توشه خودت را پرهیزگاری و بادبان آن را توکل بر خدا، پس اگر نجات پیدا کردی به رحمت خداوند است و اگر هلاک شدی به گناهان توست. سخت ترین ساعات انسان روزی است که به دنیا می آید و روزی که می میرد و روزی که مبعوث می شود...» (۱۱)

اکنون که به دنیا آمده ایم، باید به فکر ساعات سخت مرگ و قیامت باشیم بدانیم که حقیقت مرگ چیست؟ آیا سرآغاز زندگی نوینی است؟ زمان آن کی فرا می رسد؟ چهره عزرائیل هنگام قبض روح چگونه است؟ سكرات موت چیست؟ تفاوت مرگ مؤمن و غیر مؤمن در چیست؟ چرا از مرگ فراری هستیم؟ احتضار چگونه است؟ برزخ از کی و چگونه شروع می شود؟ حکمت سؤالات نکیر و منکر چیست؟ آیا فشار قبر برای همه است؟ فلسفه تلقین میت چیست؟ آیا ارواح برزخیان با یکدیگر ارتباط دارند؟ تجسم اعمال در قیامت چگونه است؟ علائم و نشانه های قیامت کدامند؟ معاد جسمانی و معاد روحانی هر کدام چگونه اند؟ لذائذ جسمانی و روحانی در قیامت چگونه است؟ آلام و عذاب های دردناک قیامت برای چه کسانی بخشیده می شود؟ و... .

و صدها سؤال متفاوت که باید با مطالعه کتب علمی، متقن و استدلالی به

ص: ۱۵

۱- «قال لقمان لابنه: يا بني ان الدنيا بحر عميق و قد هلك فيها عالم كثير، فاجعل سفینك فيها الايمان بالله واجعل زادك فيها تقوى الله واجعل شراعها التوكل على الله، فان نجوت فبرحمته الله وان هلكت فيه فبذنوبك واشد الساعه يوم يولد ويوم يموت يوم يبعث...». بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۵۰.

جواب آنها دست یافت. البته آن هم کتبی که مطالب آن برگرفته از آیات قرآن و کلام نورانی ائمه معصوم علیهم السلام باشد. کتبی که به همت عالمان اسلام شناس و محققان توانمند، نوشته شده باشد.

از این رو با عنایت به موضوع محوری و مهم برزخ و معاد و اهمیت و تاثیر شناخت آن در جامعه مسلمین، استاد اسلام شناس، پژوهشگر فرهیخته، حضرت حجة الاسلام والمسلمین محمد عظیم محسنی دایکندی (زید عزه الشریف) با سبکی زیبا، ساده و روان، اقدام به تألیف کتاب وزین «برزخ و معاد از دیدگاه قرآن و اهل بیت علیهم السلام» نموده اند. کتاب ارزشمندی که با استفاده کارشناسانه و عالمانه مؤلف از آیات و روایات، اثر ارزشمند و گران سنگی گردیده است. اثر وزینی که در خور استفاده برای عموم مؤمنین به ویژه مبلغین، خطبا و دانش پژوهان خواهد بود. امید آنکه مؤلف محترم مورد لطف و رحمت الاهی قرار گیرند. ان شاء الله کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجراً، ادام

الله ظلّه و دامت افاضاته و السلام علیکم و علی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن ابی طالب فی اقطار العالم و رحمه الله و برکاته.

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۱۶

پیروان همه ادیان و مذاهب اسلامی، با تمام تفاوت‌هایی که در طرز تفکر دارند، در ایمان به مرگ اتفاق نظر دارند. بدون تردید انسان دوست دارد از سرنوشت خود در آینده آگاه شود و بداند که آیا با فرارسیدن مرگ، تمام وجود آدمی می‌میرد یا آن که مرگ، به بُعد مادی و حیات جسمانی انسان در دنیا خاتمه می‌دهد اما روحش که معیار بُعد معنوی و میزان شخصیت انسانی انسان است، همچنان زنده و پایدار می‌ماند؟ و از این جهان به جهان دیگر منتقل می‌گردد؟ در آن جا زندگی با چه ویژگی‌هایی ادامه خواهد داشت؟ و نیز می‌خواهد بداند سرای دیگر کجاست؟ ویژگی‌های آن چیست؟ نام آن عالم چیست؟ و پس از آن چه خواهد شد؟ سؤال‌های دیگری از این قبیل درباره مرگ وجود دارد که هر کدام به نوبه خود انسان را متوجه می‌سازد که مرگ را به خوبی بشناسد و از حقیقت آن آگاهی پیدا کند. روشن است که اعتقاد به وجود جهان پس از مرگ، بخشی از جهان بینی مکتب پیامبران الهی است که با سپری شدن ایام زندگی دنیا و فرارسیدن مرگ، روح آدمی از بدن جدا می‌شود و به عالم برزخ منتقل می‌گردد و در آن سرای به حیات خویش ادامه می‌دهد. چون انسان پدیده صد در صد مادی

نیست بلکه ترکیب و آمیخته ای است از ماده و روح که موجودی ماوراء ماده است. به اصطلاح بعضی از دانشمندان، انسان دارای دو جنبه است؛ مادی و معنوی، ناسوت و ملکوت. تا وقتی که در قید حیاتیم محسوس و نامحسوس یا ناسوت و ملکوتیمان به هم آمیخته و روح و جسممان با هم متحدند، ولی مرگ این دو را از هم تفکیک می نماید و جسم را از روح جدا می کند.

ولی باید بدانیم که دوران برزخ هم مثل دنیا محدود است و همیشگی نخواهد بود، هر چند طول مدت آن را جز خدا کسی نمی داند. شاید میلیون ها سال باشد. شروع عالم برزخ از هنگام مرگ است و تا قیامت ادامه دارد.

البته این عالم به خلاف عالم دنیا تاریک ترین، پرحادثه ترین، وحشتناک ترین و طولانی ترین دوران های سرگذشت انسان از مبدأ تا معاد است. با توجه به آیات قرآن شریف و روایات ائمه معصومین علیهم السلام دانسته می شود که رنج و سختی انسان در عالم برزخ به اندازه عذاب قیامت شدید نخواهد بود، از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام به این نکته زیبا توجه داده، فرموده است:

وَ اذْكُرْ قَبْرَكَ فَاِنَّ عَلَيْهِ مَمْرَكَ. (۱)

به یاد قبرت باش؛ زیرا از آن جا به طرف قیامت مرور می کنی.

در جای دیگر فرمود:

مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ. (۲)

ص: ۲۰

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳.

۲- همان، حکمت ۲۸۰.

کسی که به یاد سفر طولانی آخرت باشد، خود را آماده محاسبه آن روز خواهد کرد.

چه خوب است که از این رهنمودها عبرت بگیریم و خود را برای آن روز آماده کنیم؛ روزی که در قبر تنها گذاشته می شویم و سپس تنها محشور می شویم و از مال، جاه، اولاد و شهرت هیچ کاری ساخته نیست؛

{يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ} (۱۱)

روزی که مال و فرزندان (برای کسی) سود ندارند.

بنابراین همه ما باید توجه داشته باشیم که شاید روز را به شب نرسانده و یا شب را به صبح نرسانده، از این عالم به عالم برزخ که همان عالم قبر است منتقل شویم و در آنجا، بلافاصله نخستین دادگاه ما شروع می گردد که قاضی، شاهد و مجری احکام در آن، دو فرشته اند که هر دو مأمور الاهی هستند و به دنبال آن، پاداش و ثواب، کیفر و عذاب برزخی تحقق می یابد که از آن به «قیامت صغری» یاد می شود و پس از آن، دادگاه دوم که حکم نهایی و ابدی و همه جانبه است، در روز رستاخیز صورت خواهد گرفت که معروف به «قیامت کبری» است.

ایمان به معاد از عقاید بین المللی تمام مذاهب دنیاست. پیروان مکاتب پیامبران - تابع هر مذهبی که هستند - عموماً به عنوان یک عقیده مقدس و همگانی، موضوع زندگی پس از مرگ را باور دارند اما در چگونگی بقاء روح و بازگشت آن به اختلاف سخن گفته اند. متکلمان، فیلسوفان و عارفان مسلمان از

ص: ۲۱

منظرهای مختلف به آن نگریسته اند. با نگاهی به منابع کهن و جدید کلامی، روشن می شود که متکلمان نیز نظر یکسانی به این مسئله ندارند، بلکه رهیافت های گوناگونی را در بحث معاد برگزیده اند و هر یک از مکاتب کلام اسلامی، آراء خویش را بر مبانی و پیش فرض های خاص استوار ساخته است و اظهار نظر نموده اند. مثلاً آیا معاد روحانی است یا جسمانی؟ و یا اینکه هم روحانی است و هم جسمانی؟ در آینده به وادی پیچیده معاد جسمانی گام خواهیم گذاشت و ثابت خواهد شد که معاد جسمانی به هر صورت که باشد، حقیقتی است امکان پذیر و می شود به صورت یک امر ممکن در ظرف خارج، وجود پیدا کند و دلیل قانع کننده و قابل توجهی بر امتناع آن در محیط خارج وجود ندارد. دلیل منکران معاد جز استبعاد محض چیز دیگری نیست.

یادآوری این نکته نیز لازم است کسانی که زندگی در مکتب های انسانی آن ها شعار «نان و آب برای همه» می باشد، ممکن است بحث های این کتاب برایشان خارج از محیط زندگی جلوه کند، ولی واقعیت این است که ایمان به زندگی پس از مرگ اثر عمیق مثبتی در تأمین رفاه و آسایش همین زندگی مادی او (در ابعاد گسترده) دارد. مهم ترین اثر یاد معاد، اجرا و برپاداری عدالت فردی و

اجتماعی است همانگونه که مهم ترین اثر نفی و انکار آن نیز تبهکاری و ستمگری فردی و اجتماعی است؛ زیرا ملحدان و منکران معاد، دارای یک زندگی حیوانی و رفتارهای التذازی و برخاسته از غرایز هستند که همان از (خود بیگانگی) است. یعنی انسان در بُعد اعتقادی و عمل به حدی سقوط می کند که از امور فطری و ویژگی های انسانی خود کاملاً بیگانه شده، غرایز حیوانی و هوای نفسانی خود را،

انسانیت خویش می پندارد و (ناخود) را به جای (خود) قلمداد می کند؛ چرا که جهان بینی او و اعتقادش به نبود ماورای طبیعت چنین چیزی را اقتضا می کند.

عقل سلیم هرگز نمی پذیرد که دستگاه محیر العقول آفرینش منحصر به ماده و محسوسات باشد. اگر انسان باور کند که «دنيا دار عمل است و برزخ، سرای آماده شدن برای حساب و جزای اعمال، و قیامت هم دار حساب و جزا» قطعاً زندگی او متحول شده و حیات معنوی و

انسانی طلب میکند؛ در برابر غرایز حیوانی تسلیم نبوده، همه امیال و گرایش های حیوانی خود را در استخدام نیروهای انسانی و در جهت شکوفا شدن آنها به کار می گیرد. اما اگر همین انسان ایمان به معاد نداشت، بدون شك عمرش در اسارت هوا و غرائز، اطاعت از شهوات و خواهش های نفسانی سپری شده، همچنان حیوان زندگی نموده و سرانجام حیوان از دنیا خواهد رفت.

ناگفته پیداست که پذیرش محتویات این کتاب که نشأت گرفته از آیات و روایات در جهت اثبات جاودانگی روح و حیات پس از مرگ در عالم برزخ و قیامت است، منوط به اعتقاد، تصدیق و پیروی از دو گوهر گرانبها می باشد.

۱. منوط به پذیرش قرآن: این کتاب معجزه ی الهی است که در بردارنده معارف و حقایق مسلم الهی است؛ کتابی که انسان را از تاریکی های ضلالت، جهالت و خرافات، به سمت وسوی نور ایمان، هدایت و سعادت ابدی رهنمون می کند. (۱)

کتابی که در برگیرنده ی همه معارف و بیان کننده همه واقعیات و

ص: ۲۳

۱- {الر كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ}؛ ابراهیم/۱.

حقایقی است که بشر برای نیل به سعادت ابدی نیازمند شناخت آنهاست. (۱)

۲. منوط به پذیرفتن سخنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است؛ سخنانی که خود از علم الاهی نشأت گرفته و روح عطشان انسان را سیراب می کند؛ چرا که آن بزرگواران، فرودگاه وحی الاهی، خزانه داران علم، درهای ایمان، حافظان سر خدا، حاملان کتاب او و اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند. (۲)

پیامبر بزرگوار اسلام درباره ی دو ثقل اکبر - در حدیث شریف و معروف ثقلین - چنین فرموده است:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.
(۳)

همانا من دو چیز گرانبها را در میان شما می گذارم؛ کتاب خدا و اهل بیت خویش را. هر گاه به این دو تمسک جوید گمراه نخواهید شد و این دو از یکدیگر جدا نگردند تا آن هنگام که در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

جدایی ناپذیری قرآن و اهل بیت و اقتدای بی قید و شرط مردم به آنان نیز بر این دو مطلب تأکید دارد.

از این رو کوشیده ایم با الهام از آیات شریفه و روایات ائمه معصومین علیهم السلام ، بسیاری از مسائل برزخ و قیامت را در این مجموعه مورد بررسی قرار دهیم. البتّه

ص: ۲۴

۱- {وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ}؛ نحل/۸۹.

۲- زیارت جامعه کبیره، مفاتیح الجنان.

۳- بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۹.

در برخی موارد، روایاتی در تأیید مدلول آیات آورده شده اندولی اگر در مورد حقیقتی از حقایق برزخ و قیامت در ظاهر آیه ای وجود نداشت به روایات معصومان علیهم السلام که بیان حقایق قرآن و تفسیر آن است، بسنده شده است.

برای اینکه مطالب مورد بحث به صورت کتاب درآید و آیندگان نیز بتوانند از آن بهره مند گردند، برای تکمیل بحث، آیات و روایات و کلام محققان اسلامی را بررسی و مطالبی چند را بر آن افزودم.

ناگفته نماند که در این بررسی و تحقیق، شاید نقد و اشکالی هم بر فهم و برداشت برخی از محققان بزرگ داشته باشم. امیدوارم که این تلاش ناچیز، نه گستاخی و ادّعا، بلکه آغازی برای کوشش صادقانه، در جهت تجزیه و تحلیل، بازشناسی و بازسازی عقاید اسلامی تلقی شود. البتّه در قلمرو اندیشه، وظیفه ما آن نیست که صرفاً پاسدار گذشته باشیم، بلکه باید در آثار بزرگان نیز تحقیق کنیم و به تکمیل و بازسازی آن پردازیم. این روش، تنها با روشن اندیشی و با خودباوری امکان دارد. اگرچه مستلزم رد و نقد نظریه بزرگان هم باشد. نقد و ارزیابی نظریه بزرگان گذشته و حال، از شأن آنان نمی گاهد، بلکه کامیابی و پیروزی نسل جدید را بشارت می دهد. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام از عیسی بن مسیح علیه السلام روایت می کند که: «...كُونُوا نُقَادَ الْكَلَامِ...»^(۱) انسان محقق باید همواره نظریه ها را نقد نماید.

البتّه با تمام کوشش هایی که نگارنده به کار برده، ممکن است در این اثر

ص: ۲۵

کاستی و اشکالاتی وجود داشته باشد؛ زیرا هیچ کس نمی تواند ادعا کند در این بحث آخرین سخن را بر زبان رانده است و از هر عیب و نقصی پیراسته می باشد. امید است صاحب نظران و خوانندگان عزیز و محترم به بزرگواری خود ببخشند و تذکرات لازم را برای اصلاح آن منعکس نمایند.

امید است که این کتاب نیز همانند «رجعت در عصر ظهور» مورد استقبال عموم قرار گیرد. مباحث این کتاب، در دو بخش و هر بخش به چند فصل و چند مطلب تنظیم شده است، که در فهرست مندرج، مذکور می باشد. در پایان لازم می دانم از همکاری های صمیمانه فرزندانم که با دقت تمام و صرف وقت بسیار مرا در تهیه مطالب این کتاب یاری کردند، کمال تشکر را داشته باشم. امید اینکه خداوند عالم، اجر و ثواب به آنان عنایت فرماید.

از محضر ربوبی و کمال قدسی، خاضعانه خواهانم که همه ما را به کمال واقعی رهنمون سازد و توفیق عمل به آن را عنایت فرماید و ذخیره آخرت قرار دهد.

وَ مَا تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللّٰهِ.

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ و اِلَيْهِ اُنِيبُ.

محمد عظیم محسنی دایکندی

۲۸/۱/۱۳۹۰ هـ. ش مصادف با ایام فاطمیه

۱۳ جمادی الاول ۱۴۳۲ هـ. ق

ص: ۲۶

بخش اول: برزخ

اشاره

فصل اول: مفهوم شناسی عالم برزخ پس از مرگ

فصل دوم: مرگ

فصل سوم: عالم قبر

فصل چهارم: ابعاد و ویژگی های زندگی برزخی

فصل پنجم: تجسم اعمال و تفاوت های عالم برزخ و قیامت

ص: ۲۷

اشاره

بدون هیچ تردیدی قبل از رسیدن برق آسای قیام قیامت، وقتی که مرگ انسان ها فرا می رسد، روح او از بدن مادی جدا شده به عالم برزخ منتقل می شود، و در آنجا حیات جدید را آغاز می کند، چنانچه رسول مکرّم اسلام فرمودند:

الْمَوْتُ أَوْلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الْآخِرَةِ وَ آخِرُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الدُّنْيَا. (۱)

مرگ نخستین منزل از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا است.

بنابراین هم اکنون عالم «برزخ» وجود دارد، و آنانی که مرده اند در این عالم به سر می برند. به عبارت روشن تر وقتی انسان مُرد، بدن او مرده است، اما روح او از بدن جدا شده و زنده است، زیرا روح از عوارض جسم دنیایی نیست، تا با مرگ جسم، او نیز بمیرد. بلکه روح «گوهَر مستقلّی» است معرّد از بدن که بدون جسم عنصری نیز به بقای خود ادامه می دهد؛ یعنی از آن جا که روح خلقتی جدا

ص: ۲۹

از بدن دارد، از این رو می توان گفت بعد از مرگ همان بدن مثالی به امر الاهی قابلیت پذیرش آن روح را دارد که بعداً بحث خواهیم نمود.

البته اینکه می گویند روح مجرد است، به معنای آن نیست که روح، برهنه و تنها است بلکه - به اصطلاح حکما - یعنی منزّه از ماده خاکی است و این معنا نیز می رساند که روح، مستقل و آزاد است. اگر دقت بیشتری داشته باشیم می توان گفت که بقای روح از جهت همان مسأله تجرّدش می باشد که آن موجود، یگه و تنها به حیات خود ادامه می دهد. اساساً تجرّد به چیزهایی استعمال می شود که از دید چشم پنهان است، همچون عوالم عقول و فرشتگان و... و همین روح است که بعد از مرگ جسم دنیایی در عالمی به نام برزخ قرار می گیرد. (۱)

چون انسان ترکیبی است از دو حقیقت از یک حقیقت اصل که روح مجرد است و یک حقیقت فرعی که همان بدن مادی اوست. پس وقتی که مرگ فرا می رسد، اصل (یعنی روح) بدن را که فرع است رها می کند. این فرع بی اصل، رو به فرسودگی و پوسیدگی می رود، پس آن حقیقت

مجرد که به نام روح است هرگز احکام جسم مادی دنیایی و قوانین مادی در او راه ندارد.

ص: ۳۰

۱- معنای تجرد اصطلاحی که در اینجا برای روح ذکر شده تجرد مطلق نیست، چون مجرد مطلق مربوط به چیزی است که زمان و مکان و محدودیت و هیچ قیدی نداشته باشد که فقط مخصوص خدای تعالی است. در کتاب «الفصول المهمه»، شیخ حرعاملی بابی را به این عنوان آورده که غیر از خدا مجردی نیست (باب ۲۶ ص ۱۹۷). اما این تجرد نسبی است همان طور که در زندگی روزمره به کسی که در قید خانواده و همسر نباشد، مجرد می گوئیم، البته می توان نتیجه گرفت که تجرد روح به همان معنای استقلال روح است و به نظر می رسد که روح مستقل نامیده شود. (محقق)

بنابراین مرگ انسان جز رهایی روح مجرد از قفس تن و انتقال از این جهان به عالم دیگر یعنی (برزخ) نخواهد بود. البته چنانچه روح انسانی مجرد نباشد، و بعد از رهایی بدن، حیات دیگری نداشته باشد؛ ثواب و عذابی نخواهد بود حال آنکه آیات قرآن کریم که محکم ترین سند تاریخی بشر و روایات ائمه معصومین علیهم السلام که افق های تازه ای از معارف الهی را می گشایند، به وضوح ثواب و عذاب برزخی را تبیین نموده که در بحث بهشت و جهنم برزخی خواهد آمد. برای روشن شدن مفهوم و معنای برزخ که در سراسر این مجموعه مطرح خواهد بود، پیش از آغاز بحث اصلی به تعریف و توضیح آن می پردازیم تا در کاربرد آن، ابهامی نباشد و اشتباهی رخ ندهد.

مطلب اول: واژه برزخ

الف) برزخ در لغت

لفظ برزخ در لغت به معنای حائل و مانع بین دو چیز است. (۱) مانند دیوار بین دو خانه، و مرز بین دو ملک و همچنین آن مرزی که بین آب شیرین و شور قرار گرفته و مانع مخلوط شدن آن دو است، برزخ نام دارد. در قرآن کریم، در سه مورد واژه برزخ آمده است و در دو مورد آن، این واژه به معنای «مرز حاجب و حائلی» است که در دریا، بین آب شیرین و شور قرار دارد و از مخلوط شدن آن دو نوع آب، جلوگیری می کند.

ص: ۳۱

۱. {وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَحِجْراً مَّحْجُوراً}. (۱)

اوست که دو دریا را به هم آمیخت، این خوش طعم و گوارا، و این شور و تلخ است، و میان آن دو مانع و حایل و سدّی نفوذناپذیر و استوار قرار داد [تا به هم مخلوط نشوند].

۲. {مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ}. (۲)

دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند. میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی کند.

ولی در یک مورد منظور همان عالم برزخ است که مورد بحث می باشد.

(ب) برزخ در اصطلاح

معنای اصطلاحی برزخ از معنای لغوی آن گرفته شده است. تفاوت معنای اصطلاحی و لغوی در این است که برزخ در لغت عام است و به هر نوع حائل و فاصله اطلاق می شود؛ اما در اصطلاح به یک فاصله خاص گفته می شود. در این زمینه شاید بهترین تعریف این باشد که بگوییم: برزخ فاصله بین دنیا و آخرت از هنگام مرگ تا برانگیخته شدن در روز قیامت است و در مواردی، حائل میان عالم دنیا و عصر رجعت است.

علت نامگذاری برزخ این است که میان دنیا و قیامت واقع شده است و در

ص: ۳۲

۱- فرقان/ ۵۳.

۲- الرحمن/ ۱۹-۲۰.

مواردی حائل و حدّ میان عالم دنیا و دوران رجعتِ رجعت‌کنندگان قرار می‌گیرد. مقصود ما از برزخ، معنای اصطلاحی آن که از قرآن و روایات استفاده می‌شود می‌باشد.

در قرآن کریم آمده:

{حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحْيَاهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ}. (۱)

تا زمانی که یکی از آنان را مرگ در رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا [برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از من سر زده به دنیا] بازگردان. امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] وا گذاشته ام کار شایسته‌ای انجام دهم. [به او می‌گویند:] این چنین نیست [که می‌گویی] بدون تردید این سخنی بی‌فایده است که او گوینده آن است، و از جلوی آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

کلمه (وراء)، هم به معنی پشت سر گفته می‌شود هم به معنی پیش رو، در قرآن به هر دو معنا استعمال شده است، در این آیه کلمه (وراء) به معنای جلو اطلاق می‌شود و کلمه «الی یوم یبعثون» هم قرینه بر این معنا است. مانند آیه

{وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا}. (۲)

پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی (درستی) را به زور می‌گرفت.

ص: ۳۳

۱- (مؤمنون/۱۰۰-۹۹).

۲- کهف/ ۷۹.

که وراء در این آیه به معنای پیشاپیش و جلو استعمال شده است.

البته می توان گفت به دلیل همین آیه و روایات بسیار، که واژه برزخ در متن آن ها آمده است به جهان بعد از مرگ تا روز قیامت یا تا عصر رجعت، عالم برزخ گفته می شود. ناگفته نماند برزخ عالمی است که نه ماده محض است و نه تجرّد خالص. یعنی در مرز مشترک ماده و تجرّد قرار دارد که بعداً بحث خواهیم نمود.

در قرآن مجید علاوه بر آیه بالا، آیات متعددی درباره عالم برزخ وجود دارد که با صراحت یا اشاره، سخن از عالم برزخ به میان آورده است. که در بحث بهشت و جهنم برزخی به طور مفصل ذکر خواهد شد. در اینجا برای آشنایی بیشتر با جهان برزخ و ویژگی های آن، به ذکر چند نمونه از روایات، - با شرح کوتاهی پیرامون پاره ای از آنها - می پردازیم.

۱. امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه با بیان روشن و سخن پند آمیز در رابطه با پادشاهان و کسانی که در دنیا دارای مقام و اعتباری بودند، می فرماید:

الَّذِينَ كَانَتْ لَهُمْ مَقَاوِمُ الْعِزِّ وَحَلِيَّاتُ الْفَخْرِ مُلُوكًا وَسُوقًا سَيَلُّوْا فِي بُطُونِ الْبُرْزَخِ سَبِيلاً، سَيَلَّتِ الْأَرْضُ عَلَيْهِمْ، فَأَكَلَتْ مِنْ لُحُومِهِمْ، وَشَرِبَتْ مِنْ دِمَائِهِمْ... (۱)

در حالی که آنها دارای عزت پایدار، و درجات والای افتخار بودند، پادشاهان حاکم، یا رعیت سرفراز بودند که سرانجام به درون برزخ

ص: ۳۴

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۱. ابن ابی الحدید می گوید: از روزی که این خطبه را یافتم، تا کنون پنجاه سال است حدود هزار بار آن را خواندم و در هر بار، در دلم ترس، لرزش و پندپذیری تازه بوجود آمد. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

راه یافتند و زمین آنها را در خود فرو گرفت و از گوشت بدن های آنان خورد و از خون آنان نوشید، پس در شکاف گورها بی جان و بدون حرکت پنهان مانده اند، نه از دگرگونی ها نگرانند، و نه از زلزله های ترسناک و نه از فریادهای سخت هراسی دارند.

در اینجا آن حضرت برزخ را به معنای قبر گرفته اند؛ چون می فرماید: در درون برزخ آرמידند؛ و شاید فاصله بین میت و اهل دنیا، یا فاصله بین دنیا و آخرت مراد باشد.

۲. از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «وَمَا الْعَرْزُخُ؟» برزخ چیست؟ «قَالَ: الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۱)؛ آن حضرت فرمود: مقصود از برزخ، قبر انسان است از لحظه مرگ تا روز رستاخیز.

۳. و مقصود از قبر در روایتی از امام سجّاد علیه السلام آمده است که:

إِنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيرانِ. (۲)

قبر (برزخ) باغی از باغ های بهشت یا گودالی از گودال های آتش است.

۴. در روایت دیگری آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

إِنَّ الْقَبْرَ أَوَّلَ مَنَازِلِ الْآخِرَةِ فَإِنْ نَجَا مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أَيْسَرُ مِنْهُ وَإِنْ لَمْ يَنْجُ مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ لَيْسَ أَقْلَ مِنْهُ. (۳)

ص: ۳۵

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۷.

۲- همان، ص ۲۱۴.

۳- همان، ص ۲۴۲.

همانا قبر، نخستین منزل آخرت است، اگر انسان در این منزل نجات یابد، حوادث بعد از آن، آسانتر از آن است و اگر در این منزل نجات نیابد، سختی حوادث بعد از آن، کمتر از آن نیست.

۵. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در جای دیگری می فرمایند:

مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ.

هر کس بمیرد، قیامت او بر پا شده است. (۱)

خلاصه قبل از دادگاه عظیم قیامت، - که یک دادگاه نهایی و همه جانبه است - دادگاه دیگری در چند قدمی ما قرار دارد که گاهی از آن به «قیامت صُغری» یاد می شود که دادگاه بسیار سخت و زودرسی است برای مجرمان و دادگاه بسیار شیرین و زودرسی است برای مؤمنان راستین، آنانکه درست می اندیشند و اسیر هوس های مادی دنیا نیستند. خود را برای این سفر نزدیک، آماده می نمایند، ولی آنانکه غافل و مغرورند، بدانند که عذاب سخت عالم برزخ، در انتظار آنها است.

بنابراین می توان گفت: یکی از ضروریات دین اسلام آن است که در بدن هر یک از انسانها روح مستقلی وجود دارد که به وقت مرگ از بدن خارج شده و در دنیا باقی می ماند و چون روز قیامت فرا رسد، بدنها از خاک روییده و روح هر کس به بدن خود برمی گردد تا آماده حساب در پیشگاه عدالت باشد.

در پایان این گفتار، توجه شما خوانندگان عزیز را به تشبیه برزخ با دنیا که پیامبر

ص: ۳۶

گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با تعبیری بسیار زیبا و دقیق، ترسیم نموده است، جلب می کنیم:

إِنَّ مَثَلَ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْجَنِينِ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ؛ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَطْنِهَا، بَكَى عَلَى مَخْرَجِهِ؛ حَتَّى إِذَا رَأَى الضُّوْءَ لَا يَحِبُّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى بَطْنِ أُمِّهِ، فَكَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ يَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ؛ فَمَا أَفْضَى إِلَى رَبِّهِ، لَمْ يَحِبَّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا، كَمَا لَا يَحِبُّ الْجَنِينُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى مَكَانِهِ. (۱)

مثال مؤمن در دنیا، مثل جنین است در شکم مادر [چنان به آن خو گرفته است که گویی عالمی برتر و باصفاتر از آن نیست]. از این رو پس از پایان عمر آن جهان، با اکراه و سختی، همراه با ترس و گریه، دل از آن مکان می کند.

پس از اندکی که با این جهان انس گرفت، دیگر میل بازگشت به وطن نه ماهه خویش را ندارد.

مؤمن نیز چنان به دنیا خو گرفته است که دل کنندن از آن، برایش سخت و مرگ بر او ناپسند است؛ اما پس از مرگ، وقتی چشمش به جمال نعمت های فرح بخش و دل انگیز برزخی روشن شد، به هیچ وجه حاضر نیست به وطن چند ده ساله خویش باز گردد.

مرحوم فیض کاشانی، با استفاده از روایات، دنیا و برزخ را چنین تشبیه نموده است:

يَكُونُ الدُّنْيَا بِالْإِضَافَةِ إِلَيْهِ كَالسَّيِّجِنِ وَالْمُضَيِّقِ وَيَكُونُ مِثَالَهُ كَالْمَحْبُوسِ فِي بَيْتٍ مَظْلَمٍ، فَتَحُّ لَهٗ بَابُ الْإِلَى بَسْتَانٍ وَاسِعِ الْإِكْتِنَافِ، لَا يَبْلُغُ طَرَفَهُ إِقْصَاءَهُ، فِيهِ

ص: ۳۷

انواع الأشجار والأزهار والثمار فلا يشتهي العود الى السجن المظلم. (۱۱)

دنیا، همچون زندان تنگی است و انسان در آن خانه تاریک حبس می باشد. دری برای او به سوی بستان وسیع و گسترده ای باز می شود که کسی توان دیدن اطرافش را ندارد. در آن انواع درختان، گل های زیبای عطرآگین و میوه هایی است. پس هیچ کس میل به بازگشت به آن زندان تاریک را ندارد.

به هر حال آنچه مسلم و قطعی است اینکه: فاصله میان این جهان و روز رستاخیز جهان سومی وجود دارد به نام «برزخ» که ارواح همه انسانها پس از مرگ تا روز قیامت در آن قرار می گیرند. البته از جزئیات آن جهان آگاهی زیادی نداریم و نمی توانیم داشته باشیم، ولی اینقدر می دانیم که ارواح نیکان و صالحانی که در درجات بالا قرار دارند در آن جهان، متنعم به نعمت های فراوانی هستند و نیز ارواح ظالمان و طاغوت ها و حامیان آنها در آن جهان معذبند.

مطلب دوم: دلیل تجربی بر اثبات زندگی برزخی

تاکنون منطق عمیق قرآن و روایات امامان معصوم علیهم السلام را درباره عالم پس از مرگ به طور خلاصه مورد بررسی قرار داده ایم. اکنون به سراغ دلیل تجربی می رویم تا به کمک آن، عالم پس از مرگ را به طور فشرده مورد بررسی قرار داده و حقیقت آن را اثبات کنیم.

احضار ارواح (اسپریسم) در دنیای امروز غوغایی به راه انداخته است و

ص: ۳۸

دلیل تجربی خوبی بر زندگی برزخی انسان ها است، در عصری که بشر در این فن ترقی نکرده بود، بسیاری از حقایق بعد از مرگ برای خیلی از افراد در زاویه ابهام باقی مانده بود ولی در قرن ما که تسخیر ارواح به نحو اعجاب انگیزی پیشرفت نموده و موضوع ارتباط با ارواح و گفت و گو با آنها، امروز به صورت یک علم درآمده منطق وحی از نظر تجربه نیز تأیید شد و پایه های فلسفه منکران عالم پس از مرگ سست شد و فرو ریخت. تا آنجایی که جمعی از دیرباورترین دانشمندان علوم طبیعی در برابر این دلیل تجربی تسلیم شده و به وجود روح و بقای آن به عنوان یک موجود ما فوق ماده اعتراف کرده اند، به همین دلیل دانشمندان روحی می گویند:

مسئله ارتباط بین انسان و ارواح در نتیجه یک سلسله آزمون های نوین به ثبوت رسیده و کاملاً واضح شد که انسان پس از مرگ در پرتو جسم سیالی که کامل تر از این کالبد جسمانی است زندگی می کند، این شکلی که از زمان مرگ باقی می ماند مخلد و لا یموت و همیشه با ارواح همراه بوده و دائماً شاهد و ناظر مجاهدات و رنج و تعب های روحی می باشد.

در این زمینه کتاب های بسیار زیادی نوشته شده است که خوانندگان محترم می توانند به آنها مراجعه کنند. (۱) ما به طور خلاصه به دو مورد در این باره اشاره می کنیم؛

ص: ۳۹

۱- از جمله: اصول روانکاوی، فروید؛ عالم پس از مرگ، لئون دنی؛ علی اطلال المذاهب المادّی، فرید وجدی؛ عود ارواح، مکارم شیرازی و... .

۱. آیت الله محسنی قندهاری در ارتباط با احضار و ارتباط با ارواح مطالبی رامی نویسد و به جریان احضار روح شیخ بهائی اشاره کرده و به پرسش و پاسخ درباره مسائل علمی با ایشان می پردازد.

ایشان علاوه بر این داستان در همان کتاب به احضار روح مرحوم آیت الله حکیم نیز اشاره می کند. (۱)

۲. آیت الله مکارم شیرازی می نویسد:

مسئله ارتباط با ارواح از نظر محققان این فن و جمعی از دانشمندان دیگر یک موضوع قطعی و مسلم است. ولی این موضوع به آن معنا نیست که ما ادعاهای بی اساس جمعی شیاد و یا ساده لوح را که مدعی ارتباط با ارواحند بپذیریم.

زیرا متأسفانه از مسئله ارتباط با ارواح، سوء استفاده های فراوان شده است و عده زیادی از سودجویان حرفه ای و یا ساده لوحان ابله، گاهی چنین ادعاهایی را می کنند و خود را با همه ارواح در ارتباط می دانند و از این رهگذر احیاناً استفاده های سرشار می برند، اینگونه افراد بدبختانه رنگ خرافی به این مسئله علمی و تجربی در انظار بعضی از ناآگاهان زده اند، و خیال بافی ها و شیادی های آنها سبب شده که بعضی اصل موضوع را انکار کنند، در حالی که حساب اینگونه افراد از دانشمندان و محققان این بحث جدا است و گاهی از میان دهها مدعی ارتباط با ارواح، یکی صادق نیست. بنابراین ما باید کاملاً به هوش باشیم و این بحث علمی را از سوء استفاده افراد شیاد و یا

ص: ۴۰

۱- روح از نظر دین، عقل و علم روحی جدید، ص ۲۵۶.

خیاللباف بر کنار داریم و فریب مدعیان دروغین را نخوریم و اعمال نادرست آنها را به حساب این بحث علمی نگذاریم. (۱۱)

در نتیجه می توان گفت اثبات بقای روح بعد از فنای بدن، گامی به سوی عالم پس از مرگ محسوب می شود یعنی برزخ، دائر مدار بقای روح است و روح بعد از مرگ فقط لباس عوض می کند، قالب مادی را می شکند و در قالب دیگری در عالم دیگر ادامه حیات می دهد.

این پاسخ بسیار روشن خواهد بود به آنهایی که مرگ را آخرین مرحله وجود انسان و نقطه فنا و نابودی او می دانند و معتقدند که انسان با مرگ، بازگشت به جهان بی جان می کند و ذرات وجود او، در لا به لای خاک و آب و هوا گم می شود و همه چیز پایان می یابد!

ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا در منابع اسلامی، دلیلی بر امکان ارتباط با ارواح وجود دارد؟

پاسخ این سؤال مثبت است زیرا در تواریخ اسلامی می خوانیم که بعد از جنگ بدر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با ارواح ارتباط برقرار کردند و هم چنین امیرالمؤمنین در جنگ نهروان و نیز بعد از جنگ صفین در قبرستان پشت کوفه با ارواح ارتباط برقرار کردند و موارد زیاد دیگر که در فصل چهارم مفصلاً ذکر خواهیم کرد.

با توجه به این دلایل روشن می شود که ارتباط با ارواح غیر ممکن نیست.

ص: ۴۱

با جدایی روح از بدن طبیعی در دنیا، عالم جدیدی به نام برزخ شروع می شود، روح در آن عالم، داخل بدن مثالی گردیده و به فعالیت خود تا روز قیامت ادامه می دهد. (مثل) از نظر لغت، به معنای شباهت چیزی به چیز دیگر در صفات ممتاز می باشد. (۱) از همین جهت است که می گوئیم آن بدن از لحاظ شکل و قیافه، مانند بدن دنیوی است. فرقی که با هم دارند این است که بدن مثالی، جسم مادی نیست، لطیف تر از هواست. به یک چشم بر هم زدن، همه جهان را سیر می کند و در آسمان ها

پرواز می نماید، در نقطه ای که قرار بگیرد، همه چیز و همه جا را می بیند، این طرف و آن طرف دیوار برایش فرق نمی کند، اگر شما پدر یا یکی از بستگان خود را در خواب ببینید با همان بدن می بینید! اگر چه آن بدن سال ها از آن گذشته و در خاک پوسیده شده است؛ اما در قالب مثالی سالم به خواب شما می آید. این مطلب همان واقعیت بقای روح را بعد از مرگ به اثبات می رساند. (۲) برای یافتن تصویر روشن تری از بدن مادی و برزخی ذکر چند نکته ضروری است:

الف) ماهیت بدن مثالی

تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که روح انسان بعد از مردن، برای ادامه حیات در عالم دیگر (غیر از عالم دنیا و عالم قیامت) به بدن مثالی منتقل می شود. آنچه

ص: ۴۲

-
- ۱- فیومی، معجم مقاییس اللغه، ج ۵، ص ۲۹۶. واژه (تمثل) از باب تفعیل و از ریشه (مثل) است. تمثل در لغت به معنای مثال چیزی شدن است؛ لوئیس معلوف، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ترجمه المنجد احمد سیاح، ج ۲، ص ۱۸۶۸.
 - ۲- البته این مسئله در مواردی که آن خواب رؤیای صادق باشد می تواند به عنوان یک مؤید باشد (محقق).

که قابل بحث است در چگونگی پیدایش بدن مثالی است. در فلسفه ی اسلامی، بحث های دقیقی درباره عوالم سه گانه ی وجود، یعنی عالم طبیعت و ماده، عالم مثال یا برزخ و عوالم مجردات تام (عالم عقول) مطرح شده است. در این دیدگاه، عالم مثال یا برزخ از تجرّد غیر تام برخوردار است؛ یعنی موجودات برزخی، هر چند مادّی نیستند، امّا برخی لوازم مادّه را مانند شکل و مقدار (ابعاد سه گانه) دارند. برای توضیح بیشتری از بدن مثالی یا برزخی می توانیم در وضعیت صورت هایی که هنگام خواب مشاهده می کنیم تأمل نماییم. بدون هیچ تردیدی صورت های عالم خواب مادّی نیستند و جا و مکان را اشغال نمی کنند و جرم و وزن ندارند. با این حال، دارای شکل و اشکال همانند اشکال و اشیای مادّی هستند. بر خلاف عالم عقول که مجرد تام است و در آن نه از ماده خبری است و نه از لوازم و خصوصیات آن.

موضوع جسم مثالی، یکی از مسائل مهمّ است.

بحث مفصّل آن در این مختصر نمی گنجد. ولی به گفته ی مولانا: «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید»، به طور خلاصه آرای مختلفی را که در این زمینه وجود دارد، بیان می کنیم:

الف) در نزد بسیاری از متکلمان، بدن مثالی به صورت مستقل آفریده می شود و روح انسان، پس از جدا شدن از بدن مادّی به آن می پیوندد.

ب) بر اساس رأی دیگری، بدن مثالی، هنگام حیات شخص درون بدن طبیعی او قرار دارد و با مرگ از آن جدا می گردد.

ج) در نظر برخی فیلسوفان اسلامی (مانند صدر المتألّهین شیرازی) بدن

مثالی، حقیقت مستقل از روح نیست، بلکه مرتبه ای از مراتب وجودی نفس است که پس از مرگ، در هیئت بدنی، ظهور می یابد. (۱)

به هر صورت که باشد به اتفاق آراء، جسم برزخی شبیه به قالب دنیوی است. به همین دلیل ارواحی که در دنیا با هم آشنا بوده اند، پس از مرگ یکدیگر را می شناسند و از همدیگر از احوالات آشنایان می پرسند.

بنابراین روح انسان در عالم برزخ با بدن مثالی به حیات خود ادامه می دهد نه با بدن مادی دنیایی. (۲)

گرچه برخی از اندیشمندان معتقدند که بدن مادی آدمی در قبر به سخن می آید یا مورد فشار قبر قرار می گیرد یا عذاب می بیند. البته این قول، دلیل درست بر اثبات مدعای خود ندارد، از این رو در فصل های بعد مورد بررسی دقیق قرار خواهد گرفت.

(ب) بدن مثالی در روایات

از روایاتی که وارد شده است چنین استفاده می شود که روح قبل از قیامت و پس از جدا شدن از بدن، در عالم برزخ در بدن های مثالی که شبیه بدن های دنیایی است قرار می گیرد و این گونه نیست که روح مجرد در عالم برزخ، بدون

ص: ۴۴

۱- ناگفته نماند که بحث تجرد بدن مثالی، غیر از بحث تجرد روح است که برخی فلاسفه چون صدر المتالهین شیرازی، روح را جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا می دانند و گروهی دیگر همانند مرحوم شیخ صدوق، طبق روایات اهل بیت علیهم السلام آن را روحانیة الحدوث و روحانیة البقا می شناسند.

۲- برای جسم مثالی نام های دیگری نیز وجود دارد: قالب مثالی، جسد اثیری، روانپوش، همزاد، پریسپری، جسد مطابق، جسد نمونه، مثال اصلی، جسد حیاتی، جسد هیولی، جسد سیال و...

بدن باشد. در این رابطه روایات زیاد است، تنها به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. وَقَدْ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسُئِلَ عَمَّنْ مَاتَ فِي هَذِهِ الدَّارِ؛ أَيْنَ تَكُونُ رُوحُهُ فَقَالَ مَنْ مَاتَ وَهُوَ مَاحِضٌ لِلْإِيمَانِ مَحْضًا أَوْ مَاحِضٌ لِلْكَفْرِ مَحْضًا نَقِلَتْ رُوحُهُ مِنْ هَيْكَلِهِ إِلَى مِثْلِهِ فِي الصُّورَةِ وَجُوزِي بِأَعْمَالِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَإِذَا بَعَثَ اللَّهُ مَنْ فِي الْقُبُورِ أَنْشَأَ جِسْمَهُ وَرَدَّ رُوحَهُ إِلَى جَسَدِهِ وَحَشَرَهُ لِيُؤْفِيَهُ أَعْمَالَهُ فَالْمُؤْمِنُ يَنْتَقِلُ رُوحُهُ مِنْ جَسَدِهِ إِلَى مِثْلِ جَسَدِهِ فِي الصُّورَةِ فَيَجْعَلُ فِي جَنَانٍ مِنْ جَنَانِ اللَّهِ يَتَنَعَّمُ فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْمَأْتِ وَالْكَافِرُ يَنْتَقِلُ رُوحُهُ مِنْ جَسَدِهِ إِلَى مِثْلِهِ بِعَيْنِهِ وَيُجْعَلُ فِي النَّارِ فَيُعَذَّبُ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۱)

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: در رابطه با کسی که در دنیا می‌میرد، روحش در کجا خواهد بود؟ فرمود: مؤمن خالص و کافر خالص که می‌میرند، روحشان به هیکلی که نظیر آنها است منتقل می‌شود و تا قیامت با اعمال خویش (اعم از خوب و بد) مجازات می‌شوند و چون خداوند اهل قبور را زنده کند، جسم آنها را می‌سازد و روح را به بدن آنها برمی‌گرداند و محشورشان می‌کند تا اعمالشان را (که تبدیل به نعمت یا عذاب شده‌اند) به آنها بدهد. پس مؤمن روحش از جسدش منتقل می‌شود در جسدی در شکل قبلی آن و در بهشتی از بهشت‌های خداوند قرار داده می‌شود و تا روز قیامت در آن منعم خواهد بود و کافر، روح از جسدش به مثل آن جسد منتقل می‌شود و در آتش قرار داده می‌شود و با آن تا قیامت معذب خواهد بود.

۲. عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا يَقُولُ

ص: ۴۵

النَّاسُ فِي أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقُلْتُ: يَقُولُونَ تَكُونُ فِي حَوَاصِلِ طُيُورٍ خُضِرٍ فِي قَنَادِيلَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصَلِهِ طَيْرٍ. يَا يُونُسُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَتَاهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ فَإِذَا قَبِضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَأْكُلُونَ وَيشْرَبُونَ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا. (١)

یونس بن ظبیان می گوید:

در محضر امام صادق علیه السلام بودم فرمود: مردم درباره ارواح مؤمنین چه می گویند؟ گفتم: می گویند ارواح مؤمنین در چینه دان های پرندگان سبز رنگ در قندیل هایی تحت عرش هستند. فرمود: سبحان الله مؤمن پیش خدا عزیزتر از آن است که روح او را در چینه دان پرندهای قرار دهد، ای یونس وقتی که ارتحال مؤمن از دنیا فرا می رسد، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ملائکه مقرب نزد او می آیند. چون خداوند روح او را قبض می کند، او را در قالبی مانند قالب دنیا قرار می دهد، سپس در همان قالب ها می خورند و می آشامند و وقتی کسی بر او وارد می شود، او را به همان چهره ای که در دنیا بوده است، می شناسد.

۳. در روایت صحیح ابی ولاد حنط باز هم از امام صادق علیه السلام آمده است:

لِكِنَّ فِي أَبْدَانٍ كَأَبْدَانِهِمْ. (٢)

ص: ۴۶

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۶ و ۷.

۲- همان، ص ۲۴۴، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۸. در بعضی روایات به این صورت آمده است: «فَإِذَا قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ إِلَى الْجَنَّةِ فِي صُورِهِ كَصُورَتِهِ...».

بلکه ارواح در برزخ در بدن هایی مانند بدن های (دنیايي)شان قرار می گیرند.

و جمله «فی اُبدانٍ کأُبدانِهِمْ» مانند دوحديث گذشته حاکی از وجود يك قالب لطيف مثالی غير مادی در خارج است که روح بعد از جدایی از بدن در آن فرو می رود و به زندگی خود در برزخ ادامه می دهد.

۴. در حدیث صحیح دیگری ابی بصیر از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا نَتَخَيَّرُ عَنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهَا فِي حَوَاصِلِ طُيُورٍ خُضِرَ تَرَعَى فِي الْجَنَّةِ وَتَأْوِي إِلَى قَنَادِيلَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَقَالَ لَا إِذَا مَا هِيَ فِي حَوَاصِلِ طُيُورٍ قُلْتُ فَأَيُّنَ هِيَ قَالَ فِي رَوْضِهِ كَهَيْئَةِ الْأَجْسَادِ فِي الْجَنَّةِ. (۱)

ابوبصیر می گوید: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: ما درباره ارواح مؤمنین چنین گفتگو می کنیم که آنها در چینه دان های پرندگان سبز در بهشت می چرخند و به سوی قنادیل های تحت عرش درمی آیند. آن حضرت فرمود: نه، آن وقت در حواصل و بدن پرندگان نخواهند بود. گفتم: پس کجا هستند؟ فرمود: ارواح مؤمنین مثل جسد دنیوی خود بدنی دارند که در بهشت مستقر است.

از مجموع این روایات، دانسته می شود که انسان بعد از مردن، در عالم برزخ با همین بدن مثالی معذب یا متنعم است.

ص: ۴۷

از روایات گذشته به دست آمد که روح آدمی پس از خروج از بدن معدوم نخواهد شد و فنا در آن راه ندارد. آنچه که از انسان جدا می شود، قالب مادی اوست و روح در عالم برزخ به واسطه قالب مثالی - که با آن جهان، سنخیت دارد- سیر خود را ادامه می دهد. اکنون نظرات بعضی از بزرگان را در این باره مورد بررسی قرار می دهیم.

۱. عالم ربّانی مرحوم مفید در این باره چنین می نویسد:

إن الله تعالى يجعل لهم أجساماً كأجسامهم في دار الدنيا ينعم مؤمنهم فيها و يعذب كفارهم فيها و فساقهم فيها دون أجسامهم التي في القبور يشاهدها الناظرون تتفرق وتندرس و تبلى على مرور الأوقات... (۱)

همانا خدای تعالی برای آنان جسم هایی همانند جسم های دنیویشان ایجاد می کند که مؤمنان در آن اجسام، از نعمت های الهی بهره مند می شوند و کفار و فاسقان نیز در چنین جسم هایی معذب خواهند شد. این اجسام، غیر از آن جسم هایی است که در قبرها قرار می گیرند و بینندگان شاهد تفرق اجزاء و مندرس و کهنه شدن و از بین رفتن آنها در اثر مرور زمان هستند.

۲. حکیم الهی و محقق عالی قدر شیخ بهایی پس از بررسی آیات برزخ نتیجه می گیرد:

روح پس از مفارقت از بدن به بدنی همگون با بدن عنصری خود

ص: ۴۸

تعلق می گیرد، چنانکه از امیر مؤمنان علیه السلام رسیده است: ارواح، در عالم برزخ گروه گروه در شکل جسدهای خویش گرد هم آمده به گفتگو می پردازند... (۱)

۳. دانشمند بزرگ، مرحوم فیض کاشانی، چنین می گوید:

وهذا نص صریح فی انّ العقل لا يتغير بالموت؛ انما يتغير البدن والاعضاء فيكون الميت عاقلاً مدركاً عالماً بالآلام واللذات كما كان في حياته لا يتغير من عقله شيء وليس العقل المدرك هذه الاعضاء بل هو شيء باطن ليس له طول ولا عرض... (۲)

روح به واسطه مرگ، تغییر نمی کند؛ بلکه قالب مادی و اعضای ظاهری بدن دگرگون می شود. روح پس از مرگ باقی است؛ رنج ها و لذت ها را همانند دنیا [لیکن با قالب درونی و مثالی] درک می کند. قالب مثالی از جنس مادی نیست؛ بلکه مجرد از طول و عرض است.

۴. محدث بزرگوار مرحوم مجلسی می گوید:

ظهر من الآيات الكثيره والأخبار المستفيضه والبراهين القاطعه... تتعلق الروح بالأجساد المثاليه اللطيفه الشبيهه بأجسام الجن والملائكه المضاهيه فى الصوره للأبدان الأصلية فينعم ويعذب فيها ولا يبعد أن يصل إليه الآلام ببعض ما يقع على الأبدان الأصلية لسبق تعلقه بها وبذلك يستقيم جميع ما ورد فى ثواب القبر وعذابه واتساع القبر وضيقه وحركة الروح وطيرانه فى الهواء وزيارته لأهله ورؤيه الأئمة عليهم السلام بأشكالهم

ص: ۴۹

۱- اربعين، ص ۲۶۱.

۲- المحجّة البيضاء، ج ۸، ص ۳۱۱.

ومشاهده أعدائهم معذيين وسائر ما ورد في أمثال ذلك مما مر... وإن كان يمكن تصحيح بعض الأخبار بالقول بتجسّم الروح أيضا بدون الأجساد المثاليه لكن مع ورود الأجساد المثاليه في الأخبار المعتمده المؤيده بالأخبار المستفيضه لا محيص عن القول بها...

(۱۱).

آیات بسیار و روایات مستفیضه و دلایل قوی دلالت دارند که... روح بعد از خارج شدن از بدن در اجساد مثالی لطیفی که شبیه اجسام (لطیف غیر مادی) جن و ملائکه است قرار می گیرد که شبیه ابدان اصلی دنیایی اند و در آن ابدان مثالی در نعمت یا در عذاب خواهند بود، بعید نیست به آن بدن ها نیز مانند بدن های اصلی آلام و مانند آن برسد و با این نظر همه مطالب از قبیل ثواب و عذاب قبر، اتّساع و ضیق قبر، حرکت روح و پرواز آن و زیارت خانواده و دیدن امامان در اشکالشان و دیدن دشمنان در عذاب و غیر آن، قابل حل می شود... هر چند که می شود بعضی اخبار را حل کرد با قول به این که ارواح بدون اجساد مثالی متشکل و ممثّل و مجسّم می شوند، ولی با ورود آن همه روایات معتبر درباره اجساد مثالی که با اخبار مستفیضه مؤید

شده اند، چاره ای جز قول به اجساد مثالی نداریم.

۵. فلاسفه الاهی از جمله ملاصدرا می گویند:

انسان دارای دو قالب و کالبد است؛

الف) قالب مادی (چهره ظاهری و بیرونی)

ب) قالب مثالی (چهره باطنی و درونی)

ص: ۵۰

۶. امام خمینی در بیان قبر حقیقی چنین می فرماید:

و الحاصل: از خود اخبار کاملاً می توان فهمید قبر کجاست و بدنی که در آن قبر است کدام بدن است، در بعضی از اخبار فرموده اند: ارواح در عالم قبر به صور ابدان هستند، این صورت بدن که روح در این صورت است همان بدنی است که گفتیم جسم الطف است که با تبدل این بدن حاصل گردیده و با حرکت جوهری موجود شده

است. (۱۱)

با آوردن یک مثال، کیفیت قالب مثالی را نسبت به قالب مادی بیان می کنیم؛ تا فهم عبارت آسان تر شود.

مثلاً- شخصی جامه ای به تن دارد، پس از مدتی که کهنه و فرسوده شد، جامه ای دیگر می پوشد. روح انسان نیز پس از مرگ، بدن و قالب مادی را همانند لباس فرسوده کنار می گذارد و جامه ای نو به تن می کند که از آن به قالب مثالی (بدن مثالی، قالب درونی و بدن برزخی) تعبیر می شود.

ص: ۵۱

اشاره

قبلاً گفته شد که مرگ همان جدایی روح آدمی از بدن مادی است؛ بنابراین روح، حقیقتی است غیر از بدن؛ که حقیقت انسان را همین روح تشکیل می دهد. هرچند فلاسفه مسلمان در باب حقیقت روح و ارتباط روح و بدن مباحث ارزشمندی را ارائه کرده اند، با توجه به پیچیدگی این موضوع که مربوط به بحث فلسفی می شود و از حوصله بحث ما خارج است، از این رو از ذکر تفصیلی آن صرف نظر نموده و به طور خلاصه اشاره می کنیم.

الف) انسان ترکیبی دو بعدی

در اینکه انسان در زمره جانداران به شمار می آید شکی نیست اما بدون هیچ تردیدی همین انسان با دیگر انواع موجودات زنده (نظیر گیاهان و جانوران) تفاوت‌های اساسی دارد، زیرا در آدمی ویژگی‌هایی مانند تعقل، استدلال، ایمان، حب و بغض، عشق و... وجود دارد که دیگر موجودات عالم طبیعت بی بهره اند. با ژرف نگری و تأمل در این ویژگی‌ها درمی یابیم که باید در وجود انسان یک حقیقتی وجود داشته باشد که او را از سایر موجودات ممتاز گردانیده و منشأ

ویژگی های فوق شده است. از سوی دیگر، اگر اندک توجه و دقت داشته باشیم در درون خویش حقیقتی را می یابیم که با بدن جسمانی ما و آثار مادی آن کاملاً متفاوت است و این همان حقیقتی است که از آن با لفظ (روح) یاد می کنیم و آن را حقیقت و ذات خود می دانیم، وجدان هر انسانی این تفاوت را به آسانی و با اندک توجهی به درون خویش، درک می نماید. فیلسوف بزرگ جهان اسلام ابو علی سینا در اشارات و تنبیهات که آخرین اثر فلسفی اوست، دلایل وجود نفس را بر چند مبنا استوار ساخته است که ما جهت اختصار فقط یک

مورد آن را می آوریم که به عنوان برهان (انسان معلق) معروف است ابن سینا انسانی را فرض می کند که در فضا آفریده شده و در فضا معلق بوده، تمام حواس ظاهری و اجزای باطنی او از کار افتاده است و هیچ راهی برای ادراک حسی بدن خود ندارد یعنی اندام های خود را نبیند ولی در همان حال نسبت به ذات خویش یا همان (من) ادراک و آگاهی دارد. این واقعیت حاکی از آن است که ذات انسان غیر از بدن اوست. (۱) همچنین بو علی سینا در (شفا) نیز برای اثبات وجود نفس دو دلیل ذکر کرده است که یکی همین (انسان معلق در فضا) است (۲) البته صدر المتألهین ملا صدرا هم برای اثبات وجود نفس چندین دلیل ذکر کرده است که خوانندگان محترم را آنجا ارجاع می دهیم. (۳) با توجه به مطالب فوق، به وجود روح در انسان که با بدن مادی او متفاوت است، جای تردید نخواهد بود. بنابراین، انسان ترکیبی است از دو چیز به عبارت دیگر انسان موجودی دو بُعدی است، یک بُعد وجود او همان بدن

ص: ۵۴

۱- نمط سوم، فصل ۱ - ۵.

۲- شفا، فن ۶، فصل ۱.

۳- الاسفار الاربعه ج ۸ ص ۲۸ - ۴۲، چاپ قم.

جسمانی و مادی اوست و بُعد دیگر، حقیقتی است که از آن به (من) و یا (خود) تعبیر می شود، که در مضامین دینی روح نامیده شده است. از این رو می توان گفت حقیقت روح، جوهری مجرد و غیر جسمانی است.

البته ارتباط میان روح و بدن در دوران حیات آدمی به قدری زیاد است که می توان گفت: آنی روح از بدن منفک و جدا نخواهد شد، حتی در هنگام خواب اگر روح فرسنگ ها دور از بدن باشد به مجرد اشاره ای، تماس این دو با هم برقرار می شود. هر عملی که بوسیله بدن انجام پذیرد روح در آن سهیم است و هر تحویلی که در روحیه آدمی به وجود آید در بدن تأثیر دارد، امراض جسمی روحیه را ضعیف کرده (۱) و امراض روحی جسم را پژمرده و نحیف می سازد، تقویت جسمی در تقویت روح اثر دارد و بیماری روانی در جسم نفوذ مؤثر دارد. به هر حال در بحث حاضر، ما بر محورهای اصلی بسنده کرده و از طرح بحث فلسفی و تجربی و دانش دانشمندان روحی برای اثبات وجود روح صرفنظر می کنیم چنانچه در گذشته یاد آور شدیم که پذیرش محتویات این کتاب منوط به اعتقاد و پیروی از آیات قرآن کریم و روایات ائمه هدی علیه السلام می باشد. لذا برای اثبات این مطلب که انسان مرکب از جسم و روح است با الهام از این دو گوهر گرانبها بحث را ادامه می دهیم:

الف) برخی آیات قرآن کریم که درباره روح سخن می گوید، بیانگر این

ص: ۵۵

۱- البته این مربوط به کسانی است که دارای قدرت روحی نیستند و الا اهل ایمان دارای آنچنان قدرتی هستند که مانند کوه استوارند و در روایات ذکر شده که: المؤمن کالجبل الراسخ لایجرکه العواصف. (محقق)

است که انسان از روح و جسم تشکیل شده است و تعدادی از آیات تصریح دارند که حضرت آدم ترکیبی از جسم و روح بود؛ چنانچه می فرماید:

{وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ} (۱)

و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده، می آفرینم. هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید.

برخی از مفسرین درباره ی آیه فوق چنین می نویسند: از این آیات به خوبی استفاده می شود که انسان از دو بعد متضاد تشکیل یافته که یکی در بالاترین حد عظمت و بزرگی است و دیگری در پایین ترین حد ارزش. از طرفی روحی الهی در او دمیده شده و از طرفی، از گل خشکیده و بدبویی (مانند لجن) تشکیل یافته است، تعبیر «روحی» (روح من) نشان دهنده روح بسیار ارزشمند و با عظمت انسان است که مقام او را حتی از فرشتگان بالاتر می برد؛ البته خدا نه جسم دارد و نه روح، و اضافه ی روح به خدا - به اصطلاح - «اضافه تشریفی و تکریمی» است و دلیل بر این است که روحی بسیار پر عظمت در کالبد انسان دمیده شده، همانگونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش «بیت الله» می خوانند، و ماه مبارک رمضان را به خاطر برکتش «شهر الله» (ماه خدا) (۲) و ناقه ی صالح را به خاطر معجزه بودنش، «نافه الله» می نامند.

ص: ۵۶

۱- حجر / ۲۸ - ۲۹.

۲- تلخیصی از تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۷۸.

در این که اضافه ی روح به خداوند مثل (روحی، روحه) به جهت تکریم است، روایتی صحیحه وجود دارد از امام باقر علیه السلام:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ قَالَ: رُوحٌ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَاصِيَةً طِفَاهُ وَخَلَقَهُ وَأَضَافَهُ إِلَيَّ نَفْسِهِ وَفَضَّلَهُ عَلَيَّ جَمِيعِ الْأَرْوَاحِ، فَأَمَرَ فَنَفَخَ مِنْهُ فِي آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۱) راوی از امام علیه السلام از معنای آیه ای که خداوند فرمود: «در آدم از روح خود دمیدم» سؤال می کند. امام علیه السلام می فرماید: روحی است که خداوند آن را برگزید و خلق کرد و او را به خود نسبت داد و بر همه ارواح برتری داده است (۲)، بعد امر فرمود از آن در آدم دمیده شد.

همین مضمون در آیه دیگری نیز در قرآن کریم آمده است:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾. (۳)

و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل می آفرینم! هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید.

از این دو آیه شریفه دانسته می شود که روح، حقیقتی غیر از جسم است،

ص: ۵۷

۱- بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۱. قریب به همین مضمون روایت دیگری نیز از آن حضرت وارد شده است که فرمود: «وَإِنَّمَا أَضَافُهُ إِلَيَّ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اصْطَفَاهُ عَلَيَّ سَائِرِ الْأَرْوَاحِ كَمَا اصْطَفَى بَيْتًا مِنَ الْبُيُوتِ فَقَالَ بَيْتِي وَقَالَ لِرَسُولٍ مِنَ الرُّسُلِ خَلِيلِي وَأَشْبَاهَ ذَلِكَ وَكُلُّ ذَلِكَ مَخْلُوقٌ مَّصْنُوعٌ مُّحَدَّثٌ مَّرْبُوبٌ مُّدَبَّرٌ.» بحار الانوار، همان. کافی، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲- ممکن است مراد از ارواح، ملائکه باشد.

۳- ص / ۷۱-۷۲.

وقتی که جسم حضرت آدم تکمیل شد، فرشتگان امر بر سجده نگردید. چون هنوز شایستگی آن را نداشت؛ ولی پس از نفخ روح در او چنین لیاقتی را پیدا می کند، ناگفته نماند این دو آیه از نفخ روح در حضرت آدم می گویند ولی می توان گفت که این مسأله در مورد فرزندان آدم نیز صادق است.

نفخ روح در آیه ای دیگر چنین آمده است:

{وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلَالَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ}. (۱۱)

آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد سپس نسل او را از عصاره ای از آب ناچیز و بی قدر آفرید. سپس (اندام) او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید. در این که ضمیر (سواه) مرجعش چیست، بین مفسران اختلاف است: برخی گفته اند که مرجع ضمیر، انسان نخستین (حضرت آدم) است. (۲) بعضی بر این عقیده اند که اگر ضمیر به مطلق انسان بر گردد، مناسب تر است. با این توضیح که نخست خلق انسان نخستین را می فرماید و سپس خلقت نسل انسان را از «ماء مهین» بیان می کند؛ سپس حکم کلی را که شامل انسان نخستین و نسل او هر دو است، بیان می دارد و می فرماید: «سواه»؛ یعنی «و انسان را موزون و بهنجار کرد، خواه انسان نخستین و خواه نسل او» و پس از آن که جنین همه انسان ها یا آفرینش انسان نخستین کامل شد، از روح خود در آن می دمدم. به نظر می رسد این احتمال قوی تر است. طبق این احتمال این آیه تنها آیه ای است که

ص: ۵۸

۱- سجده / ۷ - ۹.

۲- تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۲۵، ص ۱۷۴.

در آن در مورد همه انسان ها تعبیر «نفخ روح» به کار رفته است. (۱)

در آیه دیگری چنین آمده است:

{وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا}. (۲)

و از تو درباره «روح» سؤال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!

مفسران در تفسیر این آیه که مقصود از روح چیست، آرای متعددی بیان داشته اند، بر اساس یک رأی، مقصود از (روح) همان روح انسانی یا مطلق روح است که روح انسانی را نیز در بر می گیرد، به هر صورت که باشد آیه به خوبی دلالت می کند که روح، چیزی غیر از جسم است. در این باره آیات زیادی وجود دارد، به ذکر یک آیه که پس از طرح مراحل تدریجی تکون مادی انسان، سخن از آفرینش

دیگر به میان آمده است بسنده می کنیم.

{ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ}. (۳)

سپس نطفه را بصورت علقه [خون بسته]، و علقه را بصورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را بصورت استخوان هایی درآوردیم و بر استخوان ها گوشت پوشاندیم سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم.

ص: ۵۹

۱- مصباح یزدی، معارف قرآن، ص ۳۴۹.

۲- اسراء / ۸۵.

۳- مؤمنون / ۱۴.

از این آیه شریفه دانسته می شود که انسان دارای دو بُعد وجودی است، نخست بُعد جسمانی او که شروع مادی دارد و به صورت تدریجی به مرحله کمال خود می رسد و دیگری روح او که به گونه متفاوت با آفرینش بعد مادی انسان آفریده می شود. بویژه آنکه از آخرین مرحله خلقت با تعبیر {أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخِرًا} یاد می کند و این همان روح آدمی است. حاصل آنکه جمله آخر آیه که «أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخِرًا» است با جملات اول آیه که {ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً...} می باشد به دو بعدی بودن انسان به روشنی دلالت می کند. به عبارت روشن تر از ابتدای آیه بُعد مادی انسان و از آخر آیه بعد روحانی او استفاده می شود.

ب) تا اینجا طبق دلالت آیات دانسته شد که هستی آدمی از دو بعد اساسی بوجود آمده است، در رابطه به این معنا روایات فراوانی وجود دارد که بر مرکب بودن انسان از روح و بدن دلالت می کند که در بیشتر روایات و مباحث این کتاب که مورد بررسی قرار گرفته است، این مطلب دانسته می شود در اینجا برای نمونه به چند مورد از آن اشاره می شود.

۱. از احادیث معروف و مشهور در این باب، حدیثی است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که می فرماید:

ایبت عند ربی یطعمنی ویسقینی.

در نزد پروردگرم می روم و ساعاتی در مهمانسرای قدس و محفل انس حضرت الوهیت به سر می برم و او مرا اطعام

می کند و به من آب می دهد. (۱)

ص: ۶۰

۱- الشواهد الربوبیه، ص ۱۶۶؛ عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۳۳؛ بحار، ج ۱۶، ص ۴۰۲.

(آنچه قطعی و مسلم است مقصود طعام و شراب جسمانی نیست بلکه طعام و شراب روحانی و تجلیات و اشراقات وارده بر نفس مقدس اوست.) (۱۱) از این حدیث و احادیث دیگر دانسته می شود که نفس و روح پس از رسیدن به مرتبه کمال، به ساحت اقدس الوهیت تقرب پیدا می کند و این غیر از بدن مادی است.

۲. امام علی علیه السلام در خطبه معروف و مشهور «الزهر» درباره مرگ برخی افراد چنین می فرماید:

ثُمَّ اَزْدَادَ الْمَوْتَ الْبِطَاطَا بِهٖ فَفَبَضَّ بَصِيرَهُ كَمَا فَبَضَّ سَمْعَهُ وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ حَيْفَهُ بَيْنَ اَهْلِهِ قَدْ اَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ وَ تَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ لَا يَشِيْءُ عَدُوًّا كَيْفًا وَلَا يَجِيْبُ دَاعِيًا ثُمَّ حَمَلُوهُ اِلَى مَخَطِّ فِي الْاَرْضِ فَاَشْرَبُوهُ فِيهِ اِلَى عَمَلِهِ وَ انْقَطَعُوا عَنْ زُوْرَتِهِ. (۲)

سپس چنگال مرگ تمام وجودش را فرا می گیرد، و چشم او نیز مانند گوشش از کار می افتد، و روح از بدن او خارج می شود و چون مرداری در بین خانواده خویش بر زمین می ماند که از نشستن در کنار او وحشت دارند، و از او دور می شوند. نه سواگواران را یاری می کند و نه خواننده ای را پاسخ می دهد، سپس او را به سوی منزلگاهش در درون زمین می برند، و به دست عملش می سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می پوشند.

۳. امیرالمؤمنین در خطبه دیگری که معروف به خطبه متقین است در جواب

ص: ۶۱

۱- و یا از باب تشبیه استفاده های مصنوعی به مسائل ظاهری است. (محقق)

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

سؤال همام درباره اهل تقوا فرمود:

وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَهُ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى التَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. (١)

و اگر نبود مرگی که خدا بر آنان مقدر فرموده، روح آنان حتی به اندازه برهم زدن چشم، در بدنها قرار نمی گرفت. از شوق دیدار بهشت، و از ترس عذاب جهنم.

۴. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که هر گاه مؤمنی مؤمن دیگری را غسل می دهد، در موقعی که او را می گرداند و جابه جا می کند، بگوید:

اللَّهُمَّ هَذَا يَدُنْ عَبْدِكَ الْمُؤْمِنِ وَقَدْ أَخْرَجْتَ رُوحَهُ مِنْهُ وَفَرَّقْتَ بَيْنَهُمَا فَعَفُوكَ عَفُوكَ إِلَّا عَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَ سَيِّئِهِ إِلَّا الْكَبَائِرَ. (٢)

خدایا این بدن بنده مؤمن تو است در حالی که روحش را از آن خارج نموده و بین آن دو (بدن و روح) جدایی افکندی، پس ببخش تو، ببخش تو، ببخش تو. ممکن است در این صورت خداوند گناهان یک سال او را به غیر از کبائر ببخشد.

۵. در روایت صحیحہ ابی ولاد که از امام صادق علیه السلام نقل نموده است، در نماز میت می خوانیم:

اللَّهُمَّ... وَقَدْ قَبِضْتَ رُوحَهُ إِلَيْكَ وَقَدْ اخْتَجَّ إِلَيَّ رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهِ.

ص: ۶۲

۱- همان، خطبه ۱۹۳.

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۴۱.

خدایا به درستی که تو روح او را به سوی خود قبض کردی و هر آینه او به رحمت تو نیاز دارد؛ در حالی که تو از عذاب کردن او بی نیازی... .

۶. در روایت دیگری مفضل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت رابطه روح و بدن را به گوهری که در یک صندوق قرار گرفته تشبیه کرده، می فرماید:

مَثَلُ رُوحِ الْمُؤْمِنِ وَبَدَنِهِ كَجَوْهَرِهِ فِي صُنْدُوقٍ إِذَا أُخْرِجَتِ الْجَوْهَرَةُ مِنْهُ طَرِحَ الصُّنْدُوقُ وَلَمْ يُعْتَبَرْ بِهِ وَقَالَ إِنَّ الْأَرْوَاحَ لَا تُمَارِجُ الْبَدَنَ وَلَا تُؤَاكِلُهُ وَإِنَّمَا هِيَ كِلَلٌ لِلْبَدَنِ مُحِيطَةٌ بِهِ. (۱)

مثال (ارتباط) روح مؤمن و بدنش همانند گوهری است که در صندوقی باشد. هنگامی که آن گوهر از صندوق خارج شد، آن صندوق به دور افکنده شده، و به آن اعتنایی نمی شود و فرمودند: ارواح با بدن ممزوج نمی شوند و به آن تکیه نمی کنند. البته به منزله تاجی برای بدن هستند که بر آن احاطه دارند.

۷. در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت از پدر بزرگوارش نقل می کند:

أَنَّ رُوحَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَمِرَتْ أَنْ تَدْخُلَ فِيهِ فَكَرِهَتْهُ فَأَمَرَهَا أَنْ تَدْخُلَ كُرْهًا وَ تَخْرُجَ كُرْهًا. (۲)

ص: ۶۳

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۶۳. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۴۱.

۲- قرب الاسناد، ص ۳۸؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۰۸.

هنگامی که به روح آدم علیه السلام امر شد که به کالبد او داخل شود، ناخوشایندش افتاد. پس به او امر شد که با

کراهت در آن داخل شود و با کراهت بیرون رود.

شاید کراهت اول به خاطر عدم انس و مجانست او با بدن و ترس از مصائب زندگانی بوده و کراهت دوم بخاطر انس به بدن در حیات دنیوی و یا برای کسب کمال و مزید درجات باشد. به هر صورت روایت بر وجود روح مجرد و بدن مادی دلالت دارد.

با توجه به روایات ذکر شده مطالب زیر بدست می آید:

۱. انسان ترکیبی است از روح و بدن. ۲. روح غیر از بدن، مستقل و مجرّد است؛ چون روایت ششم صراحت داشت که روح نه با بدن ممزوج می شود و نه به آن تکیه می کند، بلکه همانند تاج بر بدن احاطه دارد و روایت ششم از وارد شدن روح در بدن و نیز خارج شدن آن از بدن سخن می گوید. ۳. روح مجرّد همیشه باقی می ماند و هرگز از بین نمی رود. خلاصه، با تأمل در آیات و روایاتی که مورد بحث و بررسی قرار گرفت، می توان دوگانگی روح و

بدن و همراهی این دو و حکومت روح بر بدن را نتیجه گرفت. و مرگ از نظر قرآن و روایات جدایی روح از بدن آدمی است. بدن متلاشی می شود ولی بُعد دیگر همچنان به حیات خود در عالم دیگری که برزخ نامیده شده است، ادامه می دهد و در آن جا مؤمنان در شادی به سر می برند ولی کافران و گنهکاران در عذابند تا زمانی که قیامت کبری برپا شود و با حسابرسی هر کسی به سزای عمل خود برسد.

ب) هر نفسی طعم مرگ را می چشد

با مطالعه آیات قرآن که عالی ترین و اطمینان بخش ترین منابع معرفت محسوب می شود روشن می گردد که مرگ همان انتقال روح آدمی از عالم طبیعت به عوالم دیگر و بازگشت آن به سوی مبدأ هستی، یعنی خداوند سبحان است.

{إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ}.

ما از آن خدا هستیم و به او بازمی گردیم. (۱)

بنابراین، قرآن کریم آشکارا با این پندار که مرگ، پایان هستی انسان است، مخالفت می ورزد. به همین دلیل انسان نیز بر اساس آموزه های دینی و تجربه تاریخی و شهادت عینی خویش، این حقیقت را پذیرفته است که زندگانی او در این جهان، جاودانه نیست؛ بلکه دیر یا زود، با مرگ هم آغوش گردیده، زندگی دنیوی را وداع خواهد کرد؛ هرچند ما مرگ را فراموش کنیم، مرگ ما را فراموش نخواهد کرد.

قرآن مجید مرگ را قانونی کلی و ثابت می داند که هیچ گونه تغییر و استثنایی در آن وجود ندارد:

{كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ} (۲)

هر نفسی، شربت مرگ را خواهد چشید.

{قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ} (۳)

ص: ۶۵

۱- بقره/ ۱۵۶.

۲- آل عمران/ ۱۸۵.

۳- اعراف/ ۲۵.

پروردگار فرمود: در آن زندگی می کنید، و در آن می میرید، و از آن بیرون می آید.

{وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ}. (۱)

و ما به هیچ کس پیش از تو عمر ابد ندادیم (تا به تو دهیم).

در جای دیگر از قرآن آمده است:

{أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ}. (۲)

هر جا که باشید ولو در حصارهای سخت استوار، مرگ شما را درمی یابد.

{قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ}. (۳)

بگو: بی تردید مرگی را که از آن می گریزید با شما دیدار خواهد کرد، سپس به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید، پس شما را به اعمالی که همواره انجام می دادید، آگاه خواهد کرد.

{قُلْ لَن يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُمْ مِّنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا}. (۴)

بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، گریز شما هرگز سودتان نمی دهد، و در این صورت [اگر هم سودتان دهد، از این زندگی زودگذر فانی] جز اندکی برخوردار نخواهید شد.

ص: ۶۶

۱- انبیا/ ۳۴.

۲- نساء/ ۷۸.

۳- جمعه/ ۸.

۴- احزاب/ ۱۶.

{تُمْ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ}. (۱)

و بعد از این همه شما خواهید مُرد.

برخی آیات بیان گر آنند که قانون عمومیِ مرگ شامل همه موجودات می گردد:

{كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ}. (۲)

هر که روی زمین است، دستخوش مرگ و فناست.

بنابراین مرگ یکی از لوازم جدایی ناپذیر زندگی در عالم طبیعت است و موجودی که در دامن طبیعت به سر می برد، قابلیت بقای دائمی در آن را ندارد. پس مرگ، سرنوشت محتوم و قطعی همه انسان ها بلکه همه موجودات است.

البته عمومی بودن مرگ و گریزناپذیری از آن را نه تنها قرآن کریم، بلکه روایات زیادی نیز بر این مسأله دلالت می کنند که به برخی از آنها برای نمونه به طور خلاصه اشاره می شود.

در این باره مولای متقیان امیرمؤمنان علیه السلام درباره عمومیت مرگ در نامه ای خطاب به محمد بن ابی بکر می فرماید:

وَأَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَيِّتِ إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَذْرَكَكُمْ وَهِيَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلُّكُمْ الْمَيِّتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ وَالدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ فَأَحْذَرُوا نَارًا قَعْرُهَا بَعِيدٌ وَحَزْرُهَا شَدِيدٌ وَعَدَابُهَا جَدِيدٌ دَارٌ لَيْسَ فِيهَا

ص: ۶۷

۱- مؤمنون / ۱۵.

۲- الرحمن / ۲۶، در بحث معاد خواهیم گفت که در قیامت، نظام عالم طبیعت در هم می ریزد و جهان نو برپا می گردد.

رَحْمَهُ وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ وَلَا تُفْرَجُ فِيهَا كَرْبَةٌ. (۱)

شما همگی در تعقیب مرگ قرار دارید؛ اگر توقف کنید و بمانید، شما را می‌گیرد و اگر فرار کنید به شما می‌رسد. مرگ از سایه شما به شما نزدیک تر است. مرگ به زلف پیشانیان گره خورده است و طومار دنیا پس از شما در هم پیچیده می‌شود. پس بترسید از آتشی که ژرفای آن زیاد و حرارتش شدید، و عذابش نو به نو وارد می‌شود. در جایگاهی که رحمت در آن وجود ندارد و سخن کسی را نمی‌شنوند و ناراحتی‌ها در آن پایان ندارد!

برای تبیین این حقیقت امیرمؤمنان علیه السلام با کلامی شیوا که قابل درک برای عموم باشد، چنین می‌فرماید:

فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُبُلًا أَوْ لِدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي سَيَّخَرُ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ.

اگر کسی می‌توانست راهی به سوی حیات جاویدان دنیوی بیابد و مرگ را از خود دور سازد، سزاوارتر از همه حضرت سلیمان بود که جن و انس برای وی مسخر گردیده بود. (۲)

ج) تشابه خواب و مرگ

خداوند متعال پدیده خواب را یک پدیده مهم آفرینش و نشانه قدرت و عظمت خود در قرآن مجید مورد توجه قرار داده چنین می‌فرماید:

ص: ۶۸

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

{وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ}. (۱۱)

و از نشانه های او خواب شما در شب و روز است و تلاش و کوششتان برای بهره گیری از فضل پروردگار (و تأمین معاش) در این امور نشانه هایی است برای آنان که گوش شنوا دارند!

از این آیه مبارکه به خوبی استفاده می شود که این موضوع در مرتبه ای از اهمیت بوده که خدای تعالی این موهبت عظیم را مورد اهمیت خاصی قرار داده است. در جای دیگر می فرماید: {وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا} (۲)؛ و ما خواب را مایه آرامش [جسم و روح شما] قرار دادیم تا سلامتی خود را تأمین نمایید.

در تفسیر المیزان می نویسد که کلمه «سبات» به معنای راحتی و فراغت است، چون خوابیدن باعث آرامش و تجدید قوای حیوانی و بدنی می شود و خستگی ناشی از بیداری و تصرفات نفس در بدن از بین می رود. برخی گفته اند: (سبات) به معنای قطع است. اگر خواب را قطع خوانده اند، بدین جهت بود که در خواب تصرفات نفس و روح در بدن قطع می شود. گرچه این نظریه هم شبیه به همان نظر اول است.

نکته قابل توجه این که، انسانی که بیشتر عمر خود را در خواب به سر می برد، هنوز نتوانسته حقیقت آن را بفهمد و نمی داند چگونه خواب می بیند. چه بسا در عالم خواب با سرعتی همانند سرعت نور بلکه بالاتر به اطراف دنیا در

ص: ۶۹

۱- روم / ۲۳.

۲- نبأ / ۹.

روی زمین به سیر و سیاحت رفته و مراجعت می نماید. بلکه گاهی در اوج آسمان ها و در کرات دیگر پرواز می کند و با صحنه های هیجان انگیزی از سرور و یا صحنه های هراسناکی از وحشت روبرو می شود و احیاناً به همان کیفیتی که در خواب دیده است در بیداری مشاهده می کند پس این سؤال در ذهن به وجود می آید: راستی حقیقت خواب چیست؟ خواب دیدن یعنی چه؟ انسان چگونه در خواب از وقایع گذشته و یا موجود، یا آینده با خبر می شود؟

گاهی آن چه را هنوز واقع نشده است، در خواب می بیند، در این جاست که یقین می نماید که نیروی مرموزی در خود او نهفته است که آن نیرو، مراتب را طی می کند؛ و گرنه جسد که روی بستر خواب آرمیده است. وقتی که از درک حقیقت خواب که قسمت مهمی از عمر خود را در آن به سر می بریم، ناتوانیم چگونه می توانیم از مرگی که در طول مدت عمر فقط یک بار به سراغمان می آید اطلاع صحیحی داشته باشیم. این مسأله یکی از مسائل مبهم و پیچیده ای است که کاوشگران علمی نیز تاکنون از یافتن جواب قاطع و محکم آن عاجز مانده اند. پس طبیعی است که از حقیقت مرگ، که همان جدایی روح از بدن است و تا هنوز به آن نرسیده و طعم آن را نچشیده است، اطلاع صحیحی نداشته باشد و نتواند اظهار علم و اطلاع کند. قرآن کریم که یک سند محکم و متقن آسمانی است از

این حقیقت پرده برداشته می گوید: حقیقت ماورای طبیعی خواب و مرگ، از یک سنخ و مشابه یکدیگر است. یعنی آن نیروی مرموز که در عالم خواب به پرواز در می آید و به جاهایی می رود که در بیداری میسر نیست، آن همان روحی است

که خداوند در قرآن می فرماید:

{فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي}. (۱)

پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم...

در واقع برای آنکه درباره شناخت روح، حجت به اهل عالم تمام شده باشد، خدای تعالی به عنوان خواب این عالم نامرئی (روح) را موقتاً از بدن جدا کرده، تا خلق بدانند که اصل خلقت آن ها بر این امر استوار است، که جاوید و برقرار می باشد و آن به خودی خود استقلال دارد.

خداوند حکیم درباره ارتباط خواب و مرگ با روح، در آیه ای با بیانی روشن تصریح کرده، می فرماید:

{اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ}. (۲)

خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند، و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می گرداند تا سرآمدی معین در این امر نشانه های روشنی است برای کسانی که اندیشه می کنند!

از این آیه به روشنی دانسته می شود که خواب و مرگ از یک سنخ اند و در

ص: ۷۱

۱- حجر / ۲۹.

۲- زمر / ۴۲.

هر دو حالت، خداوند سبحان نفس و روح آدمی را به صورت کامل می ستاند. بنابراین، حقیقت ماورای طبیعی خواب و مرگ مشابه یکدیگر است، چنانکه آمده است، «أَنَّ النَّوْمَ أَخُو الْمَوْتِ» (۱) خواب برادر مرگ است؛ با این تفاوت که روح پس از پایان خواب، به بدن باز می گردد، اما پس از مرگ قابل برگشت نیست و به نشئه دیگری منتقل می شود.

در تفسیر نمونه در ذیل آیه فوق چنین می نویسد: (۲)

۱. انسان ترکیبی است از روح و جسم، روح گوهری است غیر مادی که ارتباط آن با جسم مایه نور و حیات آن است.

۲. به هنگام مرگ خداوند این رابطه را قطع می کند، و روح را به عالم ارواح می برد و به هنگام خواب نیز این روح را می گیرد، اما نه آن چنان که رابطه به کلی قطع شود، بنابراین روح نسبت به بدن دارای سه حالت است: ارتباط تام (حالت حیات و بیداری) ارتباط ناقص (حالت خواب)

قطع ارتباط به طور کامل (حالت مرگ).

۳. «خواب» چهره ضعیفی از «مرگ» است، و «مرگ» نمونه کاملی از «خواب»!

۴. خواب از دلایل استقلال و اصالت روح است، مخصوصاً هنگامی که با «رؤیا» آنها رؤیاهای صادق توأم باشد این معنی روشن تر می شود.

ص: ۷۲

۱- مصباح الشریعه، ص ۴۴.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۷۸-۴۷۹.

۵. بعضی از ارواح هنگامی که در عالم خواب رابطه آنها با جسم ضعیف می شود، گاه به قطع کامل این ارتباط می انجامد به طوری که صاحبان آنها هرگز بیدار نمی شوند، و اما ارواح دیگر در حال خواب و بیداری در نوسانند تا فرمان الهی فرارسد.

۶. توجه به این حقیقت که انسان همه شب به هنگام «خواب» در آستانه مرگ قرار می گیرد درس عبرتی است که اگر در آن بیندیشد برای «بیداری» او کافی است.

۷. تمام این امور به دست قدرت خداوند انجام می گیرد، و اگر در آیات دیگر سخن از قبض روح به دست «ملک الموت» و فرشتگان مرگ آمده، به عنوان این است که آنها فرمانبران حق و مجریان اوامر او هستند و تضادی میان این دو وجود ندارد.

به هر حال این که در پایان آیه می فرماید: «در این موضوع نشانه های روشنی است برای کسانی که اندیشه می کنند» منظور نشانه هایی از قدرت خداوند و مساله مبدأ و معاد و ضعف و ناتوانی انسان در برابر اراده او است.

در روایتی وارد شده است، که از امام باقر علیه السلام سؤال شد: «مَا الْمَوْتُ؟» مرگ چیست؟

قَالَ: هُوَ النَّوْمُ الَّذِي يَأْتِيكُمْ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَّا أَنَّهُ طَوِيلٌ مُدَّتُهُ. (۱)

حضرت فرمود: مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می آید، جز آنکه مدت آن (مرگ) طولانی است.

ص: ۷۳

سید الساجدین زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام درباره تشابه خواب و مرگ می فرماید:

... وَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَمُوتُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ... (۱)

شگفت و شگفت تر از همه اینکه، [چگونه است که] کسی منکر مرگ است و حال اینکه در هر شب و روز می میرد!...

شبهت و همانندی خواب و مرگ در نظر اولیای گرامی اسلام به اندازه ای است که «رسول گرامی صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که در بستر می خوابید می گفت: «به نام تو ای خدا! می میرم و زنده می شوم» و هنگامی که از خواب بیدار می شد این چنین می فرمود: «سپاس و ستایش خداوندی را سزااست که ما را پس از میراندن زنده کرد و حشر و نشر مردم در قیامت به سوی او خواهد بود»؛

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا أَوَىٰ إِلَىٰ فِرَاشِهِ قَالَ: «بِسْمِكَ اللَّهُمَّ أَمُوتُ وَأَحْيَا» وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». (۲)

بعید نیست که همان طور که ارواح در عالم برزخ دارای بدن مثالی است انسان در عالم خواب نیز دارای جسم مثالی می باشد که بواسطه آن به فعالیت خود ادامه می دهد. در رابطه به این معنا مرحوم مجلسی می نویسد:

بل لا يبعد القول بتعلق الرُّوح بالأجساد المثالية عند النَّوم أيضا كما

ص: ۷۴

۱- امالی طوسی، ص ۶۶۳؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۴۲.

۲- مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۱۹۹ و الکافی، ج ۲، ص ۵۳۹ (با مختصر تغییر در عبارات).

يشهد به ما يرى في المنام وقد وقع في الأخبار تشبيه حاله البرزخ وما يجري فيها بحاله الرؤيا. (١)

بعيد نیست که بگوئیم روح هنگام خواب به جسم مثالی تعلق می گیرد، چنانکه آن چه در خواب می بیند، شاهدی بر آن است همانطور که در روایاتی، کیفیت برزخ، به حالت عالم خواب تشبیه شده است.

بنابراین شاید بتوان گفت: روح در خواب، با جسم مثالی در ارتباط است نه جسم مادی.

(د) مرگ، سرآغاز زندگی نوین

چنانچه گفته شد، مرگ از نظر قرآن، تحویل روح انسان و گرفتن آن از بدن است یعنی اخراج روح از بدن. پس حیات یعنی نفخ و دمیدن روح به بدن.

{وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ}. (٢)

و خداوند شما را آفرید سپس شما را می میراند.

بنابراین، مرگ آخرین مرحله زندگی دنیوی و سرآغاز حیات جدید انسان به شمار می رود.

چنانچه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

اذْكُرُوا هَادِمَ اللَّذَاتِ فَقِيلَ وَمَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ الْمَوْتُ فَمَا ذَكَرَهُ عَبْدٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ فِي سَعَةِ إِلَّا ضَاقَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَلَا فِي شِدَّةِ إِلَّا اتَّسَعَتْ

ص: ٧٥

١- بحارالانوار، ج ٦، ص ٢٧١.

٢- نحل/٧٠.

عَلَيْهِ وَالْمَوْتُ أَوْلَ مَنْزِلٍ مِنْ مَنْزِلِ الْآخِرَةِ وَآخِرُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنْزِلِ الدُّنْيَا فَطُوبَى لِمَنْ أُكْرِمَ عِنْدَ النُّزُولِ بِأَوْلَئِهَا وَطُوبَى لِمَنْ أَحْسَبَ مَنْ
مُشَايَعَتَهُ فِي آخِرِهَا. (١)

زیاد در یاد نابود کننده لذت ها باشید. عرض شد یا رسول الله آن چیست؟ در پاسخ فرمود: مرگ است، آن کس که به حقیقت از مرگ یاد می کند اگر در سعه و گشایش زندگی باشد، غرورش برطرف می شود و دنیا بر وی تنگ می گردد و اگر در مضیقه و سختی باشد با یاد مرگ، از فشار فکری رهایی می یابد و دنیا به نظرش وسیع و گسترده می نماید. مرگ نخستین منزل از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا است. خیر و خوشبختی برای آن کسی است که هنگام فرود آمدن در اولین منزل، مورد تکریم و احترام باشد و موقع بیرون رفتن از آخرین منزل به شایستگی و خوبی بدرقه شود.

علی علیه السلام فرمود:

لِكُلِّ دَارٍ بَابٌ وَبَابُ دَارِ الْآخِرَةِ الْمَوْتُ. (٢)

هر خانه ای را در ورودی است و در ورود خانه آخرت، مرگ است.

در جای دیگر می فرماید:

إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ لِدُوا لِلْمَوْتِ وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَابْتُوا لِلْخَرَابِ. (٣)

ص: ٧٦

۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۵؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۳.

۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۴۵.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۲.

هر روز فرشته ای از جانب خدا اعلان می کند که بزائید برای مرگ و فراهم آورید برای نابود شدن و بسازید برای ویران گشتن.

امیرالمؤمنین در جای دیگر می فرماید:

الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌ. (۱)

دنیا گذرگاه عبور است؛ نه جای ماندن.

خلاصه اینکه از نظر قرآن و روایات ائمه معصومین علیهم السلام مرگ جهان مادی قطعی است ولی مسأله مهم، مرگ قطعی انسان است که هر چه مراقبت و تلاش کنیم راهی برای فرار از مرگ نخواهد بود.

قوانین عقلی نیز این معنا را تأیید می کند زیرا معنا ندارد از یک سو جهان برای آزمایش و امتحان آفریده شده باشد و از سوی دیگر، ابدی و ثابت بماند. به طور مسلم معقول نیست انسانی برای ابد در سرای آزمون و امتحان باقی باشد و علم نیز در این مطلب با وحی الهی هماهنگ است. در این مورد دانشمند معروف، الکسیس کارل، می گوید:

به کجا می رویم؟ به سوی مرگ. حتی اگر بتوانیم به کمک اکتشافات جدید، جهت زمان «فیزیولوژیکی» خود را

برگردانیم و دوره به دوره جوان تر شویم و زندگی را دو سه قرن طولانی نماییم، بر مرگ فائق نخواهیم آمد، زیرا ساختمان بدن ما ضرورت مرگ را ایجاب می کند. به محض آغاز زندگی، جنین انسانی رو به پیری می رود و سیر پیری در جنین و کودک خردسال خیلی سریعتر از انسان بالغ به خصوص

ص: ۷۷

پیران است و بلاشک سرعت سیر به سوی مرگ، بر حسب پیشرفت سن کمتر می شود، ولی هرگز متوقف نمی گردد و جهت خود را عوض نمی کند. ترقیات علم در آینده هر چه باشد، هر موجود انسانی محکوم است که دیر یا زود این جهان را ترک گوید. (۱)

نکته قابل توجه اینکه، اذن خدا در مردن شرط است. تا از خدا اذن نشود قبض روح انجام نمی گیرد، گرچه مقدمات اذن عواملی است که مرگ از آنها ناشی می شود، امثال پیری و مریضی و صدمات داخلی و خارجی. خداوند متعال می فرماید:

{وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا}. (۲)

هیچ کس، جز به فرمان خدا، نمی میرد. سرنوشتی است تعیین شده.

{إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَعِدُّونَ}. (۳)

هنگامی که اجل آنها فرا رسد، (و فرمان مجازات یا مرگشان صادر شود)، نه ساعتی تأخیر می کنند، و نه پیشی می گیرند!

مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه ۱۴۵ سوره آل عمران، می نویسد:

روی ابان بن عثمان عن أبي جعفر عليه السلام أنه أصاب علياً عليه السلام يوم أحد سِتُونِ جِرَاحَهُ وَأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ أُمَّ سُلَيْمٍ وَأُمَّ عَطِيَّةَ أَنْ تَدَاوِيَاهُ فَقَالَتَا أَنَا لَا نَعَالِجُ مِنْهُ مَكَانًا إِلَّا انْفَتَقَ مَكَانَ آخِرٍ وَقَدْ خِفْنَا عَلَيْهِ فَدَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

ص: ۷۸

۱- راه و رسم زندگی، ترجمه دکتر پرویز دبیری، ص ۱۴۱.

۲- آل عمران / ۱۴۵.

۳- یونس / ۴۹.

وَالْمُسْلِمُونَ يَعُودُونَ وَهُوَ قَرْحُهُ وَاحِدَةٌ فَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَمْسِيحُهُ بِيَدِهِ وَيَقُولُ إِنَّ رَجُلًا لَقِيَ هَذَا فِي اللَّهِ لَقَدْ أَبْلَى وَأَعْدَرَ وَكَانَ الْقَرْحُ الَّذِي يَمْسَحُهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَلْتَمِيهِمْ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِذْ لَمْ أَفِرْ وَلَمْ أُولَى الدُّبُرِ. (١)

ابان بن عثمان از امام باقر علیه السلام روایت می کند که: به علی علیه السلام در روز احد ۶۰ جراحت رسید و پیغمبر به ام سلیم و ام عطیه دستور داد او را مداوا کنند. گفتند یا رسول الله هر جای از بدنش را معالجه و پانسمان می کنیم جای دیگری از بدنش گشاده می شود و از بسیاری و شدت جراحت ها بر جان او ترسانیم. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با مسلمین به عیادت وی آمدند در حالی که یک زخم دیگر برای علاج مانده بود. پیغمبر دست خود بر آن بمالید و فرمود مردی که در راه خداوند باین مصیبت مبتلی شود معذور است و زخمی که حضرت بر آن دست مالیده بود بهبود یافت و علی علیه السلام فرمود: شکر خدا را که از جنگ فرار نمودم.

با وجود این همه زخم، چون خدا نخواست، آن حضرت در آن زمان شهید نشد.

در نتیجه باید گفت مرگ از نظر قرآن و احادیث و حکم عقل و علم، برای همه انسانها یک پدیده قطعی است که هیچ کس را از آن گریزی نیست. به همین دلیل وقتی که «اجل مسمی» یعنی «قطعی و حتمی» فرا رسد، لحظه ای قابل تقدیم و تأخیر در وقوع آن نیست.

ص: ۷۹

چنانچه مرحوم شیخ محمد مهدی حائری در کتاب شجره طوبی در این باره چنین نقل کرده است:

حضرت عیسی علیه السلام با مادرش مریم صلی الله علیه و آله وسلم در کوهی به عبادت خدا مشغول بودند و روزها را روزه می گرفتند، غذایشان از گیاهان کوه بود که عیسی علیه السلام فراهم می نمود، یک روز نزدیک غروب شد، عیسی علیه السلام مادرش را تنها گذاشت و برای به دست آوردن سبزیجات به کوهی رفت. هنگام افطار فرا رسید، مریم صلی الله علیه و آله وسلم برخاست تا نماز بخواند، ناگاه عزرائیل نزد مریم علیه السلام آمد و بر او سلام کرد، مریم پرسید: «تو کیستی که در اوّل شب بر من سلام کردی و با دیدن تو، بیمناک شدم؟» عزرائیل گفت: «من فرشته مرگ هستم» مریم پرسید: «برای چه به اینجا آمده ای؟» و به عزرائیل گفت: «چند دقیقه به من مهلت بده تا پسر من بیاید».

عزرائیل گفت: مهلتی در کار نیست. و آن گاه روح مریم را قبض نمود.

عیسی علیه السلام وقتی نزد مادر آمد، نگاه کرد که مادرش بر زمین افتاده است، تصوّر کرد که مادرش خوابیده است، مدّتی توقّف کرد، دید مادرش بیدار نشد و وقت افطار گذشته است، صدا زد: «ای مادر! برخیز افطار کن».

ندائی از بالای سرش شنید که مادرت از دنیا رفته و خداوند در مورد وفات مادرت به تو پاداش بدهد.

عیسی علیه السلام با دلی سوخته، به تجهیز جنازه مادر پرداخت و او را به خاک سپرد، و غمگین بر سر تربتش نشست و گریه می کرد و به یاد مادر گفتاری جانسوز می گفت، در این هنگام ندائی شنید، سرش را بلند کرد. مادرش را در

بهشت (برزخی) بر تختی که در کاخی از یاقوت سرخ بود دید، گفت: «ای مادرم! از دوری تو سخت اندوهگین هستم».

مریم ÷ فرمود: «پسرم، خدا را مونس خود کن، تا اندوهت برطرف گردد».

عیسی علیه السلام گفت: «مادر جان با زبان روزه و گرسنه از دنیا رفتی».

مریم ÷ فرمود: «خداوند گواراترین غذا را که نظیر نداشت، به من خورانید».

عیسی گفت: ای مادر، آیا هیچ آرزو داری؟ مریم ÷ گفت: آرزو دارم یک بار دیگر به دنیا بازگردم، تا یک روز، روزه بگیرم و یک شب را به نماز به سر آورم، ای پسر اکنون که در دنیا هستی و مرگ به سراغت نیامده است، هر چه می توانی توشه راه آخرت را (با انجام اعمال نیک) از دنیا بگیر. (۱)

ه- مرگ امری است وجودی و مخلوق

لفظ «موت» در لغت عرب، مرادف با واژه «مرگ» در زبان فارسی است. این لفظ به معنای «جان سپردن، مردن، از دنیا رفتن و نیست شدن زندگانی» استعمال می شود.

مرگ از نظر قرآن مجید پایان زندگی نیست، بلکه انتقال از مرحله ای به مرحله دیگر و از یک زندگی پست به یک زندگی برتر است؛

{قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ}. (۲)

بگو: فرشته مرگ که مأمور قبض روح شماست جان شما را خواهد گرفت و پس از مرگ به سوی خدای خود بازگردانیده می شوید.

ص: ۸۱

۱- شجره طوبی، ج ۲، ص ۴۳۸.

۲- سجده ۱۱/۱.

پس مرگ «وفات» است، نه «فوت». زیرا فوت به معنای نابودی و نیست شدن است، امّا وفات به معنای اخذ تام و در اختیار گرفتن تمام و کمال یک حقیقت است. انسان بعد از مرگ به عالم دیگر، زندگی جدیدی را آغاز می کند و به مقصد اصلی و نهایی خود می رسد.

{إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ}. (۱)

در آن روز خلق را به سوی خدا خواهند کشید.

در جایی دیگر قرآن کریم می فرماید:

{إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا}. (۲)

بازگشت همه شما بسوی اوست!

در این رابطه، روایاتی از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است. از جمله وارد شده که از امیر المؤمنین علیه السلام درخواست شد:

صِفْ لَنَا الْمَوْتَ.

مرگ را برای ما توصیف فرما.

امیر مؤمنان علیه السلام با بیانی شیوا و مفهومی بلند که منشأ فصاحت و منبع بلاغت است، چنین پاسخ داد:

عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطْتُمْ هُوَ أَحَدُ ثَلَاثَةِ أُمُورٍ يَرِدُ عَلَيْهِ إِمَّا بَشَارَةٌ بِنَعِيمِ الْأَبَدِ وَإِمَّا بَشَارَةٌ بِعَذَابِ الْأَبَدِ وَإِمَّا تَحْزِينٌ وَتَهْوِيلٌ وَأَمْرٌ مُّبْتَهَمٌ

ص: ۸۲

۱- قیامت / ۳۰.

۲- یونس / ۴.

لَا تَدْرِي مِنْ أَيِّ الْفِرَقِ هُوَ... (۱)

از آگاه پرسش نمودید و در جای شایسته فرود آمدید. سپس فرمود: مرگ به اعتبار اشخاص یکی از سه قسم است. برای گروهی مژده به نعمت های ابدی و همیشگی است. برای دسته ای اعلام عذاب ابدی است. و برای طائفه ای ناراحتی و ترس است و سرنوشت متوفی، ناشناخته و مبهم است. نمی داند از کدامین فرق است. آیا در صف خوبان قرار می گیرد و منتعم می شود یا از گروه بدان به حساب می آید و دچار عذاب می گردد.

در جای دیگر می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ وَإِنَّا خَلَقْنَا وَإِيَّاكُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ وَلَكِنَّكُمْ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ تُنْقَلُونَ فَتَزَوَّدُوا لِمَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ وَخَالِدُونَ فِيهِ. (۲)

ای مردم! ما و شما برای باقی ماندن آفریده شده ایم، نه برای فانی شدن. لکن تغییر مکان می دهید و از خانه ای به خانه دیگر انتقال می یابید. پس از این سرای گذران برای عالمی که رهسپار آن هستید و برای همیشه در آن می مانید، توشه ای بردارید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم درباره مرگ چنین می فرماید:

يَا عَلِيُّ... مَا خُلِقْتَ أَنْتَ وَلَا هُمْ لِدَارِ الْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِدَارِ الْبَقَاءِ وَلَكِنَّكُمْ تَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ. (۳)

ص: ۸۳

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۳.

۲- ارشاد، مفید، ج ۱، ص ۲۳۸؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۶۴.

۳- بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۴۶.

ای علی، تو و مردم برای سرای فانی آفریده نشدید، بلکه برای بقا در سرای جاویدان خلق گشته و از سرایی به سرای دیگر منتقل خواهید شد.

روایات زیادی از ائمه معصومین علیهم السلام در این زمینه ذکر شده، که حقیقت مرگ در برخی از آن‌ها تعریف و در بعضی توصیف شده است؛ که در بحث «تفاوت مرگ مؤمن و کافر» ذکر خواهد شد.

از اصل بحث دور نشویم که مرگ مفهومی عدم و نابودی نیست، بلکه امری است وجودی و مخلوق. قرآن به صراحت اعلام می‌دارد که مرگ نیز مانند حیات، از آفریدگان خداوند است. یعنی هر دو را مخلوق خدا می‌داند و می‌فرماید:

{الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلِغَكُمْ أَئْيُكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا}. (۱)

خدایی که مرگ و زندگانی را آفرید که شما بندگان را بیازماید تا کدام نیکوکارتر (و خلوص اعمالش بیشتر) است.

در این آیه، مرگ و حیات در ردیف هم آورده شده است. قبل از حیات از مرگ نام برده و هر دو را به طور یکسان مخلوق آفریدگار جهان خوانده است. پس مرگ و حیات، دو امر وجودی هستند. دلیل این مطلب، آن است که اصولاً هر مخلوقی، از نوعی وجود و هستی بهره‌مند است و مخلوق بودن عدم بی‌معناست. بنابراین، اگر حقیقت مرگ چیزی جز فنا و نابودی نباشد، مخلوق بودن آن بی‌معنا خواهد بود. (۲)

ص: ۸۴

(۱) - ملک / ۲.

۲- البته فاضل مقداد بعد از استدلال برای اثبات وجودی بودن مرگ، می‌گوید: «و هو ضعيف فأنَّ الخلق لغه التقدير، وهو كما يكون للوجودي يكون للعدمی.» (ارشاد الطالبین، ص ۹۴)

برخی از بزرگان نوشته اند: نیستی و فقدان محض، هرگز متعلق خلق و آفرینش قرار نمی گیرد و مرگ، ضلع نهایی زندگی دنیوی است. (۱)

چنان چه در روایت امام هفتم، موسی بن جعفر علیهم السلام می خوانیم که فرمودند: «الْمَوْتُ هُوَ الْمِصْرُ فَاه؛ مرگ حقیقتی تصفیه کننده است». (۲) پس مرگ، امری است وجودی و مخلوق.

عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ». (۳)

علی علیه السلام در نامه ای که به حضرت مجتبی علیه السلام نوشته فرموده است: بدان مالک مرگ، همان خدائی است که مالک حیات است و آفریدگار، همان کسی است که می میراند.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْحَيَاةُ وَالْمَوْتُ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ الْمَوْتُ فَدَخَلَ فِي الْإِنْسَانِ لَمْ يَدْخُلْ فِي شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ خَرَجَتْ مِنْهُ الْحَيَاةُ. (۴)

امام باقر علیه السلام فرمود: حیات و مرگ، دو مخلوق از آفریده های خدا هستند. موقعی که مرگ فرا می رسد و در آدمی راه می یابد به هیچ یک از اعضا و اجزای بدن وارد نمی شود جز آنکه حیات از آن خارج می گردد.

ص: ۸۵

۱- منشور جاوید، ج ۹، ص ۲۱۲.

۲- این روایت در مبحث «تفاوت مرگ مؤمنان و کافران» خواهد آمد.

۳- نهج البلاغه، نامه ۳۱؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۲۲.

۴- الکافی، ج ۳، ص ۲۵۹.

در این حدیث، امام علیه السلام از آفرینش مرگ و حیات سخن گفته و هر دو را امر وجودی و مخلوق خالق توانا خوانده است.

در نتیجه می توان گفت: انسان با خداوند، در بقا شریک است. خداوند، باقی است؛ انسان هم باقی؛ با این تفاوت که استعمال «بقا» بر خداوند، علی الاطلاق است؛ یعنی بقاء بالاصاله و بالذات از آن خداوند است و برای غیر خداوند، بقا بالتبع و بالغیر است، که به اراده خداوند خلق شده و به اراده او باقی می ماند؛ بنابراین انسان باید شرایط و زمینه بقا در کنار خداوند را فراهم کند. بر این اساس، قرآن سفارش و موعظه می کند که هر کس صاحب روان سالم و شعور است، باید پیش پای خود را بنگرد و توشه ای برای سرای دیگر خویش تدارک ببیند. چون دین باوران در صراط مستقیم، سریع تر و جلوتر می روند و در صف مقدم به تماشای جمال ملک مقتدر می نشینند.

{إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ}. (۱)

پرهیزگاران در باغ ها و نهادهای بهشتی جای دارند. در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر متنعم اند.

بنابراین مؤمنان جمال حق را می نگرند و با خدای ارحم الراحمین ملاقات می کنند.

{وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ}. (۲)

در آن روز صورت هایی شاداب و مسرور است و به پروردگارش می نگرد!

ص: ۸۶

۱- قمر / ۵۴ - ۵۵.

۲- قیامت / ۲۲ - ۲۳.

اما دین ستیزان به سختی می روند، دیرتر می رسند و دورتر می نشینند.

{يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ}. (۱)

آن ها را از راهی دور ندا می دهند.

این تبهکاران در روز رستاخیز در حضور خداوند قهار سر به زیر و ذلیلند و می گویند: اکنون عذاب را دیدیم، ما را به

دنیا بازگردان تا کردار شایسته و نیک انجام دهیم:

{وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُنْجَرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ}. (۲)

ای رسول ما، اگر مجرمان را بنگری که چگونه در حضور خدای خود، سر به زیر افکنده و می گویند: آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم، ما را بازگردان تا کارهای نیک انجام دهیم، ما به قیامت ایمان داریم.

ولی این خواهش دیگر سودی ندارد و انسان به دنیا باز نخواهد گشت. باید هم اکنون در دنیا آماده سفر آخرت بوده و توشه راه برداشت. خداوند متعال خطاب به رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

{وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ}. (۳)

ای پیامبر یاد کن هنگامی که خلائق از قبرها برانگیخته شوند. آن

ص: ۸۷

۱- فصلت / ۴۴.

۲- سجده / ۱۲.

۳- انفطار / ۴ - ۵.

هنگامی است که هر شخصی به هر چه مقدّم و مؤخّر انجام داده یعنی در اوائل عمر و در اواخر کرده است همه را آگاه شود.

در این باره آیات و روایات زیاد است. ما جهت اختصار به ذکر یک روایت بسنده می کنیم؛

امیرمؤمنان آن پیشوای پارسایان با واژه های بلیغ و زیبا که در برگیرنده معانی ژرف و بلند است به آدمیان چنین گوشزد می فرماید:

فَمِنْ غَدَاً مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ مِمَّا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ وَأَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ وَأَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ وَأَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ.
(۱)

متوجه آخرت باشید. عمرتان به سرعت می گذرد فردا به امروز نزدیک، ساعات روز زود گذر، روزهای ماه زود گذر، ماه های سال زود گذر و سال های عمر زود گذر است.

در این دیر موحش، در این دار فانی

به غیر از فنا نیست حاصل جهان را

نه فرعون ماند و نه گنج و نه قارون

به فکر سرای بقا باش جانا

نماند و نماند کسی جاودانی

خدايست باقی و باقی است فانی

نه در دست موسی عصای شبانی

منه دل به امید دنیای فانی

(و) نامعلوم بودن زمان مرگ

تمام جوامع بشری با همه اختلافات و تفاوت هایی که در این جهان دارند و با همه اختلاف مسیرها، طرز تفکرها و روش هایی که دارند، بالاخره در یک جا به هم می رسند و آن نقطه پایان این زندگی است که همه در ایمان به مرگ اتفاق نظر دارند و همه ناگهان به طرز عجیبی در یک سطح قرار می گیرند و مساوات

کاملی که هیچ کس تا پیش از این نتوانسته آن را پیاده کند، برقرار می شود. عجیب تر اینکه هیچ کس از زمان و مکان مرگ خود آگاهی ندارد. از این رو قرآن کریم که بهترین کتاب الاهی است سفارش اکید نموده که همیشه در حال اسلام و ایمان باشید تا با

سلامت دین بمیرید:

{وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ}. (۱۱)

و زنده مبادا جز با حالت اسلام بمیرید.

حکمت خداوند ایجاب نمی کند که بشر از زمان و مکان درگذشت خود اطلاع یابد، دلیل رمز و راز پنهان ماندن وقت مرگ این است که همانند برخی امور دیگر، گاهی جهل به چیزی برای انسان سودمندتر و مفیدتر از علم به آن است. این ناآگاهی و بی خبری جداً به مصلحت حیات فردی و اجتماعی بشر است. اگر جز این می بود یعنی اگر جهل تبدیل به علم می شد، حالت امید و آرزو که منشأ تحرک و فعالیت و مایه شور و نشاط و زندگی است از میان می رفت و حیات مردم با اختلالات و ناراحتی های عظیمی مواجه می گردید و نظام زندگی از هم فرو می ریخت. مثال: بشر نمی داند مرگ قطعی او کی فرا می رسد و بر

اثر این ناآگاهی، به زندگی دل خوش است و با وجد و سرور به حیات خویش ادامه می دهد. اگر به فرض دو روز بیشتر به مرگش نمانده باشد چون خبر ندارد به امید طول عمر شادمان است و همچنان با گرمی، فعالیت می کند و با مسرت زندگی را می گذراند. اما اگر بداند مرگ حتمی او نه دو روز بعد، بلکه دو سال

ص: ۸۹

بعد است و باید در فلان روز و فلان ساعت قطعاً بمیرد، از امروز خود را مرده به حساب می آورد، غرق یأس و ناامیدی می گردد و باقیمانده عمرش با تلخی و در نهایت افسردگی طی می شود. اگر چنین نبود برای خداوند مانند همه حقایق دیگر فاش کردن آن، هزینه و یا ضرری نداشت. بنابراین، امید و آرزو چراغ فروزنده زندگی است. چنانچه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَلَوْ لَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا.

آرزو بر امت من رحمت است. اگر آرزو از انسان گرفته شود، مادری به شیرخوار خود شیر نمی دهد، یا باغبانی نهال را نمی کارد.

بنابراین خداوند بر اساس علم و حکمت درهای آینده را به روی مردم بسته و حوادثی که در روزها، ماه ها و سال های بعد رخ می دهد بر آنان پنهان داشته است و نظام عالم را طوری پای گذاری نموده است که مردم نتوانند از آینده خود و دیگران باخبر شوند و به غیب جهان راه یابند. خداوند در مواردی چند از این قبیل فرموده است:

{إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ}. (۱۱)

بدرستی علم رستاخیز پیش خدا است، که باران فرود آورد، و آنچه را در رحم ها است بداند، کسی نمی داند که فردا چه می کند و کسی نمی داند که در کدام سرزمین می میرد، اما خدا دانا و آگاه است.

ص: ۹۰

بر اساس برخی روایات تفصیل امور یاد شده را بالإصالة و بالذات کسی جز خداوند علیم نمی داند.

وَقَدْ رُويَ عَنْ أئِمَّةِ الْهُدَى أَنَّ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ الْخَمْسَةَ لَا يَعْلَمُهَا عَلَى التَّفْصِيلِ وَالتَّحْقِيقِ غَيْرُهُ تَعَالَى. (۱)

از ائمه هدی علیهم السلام نقل شده است که هیچ کس این پنج تای مذکور را جز خداوند متعال به تفصیل و تحقیق نمی داند.

در جای دیگر می فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾. (۲)

ای پیامبر به مردم بگو در آسمان ها و زمین جز خدای یکتا کسی غیب نداند.

ولی منافاتی ندارد که خداوند اراده فرماید تا خازنان علم الاهی، هم چون پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام تا حدودی از این مزیت برخوردار شوند و به مقداری که مورد اجازه حضرت باری تعالی قرار گیرد به پاره ای از مغیبات آگاهی یابند. این مطلب در خلال بعضی از آیات قرآن شریف خاطر نشان گردیده است:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾. (۳)

چنین نبود است که خداوند شما را بر غیب آگاه سازد وی از بین

ص: ۹۱

۱- نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۲۰؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۰۱.

۲- نمل / ۶۵.

۳- آل عمران / ۱۷۹.

فرستادگان خود کسانی را که خواسته است برگزیده و آنان را از این فیض بزرگ بهره مند ساخته است.

{عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ}. (۱)

خداوند عالم غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی سازد مگر آن فرستاده ای که مورد رضایتش باشد.

بنابراین اولین راه آگاه شدن از غیب اجازه و رضای حضرت باری تعالی است. اینکه برگزیدگان خدا و اولیای گرامی او در طول زندگی خویش گاهی از مغیبات خبر داده اند به استناد اذن الاهی و بر اساس الهام ذات مقدس او است.

برخی از مفسرین درباره رمز و راز ناآگاهی انسان از زمان مرگ گفته اند:

جهل به مرگ، به گونه ای دیگر نیز می تواند اثر تربیتی داشته باشد و آن اینکه: آگاهی از مرگ در آن زمان که میان انسان و مرگ فاصله فراوانی باشد چه بسا در انسان، روح عصیان را به امید توبه در آینده، پرورش دهد. زیرا با خود می گوید: من پنجاه سال بعد رخ در نقاب خاک خواهم کشید. پس دم را مغتنم شمارم و در آینده توبه می کنم. ولی آنگاه که زمان مرگ برای انسان مجهول باشد و در هر لحظه احتمال فرارسیدن آن را بدهد، در این صورت اگر فرد عاقلی باشد کمتر گناه می کند. زیرا

نمی تواند به خود امید توبه و نوید نجات دهد. (۲)

ص: ۹۲

۱- جن / ۲۶ و ۲۷.

۲- منشور جاوید، ج ۹، ص ۲۲۹.

اشاره

از نظر قرآن و احادیث، مرگ یک رخداد طبیعی و سنت قطعی در زندگی انسان است. همه می دانیم که مرگ، حق است و همه موجودات، سرانجام طعم مرگ را می چشند؛ {كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ}. (۱)

پس چرا آن را در نیایم و به آن نیندیشیم؟ و شایسته است انسان، همواره آماده حضور مرگ باشد و نسبت به بعد از مرگ وصیت کند. خداوند متعال می فرماید:

{كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ}. (۲)

دستور داده شد که چون مرگ یکی از شما فرا رسد اگر دارای متاع دنیاست وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به چیزی شایسته عدل و به قدر متعارف. این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است.

از ظاهر این آیه دانسته می شود که وصیت کردن حکم الزامی است، ولی در مواردی که حق خدا یا حق خلق بر عهده کسی باشد وصیت واجب است و گرنه مستحب بودن آن اجماع است.

برای اینکه وصیت انسان چه لفظی و چه کتبی تنفیذ شود یادآور می شود که دو فرد عادل، وصیت او را بشنوند و بر آن شهادت دهند. چنان که می فرماید:

ص: ۹۳

۱- آل عمران / ۱۸۵.

۲- بقره / ۱۰۸.

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ}. (١)

ای اهل ایمان، چون یکی از شما را هنگام مرگ فرا رسید، برای وصیت خود دو شاهد عادل را گواه گیرید.

گرچه وصیت مخصوص وقت مرگ نیست و بهتر است انسان هرچه زودتر وصیت کند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و پیشوایان دین سفارش اکید به وصیت دارند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

فَيُبْغَى لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوصِيَ. (٢)

شایسته است مسلمان وصیت کند.

از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود:

مَا يَبْغَى لِأَمْرِي مُسْلِمٌ أَنْ يَبْتَئَ لَيْلَةً إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ. (٣)

بر انسان مسلمان شایسته نیست که شب را بخوابد مگر اینکه وصیت او زیر سر او باشد.

آن حضرت بر این معنا آن قدر پای فشرده تا آن جا که چنین می فرماید:

مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ وَصِيَّةٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. (٤)

کسی که بدون وصیت بمیرد، به نوع مرگ جاهلیت مرده است.

ص: ۹۴

۱- مائده / ۱۰۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۵۸.

۳- همان.

۴- همان، ص ۲۵۹.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند:

الْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. (۱)

وصیت، از احکام ثابت و استوار بر هر مسلمان است.

پس شایسته است یک فرد مسلمان، پیر باشد یا جوان، همیشه با وصیت باشد. البته مورد وجوب وصیت و موارد استحباب آن در فقه بیان شده است که به طور خلاصه به آن اشاره شد. نیز ناگفته پیداست این که گفته شده مرگ بدون وصیت مرگ جاهلیت است در صورت وجوب وصیت است. البته در اسلام، مقدار مورد وصیت مشخص شده است. انسان تا مقدار یک سوّم مالش را می تواند وصیت کند؛ ولی به خاطر آن که به سهم وارثان ضرر نرسد و روح آنان از انسان و قانون اسلام جریحه دار نشود، بهتر است که کمتر از یک سوّم وصیت نماید. در وصیت نباید توجه انسان تنها، به مسائل مالی و جنبه های مادی باشد و همه می دانیم که سفارشات دینی و اخلاقی لحظه مرگ برای تمام بازماندگان و بستگان از خاطرات فراموش نشدنی است و تأثیر به سزایی در رشد انسانی و تربیت دینی و اخلاقی دارد. در این باره قرآن مجید که رمز حیات، وسیله نجات و مملوّ از برنامه های زندگی است، می فرماید:

{إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي}. (۲)

هنگامی که مرگ یعقوب رسید، فرزندان خود را فراخواند و پرسید: شما بعد از من چه چیزی را خواهید پرستید؟

ص: ۹۵

۱- همان.

۲- بقره/ ۱۳۳.

مشاهده می فرمایید که حضرت یعقوب در لحظه مرگ در فکر توحید فرزندان است.

گرچه لازم می دانیم وصیت های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین علیهم السلام را در اینجا بیاوریم (۱)، ولی جهت اختصار تنها چند فراز از وصایای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را که در نهج البلاغه فرموده است، یاد آور می شویم؛ که این وصیت در حقیقت مسائل دینی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی را بیان می کند.

وصیت نامه آن حضرت که در ماه رمضان، سال ۶۰ هجری، در شهر کوفه، به فرزندان عزیزش امام حسن و امام حسین علیهم السلام بعد از ضربت ابن ملجم در حالی که در بستر شهادت قرار گرفته بود و آخرین لحظات عمرش را سپری می کرد؛ بیان فرمود: (۲)

«ای حسن! و ای حسین! «أوصيكمم بتقوى الله»؛ من شما را به ترس از خدا سفارش می کنم. «ألا تبغيا الدنيا وإن بغتكمما»؛ به دنیاپرستی روی نیاورید، گرچه به سراغ شما آید «ولاً تأسفاً على شيءٍ منها زوى عنكمما» اگر چیزی

از دنیا از دست شما رفت، تأسف نخورید. [این دو فراز رابطه انسان با دنیا را بیان می کند.] «وقولاً بالحق وأعمالاً للأجر» حق بگوئید و برای قیامت و پاداش های الهی کار کنید. [این دو جمله خط و هدف را بیان می کند.] «وكوناً للظالم خصماً وللمظلوم

ص: ۹۶

۱- اهل تحقیق جهت بررسی وصایای آن بزرگواران در بحار الانوار، جلد ۴۲ تا جلد ۴۸ و جلد ۷۸ مراجعه نمایند. چون وصایای امامان را در پایان زندگی هر کدام نقل فرموده است.

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۷.

عَوْنًا» دشمن ستمگر و یاور ستمدیده و مظلومان باشید. [این جمله، برخورد سیاسی و اجتماعی و نظامی و اقتصادی را هم در رابطه با قدرتمندان روزگار و هم در رابطه با مستضعفان و مظلومان بیان می کند.] «أَوْصِيَكُمْ وَكُلِّمُوا أَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ» من هم، به شما دو فرزندم و هم به تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که این وصیت به آن ها می رسد به ترس از خدا، و نظم در امور زندگی سفارش می کنم. [در اینجا اگر دقت کنید، امام همه مردم جهان را مورد خطاب قرار می دهد؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

فرمود: «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ (۱)»؛ من و علی پدران این امت هستیم» و پدر امت باید به هنگام وصیت همه مردم را مورد توجه قرار دهد. قابل توجه اینکه امام علیه السلام تقوا و نظم را در کنار یکدیگر آورده؛ یعنی همانگونه که باید مراعات حقوق الهی را نمود، باید نوبت ها، اولویت ها و قراردادها را نیز مراعات نمود و هر گونه بی نظمی و هرج و مرج در دیدگاه اسلام مردود است. [سپس امام وصیت خویش را چنین ادامه می دهد: «وَصَلِّحْ ذَاتَ بَيْنِكُمْ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: صِلَاةُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ» ای فرزندانم و ای امت مسلمان سعی کنید] کدورت ها را از جامعه ریشه کن کنید؛ زیرا که من از جد شما پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: «اصلاح دادن بین مردم از نماز و روزه [مستحبی] یک سال برتر است».

«اللَّهُ اللَّهُ فِي الْأَيْتَامِ...» خدا را! خدا را! درباره یتیمان، نکند آنان گاهی سیر و

ص: ۹۷

گاهی گرسنه بمانند؛ و حقوقشان ضایع گردد! باز می فرمایند: «اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ...» خدا را! خدا را! درباره همسایگان تان، حقوقشان را رعایت کنید که وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شما است. همواره به خوش رفتاری با همسایگان سفارش می کرد، تا آنجا که «حَتَّى ظَنْنَا أَنَّهُ سَيُؤَرِّثُهُمْ» گمان بردیم برای آنان ارثی معین خواهد کرد. سپس با الفاظ و لحن مخصوصی که در وصیت آمده است، مردم را نسبت به قرآن و نماز و حج و جهاد و حسن روابط و نظارت عمومی، امر به معروف و نهی از منکر سفارش فرمود؛ و درباره هر کدام جملات زیبایی را بیان داشته و در ادامه وصیت، به عدالت در قصاص اشاره کرده و در مورد قاتل خود چنین می فرماید: ای فرزندان عبدالمطلب! مبادا پس از من دست در خون مسلمین فرو برید! [و دست به کشتار بزنید] و بگویید امیر مؤمنان کشته شد؛ بدانید جز کشته شده من کسی دیگر نباید کشته شود. درست بنگرید: «إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَأَضْرِبُوهُ ضَرْبَهُ بِضَرْبِهِ» اگر من از ضربت او مُردم، او را تنها یک ضربت بزنید و دست و پا و دیگر اعضای او را قطعه قطعه نکنید. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود:

إِيَّاكُمْ وَالْمُتَّلَةَ وَلَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ.

پرهیزید از بریدن اعضای مرده، هرچند سگ درنده باشد.

از همین جهت است که از طرف آورندگان دین و حافظان آن، برای وصیت و عمل به آن، سفارش های ویژه ای شده است و به عدم تخلف از وصیت تأکید نموده اند.

در گذشته گفته شد، وصیت در برخی موارد (مستحب) و در بعضی موارد (واجب) است. اکنون نوبت آن است، که درباره تخلفات از وصیت نامه و تغییرات در آن توضیح دهیم:

عدم تخلف از وصیت یک سفارش اخلاقی نیست، بلکه وظیفه واجب و ضروری است. در آیات و روایات بر لزوم عمل بر طبق وصیت تأکید شده و مسئولیت و گناه تغییر آن را بر عهده کسی می‌داند که با شنیدن و یا دیدن وصیت نامه، بخاطر هوس های خود و یا طرفداری از شخصی معین وصیت را تغییر می‌دهد.

قرآن مجید در این باره چنین می‌فرماید:

{فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ...}. (۱)

پس هر کس که آن (وصیت را) بعد از شنیدن، تغییر دهد، گناهش تنها بر کسانی است که آن را تغییر می‌دهند.

البته عمل به وصیت آن قدر تأکید شده است که امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ: أُعْطِيَ لِمَنْ أَوْصَى لَهُ وَإِنْ كَانَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا. (۲)

راوی می‌گوید از امام باقر علیه السلام در مورد شخصی که وصیت کرده است تا مالش را در راه خدا بدهند، سؤال کردم.

فرمودند: باید به

ص: ۹۹

۱- بقره/ ۱۸۱.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۱۷.

وصیتش عمل کند و مالش را به هر که وصیت کرده بدهد، اگرچه یهودی یا نصرانی باشد.

و از نظر فقه اسلام هرگاه تغییر وصیت، سبب از بین رفتن حق کسی شود، تغییر دهنده، گناهکار و ضامن است و باید از مال خودش دستور شخص وصیت کننده را عمل نماید.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِذَا أَوْصَى الرَّجُلُ بِوَصِيَّتِهِ فَلَا يَحِلُّ لِلْوَصِيِّ أَنْ يُغَيِّرَ وَصِيَّتَهُ يُوصِي بِهَا بَلْ يُمَضِّيَهَا. (۱)

هنگامی که فردی وصیت نماید؛ جایز نیست که وصی، وصیت را تغییر دهد و باید آن را طبق وصیت انجام دهد.

مطلب سوّم: بازگشت، تنها راه

اشاره

همان طور که برای هر نوع مرضی دوی مخصوصی است، برای هر نوع گناهی هم توبه‌ای است که مناسب با آن گناه باشد. توبه به معنای بازگشت است از این رو در قرآن توبه هم به خدا نسبت داده شده و هم به انسان؛ توبه انسان به معنای برگشت از حالات و اعمال فاسد گذشته خود می باشد و توبه خدا به معنای برگرداندن لطف و رحمت خود بر بندگان است. این حقیقت را قرآن مجید چنین بیان می کند:

{ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ}. (۲)

ص: ۱۰۰

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۳۵۰.

۲- (توبه/ ۱۱۸).

سپس خدا رحمتش را شامل حال آن ها نمود، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است!

برخی از مفسران در تفسیر این آیه گفته اند که: توبه بنده، در میان دو توبه از طرف خدا قرار گرفته است.

ابتدا خداوند به انسان عنایت می کند و به او توفیق توبه می دهد، سپس انسان توبه و استغفار می کند و بعد از آن باز خداوند عنایت فرموده، توبه انسان را می پذیرد. (۱)

مولای متقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام توبه را این چنین معنا می فرماید:

التَّوْبَةُ نَدَمٌ بِالْقَلْبِ وَاسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ وَتَرْكُ بِالْجَوَارِحِ وَإِضْمَارٌ أَنْ لَا يَعُودَ. (۲)

توبه چهار مرحله دارد؛ [اَوَّل:] پشیمان شدن قلبی، [دَوَم] آن پشیمانی را در قالب استغفار به زبان آوردن، [سَوَم] در کنار آن دو، ترک گناه گذشته، [چهارم] تصمیم بر اینکه در آینده آن گناهان را تکرار نکند.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در حدیثی با مضامینی بسیار عالی و زیبا، ابعاد گوناگون توبه را چنین توضیح می دهد:

أَتَدْرُونَ مَنِ التَّائِبُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ لَأ. (۳)

ص: ۱۰۱

۱- اقتباس از: المیزان، ج ۹، ص ۴۰۱.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۳۷.

۳- «أَتَدْرُونَ مَنِ التَّائِبُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ لَأ. قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِذَا تَابَ الْعَبْدُ وَلَمْ يُرْضِ الْخُصَمَاءَ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ مَجْلِسَهُ وَطَعَامَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ رُفْقَاءَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يَرِدْ فِي الْعِبَادَةِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ لِيَأْسَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ فِرَاشَهُ وَوَسَادَتَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يَفْتَحْ قَلْبَهُ وَلَمْ يُوسِّعْ كَفَّهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يَقْصِرْ أَمَلَهُ وَلَمْ يَحْفَظْ لِسَانَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُقَدِّمْ فَضْلَ قُوَّتِهِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَإِذَا اسْتَقَامَ عَلَى هَذِهِ الْخِصَالِ فَذَاكَ التَّائِبُ». جامع الاخبار، ص ۸۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۳۱.

آیا می دانید توبه کننده حقیقی کیست؟ گفتند: نه. فرمود: ۱. هرگاه انسان به زبان و دل توبه کند، ولی ستم کشیدگان را از خود راضی ننماید، فَلَيْسَ بِتَائِبٍ؛ در حقیقت توبه نکرده است. ۲. کسی که توبه کند، ولی به عبادتش چیزی اضافه نشود؛ او هم توبه نکرده است. ۳. هرگاه کسی توبه کند، ولی در لباس و قیافه ظاهری او تغییراتی داده نشود؛ باز هم توبه نکرده است. ۴. هر کس توبه کند، ولی در مسائل اجتماعی روابط قبلی خود را با افراد فاسد همچنان ادامه دهد و آنان را عوض نکند؛ گویا اصلاً توبه نکرده است. ۵. کسی که توبه کند، لیکن در نشست و برخاست های او تغییری در مجلسش داده نشود؛ باز هم توبه او اساسی نیست. ۶. هرگاه کسی توبه کند، ولی در مسائل خانوادگی و زناشویی و تربیت فرزند، اخلاق و رفتار اسلامی نداشته باشد؛ باز هم توبه نکرده است. ۷. اگر کسی توبه کند، ولی در حالات روحی و فکری و قلبی او تغییراتی حاصل نشود؛ باز هم توبه او ریشه و اساسی ندارد. ۸. هرگاه کسی توبه کند، لیکن روحش باز و رویش گشاده نباشد؛ او هم توبه نکرده است. ۹. هرگاه کسی توبه کند، ولی از خیال پردازی های وهم انگیز و آرزوهای دور و دراز خویش دست بردارد و زبانش را از انواع تهمت ها و دروغ ها و غیبت ها و نیش ها و سوگندهای نابجا و گواهی

دادن های ناروا و شایعه سازی ها و یاوه گویی ها و سخن چینی ها و ... باز ندارد؛ او هم درحقیقت توبه نکرده است. ۱۰. کسی که توبه کند، ولی در مسائل اقتصادی و مصرف مال و نسبت به محرومان و گرسنگان جامعه بی تفاوت باشد؛ او هم توبه نکرده است.

سپس پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بعد از بیان این ابعاد ده گانه آثار توبه، سخن شریف خود را چنین ادامه می دهد:

إِذَا اسْتَقَامَ عَلَى هَذِهِ الْخِصَالِ فَذَاكَ التَّائِبُ.

یعنی هرگاه توبه کننده این صفات ده گانه را مراعات کرد، توبه حقیقی کرده است.

از همین جهت است که قرآن مجید و روایات به توبه و بازگشت سریع به سوی خدا تأکید فراوان نموده اند.

توبه و پشیمانی در حال مرگ

آیات قرآن و روایات ائمه معصومین علیهم السلام حاکی از آن است که انسان هنگام مرگ، رابطه اش از جهان طبیعت قطع، یا نزدیک به قطع بوده و در آستانه اتصال و ارتباط با برزخ است؛ زیرا در مرز خروج از حوزه تکلیف قرار دارد. هنگام مرگ حجاب های مادی از دیدگان افراد برداشته می شود، فرشتگان و اولیایی برای او متمثل می شوند و به گونه ای عالم برزخ را با دیدگان برزخی خود می بینند، این جاست که گروه نیکوکاران به استقبال مرگ می روند و آن را هدیه الهی تلقی می کنند. امیرا گنهکاران سخت در ندامت و پشیمانی فرو رفته و گمان می کنند که توبه و انابه و تظاهر به ایمان در این لحظه سودی دارد. قرآن مجید به حکم این

ص: ۱۰۳

که کتاب هدایت است در آیاتی تذکر می دهد که ایمان این گروه به خدا و پیامبران و روز پاداش مفید فایده و مثمر واقع نمی شود؛ چون ایمان اضطراری است و از اختیار خارج؛ پس توبه این گروه در این لحظه قطعاً پذیرفته نیست؛ زیرا ندامت در صورتی مایه کمال روح است که کار نیک یا بدی از او صادر شود و فرد نادم به انجام گناه قادر باشد. ولی حال که قدرت و توان از او سلب گردیده، جز یک راه پیش روی او نیست. در این صورت پشیمانی، حاکی از دگرگونی روحی و توبه به معنای شست و شوی روح نخواهد بود. از این جهت این نوع پشیمانی و توبه با ندامت ها و توبه های دوره قبل از لحظات مرگ، اختلاف ماهوی دارد. آیات در این باره فراوان است که برخی را یادآور می شویم:

{وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِنِّ}. (۱)

و کسانی که (تمام عمر) به اعمال زشت اشتغال ورزند، تا آن گاه که یکیشان مشاهده مرگ کند در آن ساعت پشیمان شود و گوید: اکنون توبه کردم، توبه چنین کسی پذیرفته نخواهد شد.

و در آیه ی دیگر می فرماید:

{حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ}. (۲)

کافران در جهل و غفلتند) تا آن گاه که وقت مرگ هر یک از آن ها

ص: ۱۰۴

۱- نساء/ ۱۸.

۲- مؤمنون/ ۹۹ و ۱۰۰.

فرارسد، در آن حال گوید: بارالها، مرا به دنیا باز گردانید. تا شاید به تدارک گذشته عملی صالح به جای آرم.

جواب می شنود: {كَأَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا}؛ هرگز شدنی نیست، این سخنی است که او می گوید.

نمونه آن فرعون است؛ وقتی که فرعون و لشکریانش به دنبال حضرت موسی و پیروانش حرکت می کردند که آن ها را دریابند و همه را از دم تیغ کین بگذرانند، حضرت موسی علیه السلام به کنار رود نیل رسید. راه فرار هم ندارد؛ زیرا از اطراف لشکریان او را احاطه می کنند. فقط به جلو راه دارد که آن هم رودخانه است. حضرت موسی علیه السلام و پیروانش خود رابه آب زدند؛ آب شکافته شد و به امر خدا کنار رفت؛ نیمی از آب این طرف و نیمی، آن طرف بالا- آمد و گِل های کف رودخانه خشک شد. حضرت موسی علیه السلام و تمام پیروان او وارد رود نیل شدند که فرعون و لشکریانش رسیدند؛ دیدند که حضرت موسی علیه السلام و یارانش در میان رودخانه در حال عبورند! گفتند: عجیب نیست، ما هم می رویم، آن ها را درمی یابیم و آن ها را دستگیر می کنیم. همین که وارد رودخانه شدند، آب بسته شد. فرعون هنگامی که مرگ را به چشم خود دید و غرق شدن را ادراک کرد و دریا او را به کام مرگ کشید، خواست از این اصل بهره گیرد و اظهار ایمان نمود؛ ولی بارِ خدا روبرو شد. آن جا که می فرماید:

{حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ ءَأَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَنْتُ بِهِ بُنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ءالآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ}. (۱)

ص: ۱۰۵

فرعون بر پیمودن راه بد ادامه داد تا چون هنگام غرق او فرا رسید، (در این هنگام به فکر توبه افتاد) گفت: اینک من ایمان آوردم که حقا جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان دارند، خدایی در عالم نیست و من هم از مسلمانان و اهل تسلیم فرمان او هستم. (خطاب آمد) اکنون باید ایمان بیاوری؟ در صورتی که از این پیش عمری به (کفر و) نافرمانی زیستی و از مردم ظالم بدکار بودی.

{قَالِیَوْمَ تُنْجِیْكَ بَدَنُكَ لِتُكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آیَةً وَإِنَّ كَثِیْرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آیَاتِنَا لَغَافِلُونَ}.

امروز ما نفس تو را می رباییم و با خود می بریم به آن جا که محل و مقر فعلیت و نتیجه اعمال پیش فرستاده توست و بین بر سر تو چه خواهد آمد؟ ولیکن بدنت را از آب بیرون می اندازیم و در کنار ساحل قرار می دهیم تا مردم بیایند و ببینند که بدن متعفن و گندیده تو چگونه به ذلت و پستی دچار شده است و نگویند که از میان دریا فرعون جزء رجال الغیب شده، و یا به آسمان رفته است.

امت هایی که مستحق نزول عذاب بودند، تا پیش از نزول آن، پیامبران الهی را مسخره می کردند؛ ولی آن گاه که با عذاب روبرو می شدند، دست به دامن انبیاء شده اظهار ایمان می کردند؛ چنان که می فرماید:

{فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِیْنَ فَلَمْ یَكُ یَنْفَعُهُمْ اِیْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا} (۱۱)

پس همین که عذاب ما را بدیدند، گفتند: ما تنها به خدا ایمان آورده

ص: ۱۰۶

و به آنچه شریک خدا می پنداشتیم، کفر می ورزیم. ولی ایمانشان بعد از دیدن عذاب ما هرگز سودی به حالشان نداشت.

مولای متّقیان، امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از سخنان شیرین و شیوای خود، به این حقیقت چنین اشاره می کند:

فَهُوَ يَعِضُّ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَيَّ مَا أَصْحَرَ لَّهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ. (۱)

گناهکاران در برابر عذابی که هنگام مرگ برای آن ها آشکار می شود، انگشت ندامت به دندان می گیرند.

کوتاه سخن این که پذیرفتن پشیمانی در دستگاه تشریح به خاطر لفظ آن نیست، بلکه برای این است که در روح انسان تحوّل و دگرگونی خاص ایجاد کند. چنین دگرگونی در موقع آزادی بشر و قدرت او بر گناه و ترک آن دست می دهد، نه در لحظه ای که یک راه بیش، در پیش پای او نباشد.

مطلب چهارم: قبض روح

الف) کسانی که هنگام قبض روح حاضرند

۱. قابضان ارواح

اشاره

قبض روح و گرفتن جان ها یک پدیده طبیعی و تجربی است که در هنگام مرگ، روح آدمی که بعد اصیل وجود را تشکیل می دهد و به صورت کامل باز ستانده، قبض می شود و از بدن طبیعی و مادی جدا می گردد.

ص: ۱۰۷

در بیان این مطلب که گیرنده ارواح انسان‌ها، در هنگام مرگ کیست، قرآن تعابیر مختلفی دارد. در برخی آیات، خداوند، قابض روح آدمی معرفی شده است و نسبت فعل را به او می‌دهد، قرآن در این باره می‌فرماید:

{اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا}. (۱)

خدا، ارواح را به وقت مردن ابدان، تحویل می‌گیرد.

در بعضی آیات نیز، از فرشته خاصی، به عنوان «فرشته مرگ» نام برده شده است که مأمور ستاندن جان‌های آدمیان است؛

{قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ}. (۲)

(ای پیامبر به مردم) بگو: فرشته مرگ که موکل بر شما است، شما را می‌میراند.

گاهی این عمل، به فرشتگان الهی نسبت داده شده است:

{حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ}. (۳)

تا آن گاه که هنگام مرگ یکی از شما فرا رسد، رسولان ما او را می‌میرانند و در قبض روح شما، هیچ کوتاهی نخواهند کرد.

در جای دیگر می‌فرماید:

{الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ}. (۴)

ص: ۱۰۸

۱- زمر/۴۲.

۲- سجده/۱۱.

۳- انعام/۶۱.

۴- نحل / ۳۲.

آنان در حالی که [از آلودگی های عملی و اخلاقی] پاک و پاکیزه اند، فرشتگان جانشان را می گیرند.

و آنجا که می فرماید:

{الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ}. (۱۱)

همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که ستمکار بر خود بوده اند.

این نوع نسبت، در قرآن کریم فراوان است. یعنی یک پدیده، در عین انتساب به خدا به غیر او نیز نسبت داده شده است اما با دو نسبت مختلف و متغایر، یکی بالإصالة و بالذات، دیگری بالتبع و غیر مستقل؛ البته این گونه مسائل نظیر و نمونه در موارد دیگر نیز وجود دارد. خداوند درباره کارهای پنهانی انسان می فرماید:

{وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ}.

و خدا اندیشه شبانه آن ها را خواهد نوشت.

در آیه دیگر آن را به فرشتگان نسبت داده، می فرماید:

{أَمْ يَحْسُبُونَ أَنَّا لَأَنَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ}.

آیا گمان می کنند که سخنان سری و پنهان که به گوش هم می گویند نمی شنویم؟ بلی می شنویم و رسولان ما (فرشتگان) همان دم آن را می نویسند.

ص: ۱۰۹

در نگاه ابتدایی، به نظر می‌رسد بین این آیات، تعارض وجود دارد؛ اما اگر دقت کنیم، در این آیات، هیچ تعارضی وجود ندارد؛ زیرا فاعل حقیقی در جهان، خداوند قادر حکیم است و تمام افعال، حقیقتاً منسوب به او است؛ اما بسیاری از افعال الهی از راه وساطت و اسباب صورت می‌گیرد؛ از این رو می‌توان این افعال را، از یک نظر به خداوند متعال، نسبت داد و از جهت دیگر به وسایط و اسباب. این یک قاعده کلی است. این قاعده، درباره قبض ارواح انسان‌ها نیز قابل تطبیق است؛ به این صورت که خداوند، گیرنده حقیقی روح است و همه کارها از اوست و به او منتهی می‌شود.

{وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ}. (۱۱)

هیچ کس جز به فرمان خدا نمی‌میرد.

ولی این کار، از طریق یکی از فرشتگان الهی (عزرائیل) تحقق می‌پذیرد و او نیز در این کار، از وساطت جمعی دیگر از فرشتگان استفاده می‌کند؛

نقش هستی، نقشی از ایوان ماست آب و باد و خاک، سرگردان ماست

ما به دریا حکم طوفان می‌دهیم ما به سیل و موج، فرمان می‌دهیم

آب‌ها از خود، نه طغیان می‌کنند آن‌چه می‌گوییم ما، آن‌ها می‌کنند

بنابراین، انتساب قبض روح انسان‌ها به هر سه مورد (خداوند، عزرائیل و فرشتگان مرگ) صحیح است؛ چون از نظر عقل و عرف، استناد معلول به علت قریب، متوسط و بعید صحیح می‌باشد.

ص: ۱۱۰

در این زمینه روایتی از امام صادق علیه السلام به این مضمون نقل شده است که آن حضرت در جواب این سؤال: «در یک زمان در دنیا به قدری انسان از دنیا می رود که شمارش آن ها را جز خدا نمی داند، این چطور است؟» حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ أَعْوَانًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَقْبِضُونَ الْأَرْوَاحَ بِمَنْزِلِهِ صَاحِبِ الشُّرْطَةِ لَهُ أَعْوَانٌ مِنَ

الْبَائِسِ يَبْعَثُهُمْ فِي حَوَائِجِهِ فَتَتَوَقَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ وَيَتَوَقَّاهُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَعَ مَا يَقْبِضُ هُوَ وَيَتَوَقَّاهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مَلِكِ الْمَوْتِ. (۱)

خداوند تبارک و تعالی، برای ملک الموت دستیاران و کمک کارانی از فرشتگان قرار داده است که آنان ارواح را از طرف ملک الموت قبض می کنند؛ همان گونه که فرمانده نگهبانان دستیارانی برای کارهایش دارد، پس فرشتگان، آن ارواح را باز می ستانند و ملک الموت، علاوه بر ارواحی که خود می ستاند، ارواح قبض شده از سوی آن فرشتگان را نیز تحویل می گیرد و خداوند نیز ارواح را از ملک الموت می ستاند.

مرحوم طبرسی در «احتجاج» نقل کرده که؛

فِي خَبَرِ الزُّنْدِيقِ الْمُدَّعِيِ لِلتَّنَاقُضِ فِي الْقُرْآنِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ... إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَجَلٌ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتَوَلَّى

ذَلِكَ بِنَفْسِهِ وَفِعْلٌ رُسَيْلِهِ وَمَلَائِكَتِهِ فِعْلُهُ لِأَنَّهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ فَاصْطَفَى جَلَّ ذِكْرُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا... وَمِنَ النَّاسِ فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الطَّاعَةِ تَوَلَّى قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْمَعْصِيَةِ تَوَلَّى قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ النَّقْمَةِ وَلِمَلِكِ الْمَوْتِ أَعْوَانٌ مِنَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ وَالنَّقْمَةِ يَصُدُّوْنَ عَنْ أَمْرِهِ وَفِعْلِهِمْ فِعْلُهُ وَكُلُّ

ص: ۱۱۱

مَا يَأْتُونَهُ مِّنْ سُوْبٍ إِلَيْهِ وَإِذَا كَانَ فِعْلُهُمْ فِعْلَ مَلِكِ الْمَوْتِ وَفِعْلَ مَلِكِ الْمَوْتِ فِعْلُ اللَّهِ. (۱)

زندیقی در محضر علی علیه السلام ادعای تناقض در قرآن کرد و گفت: در جایی می گوید ملک الموت شما را می میراند و در جایی آمده که این کار خداست و در محل دیگری آن را به ملائکه نسبت داده است. امام علیه السلام در جواب فرمودند: خدای تبارک و تعالی بالاتر از آن است که این کار را بنفسه انجام بدهد، بلکه کار ملائکه، کار خدا است. چون آن ها به امر خدا کار

می کنند. خداوند میان خود و خلقش ملائکه ای را برای کارها انتخاب کرده است... هر که اهل طاعت باشد، روح او را ملائکه رحمت تحویل می گیرند و هر که اهل معصیت باشد، روح او را ملائکه عذاب قبض می کنند. ملک الموت اعوانی از ملائکه رحمت و عذاب دارد که با دستور او کار می کنند، کار آن ها کار او است، پس کار آن ها کار ملک الموت و کار ملک الموت کار خدا است.

الف) احاطه و تسلط ملک الموت

می دانیم که در یک وقت و یک ساعت، هزاران انسان در روی زمین از دنیا می روند، بنابراین باید ملک الموت و عزرائیل محیط بر کره زمین و مسلط بر همه آن باشد و تمام انسان هایی را که اجلشان سرآمده در نظر بگیرد، روایات اهل بیت علیهم السلام این احاطه عجیب و تسلط کامل را مطرح کرده و بیان داشته اند که به عنوان نمونه به ذکر چند روایت اکتفا می کنیم:

ص: ۱۱۲

۱- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۴۷؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۴۰.

در تفسیر علی بن ابراهیم، ذیل آیه:

﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾. (۱)

بگو: فرشته مرگ که مأمور قبض روح شماست جان شما را خواهد گرفت و پس از مرگ به سوی خدای خود بازگردانیده می‌شوید.

از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ بِيَدِهِ لَوْحٌ مِنْ نُورٍ لَا يَلْتَفِتُ يَمِينًا وَلَا شِمَالًا مُقْبِلًا عَلَيَّ ثُبَّةٌ كَهَيْئَةِ الْحَزِينِ فَقُلْتُ مَنْ هَذَا يَا جِبْرَائِيلُ فَقَالَ هَذَا مَلَكُ الْمَوْتِ مَشْغُولٌ فِي قَبْضِ الْأَرْوَاحِ فَقُلْتُ أَدْنِنِي مِنْهُ يَا جِبْرَائِيلُ لِأَكَلِمَهُ فَأَدْنَانِي مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا مَلَكُ الْمَوْتِ أَكُلُ مَنْ مَاتَ أَوْ هُوَ مَيِّتٌ فِيمَا بَعِيدٌ أَنْتَ تَقْبِضُ رُوحَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَتَحْضُرُهُمْ بِنَفْسِكَ قَالَ نَعَمْ مَا الدُّنْيَا كُلُّهَا عِنْدِي فِيمَا سَخَّرَهَا اللَّهُ لِي وَمَكَّنَنِي مِنْهَا إِلَّا كَدِرَهُمْ فِي كَفِّ الرَّجْلِ يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ. (۲)

وقتی مرا در معراج به آسمان بردند، ملکی از ملائکه را دیدم در دستش لوحی بود از نور، به چپ و راست نگاه نمی‌کرد، به حالت غمگین چشم به آن لوح دوخته بود. گفتم: جبرئیل این کیست؟ جواب داد: این ملک الموت است و مشغول قبض ارواح می‌باشد.

گفتم: مرا پیش او ببر تا با او سخن گویم، او مرا به ملک الموت نزدیک کرد. گفتم: ای ملک الموت هر که مرده یا خواهد مرد تو روحش را قبض می‌کنی؟ گفت: آری.

ص: ۱۱۳

۱- سجده/۱۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۸؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۴۱.

گفتم: خودت بالای سر آن ها حاضر می شوی؟ گفت: آری و دنیا در نزد من با قدرتی و تسلطی که خدا داده، مانند درهمی است در دست مردی که هر طور بخواهد زیر و رو می کند.

مرحوم کلینی از زید شحام نقل کرده است که:

سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَلِكِ الْمَوْتِ يُقَالُ الْأَرْضُ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالْقَضَعِ يَمُدُّ يَدَهُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ قَالَ نَعَمْ.

از امام صادق علیه السلام از ملك الموت سؤال کردند که می گویند زمین همه اش در نزد او مانند یک کاسه است، دستش را به هر کجا خواست دراز می کند؟ فرمود: آری.

روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

قِيلَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَيْفَ تَقْبِضُ الْأَرْوَاحَ وَبَعْضُهَا فِي الْمَغْرِبِ وَبَعْضُهَا فِي الْمَشْرِقِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَقَالَ أَدْعُوهَا فَتَجِيئَنِي قَالَ فَقَالَ مَلِكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الدُّنْيَا بَيْنَ يَدَيَّ كَالْقَضَعِ عِزِّي بَيْنَ يَدَيَّ أَحَدِكُمْ يَتَنَاوَلُ مِنْهَا مَا شَاءَ وَالدُّنْيَا عِنْدِي كَالدَّرْهِمِ فِي كَفِّ أَحَدِكُمْ يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ. (١)

به ملك الموت گفته شد: چگونه ارواح را در یک وقت قبض می کنی با آنکه بعضی در مشرق و بعضی در مغربند؟ جواب داد: آن ها را می خوانم اجابت می کنند. باز فرمود: ملك الموت گفت: دنیا در جلوی من مانند یک کاسه است در جلوی یکی از شما که از آن هر چه بخواهد بر می دارد دنیا نزد من مانند یک درهم است در دست یکی از شما، که هر طور بخواهد حرکت می دهد.

ص: ۱۱۴

بنابراین خداوند این ملک مقرب را به قدری احاطه و تسلط داده است که همه روی زمین و همه انسان ها را در آن واحد زیر نظر دارد و از این روایات معلوم می شود: قبض روح توسط اعوان او نیز زیر نظر او و با توجه و دانستن او است.

ب) تمثیل ملائکه و ملک الموت

اشاره

ملائکه موجودات غیر مادی هستند ولی نه غیر مادی مطلق چون غیر مادی و مجرد مطلق فقط خدای تعالی است لا غیر، بهترین عبارت درباره ملائکه آن است که آن ها را «نیروهای باشعور» بنامیم. چنانکه مرحوم شهید مطهری گفته است به صراحت قرآن: ملائکه می توانند به شکل انسان در بیایند و در صورت انسان دیده شوند و کسی نداند که آن ها ملک اند.

چنانکه درباره حضرت مریم در قرآن می خوانیم که خداوند ملک را در حالیکه به صورت انسان کامل متمثل شده بود پیش مریم فرستاد، مریم از دیدن او وحشت کرد که انسانی است و شاید قصد تجاوز به او را دارد، لذا گفت: من از دست تو به خدا پناه می برم اگر خدا ترسی متعرض من مباش، در آن وقت ملک گفت: من فرشته ام و از طرف پروردگار آمده ام تا پسری به تو بدهم...

{فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا}. (۱۱)

در سوره هود، آیات ۶۹ تا ۸۳ می خوانیم که ملائکه به صورت انسان هایی نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند، آن حضرت آن ها را انسان معمولی تصور کرده و

ص: ۱۱۵

برای آن ها طعام آورد و چون دید طعام او را نمی خورند ترسید (که مبادا قصد سوئی دارند) آنان گفتند: نترس ما ملائکه و فرستاده خدای تو هستیم مأموریم که قوم لوط را هلاک کنیم.

{قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ}. (۱)

آن ها از آن جا محضر لوط علیه السلام آمدند، او نیز آن ها را جوانان معمولی تصوّر کرد و ناراحت شد که شاید قومش آن ها را از دست او بگیرند. آن ها به لوط علیه السلام گفتند: ما انسان نیستیم ما ملائکه هستیم آمده ایم این قوم را عذاب کنیم. خود و خانوادهات از این محل خارج شوید:

{قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ...}. (۲)

تا آن ها خود را معرفی نکردند، نه ابراهیم علیه السلام آن ها را شناخت و نه لوط علیه السلام .

جبرئیل، بسیاری از اوقات در شکل و قیافه دحیه کلبی (۳) محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می آمد. در حدیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به اصحاب خویش فرمود:

إِذَا رَأَيْتُم دَحِيَةَ الْكَلْبِيِّ عِنْدِي فَلَا يَدْخُلَنَّ عَلَيَّ أَحَدٌ. (۴)

چون دحیه کلبی را در نزد من دیدید، کسی پیش من نیاید.

ص: ۱۱۶

۱- هود / ۷۰.

۲- هود / ۸۱.

۳- دحیه کلبی یکی از صحابه بزرگ رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است که نامه رسول خدا را برای هرقل پادشاه روم برد.

۴- بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۳۲۵.

پس شکی نیست که ملائکه به اشکالی درمی آیند و ظاهراً این قدرت در دست آن ها و در اختیار آن ها است. الملائکه يتشکل بأشكال المختلفه.

بنابراین ملائکه و ملک الموت چون برای قبض روح کسی حاضر می شوند، تمثیل پیدا کرده و شخص محاضر او را می بیند.

علامه مجلسی از مناقب ابن شهر آشوب از ابن عباس نقل کرده است:

أَنَّه أُغْمِيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ فَدَقَّ بَابُهُ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ مَنْ ذَا؟ قَالَ: أَنَا رَجُلٌ غَرِيبٌ أَتَيْتُ أَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَتَأْذِنُونَ لِي فِي الدُّخُولِ عَلَيْهِ؟ فَأَجَابَتْ: امْضِ رَحِمَكَ اللَّهُ لِحَاجَتِكَ فَرَسُولُ اللَّهِ عَنْكَ مَشْغُولٌ. فَمَضَى ثُمَّ رَجَعَ فَدَقَّ الْبَابَ وَقَالَ: غَرِيبٌ يَسْأَلُنِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَتَأْذِنُونَ لِلْغُرَبَاءِ؟ فَأَفَاقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ غَشِيَّتِهِ وَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ، أَتَدْرِينَ مَنْ هَذَا؟ قَالَتْ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: هَذَا مُفَرَّقُ الْجَمَاعَاتِ وَمُنْغِصُ اللَّذَاتِ. هَذَا مَلَكُ الْمَوْتِ مَا اسْتَأْذَنَ وَاللَّهِ عَلَى أَحَدٍ قَبْلِي وَلَمَّا يَسْأَلُنِي عَلَى أَحَدٍ بَعْدِي. اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ لِكِرَامَتِي عَلَى اللَّهِ ائْتَدِنِي لَهُ فَقَالَتْ: ادْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ. فَدَخَلَ كَرِيحٍ هَفَافِهِ وَقَالَ: السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ... (١)

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در وقت رحلت به بیهوشی افتاد، در خانه زده شد، فاطمه فرمود: کیست؟ گفت: مرد غریبی هستم آمده‌ام از رسول خدا چیزی بپرسم، آیا اجازه می دهید داخل شوم؟ حضرت فاطمه فرمود: برگرد. خدا تو را رحمت کند، رسول خدا گرفتار مرض خویش است. آن مرد برگشت، سپس آمد و دق الباب کرد و گفت: مرد غریبی است اجازه می خواهد محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیاید. آیا غریبان را اجازه می دهید؟

ص: ۱۱۷

در آن وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به هوش آمد و فرمود: یا فاطمه، آیا می دانی او کیست؟ گفت: نه یا رسول الله. فرمود: او پراکنده کننده جماعت ها و از بین برنده لذت ها است و ملک الموت است، به خدا قسم از کسی اذن دخول نخواسته است و از کسی بعد از من اذن دخول نخواهد خواست، به جهت احترامی که پیش خدا دارم، اجازه بده بیاید. فاطمه فرمود: داخل شو. خدا رحمت کند. ملک الموت مانند نسیم پاکی داخل شد و گفت: السّلام علی اهل بیت رسول الله... .

در نتیجه به جرأت می توان گفت آنچه از آیات قرآن درباره تمثّل ملائکه بیان شده است، کاملاً طبیعی و قابل قبول است.

چهره عزرائیل در هنگام مرگ

أَنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقِيَ مَلَكًا فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا مَلَكُ الْمَوْتِ فَقَالَ: أَتَسِيحُ أَنْ تُرِينِي الصُّورَةَ الَّتِي تَقْبِضُ فِيهَا رُوحَ الْمُؤْمِنِ؟ قَالَ: نَعَمْ أَعْرِضْ عَنِّي. فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَإِذَا هُوَ شَابٌّ حَسَنُ الصُّورِ حَسَنُ الثِّيَابِ حَسَنُ الشَّمَائِلِ طَيِّبُ الرَّائِحَةِ فَقَالَ: يَا مَلَكُ الْمَوْتِ لَوْ لَمْ يَلْقَ الْمُؤْمِنُ إِلَّا حُسْنَ صُورَتِكَ لَكَانَ حَسْبَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: هَلْ تَسِيحُ أَنْ تُرِينِي الصُّورَةَ الَّتِي تَقْبِضُ فِيهَا رُوحَ الْفَاجِرِ؟ فَقَالَ: لَمَا تُطِيقُ. فَقَالَ: بَلَى. قَالَ: فَأَعْرِضْ عَنِّي فَأَعْرَضَ عَنْهُ ثُمَّ التَفَتَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ أَسْوَدُ قَائِمِ الشَّعْرِ مُتْنِ الرَّائِحَةِ أَسْوَدُ الثِّيَابِ يَخْرُجُ مِنْ فِيهِ وَمِنْ مَنَاخِرِهِ النَّيرَانُ وَالِدُّخَانُ. فَعُشِيَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ أَفَاقَ وَقَدَّ عَادَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى حَالَتِهِ الْأُولَى. فَقَالَ: يَا مَلَكُ الْمَوْتِ لَوْ لَمْ يَلْقَ الْفَاجِرُ إِلَّا صُورَتَكَ هَذِهِ لَكَفَّتْهُ. (۱)

ص: ۱۱۸

حضرت ابراهیم علیه السلام روزی شخصی را دید.

از او پرسید تو کیستی؟ او گفت: عزرائیل هستم.

ابراهیم گفت: آیا می توانی خودت را به آن صورتی که مؤمنین را قبض روح می کنی، به من بنمایی؟ عزرائیل گفت: بله. ولی از تو می خواهم روی خود را برگردانی.

ابراهیم به دستور او، روی خود را برگردانید و سپس به او نگاه کرد، جوانی بسیار زیبا و خوش رو و شاد دید، گفت: «اگر مؤمن پس از مرگ، چیزی (پاداشی) غیر از این چهره زیبا را نبیند، همین دیدار برای او کافی است و پاداش خوبی برای کارهای نیکش خواهد بود.

سپس ابراهیم به عزرائیل گفت: اگر می توانی، خودت را در آن چهره ای که گمراهان و گنهکاران را با آن، قبض روح می کنی، به من بنمایان.

عزرائیل گفت: ای ابراهیم! تو طاقت دیدن آن چهره را نداری.

ابراهیم علیه السلام خواسته اش را تکرار کرد.

عزرائیل گفت: روی خود را بگردان، ابراهیم علیه السلام روی خود را برگردانید و سپس به او نگاه کرد، دید مردی سیاه که موهای بدنش راست شده و بسیار بوی بدی دارد و از دهان و سوراخ های بینی او دود و آتش بیرون می آید، حضرت ابراهیم علیه السلام نتوانست آن چهره را مشاهده کند، بر اثر شدت ناراحتی بی هوش شد، وقتی که به هوش آمد، عزرائیل را به صورت اول دید، به او فرمود: «ای فرشته مرگ، اگر انسان گنهکار جز دیدن همین چهره، کیفر دیگری نبیند، همین نگاه برای عذاب و کیفر او کفایت می کند.

مرگ در نظر بیشتر انسان ها، چهره بس وحشتناک و هولناکی دارد؛ از این رو کم تر کسی را می توان پیدا کرد که ترس از مردن را به خود راه نداده باشد. البته طبیعی است و باید انسان از مرگ وحشت داشته و از آن نگران باشد؛ زیرا با آمدن مرگ، انسان در سکرات مرگ قرار می گیرد و از چند جهت به اوفشار می آید: از یک سو همه محبت ها و دل بستگی ها به امور دنیوی پایان می پذیرد؛ همانند: از دست دادن مال و ثروت که از تهیه و جمع کردن آن ها از حلال و حرام و مشکوک چشم خود را به هم گذاشته و انباشته بود، جدا شدن از زن و فرزند و بازماندگان، از دست دادن عمر که بزرگترین سرمایه او بود و به باطل گذشته است. از سوی دیگر دیدن صحنه ها و قیافه های هول انگیز و وحشتناک که تا به حال آن را مشاهده نکرده بود، زیرا در لحظه مرگ، انسان درک و دید تازه ای پیدا می کند، بی ثباتی این جهان را با چشم خود می بیند و حوادث بعد از مرگ را کم و بیش مشاهده می کند. آن چه از همه مهم تر به نظر می رسد وارد شدن به عالمی نامأنوس خواهد بود. در عالمی قدم می گذارد که برای او کاملاً تازه و اسرار آمیز است، که نه تنها هیچ نشانی و علامتی از سعادت ابدی در دست نیست، بلکه آدمی هیچ اطلاعی از اوضاع و احوال آینده خود ندارد و این، خود مایه نگرانی است. این جاست که وحشتی عظیم سرتاپای او را فرا می گیرد و حالتی شبیه به مستی به او دست می دهد، ولی مست نیست.

پیامبر گرامی اسلام، هنگام معراج در آسمان، فرشته مرگ را دید. بعد از

سؤال و جواب به جبرئیل فرمود:

کفی بالموت طامه یا جبرئیل.

ای جبرئیل! مرگ به عنوان یک فاجعه وحشتناک (برای موعظه انسان) کافی است.

مرگ، بسی رخداد سنگین و تحوّل بسیار بزرگ و اساسی است؛ از این رو آدمی در وقت مردن و حالت احتضار، از خود بی خود می گردد و به حالتی شبیه مستی، دچار می شود که از آن به «سکره موت» تعبیر شده است:

{وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ...}. (۱)

و سكرات مرگ که قضاء حتمی خدا است، می آید و به انسان گفته می شود: این همان بود که برای فرار از آن حيله می کردی.

واژه «سکره» از «سکر» به معنی مستی و گیجی گرفته شده است، چنین حالتی در موارد مختلف مانند مستی شراب خوردن، خشم شدید، درد بسیار سخت، نگرانی و پریشانی شدید برای انسان ایجاد می گردد. حالت سکره، در اثر شدت و سختی فوق العاده مرگ پیدا می شود؛

در جای دیگر می فرماید:

{وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ}.

ص: ۱۲۱

و اگر (فضاحت و سختی حال) ستمکاران را ببینی آن گاه که در سكرات موت گرفتار می شوند! و فرشتگان (برای قبض روح آن ها) دست (قهر و قدرت) برآورند و گویند: جان از تن به در کنید، امروز کیفر عذاب و خواری می کشید چون بر خدا سخن به ناحق می گفتید و از (حکم) آیات او گردنکشی و تکبر می نمودید. (۱)

«غمره» به معنای پوشاندن و در زیر گرفتن است.

«غمرات الموت» شدائد مرگ است که انسان را احاطه می کند. آیه مبارکه در بیان احوال و شداید مرگ صریح است.

مرحوم شاه آبادی در این رابطه می نویسد مبنی بر این که:

فرشتگان دو دسته اند: گروهی متصدیان امر آخرتند و گروه دیگر سرپرستان و کارگزاران امور دنیا. فرشتگان دنیا وقتی دیدند عمر شخص تبه کار سپری شده و او عمل صالحی ندارد، هنگام مرگ پشت او را محکم می زنند و شکنجه می کنند و او را از دنیا بیرون می کنند و به فرشتگان برزخ و آخرت می سپارند. فرشتگان برزخ وقتی او را می بینند که با دست خالی می آید به صورت او می کوبند. (۲)

طبق برخی روایات حتی مردان خدا و پیامبران الهی که نه دل بستگی به دنیا داشته اند و نه وحشتی از آینده، از لحظه مرگ، این لحظه انتقالی، نگران بوده اند.

در این زمینه روایات زیادی از ائمه معصومین علیهم السلام به ما رسیده است که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم.

ص: ۱۲۲

۱- انعام/۹۳.

۲- شذرات المعارف، ص ۶۴.

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در دعاهاى خود فرموده است:

اللَّهُمَّ اعْنِي عَلَى غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَسَكَرَاتِ الْمَوْتِ. (۱)

خدایا مرا در شدايد مرگ و در بیهوشی های آن کمک کن.

۲. حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بیشتر اوقات در دعاهايش می گفت:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ. (۲)

۳. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ لِلْمَوْتِ لَعَمْرَاتٍ هِيَ أَفْظَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَعْرَقَ بِصِفِهِ أَوْ تَعْتَدَلَ عَلَى عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا. (۳)

قطعاً مرگ شدايد و سختی هایی دارد که شدیدتر از آن است که در وصف بگنجد یا با معیار عقل اهل دنیا سنجیده شود.

۴. امیر مؤمنان در نهج البلاغه درباره سكرات موت، ترسیم زنده و گویایی از لحظه مرگ نموده و چنین می فرماید:

اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَيِّئَاتُ الْمَيُوتِ وَحَسِيرَةُ الْفُوتِ فَفَتَرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ وَتَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وُلُوجًا فَحِيلَ بَيْنَ أَحْيَادِهِمْ وَبَيْنَ مَنْطِقِهِ وَإِنَّهُ لَيَبِينُ أَهْلُهُ يَنْظُرُ بِبَصِيرِهِ وَيَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِدْقِهِ مِنْ عَقْلِهِ وَبَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمْرِهِ وَفِيهِمْ أَذْهَبَ دَهْرُهُ وَيَتَذَكَّرُ أَمْوَالًا جَمَعَهَا أَعْمَصَ فِي مَطَالِبِهَا وَأَخَذَهَا مِنْ مُصْرَحَاتِهَا وَمُسْتَبْهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ

ص: ۱۲۳

۱- فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲- الكافي، ج ۳، ص ۳۲۳.

۳- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۳۴؛ غرر الحكم، ص ۱۶۱.

تَبِعَاتُ جَمْعِهَا وَأَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَبَقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَنْعَمُونَ فِيهَا وَيَمْتَتِعُونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِعَيْبِهِ وَالْعَيْبُ عَلَى ظَهْرِهِ وَالْمَرْءُ قَدْ غَلَقَتْ رُهُونَهُ بِهَا فَهُوَ يَعْضُ يَدَهُ نَدَامَهُ عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ وَيَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَزْغُبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمُرِهِ. (۱۱)

سختی جان کندن و حسرت از دست دادن دنیا، به دنیا پرستان هجوم آورد. بدن ها در سختی جان کندن سست شده و رنگ از صورت هایشان می پرد، مرگ آرام آرام همه اندامشان را فرا گرفته، زبان را از سخن گفتن باز می دارد، و او در میان خانواده اش افتاده با چشم خود می بیند و با گوش می شنود و با عقل درست می اندیشد که عمرش را در پی چه کارهایی تباه کرده؟ و روزگارش را چگونه سپری کرده؟ به یاد ثروت هایی که جمع کرده می افتد، همان ثروت هایی که در جمع آوری آن ها چشم بر هم گذاشته و از حلال و حرام و شبیه ناک گرد آورده و اکنون گناه جمع آوری آن همه بر دوش اوست که هنگام جدایی از آن ها فرا رسیده، و برای وارثان باقی مانده است تا از آن بهرمنند گردند، و روزگار خود گذرانند. راحتی و خوشی آن برای دیگری و کیفر آن بر دوش اوست، و او در گرو این اموال است که دست خود را از پشیمانی می گرد به خاطر واقعیت هایی که هنگام مرگ مشاهده کرده است.

از کلمات آن بزرگوار معنای سكرات موت و شدت حال محتضر در آن لحظه حساس که در آستانه جان دادن است، به خوبی روشن می شود.

ص: ۱۲۴

۵. قال علی بن الحسین علیه السلام :

أَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكَ الْمَوْتِ وَالسَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ وَالسَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَأَمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ. (۱)

امام سجاد علیه السلام فرمودند: سخت‌ترین ساعات انسان سه وقت است: وقتی که ملک الموت را می بیند، وقتی که از قبر برمی خیزد و وقتی که در پیشگاه خدا برای حساب می ایستد. در آن وقت است که به سوی بهشت می رود و یا به سوی جهنم.

هم چنین سید الساجدین، زین العابدین، امام المتقین، علی بن الحسین علیه السلام در مقام دعایی که در شب های رمضان هنگام سحر می خواند و از ابو حمزه ثمالی نقل شده است، می فرماید:

وَقَدْ خَفَقَتْ عِنْدَ رَأْسِي أَجْنِحَةُ الْمَوْتِ فَمَا لِي لَا أَبْكِي، أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي.

همانا مرگ بال های خود را بر سرم گسترده است، پس چرا گریه نکنم؟ گریه می کنم برای آن حالت جان دادنم.

از این روایت شریف و دعای آن حضرت دانسته می شود که لحظه خروج روح از بدن، سخت ترین حالات انسان خواهد بود. پس باید انسان متوجه این روز باشد؛ کاری انجام دهد که به هنگام مرگ به آسانی روح از بدنش خارج شود و به راحتی جان دهد.

ص: ۱۲۵

در ادوار حیات بشر، سه روز است که از نظر دینی بسیار مهم تلقی شده و بزرگترین تحوّل در آن ها به وقوع می پیوندد. یکی روز ولادت است، دیگری روز مرگ است و سوّم روز قیامت. در این سه روز، انسان از عالمی به عالم دیگر انتقال می یابد و تمام شرایط زندگی و قوانین حیاتی اش دگرگون می شود. روز ولادت، رحم مادر را ترک می گوید و به دنیا قدم می گذارد. در آن روز همه صفات خوب و بدی که از پدران و مادران دور و نزدیک خود ارث برده و همچنین تمام صفات مطلوب و نامطلوبی که در ایام رحم مادر، نصیبتش شده با خود به دنیا می آورد و اوضاع و احوالش تثبیت می گردد. روز مرگ، زندگی دنیا را ترک می گوید، به عالم برزخ وارد می شود و تمام اعمال خوب و بدی که در دنیا انجام داده با خود می آورد و سود و زیانشان را مشاهده می کند. روز سوّم به فرمان الاهی دوباره زنده می شود، جسم و جانش به هم می پیوندند. عالم برزخ و خانه قبر را ترک می گوید و در عالم وحشت زار و هراس انگیز قیامت وارد می شود و در شرایط بسیار سخت و طاقت فرسا در انتظار رسیدگی به حساب و روشن شدن پاداش یا کیفر اعمال خود به سر می برد.

در این باره روایتی از امام هشتم علیه السلام نقل شده است که وضعیت این سه روز را به گونه ای زیبا بیان فرموده است:

۶. عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَكُونُ هَذَا الْخَلْقُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ يَوْمَ يُوَلَّدُ وَيَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَيَرَى الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَمُوتُ فَيَعَايِنُ الآخِرَةَ وَأَهْلَهَا وَيَوْمَ يُبْعَثُ

فَيَرَى أَحْكَامًا لَمْ يَرَهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا وَقَدْ سَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ يَحْيَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الثَّلَاثَةِ الْمَوَاطِنِ

وَأَمَّنَ رَوْعَتَهُ فَقَالَ: {وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا} (١) وَقَدْ سَلَّمَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى نَفْسِهِ فِي هَذِهِ الثَّلَاثَةِ الْمَوَاطِنِ فَقَالَ: {وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا} (٢).

ياسر خادم می گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: وحشت بارترین مواقع برای این مردم، سه مورد است. روز ولادت که از شکم مادر خارج می شوند و دنیا را می بینند. روزی که می میرند و عالم بعد از مرگ و اهل آن را مشاهده می کنند و روزی که دوباره زنده می شوند، به صحنه قیامت قدم می گذارند و احکامی را مشاهده می کنند که در دنیا ندیده اند و خداوند سلامت حضرت یحیی را در این سه روز اخبار نموده که فرمود:

{سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا}.

و حضرت مسیح در این سه مرحله برای خویشان سلامت خواسته و گفته است:

{وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا} (٣).

٧. حضرت رضا علیه السلام از پدرانیش علیهم السلام نقل فرمود:

لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاءُ بَكَى فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَبْكِي وَمَكَانُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الَّذِي أَنْتَ بِهِ وَقَدْ قَالَ فِيكَ مَا قَالَ وَقَدْ حَجَجْتَ عِشْرِينَ حَجَّةً مَاشِيًا وَقَدْ قَاسَمْتَ مَالِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى النَّعْلَ

ص: ١٢٧

١- (مریم / ١٥).

٢- مریم / ٣٣.

٣- خصال، ج ١، ص ١٠٧؛ بحار الانوار، ج ٦، ص ١٥٨.

بِالنَّعْلِ فَقَالَ إِنَّمَا أُبْكِي لِيَخْضَلْتَيْنِ لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَفِرَاقِ الْأَحْيَاءِ.

چون وفات حضرت مجتبی علیه السلام نزدیک شد گریست، گفتند: یابن رسول الله، با این منزلت و تقرب که نسبت به رسول خدا داری گریه می کنی؟ با آنکه رسول خدا از تو آن همه تعریف کرده است و با آنکه بیست بار پیاده به حج رفته ای؟

و سه بار نصف مال خود را در راه خدا داده ای حتی یک نعلین از دو نعلین را؟ فرمود: به دو علت گریه می کنم برای هول و وحشت آنچه با آن روبرو می شوم و برای جدایی از عزیزان. (۱۱)

گریه و ناله سلاح مؤمن است: (و سلاحه البكاء) (۲) مؤمن اگر از ترس نفوذ ابلیس از بیرون و سلطه نفس اماره از درون ننالند و خود را تصفیه نکند آینده او در خطر خواهد بود.

۸. عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَكَى عَيْنَهُ فَعَادَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا هُوَ يَصْتَبِيحُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَجْزَعًا أَمْ وَجَعًا فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا وَجَعْتُ وَجَعًا قَطُّ أَشَدَّ مِنْهُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ إِذَا نَزَلَ لِقَبْضِ رُوحِ الْكَافِرِ نَزَلَ مَعَهُ سَفُودٌ مِنْ نَارٍ فَتَنْزَعُ رُوحَهُ بِهِ

فَتَصِيحُ جَهَنَّمَ فَاسْتَوَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعْدَ عَلَيَّ حَدِيثَكَ فَقَدْ أَنْسَانِي وَجَعِي مَا قُلْتُ ثُمَّ قَالَ: هَلْ يُصِيبُ ذَلِكَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِكَ قَالَ: نَعَمْ حَاكِمٌ جَائِرٌ وَآكِلٌ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا وَشَاهِدٌ زُورٍ.

ص: ۱۲۸

۱- الكافي، ج ۱، ص ۴۶۱.

۲- مفاتيح الجنان، دعای کمیل.

سکونی از امام صادق علیه السلام نقل می کند: درد چشم شدیدی بر علی علیه السلام عارض گردید، پیامبر اسلام به عیادت آن حضرت رفت، دید او از شدت درد، فریاد می کشد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود: «آیا این فریاد و ناله، از روی جَزَع و بی تابی است و یا درد بسیار شدید است؟»

علی علیه السلام عرض کرد: «ای رسول خدا! دردی را شدیدتر از این درد هرگز سراغ ندارم».

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم (برای اینکه علی علیه السلام را آرام کند) فرمود: ای علی! هنگامی که عزرائیل نزد کافری می آید تا روح او را قبض کند، همراه خود سیخی آتشین بیاورد و به وسیله آن، روح او را از کالبدش بیرون بکشد، در این هنگام جهنم صیحه کشد.

حضرت علی علیه السلام وقتی که این موضوع را شنید (درد خود را فراموش کرد) برخاست و راست نشست و گفت: ای رسول خدا! این سخن را اعاده کن، زیرا که موجب فراموشی درد چشمم شد».

سپس علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین پرسید: آیا از امت تو (مسلمانان) کسی این گونه سخت، قبض روح می شود؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آری. (سه کس این گونه قبض روح شود) حاکم ستمگر و خورنده مال یتیم از روی ظلم و کسی که گواهی دروغ بدهد. ((۱))، ((۲))

ص: ۱۲۹

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۵۳.

۲- از این روایت دانسته می شود که شواهد جان کندن مخصوص چه گروهی است (محقق).

روزی عزرائیل نزد حضرت موسی علیه السلام آمد، آن حضرت از عزرائیل پرسید: برای زیارتم آمده ای یا برای قبض روحم؟ عزرائیل جواب داد: برای قبض روح آمده ام. موسی گفت: ساعتی به من مهلت بده تا با فرزندانم وداع کنم. عزرائیل گفت: مهلتی در کار نیست. موسی علیه السلام به سجده افتاد و از خدا خواست تا به عزرائیل بفرماید مهلت دهد تا با فرزندانش وداع کند. خداوند به عزرائیل فرمود: «به موسی علیه السلام مهلت بده». عزرائیل مهلت داد.

موسی علیه السلام نزد مادرش آمده و گفت: «سفری در پیش دارم!» مادر گفت: چه سفری؟ موسی: سفر آخرت. مادر گریه کرد. موسی علیه السلام نزد همسرش آمد، کودکش را در دامن همسرش دید، با وی وداع کرد، کودک دست به دامن موسی علیه السلام زد و گریه کرد، دل موسی علیه السلام از گریه کودکش سوخت و گریه کرد، خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: «ای موسی! تو به درگاه ما می آیی، این گریه و زاریت چیست؟» موسی علیه السلام عرض کرد: «دلم به حال کودکانم می سوزد». خداوند فرمود: «ای موسی! دل از آن ها بکن من از آن ها نگهداری می کنم و آن ها را در آغوش محبتم می پرورانم».

دل موسی علیه السلام آرام گرفت، به عزرائیل گفت:

جانم را از کدام عضو می گیری؟ عزرائیل گفت: از دهانت. موسی گفت: آیا از دهانی که بی واسطه با خدا سخن گفته است می گیری؟ عزرائیل جواب داد: از دستت. موسی گفت: آیا از دستی که الواح تورات را گرفته است؟ عزرائیل گفت: از پایت. موسی گفت: آیا از پایی که من با آن به کوه طور برای مناجات با خدا رفته ام؟

عزرائیل نارنجی خوشبو به موسی علیه السلام داد، موسی علیه السلام آن را بو کرد و جان سپرد.

فرشتگان به موسی علیه السلام گفتند: «يَا أَهْوَنَ الْأَنْبِيَاءِ مَوْتًا كَيْفَ وَجِدْتَ الْمَوْتَ؟» ای کسی که در میان پیامبران، از همه راحت تر مردی، مرگ را چگونه یافتی؟»

موسی علیه السلام گفت: «كَشَاهٍ تُسَلِّخُ وَهِيَ حَيَّةٌ»؛ «مرگ را مانند گوسفندی که زنده پوستش را بکنند یافتم». (۱) و (۲)

سختی مرگ از نظر حضرت یحیی (ع)

امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ إِلَى قَبْرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُحْيِيَهُ لَهُ فَدَعَاهُ فَأَجَابَهُ وَخَرَجَ إِلَيْهِ مِنَ الْقَبْرِ فَقَالَ لَهُ: مَا تُرِيدُ مِنِّي فَقَالَ لَهُ: أُرِيدُ أَنْ تُؤَنِّسَنِي كَمَا كُنْتَ فِي الدُّنْيَا فَقَالَ لَهُ: يَا عَيْسَى مَا سَأَلْتَنِي عَنِّي حِرَارَةَ الْمَوْتِ وَأَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تُعِيدَنِي إِلَى الدُّنْيَا وَتَعُودَ عَلَيَّ حِرَارَةَ الْمَوْتِ فَتَرَكَهُ فَعَادَ إِلَى قَبْرِهِ. (۳)

ص: ۱۳۱

۱- مناهج الشارعين، ص ۵۹۰.

۲- البته در اینجا علاوه بر بررسی صحت روایت (که در بررسی انجام شده اصل این روایت در منابع اهل تسنن مانند: تفسیر ثعلبی، ۴/۴۷ و تفسیر قرطبی، ۶/۱۳۳ بیان شده است و در متون شیعه از آن اثری نیست) باید متذکر شد که ممکن است جنبه های تربیتی در نظر گرفته شده یا این که از باب فراق ال-حبه باشد والا- چه دلیلی دارد که خدای تعالی به ملک الموت مأموریت بدهد که با پیامبر اولوالعزم و کلیم خود که عمری را با تمام وجود و خالصانه و با کمال جدیت در راه رضای خدا و ابلاغ رسالت او تلاش کرده و اذیت های بسیار دیده است، این گونه برخورد کند علاوه بر آن این بحث نتیجه تربیتی نیز ندارد. (محقق)

۳- الکافی، ج ۳، ص ۲۶۰- البته این روایت نیز مرسله است و توضیحات مورد قبل درباره این فرستاده خدا - که در انتهای عمر با طرز فجیعی به دست کافران به شهادت رسیده - نیز صدق می کند. (محقق)

حضرت عیسیٰ علیه السلام کنار قبر حضرت یحییٰ بن زکریا علیه السلام آمد و از درگاه خداوند خواست تا یحییٰ علیه السلام را زنده کند، خداوند دعای او را به اجابت رسانید و یحییٰ علیه السلام را زنده کرد. او از قبر بیرون آمد و به عیسیٰ علیه السلام گفت: «از من چه می خواهی؟»

عیسیٰ گفت: «می خواهم با من انس بگیری، چنان که در دنیا با من مأنوس بودی» یحییٰ جواب داد: «ای عیسیٰ! هنوز تلخی مرگ در کامم فرو نشسته، تو می خواهی مرا به دنیا برگردانی و بار دیگر تلخی مرگ را بچشم؟»
آنگاه یحییٰ علیه السلام از عیسیٰ علیه السلام جدا شد و به عالم قبر بازگشت.

(د) آسان شدن سكرات موت

در مباحث قبل، مطالبی درباره سكرات موت گفته شد، که از آیات و روایات چنین نتیجه گرفته می شود که هنگام بیرون رفتن روح از بدن، مشکلاتی در پیش است و این واقعه برای هر کس، غم انگیز و اندوهبار خواهد بود. چون این حالت، هنگام تحوّل و تحویل حیات به ممات بوده و یا به اعتبار دیگر در ارتحال روح از این عالم به عالم دیگر است. البتّه برای اهل کفر و عصیان توأم با سختی و مشقّت بیشتری می باشد و جان آن ها به سختی گرفته می شود، چنانکه خداوند در قرآن مجید می فرماید:

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ}. (۱۱)

ص: ۱۳۲

جز این نیست که خدا می خواهد بدین وسیله این ها را در دنیا عذاب کند و جانشان بیرون آید.

اما درباره اهل ایمان، در مرتبه ای آسان تر بوده و به راحتی از دنیا کوچ خواهند کرد. بلکه با خطاب { يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ

الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي } (۱) قبض روح می شوند.

نکته قابل توجه اینکه: روایات، عوامل زیادی را ذکر می کند که موجب آسانی سکرات موت می شود که به بعضی از آن ها اشاره می شود:

۱. محبت به امیر المؤمنین که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا يُهَوِّنُ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ. (۲)

هر کس علی را دوست داشته باشد خداوند سکرات مرگ را بر او آسان می کند.

۲. مَنْ كَسَىٰ أَخَاهُ كِسْوَةَ شِمَاءٍ أَوْ صَيْفٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَكْسُوهُ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّةِ وَأَنْ يُهَوِّنَ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَأَنْ يُوسِّعَ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ. (۳)

هر که به برادر مؤمن خود جامه ای برای زمستان یا تابستان بپوشاند، بر خدا سزا است که به او از جامه های بهشت بپوشاند، و سختی جان کندن را آسان کند و قبرش را گشاد کند.

۳. مَنْ أَعَانَ ضَعِيفًا فِي فَهْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ فَلَقَنَهُ حُجَّتَهُ عَلَىٰ خَصْمِ الدِّينِ طَلَابِ الْبَاطِلِ أَعَانَهُ اللَّهُ عِنْدَ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ عَلَىٰ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا

ص: ۱۳۳

۱- فجر / ۲۷-۳۰.

۲- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۱۴.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۲۰۴؛ اطیب البیان، ج ۱، ص ۲۳۳.

اللَّهُ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. (۱)

هر کس به فردی که در فهم و معرفت دین، ناتوان است، کمک کند و در برابر مبارزه طلبیِ خصمِ باطل به او دلیلی آموزد، خدا او را در سكرات مرگ، بر شهادت دادن به یگانگی خدا و اینکه محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده و رسول او است؛ کمک نماید.

۴. مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ يُهَوِّنُ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ. (۲)

هر کسی که آیه الكرسی را بخواند، خداوند سكرات موت را بر او آسان می کند.

۵. مَنْ قَرَأَ هَذِهِ السُّورَةَ (ق) يُهَوِّنُ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ. (۳)

کسی که این سوره (ق) را قرائت کند، خداوند بر او سكرات موت را آسان می کند.

۶. مَنْ قَرَأَ يَسَ فِي عُمُرِهِ مَرَّةً وَاحِدَةً... وَخَفَّفَ اللَّهُ عَنْهُ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَأَهْوَالَهُ. (۴)

هر کس سوره یس را در عمر خود یک مرتبه بخواند.... خداوند سكرات و احوال موت را بر او آسان کند.

۷. مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَصُومُ شَهْرَ رَمَضَانَ اِحْتِسَابًا إِلَّا أُوجِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ سَبْعَ خِصَالٍ... وَالرَّابِعَةُ يُهَوِّنُ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ. (۵)

ص: ۱۳۴

۱- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۱.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۳۵.

۳- تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۱۲۵.

۴- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۴۸.

۵- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۳.

فرمود: مؤمنی نباشد که ماه رمضان را بحساب خدا روزه دارد جز آنکه خدا بر او هفت خصلت واجب کند: ... چهارم: سکرات موت بر او آسان شود.

۸. مَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا... يُهَوِّنُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ. (۱)

هر که بیست و چهار روز از ماه رجب را روزه دارد... تلخی جان کندن را بر او آسان کند.

۹. مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُخَفِّفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ سَيِّئَاتِ الْمَوْتِ فَلْيُكُنْ لِقَرَاتِهِ وَصُولًا وَبِوَالِدَيْهِ يَارًا فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَلَمْ يُصِبْهُ فِي حَيَاتِهِ فَقْرٌ أَبَدًا. (۲)

هر که دوست دارد خدا سختی های جان کندن را بر او آسان کند باید صله رحم کند و به پدر و مادرش نیکی کند چون چنین باشد خدا جان کندن را بر او آسان کند و در زندگی دچار پریشانی و فقر نشود.

۱۰. عَنْ حَرِيْزٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ) إِنَّ أَحِيَّ مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي النَّزْعِ وَقَدْ اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْأَمْرُ فَادْعْ لَهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ سَهِّلْ عَلَيْهِ سَيِّئَاتِ الْمَوْتِ ثُمَّ أَمْرَهُ وَقَالَ حَوْلُوا فِرَاشَهُ إِلَى مُصَلَّاهِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فَإِنَّهُ يُخَفِّفُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ فِي أَجَلِهِ تَأْخِيرٌ وَإِنْ كَانَتْ مَيِّتُهُ قَدْ حَضَرَتْ فَإِنَّهُ يُسَهِّلُ عَلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. (۳)

ص: ۱۳۵

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۷.

۲- آمالی صدوق، ص ۲۸۹؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۶۶.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۲۴۲؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۷.

حریر گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که مردی به ایشان گفت: برادرم سه روز است که به حال جان دادن است و کار بر او سخت گشته، پس برای او دعا بفرمائید. آن حضرت علیه السلام فرمودند: خداوندا! سكرات مرگ را بر او آسان گردان و سپس امر فرمودند: رختخوابش را به مکانی که در آن نماز می خواند ببرید؛ زیرا اگر مرگش نرسیده باشد، [دردش] را تخفیف می دهد [و کم می کند] و اگر مرگش فرا رسیده باشد، مرگ را بر او آسان می سازد؛ اگر خدا بخواهد.

هـ- تفاوت مرگ مؤمنان و کافران

چنانچه قبلاً یادآور شدیم که انتقال از یک زندگی به زندگی دیگر به طور طبیعی بدون مشکلات نخواهد بود، قرآن مجید که مستندترین مدرک و موثق ترین منبع اسلامی است، مرگ مؤمنان و نیکوکاران را کاملاً با مرگ کافران و تبه کاران متفاوت می داند.

بنابراین از نظر عوارض و دشواری های غیر طبیعی می توان کیفیت مرگ را به دو نوع تقسیم کرد.

۱. مرگ آسان: که مؤمنان پرهیزگار، هنگام مرگ با بشارت و مژده فرشتگان و سلام و دوستی آنان رخت برخواهند بست. خداوند متعال می فرماید:

{الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ} (۱)

همان ها که فرشتگان مرگ، روحشان رامی گیرند در حالی که پاک و

ص: ۱۳۶

پاکیزه اند، به آن ها می گویند: سلام بر شما! وارد بهشت شوید به سبب اعمالی که انجام می دادید.

{إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ}. (۱)

آنان که گفتند: محققاً پروردگار ما خدای یکتاست و بر این ایمان پایدار ماندند فرشتگان رحمت بر آن ها نازل شوند (و مژده دهند) که دیگر هیچ ترسی (از وقایع آینده) و حزن و اندوهی (از گذشته خود) نداشته باشید و شما را به همان بهشتی که (انبیا) وعده دادند بشارت باد.

بعضی از مفسرین گفته اند که این گفتار، هنگام احتضار خواهد بود.

از این آیات استفاده می شود که مؤمنان هنگام مرگ، مورد لطف مأموران الهی قرار می گیرند و از طرف آنان، به بهشت و نعمت هایی مژده داده می شوند که پس از مرگ نصیب آنان می گردد. طبعاً چنین افرادی مرگی آسان خواهند داشت.

۲. مرگ دشوار: این گروه با غضب و تندی ملک الموت قبض روح می شوند و به آن ها وعده عذاب داده می شود. آنان از همان وقت مردن، با عذاب و اذیت می میرند.

خداوند می فرماید:

{وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ}. (۲)

ص: ۱۳۷

۱- فصلت / ۳۰.

۲- انفال / ۵۰.

و اگر بینی کافران را هنگامی که فرشتگان [مرگ]، جانشان را می گیرند و بر صورت و پشت آن ها می زنند و [می گویند]:
بچشید عذاب سوزنده را.

خداوند درباره کسانی که از دین الاهی به راحتی و سادگی برمی گردند، به آن پشت می کنند، احکام خدا را نادیده می
گیرند و دست به نفاق می زنند می فرماید:

{فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ}. (۱۱)

پس با چه حال سختی اینان رو به رو شوند هنگامی که فرشتگان (عذاب) جانشان بگیرند و بر روی و پشت آن ها (تازیانه قهر)
زنند؟!

از این آیات نیز سختی و گرفتاری گناه کاران به هنگام جان دادن به خوبی استفاده می شود.

در این زمینه از روایات ائمه معصومین علیهم السلام نیز، عین همین تقسیم دانسته می شود که برخی از نمونه های آن را
یاد آور می شویم؛

۱. از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم سؤال شد:

كَيْفَ يَتَوَفَّى مَلَكَ الْمَوْتِ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ: إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ لَيَقِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ مَوْتِهِ مَوْقِفَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ مِنَ الْمَوْلَى فَيَقُومُ هُوَ
وَأَصْحَابُهُ لَا يَدْنُو مِنْهُ حَتَّى يَبْدَأَ بِالتَّسْلِيمِ وَيُبَشِّرُهُ بِالْجَنَّةِ. (۲)

فرشته مرگ، چگونه جان آدمی را می گیرد؟ فرمود: فرشته مرگ هنگام مردن مؤمن، نزد وی آن گونه می ایستد که برده ای
ذلیل، نزد

ص: ۱۳۸

۱- محمد/۲۷.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۷؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۳۵.

مولا می ایستد. او و یارانش، نزد مؤمن می ایستند و نزدیک نمی شوند تا این که نخست فرشته مرگ سلام کند و به او بشارت بهشت دهد.

۲. امام صادق علیه السلام درباره مرگ فرموده اند:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمُؤْمِنِ كَأَطِيبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَسُ لِطَبِيبِهِ وَيَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَالْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ وَلِلْكَافِرِ كَلْسَعِ الْأَفَاعِيِّ وَلَدَغِ الْعَقَّارِبِ أَوْ أَشَدَّ. (۱)

و مرگ برای مؤمن، بسان بوئیدن بوی خوشی است که لذت بخش ترین بو است که به خاطر خوشی آن، به خواب سبک می رود و همه دردها و رنج های او را از بین می برد؛ در حالی که برای کافر همانند نیش افعی و گزیدن عقرب و بلکه بدتر است.

۳. از امام مجتبی علیه السلام سؤال شد:

مَا الْمَوْتُ الَّذِي جَهْلُوهُ؟ قَالَ: أَعْظَمُ سُرُورٍ يَرِدُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ دَارِ النَّكِدِ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ وَأَعْظَمُ تُبُورٍ يَرِدُ عَلَى الْكَافِرِينَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ جَنَّتِهِمْ إِلَى نَارٍ لَا تَبِيدُ وَلَا تَنْفَدُ. (۲)

مرگی که مردم به آن آگاهی ندارند، چیست؟ فرمود: بزرگ ترین سروری است که بر مؤمنان وارد می شود؛ چرا که از سرای سختی ها به نعمت های همیشگی انتقال می یابند و بزرگ ترین درد و مصیبت است بر کافران؛ زیرا از دنیا که بهشت حساب می کردند، به آتشی منتقل خواهند شد که هیچ نابودی و زوال ندارد.

ص: ۱۳۹

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۹.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۳.

بنابراین مرگ مایه نجات مخلصان از گرفتاری‌ها و باعث هلاکت مجرمان است. اشتیاق یا کراهت از مرگ نیز به همین لحاظ است. بدون شک خروج روح از بدن بدکاران و اهل کفر همانند خروج روح از بدن نیکوکاران نیست. و آنان که می‌خواهند به آرامی جان دهند و از سختی و عذاب در امان باشند، باید از هم اکنون به فکر کار خود باشند و مقدمات آسایش خود را در حال احتضار فراهم سازند.

۴. امام حسین علیه السلام ترسیم زنده و گویایی از مرگ دارد و مرگ را اینگونه توصیف می‌کند:

حُطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَىٰ جِيدِ الْفَتَاهِ. (۱)

جایگاه مرگ در زندگی انسان‌ها همچون گردنبندی بر گردن دختران است.

۵. امام سجّاد علیه السلام مرگ مؤمن و کافر را چنین توصیف می‌کند:

قِيلَ لِغُلَامِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَيَا الْمَوْتُ؟ قَالَ: لِلْمُؤْمِنِ كَنْزُ ثِيَابٍ وَسَخَّهِ قَمِيْلَهُ وَفَكَ قُيُودٍ وَأَغْلَالٍ ثَقِيْلَهُ وَالْإِسْتِبْدَالَ بِأَفْخَرِ الثِّيَابِ وَأَطْيَبِهَا رَوَائِحِ وَأَوْطَاءِ الْمَرَائِبِ وَأَنْسِ الْمَنَازِلِ. وَلِلْكَافِرِ كَخَلْعِ ثِيَابٍ فَاحْرَهُ وَالنَّقْلَ عَنْ مَنَازِلِ أَيْسَهُ وَالْإِسْتِبْدَالَ بِأَوْسَخِ الثِّيَابِ وَأَخْسَنِهَا وَأَوْحَشِ الْمَنَازِلِ وَأَعْظَمِ الْعَذَابِ. (۲)

شخصی از امام سجّاد علیه السلام پرسید: مرگ چیست؟ آن حضرت فرمود: مرگ برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و پر حشرات است و

ص: ۱۴۰

۱- همان، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

۲- معانی الأخبار، ص ۲۸۹؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۵.

گشودن بندها و زنجیرهای سنگین و تبدیل آن به فاخرترین لباس ها و خوشبوترین عطرها و راهوارترین مرکب ها و مأنوس ترین منزل ها است.

و مرگ برای کافران بسان تعویض لباس های قیمتی و پوشیدن کثیف ترین و خشن ترین لباس ها است و یا انتقال از خانه های مأنوس و سکنی گزیدن در وحشت آورترین منازل و در کنار بزرگترین عذاب ها می باشد.

۶. بدون شك اولیای خدا از مرگ نگران نیستند، بلکه طالب آنند و به استقبال مرگ می روند و فرشته مرگ را به آغوش می کشند.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: «مرگ نزد ما، از عسل شیرین تر است». (۱)

۷. امیر مؤمنان علیه السلام در جای دیگر، علاقه اش را به مرگ چنین بیان نموده است:

وَاللّٰهُ لَأَبِيّ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ. (۲)

به خدا سوگند انس و علاقه فرزند ابوطالب به مرگ در راه خدا، از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادرش بیشتر است.

۸. همچنین آن حضرت در آستانه جنگ صفین چنین می فرماید:

فَوَاللّٰهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ. (۳)

به خدا سوگند بیم ندارم به مرگ وارد شوم یا مرگ به سوی من بیاید.

ص: ۱۴۱

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۲۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۵.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۵۵.

مرگ اگر مرد است، گو نزد من آی من از او عمری ستانم جاودان تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ او ز من دلقی ستاند رنگ
رنگ

۹. آری، در عین این که مرگ برای مؤمن خوش است، ممکن است مؤمن گنهکار برای پاک شدن از گناه، هنگام مردن به سختی بیفتد و رنج بکشد، ولی آن رنج و درد، آخرین درد و رنج او خواهد بود. چنانچه امام موسی کاظم علیه السلام می فرماید:

الْمَوْتُ هُوَ الْمِضْفَاءُ تُصَفَّى الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ فَيَكُونُ آخِرُ أَلَمٍ يُصِيبُهُمْ كَفَّارَةً آخِرٍ وَزِرِّ بَقِيَّ عَلَيْهِمْ. (۱)

مرگ وسیله و ابزار تصفیه است که مؤمنان را از گناه پاک می کند و آخرین ناراحتی این عالم است و کفاره آخرین گناهان آنان به شمار می رود.

در این زمینه به ذکر کلام گهربار سید و سالار شهیدان اکتفا می شود:

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، چهره زیبایی از مرگ ترسیم کرد؛ در حالی که لحظه به لحظه به مرگ نزدیک می شد و چهره ملکوتی او برافروخته تر و گلگون تر و بشاش تر می گشت. در آن حال، خطاب به یاران باوفا مرگ را با عبارتی شیرین و شیوا چنین وصف فرمود:

صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ يَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصِيرٍ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصِيرٍ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ

ص: ۱۴۲

وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هَوْلَاءِ إِلَى جَنَانِهِمْ وَجِسْرٌ هَوْلَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ مَا كَذَّبْتُ وَلَا كَذَّبْتُ. (۱)

صبر و شکیبایی کنید ای فرزندان مردان بزرگوار! مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتی ها و رنج ها به باغ های وسیع بهشت و نعمت های جاودان منتقل می کند. کدام یک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟ اما مردن درباره دشمنان شما، مانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب منتقل کنند. پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ، پل آنان به باغ های بهشت و پل اینان به جهنم خواهد بود. نه برایم دروغ گفته اند و نه من دروغ می گویم.

کلام نورانی و حیات بخش امام حسین علیه السلام که فرمود: «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً»؛ «مرگ را جز سعادت نمی بینم» نیز مؤید این معناست. ناگفته نماند که اگر بخواهیم همه ی روایاتی را که در این مورد در کتاب های روایی ذکر شده است نقل کنیم، خود کتاب مستقلی می شود. این بحث را با کلمات گهربار و زیبای امیر المؤمنین علی علیه السلام که بشارتی عظیم برای مؤمنان واقعی است، به پایان می رسانیم.

أَنَّ الْمَوْتَ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ الشَّرْبَةِ الْبَارِدَةِ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْحَرِّ مِنْ ذِي الْعَطَشِ الصَّدَى. (۲)

مرگ در دیدگاه من، مانند نوشیدن شربت خنکی است که انسان بسیار تشنه در روز بسیار گرم می نوشد.

ص: ۱۴۳

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

۲- همان، ج ۳۸، ص ۱۷۷.

با استناد به آیات شریفه و احادیث مستفیضه، ملک الموت یا ملائکه دیگر نزد انسان محتضر حاضر شده و روح او را به وقت مرگ تحویل می گیرند و محتضر آن ها را می بیند و می داند که برای تحویل گرفتن روح وی آمده اند، ولی ما نمی بینیم، و نیز حضور معصومین علیهم السلام و ملائکه، بالای سر انسان محتضر اعم از مؤمن و منافق، مورد اتفاق فرقه امامیه است. جریان مردن مؤمنان به این وضع است که هنگام مرگ آنان، فرشتگان الهی نازل و پیامبر و پیشوایان معصوم علیهم السلام برای آنان متمثل می شوند و محتضر ارواح مطهر آن ها را می بیند، در این زمینه روایات - آن چنان که خواهد آمد - متواتر است.

در برخی روایات، همه چهارده معصوم و در بعضی دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین علیه السلام و به موجب دسته دیگر، امیر المؤمنین علیه السلام بر بالین محتضر حاضر می شود.

مرحوم شیخ مفید چنین می فرماید:

هذا بابٌ قد أجمع عليه أهل الامامه وتواتر الخبر به عن الصادقين... غير أني أقول فيه إن معنى رؤيه المحتضر لهما عليه السلام هو العلم بثمره ولايتهما... (۱)

این مطلبی است که امامیه بر آن اتفاق دارند و روایات متواتری نیز از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام درباره آن وارد شده است... ولی نظر من آن است که انسان محتضر عین آن ها و اجساد آن ها را

ص: ۱۴۴

نخواهد دید بلکه ثمره ولایت و دوستی آن‌ها را خواهد دید، با علامت‌ها و مدرکاتی که یقین خواهد کرد آن ثمره و نتیجه ولایت آن بزرگواران است.

مرحوم سید مرتضی علم‌الهدی نیز همین نظریه را پذیرفته، می‌گوید:

أن المعنى أنه يعلم في تلك الحال ثمره ولايتهم وانحرافه عنهم لأن المحب لهم يرى في تلك الحال ما يدلله على أنه من أهل الجنة وكذا المبغض لهم يرى ما يدلله على أنه من أهل النار فيكون حضورهم وتكلمهم استعاره تمثيلية. (۱)

حضور ائمه عليهم السلام آن است که در آن حال ثمره ولایت یا انحراف از ولایت آن‌ها را می‌بیند زیرا دوست آن‌ها در آن حال علائمی می‌بیند که دال بر اهل بهشت بودن او است و دشمن آن‌ها چیزی مشاهده می‌کند که دلیل بر اهل آتش بودن اوست. پس حضور آن بزرگواران و تکلمشان با اشخاص محتضر به صورت استعاره تمثیلیه است.

البته این نظریه به نظر قابل قبول نمی‌رسد و با روایات زیادی همخوان نیست؛ چون روایات به وضوح و روشنی دلالت می‌کند که ارواح مطهر آنان با جسم مثالی در بالین محتضر حاضر می‌شود. چنانچه قبلاً گفته شد که روح انسان بعد از مردن در قالبی مثل قالب دنیوی قرار خواهد گرفت.

علامه بزرگوار مرحوم مجلسی می‌نویسد:

ولا يخفى أن الوجهين الأخيرين بعيدان عن سياق الأخبار بل مثل هذه

ص: ۱۴۵

ناگفته نماند این دو وجه اخیر، در سیاق اخبار بعید است، بلکه مثل این تأویلات، ردّ اخبار و طعن در آثار است. بلکه ارواح پاک آن بزرگواران که ممثّل شده اند، حاضر می شود.

به هر حال قبل از ذکر روایات به یک آیه از قرآن مجید اشاره می کنیم:

{الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ}. (۲)

همان هایی که ایمان آوردند، و پروای از خدا حالت همیشگی آن هاست و آنان، هم در دنیا بشارت دارند و هم در آخرت (و این کلمه خداست) و در کلمات خدا دگرگونی وجود ندارد، و همین بشارت، خود رستگاری عظیمی است.

در روایت ائمه، منظور از بشارت در آیه، دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام و بشارت توسط آن هاست. چند روایت را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

۱. أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ عُقْبَةَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا وَقَعَتْ نَفْسُهُ فِي صَدْرِهِ يَرَى قَلْبًا: جُعِلَتْ فِدَاكَ وَمَا يَرَى قَالَ: يَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ «أَنَا رَسُولُ اللَّهِ أَبْشِرْ»

ثُمَّ يَرَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ «أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي كُنْتَ تُحِبُّهُ تُحِبُّ أَنْ أَنْفَعِيكَ الْيَوْمَ» قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَيْكُونُ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ يَرَى هَذَا ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا؟ قَالَ: قَالَ: لَا إِذَا رَأَى هَذَا أَبَدًا مَاتَ وَأَعْظَمَ ذَلِكَ. قَالَ: وَذَلِكَ

ص: ۱۴۶

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۰۲.

۲- یونس / ۶۳ و ۶۴.

فِي الْقُرْآنِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ {الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ. لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ}.

از ابان بن عثمان از عقبه نقل کرده که او شنید، امام صادق علیه السلام می فرماید: چون روح انسان به سینه اش رسید، می بیند. گفتم: فدایت شوم کدام کس را می بیند؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را می بیند و به او می فرماید: من رسول خدایم مژده باد تو را. سپس علی بن ابی طالب علیه السلام را می بیند، می گوید: من همان علی بن ابی طالبم که دوستش می داشتی. دوست داری امروز تو را نفع رسانم؟ گفتم: آیا می شود کسی از مردم آن دو را ببیند باز هم خواستار برگشتن به دنیا باشد؟

فرمود: نه، چون این صحنه را که دید از دنیا می رود، این مطلب را بزرگ بدان و این در قرآن مجید همان فرموده خدای عز و جل است که فرمود:

{الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ. لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ} (۱۱)

۲. در تفسیر عیاشی روایتی از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که به ابی جعفر امام باقر علیه السلام گفتم:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا يُصَيِّغُ بِأَحَدِنَا عِنْدَ الْمَوْتِ؟ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ يَا أَبَا حَمْزَةَ مَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ أَنْ يَرَى مَكَانَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَكَانَهُ مِنَّا إِلَّا أَنْ يَبْلُغَ نَفْسُهُ هَاهُنَا ثُمَّ أَهْوَى يَبِيدُهُ إِلَى نَحْرِهِ أَلَا أُبَشِّرُكَ يَا أَبَا حَمْزَةَ فَقُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ: إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ يَقْعُدُ

ص: ۱۴۷

عِنْدَ رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمَا تَعْرِفُنِي أَنَا رَسُولُ اللَّهِ هَلُمَّ إِلَيْنَا فَمَا أَمَامَكَ خَيْرٌ لَكَ مِمَّا خَلَّفْتَ أَمَا مِمَّا كُنْتَ تَخَافُ فَقَدْ أَمِنْتَهُ وَأَمَا مِمَّا كُنْتَ تَرْجُو فَقَدْ هَجَمْتَ عَلَيْهِ أَيْتُهَا الرُّوحُ اخْرُجِي إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَرِضْوَانِهِ وَيَقُولُ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا حَمْزَةَ أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَذَلِكِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ قَوْلِ اللَّهِ {الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ...}.

در وقت مرگ، به انسان چه می گذرد؟

فرمود: یا ابا حمزه به خدا قسم فاصله ای نیست میان احدی از شما و دیدن مقام و منزلت خویش در نزد خداوند که چشمش روشن شود، مگر آن که روحش به حلقوم برسد آنگاه به حلق مبارک خویش اشاره کرد؛ فرمود: ای اباحمزه، می خواهی تو را به چیزی بشارت دهم که خوشحال شوی؟ گفتم: آری فدایت شوم. فرمود: هنگامی که روح شخص مؤمن به گلویش رسد، آن وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیش او آید که علی علیه السلام نیز با او است و در کنار سر او می نشیند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم به او خطاب می کند و می فرماید: آیا مرا می شناسی؟ من رسول خدا هستم، بیا به طرف ما، آنچه پیش رو داری از آن چه ترک می کنی برای تو بهتر است. بدان از آنچه می ترسیدی ایمن شدی و آنچه را که امید داشتی ناگهان پیش تو آمد. ای روح پاک خارج شو از بدن و برگرد به طرف راحتی و رضوان خدا، علی علیه السلام نیز به او مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همین جملات را می گوید.

بعد فرمود: ای اباحمزه، آیا به تو این را از کتاب خدا خبر ندهم؟ آن

همان قول خدا است: {الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ...}. (۱)

۳. روایاتی که حاکی از حضور ملک الموت و ملائکه دیگر در نزد محتضر است، بسیار زیاد است. ما جهت اختصار به بعضی از آن ها اشاره می کنیم:

رُويَ بِأَنَّ الْمُحْتَضِرَ رَ يَحْضُرُهُ صَفٌّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَنِ يَمِينِهِ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ خُضْرٌ وَصَفٌّ عَنِ يَسَارِهِ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُودٌ وَيَنْتَظِرُ كُلُّ وَاحِدٍ مِّنَ الْفَرِيقَيْنِ فِي قَبْضِ رُوحِهِ وَالْمَرِيضُ يَنْظُرُ إِلَى هَوْلَاءِ مَرَّةً وَإِلَى هَوْلَاءِ أُخْرَى وَيَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا إِلَى الْمُؤْمِنِ يُبَشِّرُهُ وَيَأْمُرُ مَلَكَ الْمَوْتِ أَنْ يَتَرَاءَى لَهُ فِي أَحْسَنِ صُورِهِ. (۲)

انسان به وقت احتضار یک صف از ملائکه با لباس های سبز در طرف راستش و یک صف از ملائکه با لباس های سیاه در طرف چپش حاضر می شوند. هر دو گروه منتظر قبض روح وی هستند، مریض گاهی به آن گروه و گاهی به این گروه نگاه می کند. خداوند ملکی را برای مؤمن می فرستد که به او مژده می دهد و ملک الموت را امر می کند که در بهترین صورت و قیافه، خودش را به او نشان دهد...

۴. در روایت عمار بن مروان آمده است:

حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: ... اِخْتَضِرَ حَضْرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَبْرِئِيلُ وَمَلَكُ الْمَوْتِ ... فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخَذْتَ فَكَأَكَّ رَقَبَتِكَ أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ تَمَسَّكَتَ بِالْعِصْمَةِ

ص: ۱۴۹

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۷۸.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۷۲.

الْكَبِيرِي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا قَالَ فَيُوقِّفُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَقُولُ نَعَمْ فَيَقُولُ وَمَا ذَلِكَ فَيَقُولُ وَلَايَهُ عَلَيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... وَإِذَا اخْتَضَرَ الْكَافِرُ حَضْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَبْرَائِيلُ وَمَلَكُ الْمَوْتِ ... فَيَقُولُ أَبَشِّرْ يَا عَدُوَّ اللَّهِ بِسَخَطِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَذَابِهِ وَالنَّارِ. (١)

چون یکی از شیعیان به حال احتضار رسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین علیه السلام و جبرئیل و ملک الموت نزد او حاضر شوند... ملک الموت به او نزدیک شده و می گوید: بنده خدا حکم آزادی خودت را گرفته ای؟ امان برائت را اخذ کرده ای؟ در دنیا به عصمت کبری چنگ زده ای؟ پس خدا او را توفیق دهد، گوید: آری، ملک الموت گوید: آن کدام است؟ جواب دهد: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام... و چون کافر محتضر شود رسول خدا و علی علیه السلام و جبرئیل و ملک الموت نزد وی حاضر شوند... ملک الموت به او نزدیک شده گوید:... مژده باد بر تو ای دشمن خدا!، به غضب خدا و آتش... .

۵. روایت پنجم از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام قبلاً گذشت که بر حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین علیه السلام در طرف راست و چپ محتضر، صراحت دارد. (٢)

۶. محمد بن حنظله می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدِيثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ بَعْضِ شِيعَتِكَ وَمَوَالِيكَ يَرْوِيهِ عَنْ أَبِيكَ قَالَ: وَمَا هُوَ قُلْتُ زَعَمُوا أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ أَغْبَطُ مَا يَكُونُ أَمْرًا بِمَا نَحْنُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَتِ النَّفْسُ فِي هَذِهِ. فَقَالَ: نَعَمْ، إِذَا

ص: ۱۵۰

۱- الکافی، ج ۳، ص ۱۳۱.

۲- همان، ص ۱۲۹.

كَأَنَّ ذَلِكَ أَتَاهُ نَبِيُّ اللَّهِ وَأَتَاهُ عَلِيُّ وَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ وَأَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ ذَلِكَ الْمَلَكُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ! إِنَّ فَلَانًا كَانَ مُوَالِيًا لِمَكَ وَلَأَهْلِي بَيْتِكَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ كَانَ يَتَوَلَّأُنَا وَيَتَبَرَّأُ مِنْ عِدْوَانَا فَيَقُولُ ذَلِكَ نَبِيُّ اللَّهِ لَجَبْرِئِيلَ فَيَرْفَعُ ذَلِكَ جَبْرِئِيلُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (١)

فدايت شوم، بعضی از دوستان و شیعیان شما حدیثی از پدرت نقل می کرد، امام فرمود: کدام است؟ گفتیم: نقل کردند که آن حضرت می فرمود: کسی که در طریقه ما باشد حالش به وقت مرگ غبطه آور است. فرمود: آری، چون آن وقت رسد رسول خدا و علی و جبرئیل و ملک الموت نزد او آیند.

ملک الموت به علی علیه السلام گوید: فلانی از دوستان شما و اهل بیت شما بود، امام فرماید: آری در ولایت ما بود و از دشمنان ما براءت می جست. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این سخن را به جبرئیل فرماید و جبرئیل آن را به خدا می رساند.

۷. ابن مسکان از عبدالرحیم قصیر نقل می کند که به ابی جعفر امام باقر علیه السلام گفتیم:

حَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ مِيثَمٍ عَنْ عُبَايَةَ الْأَسَدِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا يُبْغِضُنِي عَبْدٌ أَبَدًا يَمُوتُ عَلَيَّ بُغْضِي إِلَّا رَأَى عِنْدَ مَوْتِهِ حَيْثُ يَكْرَهُ وَلَا يُجِبُّنِي عَبْدٌ أَبَدًا فَيَمُوتُ عَلَيَّ حُبِّي إِلَّا رَأَى عِنْدَ مَوْتِهِ حَيْثُ يُحِبُّ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْيَمِينِ. (٢)

صالح بن میثم از عبایه اسدی نقل کرده که از علی علیه السلام شنیده که

ص: ۱۵۱

۱- همان، ص ۱۳۴.

۲- الکافی، ج ۳، ص ۱۳۲؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۹۹.

می فرمود: به خدا قسم هر که مرا دشمن دارد وقت مرگش مرا خواهد دید در چهره ای که از آن کراهت دارد و هر که مرا دوست دارد و در دوستی من بمیرد مرا وقت مرگش حتماً خواهد دید در هیئتی که دوست می دارد. امام فرمود: آری، آن در وقتی خواهد بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز در طرف راستش باشد.

۸. از سدید صیرفی نقل شده است که به امام صادق علیه السلام گفتم:

جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَزَعٌ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعُ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَأَنَا أَكْبَرُ بِكَ وَأَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنَ وَالِدِ رَجِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتِخَ عَيْنِكَ فَانْظُرْ قَالَ: وَيُمَثِّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَيْنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْمَائِمَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَيَقَالُ لَهُ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رُفَعَاؤُكَ قَالَ فَيَفْتِخُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ فَيَنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قَبْلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً بِالْوَلَايَةِ مَرْضِيَةً بِالثَّوَابِ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي يَعْني مُحَمَّدًا وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَادْخُلِي جَنَّتِي فَمَا شِئْتُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ اسْتِئْثَالِ رُوحِهِ وَاللُّهُوقِ بِالْمُنَادِي. (۱)

فدايت شوم يابن رسول الله آيا مؤمن قبض روح خود را مکروه می دارد؟ فرمود: نه والله، وقتی که ملک الموت

برای تحویل گرفتن روح او می آید، ناله می کند. ملک الموت به او می گوید: ای دوست

ص: ۱۵۲

خدا ناله نکن به خدایی که محمّد صلی الله علیه و آله وسلم را مبعوث کرده، من به تو از یک پدر مهربان نیکوکارتر و مهربانترم. چشمت را باز کن و نگاه کن. در آن وقت رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه آن ها بر وی ممثّل می شوند و به او گویند: این رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان رفقای تو هستند.

آن وقت چشم باز کرده و نگاه می کند. روح او را از جانب خدای با عزت نداکننده ای ندا می کند و می گوید: ای روحی که به محمّد و اهل بیتش مطمئن امیدوار بودی برگرد به طرف خدایت با حال رضایت به ولایت اهل بیت و راضی شده با ثواب الاهی، داخل شو به میان بندگان من محمّد و اهل بیت محمّد، و داخل بهشت من شو. در آن وقت هیچ چیز برای او خوش تر از آن نیست که روح از بدنش کشیده شود و به منادی ملحق گردد.

۹. حارث أَعور می گوید:

أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ نَضَفَ النَّهَارَ فَقَالَ: مَا جَاءَ بِكَ قُلْتُ: حُبُّكَ وَاللَّهِ قَالَ: إِنْ كُنْتَ صَادِقًا لَتَرَانِي فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ حَيْثُ تَبْلُغُ نَفْسُكَ هَذِهِ وَأَوْمًا يَبْدُو إِلَيَّ حَنْجَرَتِهِ وَعِنْدَ الصَّرَاطِ وَعِنْدَ الْحَوْضِ. (۱)

روزی هنگام ظهر، به حضور امام علی علیه السلام رسیدم، پرسید: برای چه به اینجا آمده ای؟

عرض کردم: محبت و علاقه به تو باعث شد که به محضر بیایم.

ص: ۱۵۳

فرمود: اگر براستی دارای چنین علاقه ای باشی، مرا در سه محل خواهی دید:

۱. هنگامی که روح به اینجا برسد و با دست به گلوی مبارکش اشاره کرد. ۲. در کنار پل صراط. ۳. در کنار حوض

کوثر.

۱۰. حیب بن عمرو می گوید:

دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ... فَبَكَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ وَبَكَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ وَكَانَتْ قَاعِدَةً عِنْدَهُ فَقَالَ لَهَا: مَا يُبْكِيكِ يَا بِنْتِي؟ فَقَالَتْ: ذَكَرْتُ يَا أَبَتِ، إِنَّكَ تُفَارِقُنَا السَّاعَةَ فَبَكَيْتُ فَقَالَ لَهَا: يَا بِنْتِي لَا تَبْكِينَ، فَوَاللَّهِ لَوْ تَرَيْنَ مَا يَرَى أَبُوكَ مِمَّا بَكَيتِ. قَالَ حَبِيبٌ: فَقُلْتُ لَهُ: وَمَا الَّذِي تَرَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: يَا حَبِيبُ أَرَى مَلَائِكَةَ السَّمَاءِ وَالنَّبِيِّينَ بَعْضُهُمْ فِي أَثَرِ بَعْضٍ وَوُفُؤًا إِلَيَّ أَنْ يَتَلَفَّؤُنِي وَهَذَا أَخِي مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَالِسٌ عِنْدِي يَقُولُ: أَقْدَمَ فَإِنَّ أَمَامَكَ خَيْرٌ لَكَ مِمَّا أَنْتَ فِيهِ قَالَ: فَمَا حَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى تُؤْفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۱)

در آخرین لحظات عمر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم... پس من گریه کردم و ام کلثوم دختر بزرگوار آن حضرت گریه

می کرد. امیر مؤمنان فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفت: خود شما فرمودید که در همین ساعت از ما مفارقت می کنی. آن حضرت فرمود: گریه مکن. به خدا سوگند اگر می دیدی آن چه پدرت می بیند، گریه نمی کردی. حیب، راوی خبر گوید: پرسیدم چه می بینی ای امیر مؤمنان؟ فرمود: فرشتگان آسمان و پیامبران را می بینم که پشت در پشت هم

ص: ۱۵۴

ایستاده اند تا مرا ملاقات کنند. این است برادرم محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، نزد من نشسته، می فرماید: بیا آنچه در پیش داری بهتر از دنیایی است که در آن هستی. حیب می گوید: هنوز خارج نشده بودم که روح امیر مؤمنین به لقاء الله پیوست.

۱۱. یکی از چهره های بسیار مشهور و درخشان ولایت، اسماعیل بن محمد معروف به سید حمیری (۱۱) است. وی در شعر و تنظیم وقایع و داستان ها شاعر برجسته و زبردستی بود. او به گفته ابن شهر آشوب، در (معالم العلماء) در باب بعضی شعرای اهل بیت علیهم السلام، ابتدای امر خارجی مذهب بوده و سال های جوانی طرفدار مذهب کیسانی بوده و به امامت محمد حنفیه قائل و به رجعت او اعتقاد داشت؛ وقتی با حضرت امام صادق علیه السلام ملاقات کرد، آن حضرت او را به حق دلالت نمود؛ از مذهب خود برگشت و به مذهب حقه اثنی عشری رجوع و عدول نمود. هنگامی که در بستر مرگ افتاد، جریانی برای او پیش آمد که بسیار جالب و خواندنی است و آن اینکه:

«حسین بن عون نقل کرده: در مرض وفات سید حمیری به عیادت او رفتم، دیدم در حال احتضار است. جماعتی از همسایگان وی که بامذهب شیعه مخالف بودند، در آن جا حضور داشتند. سید حمیری، چهره ای زیبا و پیشانی پهن داشت،

ص: ۱۵۵

۱- حمیری بیش از ۲۳۰۰ قصیده و شعر در دفاع از حریم امامت علی و امامان علیهم السلام بعد از او سروده است. شیخ در رجال خویش او را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده است. او کسی است که پدر و مادرش می خواستند او را به علت اعتقاد به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بکشند و او از دست آن ها فرار کرد. علامه امینی در الغدیر مشروح حالات و احوال او را آورده است؛ الغدیر، ج ۲، ص ۲۱۳-۲۹۰.

ناگاه دیدیم نقطه سیاهی در صورتش پیدا شد و کم کم زیاد گردید به طوری که همه صورتش سیاه شد. شیعیان حاضر، از این حادثه غمگین شدند. از این رو که عده ای ناصبی که در آنجا بودند، شاد شده و شروع به شماتت نمودند.

اما چیزی نگذشت که در همان جایی که در وهله اول نقطه سیاه ظاهر شده بود، یک نقطه سفید و نورانی و درخشان پیدا شد و به تدریج گسترش یافت تا همه صورتش سفید و نورانی گردید. سید در حالی که خنده بر لب داشت و چهره اش برافروخته شده بود، این اشعار را که حاکی از حضور امیر المؤمنین علیه السلام بالای سرش بود، خواند:

كَذَّبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا

قَدْ وَرَبِّي دَخَلْتُ جُنَّةَ عَدْنٍ

فَأَبَشِرُوا الْيَوْمَ أَوْلِيَاءَ عَلِيٍّ

ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَنِيهِ

لَنْ يُنَجِّيَ مُحِبَّهُ مِنْ هَنَاتٍ

وَ عَفَا لِي الْإِلَهِ عَنْ سَيِّئَاتِي

وَ تَوَالَّوْا الْوَصِيَّ حَتَّى الْمَمَاتِ

وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصِّفَاتِ

كَذَّبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا

قَدْ وَرَبِّي دَخَلْتُ جُنَّةَ عَدْنٍ

فَأَبَشِرُوا الْيَوْمَ أَوْلِيَاءَ عَلِيٍّ

ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَنِيهِ

لَنْ يُنَجِّيَ مُحِبَّهُ مِنْ هَنَاتٍ

وَ عَفَا لِي الْإِلَهِ عَنْ سَيِّئَاتِي

وَ تَوَالَّوْا الْوَصِيَّ حَتَّى الْمَمَاتِ

وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصِّفَاتِ

آنان که پنداشتند که علی علیه السلام دوستانش را از سختی‌ها نجات نمی‌دهد، دروغ می‌گویند.

سوگند به پروردگارم، اکنون داخل بهشت جاویدان شدم و خداوند همه گناهانم را بخشید.

پس بشارت دهید دوستان علی علیه السلام را که تا آخر عمر، در راستای ولایت و محبت علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حرکت کنند.

پس از او، در راه ولایت فرزندان او یکی پس از دیگری با توجه به صفات امامت که دارند، قدم بردارند.

ص: ۱۵۶

پس از این اشعار گفت:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا حَقًّا وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا حَقًّا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

آن گاه چشمش را بست، گویا روحش فتیله ای بود که خاموش شد یا سنگی بود که افتاد.

علی بن الحسین علیه السلام گوید: ابی الحسین بن عون به من گفت: اذینه که در آن جا حاضر بود، گفت: الله اکبر. آنکه حاضر قضیه است مانند غایب نیست. از فضیل بن یسار با این دو گوشم شنیدم (وگر نه کر شوم) که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمودند:

أَنْهَمَا قَالَا حَرَامٌ عَلَى رُوحِ أَنْ تُفَارِقَ جَسَدَ هَا حَتَّى تَرَى الْخُمْسَةَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا بِحَيْثُ تَقَرُّ عَيْنُهَا أَوْ تَسِيخُنْ عَيْنُهَا فَانْتَشَرَ هَذَا الْحَدِيثُ فِي النَّاسِ فَشَهِدَ جِنَازَتَهُ وَ اللَّهِ الْمَوَافِقُ وَالْمُفَارِقُ.

حرام است بر روح که از جسدش جدا شود، مگر آنکه پنج تن را ببیند: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را. به طوری که چشمش روشن یا چشمش کور گردد.

این ماجرا به گوش مردم رسید و دوست و دشمن بعد از دانستن این جریان، در تشییع جنازه سید حمیری، اجتماع کردند.

۱۲. ابو خالد کابلی از اصبغ بن نباته نقل کرده است که فرمود:

حارث همدانی (۱۱) با گروهی از شیعیان که من نیز با آن ها بودم وارد

ص: ۱۵۷

۱- حارث اعور بن عبد الله از قبیله همدان یمن و از فقهاء اصحاب علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

محضر امیر المؤمنین علیه السلام شد. حارث با تائی راه می رفت، عصایش را به زمین می کوفت و مریض بود. امیر المؤمنین علیه السلام که حارث در نزدش محترم بود، به وی فرمود: «كَيْفَ تَجِدُكَ يَا حَارِثُ؟»؛ حالت چطور است ای حارث؟».

گفت: یا امیر المؤمنین، روزگار از من به خواسته‌اش رسید و پیرم کرد. و غضبناک شدم از گفت و گو و مخاصمه اصحاب شما که در کنار خانه شما مشغول مجادله هستند.

امام فرمود: «وَفِيمَ خُصِمْتَهُمْ؟»؛ در چه چیز خصومت و اختلاف می کردند؟»

گفت: در مورد شما و سه خلیفه پیش از شما، بعضی در حال افراط و غلو بودند و بعضی متوسط و پیرو شما و بعضی دیگر مردد و مشکوک بودند و نمی دانستند جلو بروند یا در همان حال بایستند.

امام علیه السلام فرمود: «یا أبا همدان! آنچه می گویم برایت کافی است. بدان بهترین شیعه من گروه میانه‌رو هستند که غالیان به آن‌ها برمی گردند و عقب ماندگان (در مقام من) خود را به آن‌ها می رسانند.

حارث عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت، خوش دارم جریان را بیشتر توضیح فرمایید و زنگار قلوب ما را پاک کرده و ما را در بصیرت کامل قرار دهید. امام فرمود: «مژده می دهم به تو ای حارث. حتماً مرا می شناسی در وقت مرگ و در کنار صراط و در کنار حوض کوثر و در وقت مقاسمه.

حارث گفت: مقاسمه چیست؟ فرمود: مقاسمه آتش و تقسیم آن. به

آتش می گویم «هَذَا وَلِيِّي فَاَتْرُكِيهِ وَ هَذَا عَدُوِّي فَخُذِيهِ؛ این دوست من است، او را رها کن و این دشمن من است او را بگیر».

... یاد دار این حقیقت را ای حارث که مختصری است از مفصّلی. تو با کسی که دوستش داری، خواهی بود و برای توست، آنچه عمل کرده‌ای. این را سه دفعه فرمود. در آن حال حارث اعور به پا خاست، ردای خویش را می کشید و می گفت: «مَا أَبَالِي بَعْدَهَا مَتَى لَقِيتُ الْمَوْتَ أَوْ لَقِينِي؛ بعد از این باکی ندارم که من به طرف مرگ بروم یا مرگ به طرف من آید».

گرچه روایت مفصّل و طولانی است، ما مقدار نیاز مورد بحث را بیان کردیم.

این قضیه به قدری مشهور و معروف است که سید حمیری آن را به شعر درآورده است:

قَوْلُ عَلِيٍّ لِحَارِثٍ عَجَبٌ

يَا حَارِ هَمْدَانٍ مَنْ يَمُتْ يَرْنِي

يَعْرِفُنِي طَرْفُهُ وَ أَعْرِفُهُ

وَ أَنْتَ عِنْدَ الصُّرَاطِ تَعْرِفُنِي

أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَيَّ ظَمَاءٌ

أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُعْرَضُ لِلْعَرْضِ

دَعِيهِ لَا تَقْرَبِيهِ إِنَّ لَهُ

كَمْ نَمَّ أُعْجُوبَهُ لَهُ حَمَلًا

مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا

بَنَعْتِهِ وَ اسْمِهِ وَ مَا فَعَلًا

فَلَا تَخَفْ عَثْرَهُ وَ لَا زَلًّا

تَخَالَهُ فِي الْحَلَاوَةِ الْعَسَلًا

دَعِيهِ لَا تَقْبَلِي الرَّجُلَا

حَبَلًا بِحَبْلِ الْوَصِيِّ مُتَّصِلًا

گفتار علی علیه السلام به حارث اعور عجیب است و چقدر جالب و شگفت انگیز به حارث در آن جا بیان داشت.

ای حارث همدانی، هر کس که بمیرد مرا روبرو خواهد دید، مؤمن باشد یا منافق.

ص: ۱۵۹

چشم او به وقت دیدن من، مرا می شناسد. من نیز او را با نعت و اسم و عمل می شناسم.

تو در صراط مرا خواهی شناخت. لذا از اشتباه و لغزش باکی نداشته باش.

در حال عطش، تو را سیراب می کنم از شراب خنکی که خیال می کنی در شیرینی مانند عسل است.

آن گاه که در معرض آتش قرار گیری (یا در معرض حساب) به آتش می گویم: به این مرد نزدیک نشو و او را رها کن.

رها کن او را، به او نزدیک مباش که ریسمانش به ریسمان وصی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم متصل است.

روایات در این رابطه، متواترند. مرحوم کلینی در کافی، نوزده حدیث در این مورد نقل کرده و مرحوم مجلسی، شصت حدیث نوشته است و در پایان بحث گوید:

إعلم أن حضورَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِمَّا قَدْ وَرَدَ بِهِ الْأَخْبَارُ الْمُسْتَفِيضَةُ وَقَدْ إِشْتَهَرَ بَيْنَ الشَّيْعَةِ غَايَةُ الْإِشْتِهَارِ وَإِنْكَارٌ مِثْلَ ذَلِكَ لِمَحْضِ إِسْتِبْعَادِ الْأَوْهَامِ لَيْسَ مِنْ طَرِيقَةِ الْأَخْيَارِ. ((١))

بدان حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امامان علیهم السلام در وقت مرگ، از چیزهایی است که اخبار مستفیضه درباره آن وارد شده است و در میان شیعه در غایت اشتهار است، انکار چنین چیزی برای محض استبعاد، کار نیکان نیست.

ص: ۱۶۰

بدون هیچ تردیدی، حضور ائمه معصومین علیهم السلام هنگام جان دادن مؤمن، بدین جهت است که به دوستانشان کمک برسانند و به مأموران مرگ سفارش کنند تا با ملاحظت و مدارا روح آنان را قبض نمایند و به آنان مژده بهشت دهند، اما حضور امامان معصوم علیهم السلام هنگام جان دادن کافر ممکن است بدین جهت باشد که به فرشته مرگ گوشزد کنند که این محتضر دشمن ما اهل بیت بوده پس بر او سخت بگیر. البته طبیعی است که در آن لحظه حساس حقانیت آن بزرگواران بر کفار نیز روشن خواهد شد و آنان پی خواهند برد که کاملاً بر باطل بوده اند.

در این رابطه روایت دیگری را جهت حسن ختام یادآور می شویم. پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به امیر المؤمنین فرمودند:

يَا عَلِيُّ إِنَّ مُحِبِّيكَ يَفْرَحُونَ فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ وَأَنْتَ هُنَاكَ تَشْهَدُهُمْ وَعِنْدَ الْمُسَاءِ لَهُ فِي الْقُبُورِ وَأَنْتَ هُنَاكَ تَلْفَنُهُمْ وَعِنْدَ الْعَرَضِ عَلَى اللَّهِ وَأَنْتَ هُنَاكَ تُعَرِّفُهُمْ. (۱)

ای علی! دوستداران تو در سه موقع شادمان می شوند: هنگامی که نفس آنان خارج می شود و تو در آن جا شاهدشان هستی. (یعنی در حضور تو جان می دهند) و هنگام سؤال قبر که در آن جا آنان را تلقین می کنی و به هنگام عرضه شدن بر خدا که آن جا هم تو آنان را معرفی می کنی.

ص: ۱۶۱

۱- الفصول المهمه فی أصول الأئمه، ج ۱، ص ۳۲۳. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۴۰ با مختصر تفاوت.

اشاره

از جمله کسانی که هنگام مرگ نزد محتضر حاضر می شود شیطان است. او برای فریفتن و گرفتن ایمان مؤمن، حضور می یابد و با حيله های مختلف تلاش می کند تا ایمان او را گرفته و بی ایمان از دنیا برود و این سخت ترین حالات برای محتضر است.

عَنْ صَيْفَوَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَأْتِيَ الرَّجُلَ مِنَ أَوْلِيَانِنَا عِنْدَ مَوْتِهِ يَأْتِيهِ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ لِيُصَدَّهُ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ فَيَأْتِي اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ وَكَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ {يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ}. (۱)

صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

هنگامی که مرگ یکی از دوستان ما فرا رسد، شیطان از جانب راست و چپ او می آید (و او را احاطه می کند) تا از ایمان و اعتقادی که دارد، بازش دارد (و نگذارد با ایمان از دنیا برود) ولی خداوند مانع او می شود و به همین دلیل می فرماید:

«خداوند مؤمنان را با گفتار ثابت و استوار (عقیده صحیح و محکم) در حیات دنیا و آخرت پا بر جا و ثابت می دارد». (۲)

ممکن است چپ و راستی که در حدیث آمده است کنایه از تلاش و کوشش شیطان در گمراه ساختن محتضر باشد. شاید هم همان معنای ظاهری اش مراد باشد.

ص: ۱۶۲

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۸۸.

۲- ابراهیم / ۲۷.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که:

مَا مِنْ أَحَدٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا وَكَلَّ بِهِ إِبْلِيسُ مِنْ شَيْطَانِهِ أَنْ يَأْمُرَهُ بِالْكَفْرِ وَيُشَكِّكُهُ فِي دِينِهِ حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ فَإِذَا حَضَرْتُمْ مَوْتَكُمْ فَلَقُّوهُمْ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَمُوتَ. (۱)

هیچ محتضری نیست مگر اینکه ابلیس، یکی از شیاطین خود را موظف کرده و نزد او می فرستد که او را به سوی کُفر بکشانند و در صحت دین به شک اندازد تا نفس او بیرون رود. اما کسی که مؤمن باشد، شیطان بر او

تسلط ندارد که او را به کفر یا شک در دینش وادار کند. هرگاه به بالین آنان که در حال مرگ هستند حاضر شدید، آن ها را به گواهی دادن یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله وسلم تلقین کنید تا از دنیا برود.

لذا اگر انسان می خواهد ایمانش دستخوش وسوسه های شیطانی قرار نگیرد، باید دستوراتی را که بزرگان دین به او دستور داده اند انجام دهد. از جمله هنگام نماز شب از خدا بخواهد که ایمان او را کامل گرداند و شیطان را از او دور کند. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

وَمَلَكَ الْمَوْتِ يَدْفَعُ الشَّيْطَانَ عَنِ الْمُحَافِظِ عَلَى الصَّلَاةِ وَيُلَقِّنُهُ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فِي تِلْكَ الْحَالِ الْعَظِيمَةِ. (۲)

ص: ۱۶۳

۱- الکافی، ج ۳، ص ۱۲۳؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۹۵.

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۳۷.

کسی که از نمازهای خود مواظبت کند و آن‌ها را با شرایطش انجام دهد، هنگامی که شیطان برای گرفتن ایمانش نزد او حاضر می‌شود، (ملک الموت) آن را دور می‌کند و شهادتین را به او تلقین می‌نماید.

چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:

إِنَّ الدِّينَ اتَّقُوا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ. (۱)

اهل تقوا وقتی از ناحیه شیطان گرفتار و سوسه می‌شوند به یاد خدا می‌افتند در نتیجه راه حق را به روشنی می‌بینند و بیدار می‌گردند.

از این رو انسان مؤمن هنگام مرگ خود را در اختیار شیطان نگذاشته و با یاد خدا، خویشتن را از شرّ این موجود شرور نجات می‌بخشد.

روایت دیگری را از اهل تسنن که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند، ذکر می‌کنیم:

أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَانَ عِنْدَ الْمَوْتِ قَعَدَ عِنْدَهُ شَيْطَانَانِ، الْوَاحِدُ عَنِ الْيَمِينِ وَالْآخَرُ عَنِ الشَّمَالِ، فَالَّذِي عَنِ الْيَمِينِ عَلَى صِفَةِ أَبِيهِ يَقُولُ لَهُ يَا بَنِيَّ إِنِّي كُنْتُ عَلَيْكَ شَفِيقًا وَلَكِ مَحَبًّا وَلَكِنْ مَتُّ عَلَى دِينِ النَّصْرَانِيَّةِ فَهُوَ خَيْرُ الْأَدْيَانِ، وَالَّذِي عَنِ الشَّمَالِ عَلَى صِفَةِ أُمِّهِ يَقُولُ لَهُ يَا بَنِيَّ إِنَّهُ كَانَ بَطْنِي لَكَ وَعَاءٌ وَثَدْيِي لَكَ سِقَاءٌ وَفَخَذِي لَكَ وَطَاءٌ وَلَكِنْ مَتُّ عَلَى دِينِ الْيَهُودِ وَهُوَ خَيْرُ الْأَدْيَانِ. (۲)

هنگام مرگ، دو شیطان نزد محتضر حاضر می‌شوند که یکی از آن‌ها

ص: ۱۶۴

۱- اعراف/۲۰۱.

۲- التذكرة، محمد بن احمد بن ابی بکر قرطبی، ص ۳۳.

در سمت راست و دیگری در سمت چپ قرار می گیرند. شیطانی که در طرف راست قرار دارد، شبیه به پدر محضرت بوده و به او می گوید: فرزندم من همیشه با تو مهربان و دوست بودم (از هیچ کمکی نسبت به تو دریغ نکردم و فقط) از تو می خواهم که با دین نصرانیت بمیری که بهترین ادیان است. و شیطانی که در سمت چپ محضرت است، شبیه مادر اوست. به او گوید:

فرزندم! تو در شکم من جای داشتی و پستانم مشک شیر و دامنم جایگاه (آرامش و آسایش) تو بود، از تومی خواهم که به دین یهودیت بمیری که بهترین ادیان است.

از این روایت به روشنی دانسته می شود که علت حضور شیطان به هنگام مرگ، به کفر کشاندن مؤمنان است.

البته در آن هنگام، شیطان توانایی جذب همگان را ندارد، بلکه بی ایمانان و دنیاطلبان غافل از آخرت هستند که خود را در اختیار او قرار داده و او را (ولی) انتخاب می کنند؛ به فرمانش گوش می سپارند و در این موقع حساس اگر ایمان ضعیفی هم داشته باشند، از دست می دهند.

خدای تعالی، تسلط شیطان را بر کسانی می داند که او را ولی خود بدانند:

{إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ}. (۱۱)

تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند، و آن ها که نسبت به او [خدا] شرک می ورزند (و فرمان شیطان را به جای فرمان خدا، گردن می نهند).

ص: ۱۶۵

و از سوی دیگر برای اینکه مبادا شیطان بر انسان مسلط شود و در اعماق دل او نفوذ کند، بارها او را دشمن معرفی کرده است چنان چه می فرماید:

{أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ}. (۱)

آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟!

در هر حال نه تنها در دنیا، بلکه در هنگام مرگ هم افراد ضعیف الایمان به راحتی تسلیم او شده و بی ایمان از دنیا می روند، چرا که ملکات نفسانی و خصلت های حیوانی

آنان چنین اقتضایی دارد. آنان از کسانی نبودند که به هنگام وسوسه های شیطانی، خدا را در نظر بگیرند و گناه نکنند.

خداوند در این باره چنین می فرماید:

{وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا}. (۲)

هر کس به جای پروردگار، شیطان را سرپرست خود قرار دهد، زیان آشکاری کرده است.

قرآن کریم در آیه ای دیگر به این حقیقت چنین اشاره می کند:

{اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَهُمْ ذَكَرَ اللَّهُ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ}. (۳)

ص: ۱۶۶

۱- یس / ۶۰ و ۶۱.

۲- نساء / ۱۱۹.

۳- مجادله / ۱۹.

شیطان بر آن‌ها مسلط شده در نتیجه یاد خدا را فراموش کرده اند. آن‌ها از حزب شیطانند. بدانید که حزب شیطان از زیانکارانند.

این آیه سرنوشت نهایی منافقان تیره دل را بیان می‌کند. منافقان دروغگو و مغرور به مال و مقام سرنوشتی جز این ندارند که در بست در اختیار شیطان و وسوسه‌های او قرار می‌گیرند، و خدا را به کلی فراموش می‌کنند، نه تنها منحرف می‌شوند که در زمره عمال شیطان و اعوان و انصار و لشکر و حزب او برای گمراه ساختن دیگران قرار می‌گیرند.

در روایتی می‌خوانیم هنگامی که امام حسین علیه السلام در کربلا صفوف اهل کوفه را همچون شب تاریک و سیل خروشان در مقابل خود دید، فرمود:

بِسْمِ الْعَبِيدِ أَنْتُمْ أَقْرَبُتُمْ بِالطَّاعَةِ وَأَمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ وَعِثْرَتِهِ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذَكَرَ اللَّهُ الْعَظِيمِ فَتَبًّا لَكُمْ وَلِمَا تُرِيدُونَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. (۱) عجب بندگان بدی هستید. اظهار اطاعت خدا و ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کرده اید ولی اکنون آمده اید فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به قتل رسانید. شیطان بر شما چیره شده و یاد خدای بزرگ را از خاطرتان برده است. پس نابود باشید شما و نابود باد خواسته هایتان. {إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ}.

آیا چنین افرادی مواقع جان دادن از دست شیطان رهایی خواهند یافت؟!

ص: ۱۶۷

برای رفع خستگی، داستانی را از کتاب عالم برزخ مرحوم آیت الله محمدی اشتهاردی نقل می کنیم. ایشان به نقل از یکی از علماء می نویسند: در مشهد به تحصیل علوم دینی حوزوی اشتغال داشتم، یکی از طلبه ها که از دوستان من بود، بیمار شد و بیماریش به قدری شدید گردید که به حالت مرگ افتاد، در این هنگام ما او را تلقین می کردیم، به او می گفتیم: بگو «لا اله الا الله»، «الله اکبر»

و... او در پاسخ می گفت: «نشکن، نمی گویم».

ما تعجب کردیم، از این رو که او طلبه خوبی بود، راز چیست که پاسخ ما را نمی دهد و به جای آن، سخن بی ربطی به زبان می آورد؟ تا اینکه لحظاتی حالش خوب شد، از او پرسیدیم، چرا در برابر تلقین ما، می گفتی: «نشکن، نمی گویم» رازش چیست؟

در پاسخ گفت: اول آن ساعت مخصوص مرا بیاورید تا بشکنم و بعد ماجرا را برای شما تعریف کنم، ساعتش را آوردند و به او دادند، او گفت: «من به این ساعت علاقه بسیار داشتم. هنگام احتضار، شنیدم شما به من می گوید: بگو لا اله الا الله... ولی شخصی (شیطانی) در برابرم ایستاده بود و همین ساعت مرا در دست داشت و در دست دیگرش چکش بود و آن را بالای سر ساعت من نگه داشته بود، می خواستم جواب شما را بگویم و همنوا با تلقین شما، ذکر خدا به زبان بیاورم، آن شخص به من می گفت: اگر الله اکبر و لا اله الا الله بگویی، ساعت تو را می شکنم. من هم چون آن ساعت را بسیار دوست داشتم به او می گفتم: «نشکن، نمی گویم».

قطع نظر از صحت و سقم این قبیل داستان ها، این مضمون در روایات ائمه معصومین علیهم السلام نیز رسیده است که ذیلاً بیان می گردد.

ب) چرا بعضی از مؤمنان سخت و بعضی از کافران آسان جان می دهند؟

قبلاً یاد آور شدیم که اصل وجود مرگ برای همه افراد یکسان می باشد و آن جان دادن و خروج نفس از بدن است، ولی نمی توان تساوی قبض روح همه افراد را پذیرفت، زیرا طبق آیات و روایات، جان دادن برای مؤمن بسیار سهل و راحت و بدون اضطراب و دلهره است، اما برای منافق و کافر بسیار سخت و سنگین و با دشواری هایی روبرو است. اکنون این سؤال مطرح می شود که در برخی موارد ما شاهد آسان جان دادن کافران و ظالمان هستیم و بالعکس بعضی از مؤمنان به سختی جان می دهند.

پاسخ: آن چه لازم است عنایت شود اینکه جریان جان کندن و چگونگی آن از مسائل نظری و پیچیده ای است.

پاسخ این سؤال را باید از لابلای روایات امامان معصوم علیهم السلام جویا شویم، زیرا گفتار اهل بیت عصمت و طهارت، افق های تازه ای از معارف الهی را می گشاید. برای تبیین پاسخ، روایاتی را در این مورد یاد آور می شویم:

۱. ... قِيلَ فَمَا بَالُنَا نَرَى كَافِرًا يَشِيهُلُ عَلَيْهِ النَّزْعُ فَيَنْطَفِئُ وَهُوَ يُحَدِّثُ وَيَضْحَكُ وَيَتَكَلَّمُ وَفِي الْمُؤْمِنِينَ أَيْضًا مَنْ يَكُونُ كَذَلِكَ وَفِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْكَافِرِينَ مَنْ يُقَاسَى عِنْدَ سَكْرَاتِ الْمَوْتِ هَذِهِ الشَّدَائِدُ.

به امام صادق علیه السلام عرض شد: چگونه است که (از یک سو) برخی از کافران به راحتی قبض روح می شوند؟ و در حال سخن گفتن و

خبر دادن و خندیدن (ناگهان) خاموش می شوند؟ در بین مؤمنان هم افرادی این چنین جان

می دهند، و (از سویی دیگر) هم از مؤمنان و هم از کافران کسانی هستند که به هنگام سكرات موت سختی هایی را تحمل می کنند؟

حضرت صادق علیه السلام در پاسخ فرمودند:

مَا كَانَ مِنْ رَاحٍ لِلْمُؤْمِنِينَ هُنَاكَ فَهُوَ عَاجِلٌ ثَوَابِهِ وَمَا كَانَ مِنْ شَدِيدَةٍ فَتَمَحِيصُهُ مِنْ ذُنُوبِهِ لِيُرِدَ الْآخِرَةَ نَقِيًّا نَظِيفًا مُسْتَحَقًّا لثَوَابِ الْأَيْدِ لَا مَانِعَ لَهُ دُونَهُ وَمَا كَانَ مِنْ سُهُولَةٍ هُنَاكَ عَلَى الْكَافِرِ فَيُؤَفِّيَ أَجْرَ حَسَنَاتِهِ فِي الدُّنْيَا لِيُرِدَ الْآخِرَةَ وَلَيْسَ لَهُ إِلَّا مَا يُوجِبُ عَلَيْهِ الْعَذَابَ وَمَا كَانَ مِنْ شِدَّةٍ عَلَى الْكَافِرِ هُنَاكَ فَهُوَ ابْتِدَاءُ عَذَابِ اللَّهِ لَهُ بَعْدَ نَفَادِ حَسَنَاتِهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ. (۱)

در مواردی که مؤمن، به راحتی جان می دهد به سبب آن است که پاداش او به زودی (و در همین دنیا) آغاز شده است و در مواردی که به سختی جان می دهد، به دلیل آن است که از گناهانش پاک شود (سختی جان دادن، كفاره گناهانش خواهد بود) تا در آخرت پاک و منزّه از گناهان محشور گردد؛ در حالی که مستحق پاداش ابدی است و هیچ مانعی در برابر او نخواهد بود؛ امّا در مواردی که کافر به آسانی قبض روح می شود به جهت این است که همین آسان جان دادن پاداش کارهای نیکی باشد که در دنیا انجام داده تا به هنگام ورود به آخرت هیچ چیزی به همراه نداشته باشد، مگر آنچه را که به سبب آن مستحق عذاب الاهی است و کفرانی که به

ص: ۱۷۰

سختی جان می دهند، بدان سبب است که (در همین جهان) عذاب الاهی برایشان شروع شده، در حالی که نیکی هایشان از بین رفته است. این ها به جهت عدالت خداست که ظلم نمی کند.

۲. در روایتی دیگر، آن حضرت در پاسخ به محمد بن مسلم که از ایشان درباره گناهکاران اهل ایمان سؤال کرد، فرمودند:

وَاللَّهِ لَمَا يَصِفُ عَبْدٌ هَذَا الْأَمْرَ فَتَطْعَمَهُ النَّارُ. قُلْتُ: إِنَّ فِيهِمْ مَنْ يَفْعَلُ وَيَفْعَلُ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ ابْتَلَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحْيَدَهُمْ فِي جَسَدِهِ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِهِ وَإِلَّا ضَيَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِهِ وَإِلَّا شَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِ عِنْدَ مَوْتِهِ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ وَلَا ذَنْبَ لَهُ ثُمَّ يُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ. (۱)

به خدا قسم بنده [مؤمنی] که به این وصف [ایمان] باشد آتش او را در بر نمی گیرد. گفتیم: میان آنان کسانی هستند که مرتکب [گناهی] شده اند. فرمودند: اگر چنین باشد، ممکن است خدای تبارک و تعالی، در همین جهان جسد او را مبتلا (و بیمار) کند تا کفاره گناهانش باشد؛ و الا (اگر چنین نشد) ممکن است رزق و روزی را بر او تنگ بگیرد و اگر این هم کفاره گناهانش نشود، هنگام مرگ، بر او سخت گیری نماید تا بدون گناه بر خدا وارد گشته داخل بهشت گردد.

۳. دَخَلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَجُلٍ قَدْ غَرِقَ فِي سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَهُوَ لَا يُجِيبُ دَاعِيًا فَقَالُوا لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَدِدْنَا لَوْ عَرَفْنَا كَيْفَ

ص: ۱۷۱

الْمَوْتُ وَكَيْفَ حَالٍ صَاحِبِنَا؟ فَقَالَ: الْمَوْتُ هُوَ الْمِصْفَاهُ تُصَفَّى الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ فَيَكُونُ آخِرُ أَلَمٍ يُصِيبُهُمْ كَفَّارَةٌ آخِرٍ وَزِرِّ بَقِيَّةٍ عَلَيْهِمْ وَتُصَفَّى فِي الْكَافِرِينَ مِنْ حَسَنَاتِهِمْ فَيَكُونُ آخِرُ لَذَّةٍ أَوْ رَاحَةٍ تَلْحَقُهُمْ هُوَ آخِرُ ثَوَابٍ حَسَنَةٍ تَكُونُ لَهُمْ وَأَمَّا صَاحِبُكُمْ هَذَا فَقَدْ نُحِلَّ مِنَ الذُّنُوبِ نَحْلًا وَصُفِّيَ مِنَ الْإِثَامِ تَصْفِيَةً وَخُلِّصَ حَتَّى نُقِيَ كَمَا يُنْقَى الثَّوْبُ مِنَ الْوَسِيخِ وَصَلِحَ لِمُعَاشَرَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي دَارِنَا دَارِ الْأَبَدِ. (۱)

امام موسی کاظم علیه السلام بر بیماری وارد گردید که در حالت بی هوشی مرگ بود و به کسی پاسخ نمی داد. اطرافیان بیمار گفتند: یابن رسول الله، دوست داریم حقیقت مرگ و وضع بیمار ما را شرح دهید. فرمود: مرگ وسیله و ابزار تصفیه است که همه باید از آن بگذرند، که مؤمنان را از گناه پاک می کند و آخرین ناراحتی این عالم است و کفاره آخرین گناهان آنان به شمار می رود. در حالیکه کافران را از نعمت هایشان جدا می کند و آخرین لذتی است که به آنان می رسد و آخرین پاداش کار خوبی است که احياناً انجام داده اند. اما این بیمار محتضر شما به طور کلی از گناهانش پاک شد و از معاصی بیرون آمد و خالص شد؛ آن سان که لباس چرکین با شستشو پاک می شود. او هم اکنون این شایستگی را پیدا کرد که در سرای جاوید با ما اهل بیت باشد.

در نتیجه می توان گفت از نظر آیات قرآن مجید و روایات امامان معصوم علیهم السلام این مطلب قطعی است که گنهکار هر چند مسلمان باشد به عذاب الاهی معذب خواهد بود؛ گو اینکه وقتی دارای ایمان باشد بالاخره به رستگاری نهایی و خلاصی از دوزخ

ص: ۱۷۲

نائل می گردد، ولی ممکن است نجات او پس از سالها چشیدن رنج و عذاب باشد.

حساب گناهان یک عده در شدائد و سكرات مرگ تصفیه می گردد؛ گروهی دیگر با عذاب های قبر و عالم برزخ جریمه گناهان خود را می پردازند و جمعی دیگر در احوال قیامت و شدائد حساب، کیفر خود را می بیند و عده ای به دوزخ می افتند و سالها در عذاب درنگ می کنند؛ چنانچه در تفسیر آیه ی کریمه:

{لَا يَتَيْنَ فِيهَا أَحْقَابًا} (۱)

در آتش، سالیان درازی درنگ کننده اند.

از امام ششم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که:

هَذِهِ فِي الَّذِينَ يَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ. (۲)

این آیه مربوط به کسانی است که از آتش نجات می یابند.

البته اینکه بعضی عذاب های پس از مرگ نیز سبب تصفیه گناهان می گردد، در بحث عذاب قبر خواهد آمد.

ج) کراهت طلب مرگ

البته باید توجه داشت که علاقه اولیای الاهی به مرگ به معنای آن نیست که از خدا مرگ خویش را بطلبند؛ چرا که دنیا تجارت گاه آنان است. امام عسکری علیه السلام از پدران خود نقل می کند:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: قَدْ سئِمْتُ الدُّنْيَا فَأَتَمَنِّي عَلَى اللَّهِ

ص: ۱۷۳

۱- نبأ/ ۲۳.

۲- بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۹۵.

الْمُوتَ. فَقَالَ: تَمَنَّ الْحَيَاةَ لِتُطِيعَ لَا لِتَعْصِيَ فَلَأَنْ تَعِيشَ فَتُطِيعَ خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ تَمُوتَ فَلَا تَعْصِيَ وَلَا تُطِيعَ. (۱)

شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمده و عرض کرد: از دنیا خسته شده‌ام؛ از این رو از خدا تمنای مرگ دارم. حضرت فرمودند: تمنای حیات کن تا فرمانبرداری (خدا) کنی، نه اینکه نافرمانی نمایی؛ چرا که زندگی همراه با اطاعت برای تو بهتر است از این که بمیری در حالی که نه عصیان کرده باشی و نه اطاعت.

از حدیث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نیز می‌توان استفاده کرد که انسان نباید تمنای مرگ کند تا اگر نیکوکار است، بر نیکی‌های خود بیفزاید و اگر گناهکار است، بتواند توبه نموده و گذشته خود را جبران نماید.

همچنین در حدیث دیگر می‌فرماید:

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا يَتَمَنَّى أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ لِضُرِّ نَزَلَ بِهِ وَلِيُقَلِّ اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي. (۲)

کسی از شما به جهت این که دچار گرفتاری شده، آرزوی مرگ نکند؛ بلکه بگوید خدایا تا مادامی که زندگی برای من خیر است، مرا زنده بدار و هنگامی که وفات برای من خیر باشد، مرا بمیران.

بله، اگر انسان نتواند از حیات و عمر خود هیچ گونه استفاده‌ای ببرد و زندگی برای او به جای سود ضرر معنوی در بر داشته باشد، در این صورت مرگ برای وی بهتر از حیات خواهد بود.

ص: ۱۷۴

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۲۸.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۴۹.

سید السّاجدین زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام می فرمایند:

وَعَمْرِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلِكَ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْ نِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبَكَ عَلَيَّ. (۱)

خدایا! عمر مرا مادامی که در راه فرمان برداری از تو صرف شود طولانی کن؛ اما هنگامی که چراگاه شیطان قرار گرفت، قبل از آن که خشم تو بر من سبقت گیرد و غضب تو برایم حتمی شود، جانم را بگیر.

در روایات نیز به این امر اشاره شده:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ اشْتَوَى يَوْمًا فَهُوَ مَغْبُوتٌ... مَنْ كَانَ آخِرُ يَوْمِيهِ شَرًّا هُمَا فَهُوَ مَلْعُونٌ وَمَنْ لَمْ يَرَ الزِّيَادَةَ فِي نَفْسِهِ فَهُوَ إِلَى النُّقْصَانِ وَمَنْ كَانَ إِلَى النُّقْصَانِ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ. (۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دو روزش مساوی باشد، در خسران است؛ ولی اگر امروزش بدتر از دیروز او باشد، ملعون (و از رحمت خدا دور) خواهد بود و کسی که احساس زیاد شدن (معرفت به خدا، ایمان، کمالات و صفات خوب اخلاقی) در خود نکند، در نقصان است و کسی که روز به روز در حال نقصان باشد (و هیچ گونه تکاملی نداشته باشد) مردن او برایش بهتر از زنده بودن است.

در رابطه با کراهت انسان از مرگ، در حدیثی نقل شده است: «مردی نزد

ص: ۱۷۵

۱- صحیفه سجادیه، ص ۹۲؛ مفاتیح الجنان، دعای مکارم الاخلاق.

۲- وسائل الشیعه ج ۱۶، ص ۹۴.

عمر خلیفه دوّم آمد، و گفت: من فتنه را دوست دارم! و از حق بیزارم! و به چیزی گواهی می دهم که هرگز ندیده ام! عمر عصبانی و ناراحت شد؛ او را به زندان افکند. این سخن به گوش علی علیه السلام رسید.

آن حضرت فرمود: ای عمر! زندان کردن این مرد ظلم است و تو مرتکب ستم شدی. عمر گفت: چرا؟ فرمود: تو حرف آن مرد را نفهمیدی؛ زیرا او مال و فرزند خود را دوست می دارد که خدا در یکی از آیات قرآن از آن تعبیر به «فتنه» کرده است: {إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ} (۱) او از مرگ بیزار است و در قرآن از آن تعبیر به «حق» شده {وَجَاءَتْ سَيِّئَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ} (۲) اما اینکه او گفته است، به چیزی گواهی می دهم که هرگز او را ندیده ام، یعنی او شهادت به یکتایی خداوندی می دهد که هرگز او را ندیده است. در اینجا عمر گفت: «لو لا- علی لهلك عمر» اگر علی علیه السلام نبود، عمر هلاک می شد. سپس دستور داد آن مرد را آزاد کنند.

د) نشیدن صدای ملائکه و محتضر

در این جا یک سؤال مهم در ذهن خطور می کند و آن این که: چرا حاضران اطراف محتضر، صدای ملائکه و صحبت محتضر را نمی شنوند. چرا زدن ملائکه را نمی بینند و صدای آن را احساس نمی کنند؟

جواب: در موضوع نشیدن صدای ملائکه اشکالی وجود ندارد؛ زیرا

ص: ۱۷۶

۱- تغابن / ۱۵

۲- ق / ۱۹

ساختمان فیزیکی گوش های ما محدود است و قابلیت شنیدن هر صدایی را ندارد؛ بلکه گوش ما تنها استعداد شنیدن پاره ای از صداها را دارد که تعداد نوسانات امواج آن از حدّ معینی کم تر و بیش تر نباشد. در علم تجربی ثابت شده است محدوده شنوایی انسان در محدوده طول موج های صوتی با بسامد ۲۰ تا ۲۰۰۰۰ هرتز است و صوت هایی با بسامد کم تر از ۲۰ هرتز که فروصوت می گویند و بیش تر از ۲۰۰۰۰ هرتز که فراصوت گفته می شود، در هر دو صورت برای انسان قابل شنیدن نیست. همچنین است قوه بینایی ما که فقط ارتعاشات اثری را که حدّ معین داشته باشد، می بیند.

از این رو، وقتی که جبرئیل، وحی را بر پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نازل می کرد، صحابه دور آن حضرت نشسته بودند اما جبرئیل را نمی دیدند و صدای آن را نمی شنیدند. (۱) ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم هم جبرئیل را می دید و هم صدای او را می شنید و با او گفتگو می کرد. همینطور مردم نمی توانند صدای ملائکه را بشنوند.

اشکال عمده، نشنیدن صدای محتضر و ندیدن کتک خوردن او است. بر این اشکال دو جواب می توان ارائه کرد:

۱. خداوند حکیم، طبق مصالحی که خودش می داند، به هزار و یک وسیله می تواند آن را از حاضران مخفی نگه دارد؛ هر چند دلیل مخفی داشتن آن برای ما روشن نباشد. البتّه این حقیقتی است که باید اجمالاً به آن ایمان داشته باشیم و

ص: ۱۷۷

۱- اگر گفته نشود قرائت آیات قرآن و سایر اموری که وحی می شده است در روح آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم القا می شده است.

برای ایمان به آن، علم تفصیلی لازم نیست؛ مانند بسیاری دیگر از حقایق عالم (مثل لوح محفوظ، عرش و کرسی و...) که بدون علم تفصیلی به آنها، به وجودشان ایمان داریم.

۲. ممکن است کتک خوردن محتضر و جواب او، روحانی و غیر محسوس در جسم برزخی او باشد، نه مادی و محسوس که بعضی روایات مؤید آن است.

در این باره ابو بصیر روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که مؤید این ادعا خواهد بود:

إِذَا حِيلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْكَلَامِ أَتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَآلَهُ وَسَلَّمَ وَعَنْ يَمِينِهِ وَالْآخِرُ عَنْ يَسَارِهِ فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَمَّا مَا كُنْتَ تَرْجُو فَهُوَ ذَا أَمَامِكَ وَأَمَّا مَا كُنْتَ تَخَافُ مِنْهُ فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ يَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ. فَيَقُولُ: هَذَا مَنْزِلُكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَإِنْ شِئْتَ رَدَدْنَاكَ إِلَى الدُّنْيَا وَلَكَ فِيهَا ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ فَيَقُولُ: لَا حَاجَةَ لِي فِي الدُّنْيَا فَعِنْدَ ذَلِكَ يَبْيَضُ لَوْنُهُ وَيَرْشَحُ جَبِينُهُ وَتَقْلُصُ شَفَتَاهُ وَتَنْتَشِرُ مَنْخِرَاهُ وَتَدْمَعُ عَيْنُهُ الْيَسْرَى فَأَيُّ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ رَأَيْتَ فَانْتَفِ بِهَا

فَإِذَا خَرَجَتِ النَّفْسُ مِنَ الْجَسَدِ فَيُعْرَضُ عَلَيْهَا كَمَا عُرِضَ عَلَيْهِ وَهِيَ فِي الْجَسَدِ فَتَخْتَارُ الْآخِرَةَ. (۱)

هنگامی که بین مؤمن و بین قدرت بر گفتن، حائل شود (یعنی زبان محتضر از سخن گفتن باز ماند). رسول خدا و کسی که خدا بخواهد، (۲) نزد او می آیند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در طرف راست و آن

ص: ۱۷۸

۱- الکافی، ج ۳، ص ۱۲۹.

۲- منظور از «و من شاء الله» امیرالمؤمنین علیه السلام است. شاید در محضر امام بعضی از مخالفین حضور داشته که با کنایه فرموده اند.

دیگری در طرف چپ او می نشیند، رسول خدا به او می گوید: چیزی را که امید می داشتی اینک به پیش روی تو است (دیدار پیامبر و علی) و امّا آنچه را از آن می ترسیدی (کیفر) از آن ایمن هستی. سپس دری از بهشت برایش باز می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: این منزل تو در بهشت است (بهشت برزخی) و اگر بخواهی تو را به دنیا برمی گردانیم که در آنجا طلا و نقره است، محتضر در این هنگام می گوید: مرا نیازی به دنیا نیست. در آن وقت رنگش سفید می گردد، پیشانیش عرق می کند، لبهایش بسته و بالا می رود، دو سوراخ دماغش باز می شود و اشک در چشم چپش پیدا می شود. هر کدام از این علامات را دیدی کفایت کن (و بدان آن ها در کنارش حاضر شده اند). وقتی که نفس او از جسد خارج شد، دوباره آنچه که قبل از آن به او عرضه شده بود، بر او عرضه می شود و او آخرت را اختیار می کند.

البته مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه نظر دیگری فرموده است که مراد از زدن ملائکه به صورت و پشت محتضر، کنایه از تسلط و احاطه ملائکه و خوار و ذلیل کردن کفار است. والله العالم.

هـ) پاسخ به یک سؤال مهم

اشاره

به هر حال این که در لحظه مرگ و آخر عمر، چه انقلاب عجیب و تحوّل بی سابقه برای انسان روی می دهد، هیچ کس نمی داند؛ چون کسی از این راه برنگشته و هیچ قضیه ای را بازگو نکرده است که احساس خود را در آن لحظه خاص که مشاهده کرده، برای دیگران بیان کند.

ص: ۱۷۹

ممکن است این سؤال مطرح شود کسانی بوده اند که از عالم برزخ برگشته اند و هیچ اطلاعی از شادی و نعمت یا رنج و عذاب برزخ و هم چنین حالات و سکرآت موت بیان نکرده اند. مانند برگشت عزیر پیامبر، فرزندان حضرت ایوب، موسی و هفتاد نفر و کشته بنی اسرائیل و زنده شدن هزاران نفر (۱) که در کتاب های تفاسیر ثابت شده است.

پاسخ: گرچه جواب این سؤال را در کتاب «رجعت، در عصر ظهور» بیان کردیم اما، به لحاظ اهمیت مطلب، دوباره آن را یادآور می شویم:

اولاً: شاید آن هایی که از عالم مجرّد به این عالم ماده برگشته اند، آنچه که در آن جا مشاهده کرده اند با بدن مثالی بوده است.

وقتی روح مجرّد از بدن مثالی به بدن مادی و ملکی انتقال یافت، نمی تواند هر آنچه را در عالم تجرّد دیده اند و احساس کرده اند، به عالم مادی گزارش و شرح دهند؛ چون شرایط این دو عالم با هم متفاوت است. مثلاً اگر دوقلویی را فرض کنیم که یکی از آن ها پس از تولّد، مجدداً به رحم مادر در کنار برادرش بازگردد و بخواهد آنچه را در لحظه تولّد و پس از ورود به این جهان پهناور بیرون از رحم مشاهده کرده است و حوادث تلخ و شیرین گذرانده را برای برادرش توضیح دهد، آیا توانایی بر این کار پیدا می کند؟ هرگز.

همچنین جنینی که در پشت پرده های سیاه و تاریک رحم زندگی می کند، کجا می تواند فضای روشن و گستره جهان را درک نماید؟ او گمان دارد هر چه هست همین عالم رحم مادر است و بس؛ انسانی که در محدوده عالم ماده زندگی می کند، نمی تواند عالم پس از مرگ را دریافت نماید. زیرا از یک سو پرده های

ص: ۱۸۰

۱- به ترتیب؛ بقره/۲۵۹، انبیاء/۸۴، اعراف/۱۵۵، بقره/۷۲ و ۷۳، بقره/۲۴۳.

سیاه و ضخیم محسوسات جلو دید او را گرفته و از طرف دیگر اُنس و حرص به زندگی مادی عقل وی را از ادراک ابدیت بازداشته است. به گفته مولانا:

گر جنین را کس بگفتی در رحم

هست بیرون عالمی بس منتظم

یک زمین خرمی با عرض و طول

کوه ها و بحر ها و دشت ها

آسمان بس بلند و پر ضیا

در صفت ناید عجایب های

آن خون خوری در چار میخ

تنگنا کاین جهان چاهی است بس تاریک و تنگ

هم چنانکه آن جنین را طعم خون

از حدیث این جهان محبوب

کرد بر تو هم طعم خوشی این

جهان طعم ذوق این حیات پر

غرور پس طمع کورت کند نیکو

بدان اندر او صد نعمت و چندین اکول

بوستان ها، باغ ها و کشت ها

آفتاب و ماهتاب و صد سها

تو در این ظلمت چه ای در

امتحان در میان حبس انجاس و عنا

هست بیرون عالمی بی و

رنگ کان غذای اوست در اوطان

دون خون تن را بر دلش محبوب

کرد شد حجاب آن خوشی جاودان

از حیات راستینت کرده

دور بر تو پوشاند یقین را بی

گمان بنابراین کسانی که رجعت کرده اند، ممکن است حکمت خداوند سبحان این باشد که انسان ها در عالم دنیا بسیاری از مسائل عالم دیگر را از یاد ببرند و اصلاً توان بیان مشاهدات خود را که در عالم مجرد دیده اند در این عالم مادی نداشته باشند؛ چون هیچ مانع عقلی وجود ندارد که مشاهدات و حالات آن دوره را خداوند جهت مصالحی در سلول های مغزی ما (قسمت حافظه) قرار نداده باشد. داستان مردن و زنده شدن عزیر که با تردید گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز؛ ولی به او خطاب شد: یکصد سال در این جا مانده ای؛ گواهی بر این مدعا خواهد بود که خداوند خاطرات آن دوره را در زندگی دنیا که موقع تکلیف و ظرف تکامل است، از ارواح سلب کرده باشد. ما حتی بسیاری از خواب های خود را در بیداری فراموش می کنیم.

ص: ۱۸۱

خلاصه حیات مادی دنیوی حجاب و مانعی است بین عالم ماده و عالم مجرد و مثال. به عبارت دیگر، کسانی که در عالم دنیا زندگی می کنند وجودشان محدود به عالم ماده است و نمی توانند از افق عالم ماده پا فراتر نهند؛ پس قدرت درک نشئه دیگر در این نشئه مادی غیر ممکن خواهد بود.

عالم ذر

البته این مسأله مشابه و نظیر دارد که همان داستان معروف و مشهور «عالم ذر» و «پیمان الست» است که همه فرزندان بنی آدم تا پایان این دنیا، در عالم ذر مورد خطاب و سؤال الهی قرار گرفتند و به قدرت الهی در آن زمان به ربوبیت خدا اعتراف و اقرار کردند؛ ولی بعد از آنکه وضع وجودی ما از حالت ذری به حالت جسم فیزیکی تغییر یافت و در محیط این دنیا قرار گرفت، آن را فراموش کرده، و هیچ کس، آن موقف را به یاد نمی آورد:

{وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ}. (۱)

و (به یاد آور) زمانی که پروردگارت، از پشت بنی آدم، فرزندان و ذریه آنان را بر گرفت و آنان را گواه بر خودشان ساخت (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله، ما گواهی دادیم (که تو پروردگار مایی، این اقرار گرفتن از ذریه آدم برای آن بود) تا در روز قیامت نگویید: ما از این، غافل بودیم.

ص: ۱۸۲

۱- اعراف/۱۷۲. برای اطلاع بیشتر از نظرات مختلف، ر.ک: اصول الکافی، ج ۶؛ بحار الانوار، ج ۵۷، و تفاسیر: پیام قرآن، منشور جاوید و تفسیر اطیب البیان.

از مضمون این آیه شریفه دو مطلب استفاده می شود: یکی تقدّم خلق ارواح بر ابدان دنیوی، دوّم وجود یک عالم دیگر به نام عالم ذر.

محدثان و مفسران در این زمینه روایات زیادی را مطرح کرده اند که به طور خلاصه، به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

۱. مرحوم صدوق در کتاب توحید خود، روایتی صحیح از زراره نقل می کند که امام باقر علیه السلام در جواب سؤال او از آیه مبارکه فوق فرمود:

خَرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ وَأَرَاهُمْ صُنْعَهُ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ. (۱)

همچنین در علل الشرایع روایت دیگری به سند موثق نقل می کند که آن حضرت در جواب سؤال از آیه مذکور فرمود:

تُبَّتِ الْمَعْرِفَةُ وَنَسُوا الْمَوْقِفَ (الموقف) وَسَيَذُكُونَهُ يَوْمًا وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالَقَهُ وَلَا مَنْ رَازِقُهُ. (۲)

خلاصه معنای این دو روایت این است:

(خداوند، تمام ذریه حضرت آدم را تا قیامت، مانند ذراتی بیرون آورد و به آنان صنع و خلقت خود را نشان داد) و به آنان معرفت داد و این معرفت خدا به صورت امری فطری در نهاد آنان باقی و ثابت ماند؛ ولی اصل آن موقف و واقعه ی نورانی را که در آن به ربوبیت خدا اعتراف کرده اند فراموش کردند و اگر

ص: ۱۸۳

۱- التوحید، ص ۳۳۰؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷۹.

۲- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۱۷؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۴۳.

این تعریف و آشنایی نمی بود، کسی پروردگار و آفریدگار و روزی رسان خود را در این دنیا نمی شناخت.

۲. موثقه حسن بن الجهم از امام رضا علیه السلام از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند:

بَعَثَ اللَّهُ مَلَكًا فَرَجَرَهُ زَجْرَهُ فَيَخْرُجُ وَقَدْ نَسِيَ الْمِيثَاقَ... (۱)

خداوند فرشته ای فرستد که او را نهیبی زند و وی پیمان را فراموش کرده، بیرون آید...

۳. در روایتی صحیحی از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

... فَإِذَا دَنَا وَلَادَتْهُ أَتَاهُ مَلَكٌ يُسَمَّى الزَّاجِرَ... وَقَعَ إِلَى الْأَرْضِ بَاكِئًا مِنْ زَجْرِهِ الزَّاجِرِ وَنَسِيَ الْمِيثَاقَ. (۲)

چون زمان تولدش نزدیک شود، فرشته ای به نام زاجر به نزدش آید،... به زمین افتد در حالی که از نهیب آن فرشته گریان است و پیمان را فراموش کرده.

۴. محمد بن اسماعیل از امام باقر علیه السلام چنین روایت می کند:

حَتَّى إِذَا دَنَا خُرُوجُهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ مَلَكًا فَرَجَرَهُ زَجْرَهُ فَيَخْرُجُ وَيُنْسِي الْمِيثَاقَ. (۳)

زمانی که بیرون شدنش نزدیک شود، خدای عزوجل فرشته ای به نزد او فرستد و نهیبی به او زند؛ پس بیرون می آید، در حالی که پیمان را فراموش کرده است.

ص: ۱۸۴

۱- الکافی، ج ۶، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۴۴.

۲- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۴۲.

۳- الکافی، ج ۶، ص ۱۶؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۴۷.

این سه حدیث آخر؛ دلالت دارند که تا موقع ولادت، روح، آن واقعه را به یاد داشته و در موقع ولادت، خداوند واقعه پیمان را از یاد انسان می برد. در این جا ممکن است یک سؤال دیگر در ذهن بیاید که: پس فایده این پیمان در زندگی دنیا، که دارِ تکلیف است و به یاد کسی نمانده است، چیست؟ جواب این سؤال نیاز به بررسی مفصّلی در بحث عالم ذر دارد که بعداً در این باره صحبت خواهیم نمود، ولی به طور خلاصه می توان گفت:

فطرت توحیدی و خدا باوری و علاقه حق جویی در روح و نهاد انسان، به صورت یک حقیقت ناخودآگاه، اثر همان «پیمان الست» در عالم ذر است. به بیان روشن تر، میثاق و پیمان آن روز، اثرش همان فطرتی است که گرایش دل به سوی اوست که ما از آن، به معرفت فطری یاد می کنیم و معنای «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» میثاق فطرت و خدا جویی، برای اتمام حجت است. ادّعی جهل و غفلت از ربوبیت خداوند، روز قیامت، پذیرفته نیست؛

در ادامه آیه مبارکه، دلیل گرفتن پیمان چنین بیان شده است:

{أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ}.

یا نگوئید: پدرانمان پیش از ما مشرک بودند، و ما فرزندان پس از آنان بودیم [و راهی جز تقلید از آنان نداشتیم] آیا ما را به خاطر آنچه باطل گرایان انجام دادند، هلاک می کنی؟

از این رو، خداوند در قیامت می تواند بر مشرکان و کفار احتجاج کرده و عذر و غفلت خود آن ها و یا مشرک بودن پدرانشان را نپذیرد. لذا می توان گفت: معرفت فطری، مهم ترین و عالی ترین فایده برای انسان است.

در این باره در ذیل آیه مبارکه روایتی است از امام صادق علیه السلام که فرمود:

أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ نَفْسُهُ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَنْ يَعْرِفَ أَحَدٌ رَبَّهُ ثُمَّ قَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى.

خداوند از پشت آدم، فرزندان او را تا روز قیامت بیرون آورد و آنان مانند ذرات بیرون آمدند. پس خود را به آنان شناساند و اگر آن نبود، هیچ کس خداوندگار خود را نمی شناخت. پس (خداوند) فرمود: آیا من خداوندگار شما نیستم؟ گفتند: آری.

در پایان یادآوری این مطلب ضروری است که از آیه شریفه اقرار و گرفتن پیمان در عالم ذر فقط معرفت خداوند استفاده می شود، امّا روایات زیادی وجود دارد که از توحید، نبوت و ولایت اهل بیت علیهم السلام نیز پیمان گرفته شده است، که اکثر این روایات از لحاظ سند معتبر می باشد.

ما در این جا فقط یک روایت را به عنوان نمونه می آوریم که امام باقر علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شَيْعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا وَهُمْ ذُرِّيَّتُ يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ بِالْإِقْرَارِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ وَعَرَضَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُمَّتَهُ فِي الطِّينِ وَهُمْ أَظْلَهُ وَخَلَقَهُمْ مِنَ الطِّينِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ وَخَلَقَ اللَّهُ أَرْوَاحَ شَيْعَتِنَا قَبْلَ أَيْدَانِهِمْ بِالْفَنَى عَامٍ وَعَرَضَهُمْ عَلَيْهِ وَعَرَفَهُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَرَفَهُمْ عَلِيًّا وَنَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ. (۱)

خدا از شیعیان ما آنگاه که در عالم ذر بودند، به ولایت ما پیمان

ص: ۱۸۶

گرفت، روزی که از همه در عالم ذر پیمان می گرفت، و نیز به ربوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیمان گرفت، و خدای جل و عز امتش را که مانند سایه ها بودند (روح بدون پیکر یا با پیکر مثالی بودند) به محمد صلی الله علیه و آله وسلم در گل ارائه فرمود، و آن ها را از گلی آفرید که آدم را از آن آفرید، و خدا ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدن هایشان آفرید، و ایشان را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم عرضه داشت، حضرت آن ها را شناخت و علی علیه السلام هم آن ها را شناخت و ما آن ها را از سیاق گفتار می شناسیم (یعنی از گوشه و کنار گفتارشان محبت و ولایت آن ها نسبت بما واضح می شود).

جویندگان حقیقت می توانند به کتاب های کافی، بصائر الدرجات، محاسن برقی، تفسیر عیاشی، بحار الانوار و... مراجعه نمایند.

ثانیاً، ممکن است اصلاً اذن و اجازه بیان مشاهدات آن ها برایشان داده نشده باشد؛ چنانچه امیرمؤمنان علیه السلام با مردگان قبرستان پشت دروازه کوفه بعد از مراجعت از جنگ صفین فرمود:

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَهْلَ... الْقُبُورِ الْمُظْلَمَةِ... أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نَكِحَتْ وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ هَذَا خَبْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبِرٌ مَا عِنْدَكُمْ ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى. (۱)

ای ساکنان... گورهای تاریک! ای خفتگان در خاک!... اما

ص: ۱۸۷

خانه هایتان، دیگران در آن سکونت گزیدند و اما زنانتان، با دیگران ازدواج کردند و اما اموال شما، میان دیگران تقسیم شد. این خبری است که ما داریم. حال شما چه خبر دارید؟ سپس به اصحاب خود رو کرد و فرمود: بدانید که اگر

اجازه ی سخن گفتن داشتند، شما را خبر می دادند که بهترین توشه تقوا است.

جمله «لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ؛ اگر به آن ها اجازه سخن گفتن داده شود» گواه بر این است که آن ها مجاز به ذکر همه چیز نیستند.

توضیح تکمیلی پیرامون عالم ذر

عالم ذر به عالمی گفته می شود که هر انسانی، پیش از آنکه صاحب بدن مادی دنیایی بعد از تولد شود، با هویت فردی خود در آن عالم به سر می برده و در آن عالم از هر فرد از افراد بشر، (از حضرت آدم و تمام انسان های نسل وی تا قیامت) پیمان های گوناگون در جهت بندگی او گرفته شده که در رأس آن ها پیمان بر ربوبیت پروردگار بوده است. «ذر» در لغت به معنای مورچه بسیار ریز و نیز گرد و غبار بسیار ریز است. (۱)

از آنجا که بر اساس روایات اسلامی در مرحله ای از عالم ذر، بدن بسیار ریز و ذره ای داشته است، آن را عالم ذر نامیده اند، بنابراین عنوان عالم ذر از باب استعمال خاص بر عام معنای وسیع تر یافته و به تمام مراحل این عالم اطلاق

شده

ص: ۱۸۸

۱- مجمع البحرین، ماده «ذر»، ۳/۳۰۷؛ القاموس، ماده «ذر» ۲/۳۴؛ کتاب العین، ماده الذر، ص ۱۷۵؛ الصحاح، ماده «ذر»، ۲/۶۶۳؛ معجم مقاییس اللغة، ماده «ذر»، ۲/۳۴۳؛ لسان العرب، ماده «ذر»، ۴/۲۸۳. (محقق)

است. زیرا وجود انسان در عالم ذر، مراتب و مواقف گوناگونی داشته است که می توان آن را به دو مرحله ی اصلی تقسیم کرد:

الف) در برخی مراحل نفس انسان به هیچ امر جسمانی تعلق نگرفته. یعنی پیش از آفرینش ابدان آدم تا آخرین انسانی که آفریده می شود به امر الهی، یک بار آفریده شدند و در این مرحله مسلماً نفس مجرد و عاری از جسم و امور جسمانی بوده است که به این ساحت، «عالم ارواح» گفته می شود.

ب) و در برخی مراحل دیگر انسان دارای بدن جسمانی می شود - به نام بدن ذره ای - که پیش از بدن مادی آفریده شده است؛ به این ساحت، «عالم ذر» گفته می شود.

البته هر یک از این دو مرحله اصلی خود به مراحل فرعی تر تقسیم می شود که در تمام این مراحل اصلی و فرعی، از انسان ها پیمان هایی در مسیر اطاعت و بندگی الهی گرفته شده است. بنابراین معلوم می شود که عالم ذر به معنای عالم پیشین انسانی که در آن عالم پیمان گرفته شده است می باشد و آن عالم واحد نبوده بلکه عالمی گوناگون بوده است و از این رو بهتر است که به جای (عالم ذر) اصطلاح (عوالم ذر) به کار رود، یا بگوییم در واقع عنوان عالم ذر به منزله اسم جنس برای تمام این عوالم است.

از اینجا است که این سؤال به طور جدی مطرح می شود که بالاخره روح در هنگام خلقتش روحانیة الحدوث بوده است یا جسمانیة الحدوث.

اقوال چهارگانه در باب حدوث و قدم نفس

یکی از قدیمی ترین بحث های جنجالی و در عین حال پیچیده، درباره

حدوث و قدم نفوس و ارواح انسان‌ها است. البته این بحث منحصر در حوزه فلسفه و یا کلام نمی‌شود بلکه بیشتر صاحب نظرانی که به گونه‌ای تعلق به شریعت دارند، اعم از محدثین و مفسرین، متکلمین و فلاسفه و حتی عرفا وارد این معرکه آراء شده و موضعی مبنی بر حدوث و یا قدم ارواح اتخاذ نموده و نظرات مختلف و گاه متضاد ارائه نموده‌اند. این خود کافی است تا اهمیت این بحث را روشن سازد. در این زمینه مرحوم مجلسی در بحار بیش از بیست و هشت دیدگاه را ذکر نموده است که این اقوال گوناگون خود حکایت از دشواری فهم بحث خودشناسی دارد و ما از ذکر همه آن‌ها صرف نظر نمودیم، زیرا اکثر آن‌ها واضح البطلان است و به طور کلی مهم‌ترین اقوالی را که مناسب است و بیشتر مورد توجه می‌باشد،

ابتدا به دو دیدگاه تقسیم بندی کرده و به طور خلاصه یادآور می‌شویم:

الف) افلاطون و پیروان او نفوس را قدیم می‌دانند و معتقدند که ارواح انسانی، موجودات مجرد عقلی هستند که بعد از حدوث بدن، از عالم مجردات نزول کرده و هر کدام به بدن خاص خود تعلق می‌گیرد.

افلاطون در رساله تیمائوس به صراحت می‌گوید: «روح کارش این است که ما را از سرزمین پست برهاند و به آسمان که قرارگاه موجودات هم‌نوع خود اوست، پیوند دهد؛ زیرا ما موجودات زمینی نیستیم. بلکه اصل و مایه ما آسمانی است و هنگام پیدایش ما روح ما از آن جا آمده و به ما پیوسته است.» (۱)

ص: ۱۹۰

۱- مجموعه آثار افلاطون، ترجمه محمد حسین لطفی، ج ۳، ص ۱۷۹۴؛ تیمائوس، ۹۰.

افلاطون و تابعین او سه دلیل بر ادعای خود ارائه کرده اند که هیچ یک از آن دلایل قابل قبول نیست و آن ها در اثبات مدعای خود هستند. ما جهت اختصار به یک دلیل آن اشاره می کنیم.

دلیل اول ایشان این است که نمی شود نفوس انسانی حادث باشد. زیرا اگر نفوس قدیم نباشد، لازم می آید جسمانی باشد و به حدوث بدن حاصل شوند، پس در این صورت کائن می شوند. (وکل کائن فاسد) و حال اینکه باید بگوییم نفوس ابدی است و هر ابدی، ازلی است. (۱۱)

در واقع افلاطون صغرا و کبرا تشکیل داده و بعد نتیجه گرفته است که روح قدیم است؛ یعنی (النفوس ابدی، کل ابدی ازلی) پس نتیجه این می شود که: النفوس ازلی.

جواب خیلی روشن است. که صغرای قضیه (النفوس ابدی) درست است. اما کبرای قضیه صحیح نیست چون لازمه هر ابدی، ازلی نخواهد بود. علاوه بر این، پیش از این گفتیم، ما معتقدیم که روح در آغاز حدوث، مجرد و مستقل بوده؛ و مجرد، به فساد بدن فاسد نمی شود.

صدر المتألهین نیز از این استدلال جواب بسیار روشن ارائه نموده است و می گوید: در این جا سه قضیه است: (کل کائن فاسد) و (کل ازلی ابدی) و (کل ابدی ازلی).

اما قضیه (کل کائن فاسد)، درست است و لیکن ما می گوییم: نفس که در

ص: ۱۹۱

طبیعت سیر می کند کائنی است که رو به ترقی می گذارد و مجرد می شود و جنبه کائنی آن فاسد می شود و جنبه تجردی آن باقی می ماند (۱) و اما قضیه (کل ازلی ابدی) این هم میرهن است اما قضیه (کل ابدی ازلی) میرهن نیست. بلکه ما در نفوس اثبات خواهیم کرد، با اینکه آن ها ازلی نیستند، ابدی هستند. (۲)

ب) اکثریت قائل به حدوث روح هستند که این گروه خود به سه دسته تقسیم می شوند:

۱. دیدگاه اکثر متکلمان و فیلسوفان مشاء این است که نفس با حدوث بدن حادث می شود نه قبل از آن، امّا این گروه معتقدند نفس حدوثاً و بقائاً روحانی است. یعنی نفس موجود مجرد عقلی مفارق است، پس از آنکه بدن و مزاج مستعد شد و قابلیت های لازم را پیدا کرد، نفس از مبادی عالیّه بر آن افاضه می شود. در آن هنگام، روح و نفس حادث می شود و تدبیر بدن را به عهده می گیرد. پس از آن بدن ابزار و مملکت نفس می گردد. از این مطلب به وضوح دانسته می شود که نفس در این دیدگاه تقدّمی بر بدن ندارد بلکه قبل از پیدایش بدن، نفس مربوطه به آن نیز معدوم است و مقارن با پیدایش بدن حادث می شود. (۳)

ابن سینا حدوث بدن را شرط حدوث نفس می داند نه علّت حدوث نفس، پس نفس معلول بدن نیست بلکه معلول علّت مخصوص خود است که آن نیز

ص: ۱۹۲

۱- فالنفس الانسانیه من حیث ذاتها المجرده غیر کائنه ولا فاسده - وأما من جهة ما يقع تحت الكون فهی فاسده أيضا كما أنها کائنه. (اسفار، ج ۸، ص ۳۳۴).

۲- تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۸۶.

۳- ممّا لا شک فيه ان ههنا عقولاً بسیطه مفارقة، تحدث مع حدوث الابدان الناس، ولا تفسد بل تبقى؛ شفاء، الهیات، ص ۴۰۸.

موجود غیر جسمانی است (۱). بر این اساس، حتی اگر پس از حدوث نفس، بدن که شرط حدوث آن بود از میان برود، نفس در بقاء، نیازی به بدن ندارد و مانعی برای ادامه وجود او نیست. نکته قابل توجه اینکه محدثینی از جمله علامه مجلسی، دیدگاه کسانی را که حدوث نفس را هم زمان با حدوث بدن می دانند مورد انتقاد قرار داده و رد می کند؛ چون این دیدگاه را مخالف با روایات زیادی که از ائمه اطهار علیهم السلام در شریعت وارد شده و دلالت بر خلق ارواح قبل از ابدان دارد می داند. (۲)

۲. دیدگاه دوم نظرات برخی متکلمین و اهل معقول و حکمت متعالیه ملاصدرا است. طبق این دیدگاه، روح در حدوث، جسمانی و در بقاء، روحانی و مجرد می گردد؛ یعنی نفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا است. (۳)

البته این نظریه در اصل حدوث بودن نفس، با نظریه اول موافق است، امّا فرقی در این است که روح را حادث به حدوث جسمانی می داند نه روحانی. یعنی در واقع نفس در آغاز حدوث و تعلق به بدن، جسمانی است ولی به تدریج با طی مراتب استکمالی و با بهره گیری از واسطه های جسمانی (بدن و ابزارهای بدن) مسیر و مراتب کمال وجودی را پیموده به مرحله تجرد مثالی و یا عقلی

ص: ۱۹۳

۱- همان.

۲- اعلم أنّ ما تقدّم من الأخبار المعتمّره فی هذا الباب و ما أسلفناه فی أبواب بدء خلق الرّسول صلی الله علیه و آله وسلم والأئمّه علیه السلام وهی قریبه من التّواتر دلّت علی تقادم خلق الأرواح علی الأجساد و ما ذکره من الأدلّه علی حدوث الأرواح عند خلق الأبدان مدخوله لا یمکن ردّ تلك الرّوايات لأجلها (بحارالانوار، ج ۵۸ ص ۱۴۱، الباب الثالث و الاربعون فی خلق الارواح قبل الاجساد و...).

۳- فالحق أنّ النّفس الانسانیة جسمانیة الحدوث و التّصرف روحانیة البقاء و التّعقل؛ اسفار، ج ۸، ص ۳۴۷.

می رسد. اساساً تفاوت نفس انسانی با عقول نیز در این است که عقول هم در ذات و هم در مقام فعل مجرد از ماده اند و نیاز به ماده ندارند، به خلاف نفس که هم در مقام حادث شدن و هم در مقام فعل به ماده یعنی به بدن نیازمند است. (۱)

ملاصدرا علاوه بر استدلال فلسفی به آیات قرآن نیز استدلال نموده است از جمله:

{ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ}. (۲)

آن گاه آن نطفه را علقه گردانیدیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم، پس آن پاره گوشت را استخوان هایی ساختیم و بر استخوان ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

ایشان از آیه شریفه جسمانی بودن حدوث نفس و روحانی بودن بقای نفس را نتیجه می گیرد. وی معتقد است جمله {ثُمَّ

أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ} به نوع دیگری از «وجود» دلالت

دارد و از آیه، خلقت روح بعد از بدن دانسته می شود و هم چنین مجرد بقای آن، اما آنچه می توان گفت اینکه: در استدلال ملاصدرا و برداشتشان از این آیه، ملاحظاتی وجود دارد که قابل توجه خواهد بود:

الف) آیه شریفه نه دلالت بر خلقت روح بعد از بدن دارد و نه بر نفی تقدم حدوث روح قبل از بدن، بلکه از آیه مبارکه این قدر دانسته می شود که حدوث

ص: ۱۹۴

۱- همان.

۲- مؤمنون / ۱۴.

تعلق روح به بدن پس از تکامل نسبی جنین است و آیه هیچ گونه دلالتی بر ماهیت روح و مادی و مجرد بودن آن ندارد. آیه خلقت انسان را از مرحله نطفه آغاز کرده، به علقه و مُضغّه و استخوان و پوشش استخوان با گوشت می‌رساند و پس از این مرحله که حدود چهار ماهگی جنین است، از انشاء جنین سخن می‌گوید.

معنای آیه چنین خواهد بود: (سپس انسان را در مرحله جنین ارتقای مقام دادیم و آن را ایجاد کردیم از نوع آفرینشی دیگر). ممکن است این سؤال مطرح شود که چه اتّفاقی افتاده است که جنین این چنین علو مرتبه پیدا کرده و آفرینش دیگری و متفاوت با مراحل قبل یافته است.

پاسخ این خواهد بود: طبق روایاتی که از طریق شیعه و سنّی نقل شده است، علّت این ارتقای مقام را دمیدن روح در جنین معرفی کرده‌اند. (۱)

بسیاری از مفسّرین نیز «أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» را به معنای نفخ روح در جنین تفسیر نموده‌اند. (۲)

ص: ۱۹۵

-
- ۱- کافی، ج ۶، ص ۱۴ و ج ۷، ص ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۷؛ سیوطی، ج ۵، ص ۶.
 - ۲- خواننده محترم را به این تفاسیر ارجاع می‌دهم: التّبیان، الکشاف زمخشری، تفسیر فخر رازی و تفسیر القمی، علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۹۱، ذیل آیه شریفه؛ التّبیان؛ شیخ طوسی، ج ۷، ص ۳۵۴؛ سوره مؤمنون؛ تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ج ۷، ص ۱۸۰؛ تفسیر الاصفی، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۸۱۹؛ ذیل آیه شریفه؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج ۳، ص ۵۴۱، ح ۵۶، تفسیر شبر، شرح صفحه ۳۳۱ ذیل آیه شریفه، الأمثل، مکارم شیرازی، ج ۱۰، ص ۴۳۳ ذیل آیه شریفه؛ تفسیر الرازی، ج ۲۱، ص ۵۱ ذیل آیه یسئلونک عن الروح. البته خدای تعالی در سوره سجده آیه ۹ صریحاً به نفخ روح اشاره کرده و میفرماید: گلوازه آیات و بدأ خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین ثم سواه و نفخ فیہ من روحه. (محقق)

ب) ملاحظه دوم: آیه شریفه نمی گوید که نفس از جسم متولد شده که بتوان از آن جسمانیة الحدوث بودن نفس را نتیجه گرفت، بلکه چنانچه گفته شد آیه می گوید جنین ارتقای مقام پیدا کرد و «آفرینش دیگری» یافت که احادیث آن را به «نفخ روح» در جنین چهارماهه تفسیر کرده اند. بنابراین آیه مورد بحث و احادیث وارده در ذیل آن، می توانند تمایز روح و جسم را ثابت کنند که در خلقت انسان، بدن و نفس هر دو مطرح شده است.

ج) ملاحظه دیگر این است که صدر المتألهین در «الشواهد الزبویه» می گوید: نفس چون از بدو پیدایش بدن، صورت های مختلفی را می پذیرد و محلّ عروض عوارض می باشد، مادّی است و زمانی مجرّد می شود که به آخرین مراحل تکامل خود رسیده باشد و فعلیّت محض گردد. این مطلب از عبارت اسفار نیز دانسته می شود. (۱) بنابراین مشکلی که در این جا خواهد بود این است که اصول نفس شناختی ملاصدرا - خصوصاً اصل نیازمندی نفس به بدن تا زمان وصول به مرتبه عقل بالفعل - برای نظریه او درباره زندگی پس از مرگ مسأله ساز می شود. یعنی ارواح کفار و بسیاری از مؤمنین در زندگانی دنیا اصلاً مجرّد نشود، چون اکثر انسان ها به مراحل تکامل نهایی نمی رسند.

سؤال جدّی آن است که پس مسأله برزخ چه می شود؟ یعنی حیات برزخی مخصوص یک عدّه خاص خواهد بود و باید اکثر مردم برزخ نداشته باشند؛ چون مرحله تکامل را طی نکرده اند که روح آنان مجرّد شود. همچنین مسأله معاد را

ص: ۱۹۶

چگونه تفسیر و معنا کنیم. با توجه به اینکه ملاصدرا به معاد جسمانی مثالی قائل است، نه جسمانی مادی. اگر این دیدگاه مورد دقت قرار گیرد، این نتیجه به دست می آید که بیشتر انسان ها باید معاد نداشته باشند چون مراتب کمال خود را طی نکرده اند مگر اینکه قائل به تفصیل شده و بگوییم برخی انسان ها معاد جسمانی مثالی دارند که به مرحله تکامل نهایی رسیده و بعضی معاد جسمانی مادی دارند که در دنیا به مرحله تکامل نرسیده اند و اگر چنانچه بپذیریم که ملاصدرا قائل به آن است، این تفصیل، دلیل می خواهد. به نظر من یکی از مشکلات این قول، همین مسأله است.

۳. دیدگاه سوم: برخی از متکلمین و حکما می گویند که نفس حادث است؛ اما حدوث زمانی نفس قبل از بدن می باشد، که در نتیجه نفس را روحانیة الحدوث و روحانیة البقاء می شناسند، مرحوم صدوق نیز این نظریه را پسندیده است.

البته از ظواهر قرآن و روایات، تقدّم خلقت ارواح نسبت به اجساد به روشنی فهمیده می شود. ارواح قبل از ورود به عالم کنونی، عوالمی را سپری کرده اند و در این عوالم خداوند خود را به آنان معرفی نموده و از آنان اقرار گرفته است. استعداد عالی و بی مانند انسان که موجب برتری او بر سایر حیوانات شده و زندگانی او را متحوّل گردانیده، از اثر همان زندگی ارواح قبل از ابدان دنیوی است که در آن جهان پیشین کسب نموده اند.

البته در این باره برخی ده آیه را که به عوالم پیشین دلالت می کند، ذکر نموده اند ولی ما جهت اختصار به یک آیه و چند حدیث در این مورد اکتفا می کنیم:

یکی از مهم ترین آیاتی که دلالت بر تقدّم خلقت ارواح بر ابدان دارد آیه «ذر» و یا «میثاق» است که قبلاً هم ذکر شده است.

{وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ، شَهِدْنَا} (۱۱)

و [یاد کنید] هنگامی را که پروردگارت از صلب بنی آدم نسلشان را پدید آورد، و آنان را [در ارتباط با پروردگارش] بر خودشان گواه گرفت [و فرمود:]: آیا من پروردگار شما نیستم؟ [انسان ها با توجه به وابستگی وجودشان و وجود همه موجودات به پروردگاری و ربوبیت حق] گفتند: آری، گواهی دادیم.

لفظ «اذ» اسم زمان ماضی است و کلمه «اخذ» نیز فعل ماضی است؛ این خود نشانه ی تقدم عالم میثاق بر جهان کنونی است؛ که همه را خداوند جمع نمود، اما هدف از این جمع آوری چه بود؟ ادامه آیه پاسخ این پرسش است.

پس از جمع شدن انسان ها، خداوند آن ها را بر خود گواه گرفت و از آن ها پرسید: «ألسنت بر ربکم» آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه انسان ها در پاسخ گفتند: «بلی شهدنا» آری گواهی دادیم.

امّا روایات: اگر در کتاب های روایی دقت صورت گیرد، تقریباً حدود ۲۰۰ روایت مرتبط با این مطلب ذکر گردیده است. مثلاً تنها مرحوم مجلسی در جلد ۵۸ بحار الأنوار با عنوان «فی الخلق الأرواح قبل الأجساد» قریب به سی حدیث

ص: ۱۹۸

آورده است و روایات زیاد دیگری در ابتدای جلد ۱۵ با عنوان «باب بدء خلقه نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وما جرى له فی الميثاق بدأ نوره وظهوره من لدن آدم علیه السلام» ذکر نموده است.

روایات دیگری هم زیر عنوان «طینه المؤمن و خروجه من الکافر و بالعکس و بعض اخبار الميثاق» در جلد ۳۴ نقل نموده است. واضح است که نمونه این روایات در تفاسیر و کتب جوامع روایی دیگر نیز موجود خواهد بود؛ همانند اصول کافی، محاسن، بصائر الدرجات، غیبت شیخ طوسی، علل الشرایع، امالی شیخ طوسی، امالی شیخ مفید، اختصاص، تهذیب الاحکام، مصباح المتهدجد، من لایحضره الفقیه، مجالس شیخ مفید، غیبت نعمانی، شرح الاخبار، قرب الاسناد، مناقب آل ابی طالب، الغارات، المسائل العکبریّه، معانی الاخبار، اختیار معرفه الرجال، الخرائج و الجرائح، توحید صدوق، دلائل الامامه، الاصول الستّه عشر، مسائل علی بن جعفر، کنز الفوائد، کامل الزیارات، تفسیر فرات کوفی، تفسیر عیاشی، تفسیر قمی، تفسیر ابو حمزه ثمالی.

ناگفته نماند آنچه از اسامی کتب روایی معرفی کردیم، نتیجه تتبع و تحقیق ناقص ماست و مسلماً کتاب هایی که روایات عالم ذر را نقل کرده اند به آن چه ما ذکر کردیم، محدود نمی شود.

البته ملاصدرا با وجود اینکه نفس را جسمانیّه الحدوث می داند، اما وجود روایات متواتر در مورد تقدّم ارواح بر اجساد را مورد تأیید قرار می دهد. (۱) اما همانند

ص: ۱۹۹

۱- قاعده للنفس الآدمیه کینونه سابقه علی البدن من غیر لزوم التناسخ.... و الزوایات فی هذا الباب من طریق أصحابنا لا تحصی کثره حتّی أنّ کینونه الأرواح قبل الأجساد کأنّها کانت من ضروریات مذهب الامامیه: العرشیه، ص ۲۳۹.

آیه مورد بحث، روایات را طبق نظر خود تأویل نموده و توجیه می کند. (۱)

ما از مجموع این روایات علاوه بر روایاتی که قبلاً ذکر گردید، چند حدیث را به عنوان نمونه اشاره می کنیم:

۱. إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِاللَّيْلِ عَامٍ.

۲. إِنَّ الْأَرْوَاحَ خُلِقَتْ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِاللَّيْلِ عَامٍ.

۳. إِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ اثْتَلَفَ هَاهُنَا وَمَا تَنَآكَرَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ اخْتَلَفَ هَاهُنَا وَالْمِيثَاقُ هُوَ فِي هَذَا الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ. (۲)

همانا ارواح مانند لشکرهای جمع شده ای هستند. هر دسته که در میثاق با هم آشنا شدند در دنیا با هم الفت پیدا می کنند و هر دسته که در میثاق مختلف بودند در دنیا نیز اختلاف پیدا می کنند و میثاق (گاه) همین حجر الاسود است.

این روایت با اختلافی در متن، در چند سند دیگر نیز وجود دارد که دلالت بر تقدّم خلق ارواح بر ابدان دارد.

خلاصه، اگر روایاتی که بر خلقت ارواح قبل از ابدان به طور عموم دلالت

ص: ۲۰۰

۱- و اعلم أنّ المنقول من بعض القدماء كأفلاطون القول بقدم النفوس الانسانية - و يؤيده الحديث المشهور: «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين» و قوله صلى الله عليه و آله وسلم: «الأرواح جنود مجنّده فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف» و لعله ليس المراد أنّ النفوس البشريه بحسب هذه التّعينات الجزئيه كانت موجوده قبل البدن وإلّا لزم المحالات المذكوره... بل المراد أنّ لها كينونه أخرى لمبادى وجودها فى عالم علم الله من الصّور المفارقة العقليّه و هى المثل الالهيه...؛ اسفار، ج ۸، ص ۳۳۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۳۱ و ۱۳۹.

دارد با روایاتی که در خلقت ارواح و انوار حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و یا ارواح خمسه طیبه و یا همه ائمه علیهم السلام وارد شده - که بر تقدّم خلقت ارواح آن بزرگواران بر ابدان دلالت می کنند - گردآوری گردد(۱)، شاید هیچ دانشمندی جرأت رد یا تأویل آن ها را نداشته باشد. بنابر آن چه بیان گردید، روایات عالم ذر از اعتبار بسیار بالایی برخوردارند، که شخصیت های معتبر شیعه و سنی آن ها را در کتاب های روایی خود نقل کرده اند و هم چنین برخی از بزرگان گفته اند روایات عالم ذر متواتر معنوی است که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. شیخ حرّ عاملی، که از آگاهی های گسترده روایی برخوردار بوده، می نویسد:

والاحادیث فی ذلک کثیره جداً قد تجاوزت حدّ التّواتر، تزید علی الف حدیث موجوده فی جمیع کتب الحدیث. (۲)

احادیث در این باره (عالم ذر) جداً زیاد است و از حدّ تواتر گذشته و بیش از هزار حدیث در همه کتاب های حدیثی موجود است.

ص: ۲۰۱

۱- بعنوان نمونه دو روایت را از جلد ۱۵ بحار الأنوار نقل می کنیم: «قال الله تبارك وتعالى يا محمد إني خلقتك وعلياً نوراً يعني روحاً بلما يبدن قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشتي وبحري فلم تزل تهللي وتمجدي ثم جمعت رُوحكما فجعلتهما واحداً فكانت تمجدي وتقديسي وتهللي ثم قسيتها ثنتين وقسمت الثنتين ثنتين فصارت أربعة محمد واحداً وعلي واحداً والحسن والحسين ثنتان ثم خلق الله فاطمة من نور ابتدأها روحاً بلا بدن ثم مسحاً بيمينه فأفضى نوره فينا». (ص ۱۸) «إن الله عز وجل خلق محمداً وعلياً والأئمة الأجداد عشر من نور عظمتهم أرواحاً في ضياء نوره يعبدونه قبل خلق الخلق يسبحون الله عز وجل ويقدمونهم وهم الأئمة الهاديّة من آل محمد صلوات الله عليهم أجمعين». (ص ۲۳)

۲- الفصول المهمه في اصول الائمه، ج ۱، ص ۴۲۵.

۲. صاحب کتاب مستدرک سفینه البحار، پس از ذکر چند روایت درباره عالم ذر می نویسد:

الى غير ذلك من الروايات الكثيره المتواتره فوق حد التواتر، لا ينكرها الا الجاهل. (۱)

غیر از این روایات، روایات فراوان متواتر و بیش از حد تواتر که جز شخص ناآگاه آن را انکار نمی کند، وجود دارند.

۳. خواجه عبدالله انصاری در ذیل آیه: {وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ} می گوید:

... هذه قصه القضية ويشتمل عليها اخبار صحاح و آثار حسان. (۲)

این قصه، قضیه ی عالم ذر است که روایات صحیح و حسن آن را بیان کرده اند.

۴. علامه طباطبایی می نویسد:

وقد روى حديث الدر كما فى الروايه كما روى من طرق الشيعة ومن طرق أهل السنه ايضا بطرق كثيره فليس من البعيد أن يدعى تواتره المعنوى. (۳)

ص: ۲۰۲

۱- المستدرک السفینه البحار، ج ۳، ص ۴۳۲.

۲- کشف الاسرار، ج ۳، ص ۷۸۲.

۳- المیزان، ج ۸، ص ۳۲۹. ناگفته نماند مرحوم علامه با اعتراف به متواتر بودن روایات عالم ذر نظر دیگری را مطرح می کند که انسان دارای دو وجه است، یکی ملک و دیگری ملکوت. وجهه ملکوت مقدم بر وجهه ی دنیایی اش می باشد. البته تقدم، یک تقدم زمانی نیست؛ زیرا جدایی بین دو نشأت ملکی و ملکوتی انسان نمی باشد و تقدم ملکوت بر ملک همان تقدم (کن) (باش) و (یکون) (می باشد) خواهد بود. «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». (ر.ک: المیزان، ج ۸، ص ۳۲۱) به نظر می رسد این نظریه بر خلاف ظاهر آیه و محتوای روایات زیادی است که عالم میثاق را در همین دنیا و در کنار حجر الاسود دانسته اند. همچنین، اگر عالم میثاق عالم ملکوت بود، با توجه به روایات فراوانی که وجود دارد، و بسیاری از آنها در پاسخ به سؤال و ویژگی های آن عالم مطرح شده اند، امامان معصوم به ملکوت بودن آن عالم اشاره می کردند، در حالی که در روایات و در اقوال مفسرین چنین مطلبی وجود ندارد.

حدیث عالم ذر همانگونه که در این روایت آمده است، از طریق شیعه و از طرف اهل سنت هم به طرق زیادی روایت شده است، پس بعید نیست که برای آن ادعای تواتر معنوی شود.

۵. شیخ آغا بزرگ تهرانی درباره متواتر بودن عالم ذر می گوید:

عَلَّامَه امینی تفسیری بر این آیه {وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ} نوشته است، و با ذکر یک مقدمه مسلم علمی، سپس با ذکر ۱۹ آیه و ۱۳۰ حدیث که ۴۰ مورد آن صحیح هستند، سخن از عالم ذر و اثبات

میثاق اول به میان آورده است. (۱)

در نتیجه می توان گفت که بر اساس آیات و احادیث، ابتدا ارواح انسان ها آفریده شده اند؛ پس از آن، طینت و بدن های ذری آن ها و سپس بدن های ذری به نطفه و علقه و مضغه تبدیل شده و در چهار ماهگی روحی که قبلاً آفریده شده در آن دمیده می شود و نام انسان بر جنین موجود اطلاق می گردد. در این جهان تنها روح و بدن با هم همراه می شوند و تغییر و رشد می یابند.

ص: ۲۰۳

۱- الذریعه، ج ۴، ص ۳۲۳ به نقل از کتاب «شهداء الفضیله». البته ما به این مطلب در کتاب «شهداء الفضیله» دست نیافتیم. بعد از بررسی زیاد متوجه شدم که علامه کتابی دارد به نام «المیثاق الاول» که خطی بوده و هنوز چاپ نشده، و این مطلب در واقع از آن کتاب نقل گردیده است.

البته وجود عالم ذر پیش از مقطع کنونی انسان، هیچ امتناعی ندارد و اثبات آن از اثبات رجعت در عصر ظهور، معاد روز رستاخیز و برخی از مسائل دیگر، نظیر اعاده معدوم و شبهه آکل و مأكول دشوارتر نیست.

در پایان این نکته قابل توجه است که بحث از حدوث و قدم نفس صبغه عقلی و فلسفی به خود گرفته است و می دانیم که توان عقل محدود به برخی از حوزه ها است و در همه زمینه ها توانایی اظهار نظر ندارد و این بحث فراتر از تیررس عقل است؛ از این رو باید با استمداد از علوم بی عیب و نقص وحی الهی که از طریق پیامبر و اهل بیت طاهرینش علیهم السلام رسیده است، این مسأله را حلّ و فصل کرد؛ زیرا آن بزرگواران هستند که هم افق های تازه ای از معارف الهی را روشن می سازند و هم زوایای تاریکی را که عقل از درک آن عاجز بود، تبیین می نمایند. مولوی نیز در این باره چنین سروده است:

«پای استدلالیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی تمکین بود»

بر همین اساس بوعلی سینا در بحث معاد جسمانی، آموزه های فلسفی خود را کنار گذاشته و آموزه های دینی را مورد پذیرش قرار می دهد که در بحث معاد جسمانی صحبت خواهیم نمود.

ص: ۲۰۴

اشاره

اولین مرحله ای که بعد از مرگ برای انسان شکل می گیرد، این است که به محض گذاشته شدن در قبر، توسط ملائکه مورد سؤال قرار می گیرد. قضیه سؤال قبر از دیر زمان مورد بحث و گفت و گوی متکلمان و دانشمندان اسلامی قرار گرفته است. وقتی انسان می میرد و روحش از کالبد مادی خارج می شود، در شب اول قبر، مورد سؤال و بازپرسی مرزبانان الاهی قرار می گیرد. بدون هیچ شک و تردیدی همه اهل اسلام - اعم از شیعه و اهل سنت - به آن عقیده دارند.

این حقیقت را از آیات و روایات فراوانی می توان استفاده کرد که این بازپرسی، در زبان روایات به «سؤال قبر» معروف است.

سؤال و فشار قبر بسیار سنگین و شکننده است. چون روبه رو شدن با فرشتگان مأمور قبر و برزخ، بسیار دشوار، پر ماجرا و پر مصیبت است؛ از این رو قرآن از آن به (الطَّامَةُ الْكُبْرَى) یعنی رخداد پر ماجرا و سنگین یاد کرده است: {فَإِذَا جَاءتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى} (۱) به نقل امام صادق علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

ص: ۲۰۵

وقتی مرا به آسمان بردند فرشته ای را دیدم که در دست او لوحی از نور بود و به جانب راست و چپ توجه نداشت و به آن می نگریست، در حالی که اندوهناک بود. گفتم: ای جبرئیل این کیست؟ عرض کرد فرشته مرگ و کار او گرفتن جان... هاست.... در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای جبرئیل مرگ بس رخداد سنگینی است. جبرئیل عرض کرد: پس از مرگ، قضیه سنگین تر و بزرگ تر خواهد بود که آن سؤال و فشار قبر است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: كَفَى بِالْمَوْتِ طَأْمَةً يَا جِبْرَائِيلُ. فَقَالَ جِبْرَائِيلُ: مَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَطْمٌ وَأَعْظَمُ مِنَ الْمَوْتِ. (۱)

همچنین در رابطه با این معنا، امام سجّاد علیه السلام در تعلیمات عالیّه خود در دعا فرمود:

أَبْكَى لِسُؤَالٍ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ إِيَّايَ. (۲)

گریه می کنم از پرسش های پی در پی و بازخواست های منکر و نکیر.

اکنون که به نوعی با واقعیت سؤال در قبر آشنا شدیم، به طور فشرده آراء محدّثان و متکلمان اسلامی را در این مورد یادآور می شویم. مرحوم صدوق می گوید:

اعتقادنا فی المسأله فی القبر أنّها حقّ لا- بدّ منها فمن أجاب بالصّواب فاز بروح وريحان فی قبره بجنّه نعيم فی الآخره ومن لم يأت بالصّواب فله

ص: ۲۰۶

۱- بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲- مفاتيح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

نزل من حمیم فی قبره و تصلیه جحیم فی الآخره. (۱۱) عقیده ما درباره سؤال در قبر این است که آن حق بوده و چاره ای جز این نیست. پس کسی که به خوبی پاسخ گو باشد، و به درستی جواب دهد، در قبرش به روح و ریحان و در آخرت به بهشت و نعمت ها دست یافته است و کسی که به درستی آن ها را جواب ندهد، در قبرش با حمیم (آب جوشان مخصوص) پذیرایی می شود؛ و در آخرت، داخل جهنم خواهد شد.

دانشمند و محقق بزرگ جهان اسلام، مرحوم مفید نیز در این باره می گوید:

حق لا یشکّ فیهِ أحد من المؤمنین. (۲)

(سؤال در قبر) حق است، هیچ مؤمنی درباره آن شک به خود راه نداده است.

و در کلامی دیگر ادعای اجماع کرده و می گوید:

... إنّ ذلك صحیح وعلیه إجماع الشّیعه واصحاب الحدیث... (۳)

(سؤال در قبر) صحیح است و اجماع شیعه و اصحاب حدیث حاکی از آن است.

احمد بن حنبل از علمای بزرگ اهل سنت در رساله خود که عقائد اهل حدیث را در آن نوشته است، می گوید:

ایمان به عذاب قبر حق است و در آن از ایمان و اسلام و از

ص: ۲۰۷

۱- الاعتقادات، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۷۹.

۲- النکت الاعتقادیه، ص ۴۶ و ۴۷.

۳- اوائل المقالات، ص ۷۶ و ۷۷.

پروردگار و از پیامبرشان سؤال می کنند و مسأله دو فرشته به نام «منکر و نکیر» نیز حق است. (۱)

ابو الحسن اشعری می گوید:

وَنُؤْمِنُ بِعَذَابِ الْقَبْرِ وَنَكِيرٍ وَمَنْكِرٍ وَمَسَائِلْتَهُمَا الْمَدْفُونِينَ بِقُبُورِهِمْ.

... ما به عذاب قبر و منکر و نکیر و سؤال آنان از مردگان در قبور ایمان داریم. (۲)

قاضی عبدالجبار از سران معتزله می گوید:

در میان ائمت، شکی در عذاب قبر نیست، فقط یک نفر از ما به نام «ضرار بن عمرو» به انکار آن برخاسته است ولی او پس از مدتی از گروه ما جدا شد و به گروه «جبریّه» پیوست و اگر «ابن راوندی» چنین نسبتی را به ما داده است، روی همین اساس است. (۳)

در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ترمذی و سنن نسایی و مسند احمد بن حنبل نقل شده: «رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: چون میت در قبر گذاشته شود، دو نفر ملک سیاه چهره و سبز چشم پیش او می آیند نام یکی منکر و نام دیگری نکیر است، به میت می گویند: چه می گفتی درباره این مرد (رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم)؟

او همان طوری که در دنیا معتقد بود، می گوید:

أشهد أن لا إله إلا الله وأنّ محمداً عبده ورسوله.

ص: ۲۰۸

۱- طبقات الحنابله، ص ۲۴۲.

۲- الابانه، ص ۲۶.

۳- شرح الأصول الخمسه، ص ۴۹۳؛ (فی عذاب القبر، وجمله ذلك أنه لا خلاف فيه بين الأئمة...).

شهادت به یگانگی خداوند می‌دهم و محمد بنده خدا و رسول اوست.

آن دو ملک می‌گویند: ما می‌دانستیم که تو چنین عقیده داری. آن گاه قبرش هفتاد ذراع در هفتاد ذراع وسعت پیدا می‌کند و پر از نور می‌شود.

بعد به او گفته می‌شود: بخواب. می‌گوید: بروم اهل خود را خبر کنم. می‌گویند: بخواب مانند خوابیدن عروسی که او را جز محبوب ترین اهلش پیدا نمی‌کند او تا روز محشر در چنین حالی خواهد بود. (۱)

البته ناگفته پیداست چنان چه اشاره شد، این عقیده برخاسته از روایاتی است که در حدّ تواتر رسیده است و همگی صراحت دارند که از مردگان سؤال می‌شود.

مرحوم مجلسی از شارح المقاصد نقل کرده است:

إتفق الاسلاميون على حقيقة سؤال منكر ونكير في القبر وعذاب الكفار وبعض العصاة فيه. (۲)

اهل اسلام اتفاق دارند بر حقیقت سؤال منکر و نکیر در قبر و این که کفار و بعضی از گناهکاران در آن در عذاب خواهند بود.

ص: ۲۰۹

-
- ۱- سنن الترمذی، ۲/۲۶۷/۱۰۷۷، ابواب الجنائز، باب ما جاء فی عذاب القبر؛ کتاب السنه، عمر بن ابی عاصم، ص ۴۰۲ ح ۸۶۴
باب فی القبر وعذاب القبر و در کتب دیگر با عبارات دیگر نیز به سؤال از میت اشاره شده است: مسند احمد، ۳/۱۲۶، مسند
أنس بن مالک؛ صحیح مسلم، ۸/۱۶۲، کتاب الجنه و صفة نعيمها و اهلها، باب عرض مقعد الميت من الجنه او النار. (محقق)
۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۷۴.

درباره منکرین سؤال در قبر یک روایت از امام صادق علیه السلام ذکر می کنیم.

مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ فَلَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا الْمِعْرَاجَ وَالْمُسَاءَلَةَ فِي الْقَبْرِ وَالشَّفَاعَةَ. (۱)

هر کسی سه چیز را انکار کند، از شیعیان ما نیست: معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، سؤال قبر و شفاعت.

الف) سؤال کننده

اشاره شد که میت بعد از گذاشته شدن در قبر مورد بازپرسی مرزبانان الاهی قرار می گیرد. ممکن است این سؤال مطرح شود که در قبر پرسش کننده کیست؟

پاسخ: از اکثر روایات استفاده می شود که پرسش گران در قبر (برزخ)، دو فرشته الاهی به نام نکیر و منکر هستند و آن دو از همه افراد اعم از مؤمن و کافر سؤال خواهند کرد. در این زمینه چند روایت را به طور نمونه می آوریم:

۱. امام سجّاد علیه السلام در روایتی مفصّل و طولانی می فرماید:

يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّ أَجَلَكَ أُسِرِعُ شَيْءٌ إِلَيْكَ... صِرْتَ إِلَى قَبْرِكَ وَحِيداً فَرَدّاً إِلَيْكَ فِيهِ رُوحُكَ وَاقْتَحَمَ عَلَيْكَ فِيهِ مَلَكَانِ نَاكِرٌ وَنَكِيرٌ لِمُسَاءَلَتِكَ وَشَدِيدٌ امْتِحَانِكَ. (۲)

فرزند آدم! همانا اجل تو با بیشترین سرعت به سمت تو روان است... و تو به منزلی تنها خواهی رفت؛ پس روح تو بازگشته و فرشتگان (مأمور پرسش، یعنی) منکر و نکیر جهت پرسش و امتحانی سخت ناگهان بر تو وارد می شوند....

ص: ۲۱۰

۱- الامالی، صدوق، ص ۲۹۴؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۲۳.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۷۲.

۲. در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام که از پدر بزرگوارش نقل می کند که سلمان فارسی، در جواب سؤال شخصی گفت:

وَلَكِنْ أَعِدَّ لِمُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ إِذَا أَتَيْتَكَ فِي الْقَبْرِ فَسَأَلَاكَ ... (۱)

لکن آماده کن خود را برای منکر و نکیر هنگامی که در قبر به سوی تو بیایند و از تو سؤال کنند...

۳. امام کاظم علیه السلام در روایتی از پدر بزرگوارش نقل می کند:

فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرُهُ أَتَاهُ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ. (۲)

وقتی که میت را در قبر بگذارند، دو ملک منکر و نکیر داخل قبر می شوند.

۴. طبق روایت دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است:

فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرُهُ أَتَاهُ مَلَكَانِ. (۳)

۵. در بعضی از اخبار آمده است که اسم آن دو ملک «ناکر» و «منکر» است. مثلاً از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که فرمودند:

أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مَلَكَيْنِ يُقَالُ لَهُمَا نَاكِرٌ وَنَكِيرٌ يَنْزِلَانِ عَلَى الْمَيِّتِ فَيَسْأَلَانِهِ. (۴)

از برای خداوند متعال دو ملک است به اسم ناکر و منکر که بر میت نازل و از او سؤال می کنند.

ص: ۲۱۱

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۷۶.

۲- همان، ج ۶، ص ۲۲۲.

۳- همان، ص ۲۲۴.

۴- تصحیح الاعتقاد، ص ۹۸؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۴۵.

۶. ولی در برخی روایات که از «دو ملک» تعبیر شده است، به قرینه روایات دیگر می توان گفت که همان «نکیر» و «منکر» هستند. مثلاً طبق روایتی از ابی بصیر، امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِذَا وُضِعَ الرَّجُلُ فِي قَبْرِهِ أَتَاهُ مَلَكَانِ مَلِكٌ عَنْ يَمِينِهِ وَمَلِكٌ عَنْ يَسَارِهِ. (۱)

هنگامی که میت را در قبر می گذارند، دو ملک می آید. یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ قرار می گیرد.

این روایت چگونگی قرار گرفتن آن ها را نیز بیان می کند.

مرحوم مفید می گوید:

إن اسمی الملکین الذین ینزلان علی المؤمن «مبشر» و «بشیر» وقیل إنه إنما سمی ملکا الکافر «ناکرا» و «نکیرا» لأنه ینکر الحق وینکر ما یأتیان به ویکرّهه وسمی ملکا المؤمن «مبشرا و بشیرا» لأنهما یبشرانه من الله تعالی بالرضا والثواب المقیم. (۲)

نام دو فرشته ای که شب اول قبر بر مؤمن وارد می گردند «مبشّر» و «بشیر» و نام دو فرشته ای که بر تبهکاران وارد می شوند «ناکر» و «نکیر» است. و دو فرشته اخیر، او را به نعمت و عذاب وعده می دهند، زیرا او در دنیا منکر فرمان خدا بود و دو فرشته اول، میت را به نعمت، بشارت و نوید می دهند.

ص: ۲۱۲

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲- علم الیقین، شیخ مفید، ص ۱۰۷۳؛ تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۹۹.

در بخش گذشته دانسته شد از جمله اموری که در برزخ تحقق پیدا می کند، سؤال از تازه واردان به آن عالم است. اکنون این مسأله مطرح است که در قبر از چه چیزهایی می پرسند؟

مرحوم مفید در این باره می گوید:

جاءت الآثار الصّحیحه عن النّبی صلی الله علیه و آله وسلم أنّ الملائکه تنزل علی المقبورین فتسألهم عن أدیانهم. (۱)

روایت صحیح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیان گر آن هستند که ملائکه بر مردگان در قبر وارد گشته، از دین آن ها سؤال می کنند.

ایشان در کتاب اوائل المقالات تحت عنوان نزول دو ملک بر اصحاب قبور و سؤال از اعتقاد می گوید:

این مطلب صحیح است. شیعه و اصحاب حدیث بر آن اتفاق دارند. خلاصه اش آن است که: خدا به کسی که بخواهد در قبر نعمت بدهد، دو نفر ملک می فرستد به نام مبشّر و بشیر، از او از پروردگارش (جلّت عظمته) و از پیامبرش و از امامش، سؤال می کنند. به آن ها جواب حق می دهد، روی اعتقادی که با آن از دنیا خارج شده است.

غرض از این سؤال آن است که اهل نعمت بودنش در برزخ معلوم شود و خدای جلّ جلاله بر آنکه می خواهد او را در قبر عذابش

ص: ۲۱۳

کند، دو نفر ملک می فرستد که اسم آن ها ناکر و نکیر است و آن دو را مأمور به عذاب او می کنند، غرض از این سؤال، ظاهر نمودن دلیل عذاب است که از لکنت زبان و عدم جواب او ظاهر خواهد شد. (۱)

از کلام این بزرگوار دانسته می شود که ملائکه در دروازه آخرت هستند و با آن دو سؤال، منعم و معذب بودن او را روشن کرده و هر یک را در مسیر نعمت یا عذاب قرار می دهند.

آن چه مسلم است این که: سؤال هایی که از مرده در عالم قبر (برزخ) می شود از اعتقادات و امور کلی مانند توحید، نبوت، امامت، دین و قبله است. به خلاف سؤال های معاد و قیامت که از کلی و جزئی است. در آن جا از همه چیز حتی از ظرایف اعمال و اندیشه و نیت پرسش خواهد شد. حتی از انبیای خدا هم می پرسند؛

{فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ}. (۲)

بدون شک از کسانی که پیامبران برایشان فرستاده شدند، سؤال خواهیم نمود و هر آینه از رسولان هم سؤال خواهیم کرد.

در این باره در بحث تفاوت های عالم برزخ و قیامت صحبت خواهیم نمود.

اگر کمی با تأمل و دقت ملاحظه کنید، روایات متعددی که موارد سؤال قبر را برای ما تبیین کرده اند، لحن های مختلف دارند: از بعضی روایات استفاده می شود که در قبر از عقایدی که اشاره شد می پرسند و برخی دیگر بیان می کنند

ص: ۲۱۴

۱- ص ۴۹، القول فی نزول الملکین...

۲- اعراف / ۶.

که علاوه بر مسائل اعتقادی از فروع دین هم چون نماز، زکات، حج، روزه و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیز سؤال می شود. حتی در یک روایت، سؤال از عمر و مال نیز آمده است.

در این جا تعدادی از روایات را با اختصار نقل می کنیم:

۱. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يُسْأَلُ لِلْمُؤْمِنِ فِي قَبْرِهِ مَنْ رَبُّكَ؟ قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ فَيَقَالُ لَهُ مَا دِينُكَ؟ فَيَقُولُ الْإِسْلَامُ فَيَقَالُ لَهُ مَنْ نَبِيِّكَ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ فَيَقَالُ مَنْ إِمَامُكَ فَيَقُولُ فُلَانٌ فَيَقَالُ كَيْفَ عَلِمْتَ بِذَلِكَ فَيَقُولُ أَمْرٌ هَدَانِي اللَّهُ لَهُ وَتَبَتَّنِي عَلَيْهِ فَيَقَالُ لَهُ نَمْ نَوْمَةً لِمَا حُلِمَ فِيهَا نَوْمَةَ الْعُرُوسِ ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ رَوْحِهَا وَرِيحَانِهَا فَيَقُولُ يَا رَبِّ عَجَّلْ قِيَامَ السَّاعَةِ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى أَهْلِي وَمَالِي. (۱)

از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که فرمود: در قبر به مؤمن گفته می شود: خدایت کیست؟ جواب می دهد: الله است؛ پس سؤال می شود که دینت چیست؟ جواب می دهد: اسلام، از او سؤال می شود پیامبرت کیست؟ پاسخ می دهد: محمد صلی الله علیه و آله وسلم، سپس از امام او سؤال می شود. گوید: فلان شخص. به او گفته می شود از کجا این را دانستی؟ جواب می دهد این امری که خدا مرا به آن هدایت کرده و بر آن ثابت و پابرجا نگه داشته است؛ پس به او گفت می شود: بخواب، همانند خواب عروس؛ خوابی که هیچ گونه رؤیای کراهت انگیز در آن نیست؛ آن گاه برای او دری به سوی بهشت گشوده می شود و از روح و ریحان بهشتی برخوردار شده و می گوید: خدایا

ص: ۲۱۵

هر چه زودتر قیامت را برپا کن تا شاید به اهل و مالم برگردم.

امام علیه السلام در ادامه، موارد سؤال از کافر و جواب های او را این گونه مطرح می کنند:

وَيَقَالُ لِلْكَافِرِ مَنْ رَبُّكَ؟ فَيَقُولُ: اللَّهُ. فَيَقَالُ مَنْ نَبِيُّكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ. فَيَقَالُ مَا دِينُكَ فَيَقُولُ الْإِسْلَامُ فَيَقَالُ مَنْ أَيْنَ عَلِمْتَ ذَلِكَ فَيَقُولُ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ فَقُلْتُهُ فَيَضْرِبَانِهِ بِمِزْرَبِهِ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهَا الثَّقَلَانِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ لَمْ يُطِيقُوهُ.

و به کافر گفته می شود: پروردگارت کیست؟ گوید: الله. از پیامبرش سؤال می کنند، گوید: محمد صلی الله علیه و آله وسلم. از دینش سؤال می کنند، گوید: اسلام. از او سؤال می شود: چگونه (جواب این سؤال ها را) دانستی؟ پاسخ می دهد: شنیدم که مردم

چنین می گفتند من هم چنین گفتم: پس (در این هنگام) با گریزی (و عصبانی چنان) بر او می کوبند که اجتماع جن و انس هم تاب تحمل آن را نداند.

۲. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أُدْخِلَ حُفْرَتَهُ أَتَاهُ مَلَكَانِ اسْمُهُمَا مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ فَأَوَّلُ مَنْ يَسْأَلَانِهِ عَنْ رَبِّهِ ثُمَّ عَنْ نَبِيِّهِ ثُمَّ عَنْ وَلِيِّهِ فَإِنْ أَجَابَ نَجَا وَإِنْ عَجَزَ عَذَابُهُ. (۱)

آن گاه که انسان را در قبر می گذارند، دو فرشته به نام منکر و نکیر نزد او می آیند و اولین سؤال آنان درباره پروردگار اوست، آن گاه از پیامبر او سپس از کسی که ولایت او را پذیرفته است. اگر آن وقت پاسخ صحیح گویند نجات می یابد و اگر از پاسخ عاجز شود، عذاب می شود.

ص: ۲۱۶

۳. از بشیر دهان از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

يَجِيءُ الْمَلَكَانِ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ إِلَى الْمَيِّتِ حِينَ يُدْفَنُ، أَصْوَاتُهُمَا كَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ وَأَبْصَارُهُمَا كَالْبُرْقِ الْخَاطِفِ يَخُطَّانِ الْأَرْضَ بِأَيْتَابِهِمَا وَيَطَّانِ فِي شُعُورِهِمَا فَيَسْأَلَانِ الْمَيِّتَ مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ؟ قَالَ: فَإِذَا كَانَ مُؤْمِنًا قَالَ اللَّهُ رَبِّي وَدِينِي الْإِسْلَامُ فَيَقُولَانِ لَهُ مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي خَرَجَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمَا؟ فَيَقُولُ: أَعَنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ تَسْأَلَانِي؟ فَيَقُولَانِ: لَهُ تَشْهَدُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ فَيَقُولَانِ لَهُ نَمَّ نَوْمَهُ لَا حُلْمَ فِيهَا وَيُفْسِدُ لَهَا فِي قَبْرِهِ تَسْبِيحَهُ أَذْرَعٌ وَيُفْتِيحُ لَهُ بَابَ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَرَى مَقْعَدَهُ فِيهَا. (۱)

وقتی که میت دفن شد، دو نفر ملک منکر و نکیر وارد قبر می شوند، صدایشان مانند رعد شکننده و چشمهایشان مانند برق رباینده است، زمین را با دندان های خود می شکافند، موهای خویش را بر زمین می کشند و از

میت سؤال می کنند: پروردگارت کیست؟ دینت کدام است؟ اگر مؤمن باشد می گوید: الله پروردگار من و اسلام دین من است. می گویند: چه می گویی درباره این مرد که در میان شما ظهور کرد؟ می گوید: آیا از محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می پرسید و گویند: شهادت می دهی که او رسول خدا است؟ می گوید: اشهد انه رسول الله. می گویند: بخواب خوابی که در آن پریشانی نیست، قبرش به اندازه نه ذراع وسعت پیدا می کند و دری از بهشت برای وی گشوده می شود و مکان خودش را در آن می بیند.

ص: ۲۱۷

وَإِذَا كَانَ الرَّجُلُ كَافِرًا دَخَلَا عَلَيْهِ وَأَقِيمَ الشَّيْطَانُ بَيْنَ يَدَيْهِ عَيْنَاهُ مِنْ نُحَاسٍ فَيَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي قَدْ خَرَجَ مِنْ بَيْنِ ظَهْرَانِيكُم فَيَقُولُ لَا أَدْرِي فَيُخَلِّيَانِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الشَّيْطَانِ فَيَسْلُطُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ تَنِينًا وَلَوْ أَنَّ تَنِينًا وَاحِدًا مِنْهَا نَفَخَ فِي الْأَرْضِ مَا أَنْبَتَتْ شَجَرًا أَبَدًا وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى النَّارِ وَيَرَى مَقْعَدَهُ فِيهَا.

و اگر کافر باشد دو ملک داخل قبر می شوند، شیطان نیز در پیش روی او نگاه داشته می شود که چشمانش مانند مس (قرمز) است. بعد می گویند: خدایت کیست؟ دینت کدام است؟ و درباره این مرد که در میان شما ظاهر شد چه می گویی؟ می گوید: نمی دانم، او را به شیطان وامی گذارند در قبرش نود و نه اژدها بر او مسلط می شود که اگر یکی از آن ها به زمین بدمد هرگز علف از آن نخواهد روید و برای وی دری از آتش گشوده می شود و مکان خویش را در آن می بیند.

۴. امام سجّاد علیه السلام نیز ضمن روایت طولانی در مورد سؤال منکر و نکیر می فرماید:

يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّ أَجَلَكَ أُسْرِعُ شَيْءٌ إِلَيْكَ... صِرْتَ إِلَى قَبْرِكَ وَحِيدًا... أَلَا وَإِنَّ أَوَّلَ مَا يَسْأَلَانِكَ عَنْ رَبِّكَ الَّذِي كُنْتَ تَعْبُدُهُ وَعَنْ نَبِيِّكَ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكَ وَعَنْ دِينِكَ الَّذِي كُنْتَ تَدِينُ بِهِ وَعَنْ كِتَابِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتْلُوهُ وَعَنْ إِمَامِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتَوَلَّاهُ ثُمَّ عَنْ عُمْرِكَ فِيمَا كُنْتَ أَفْنَيْتَهُ وَمَالِكَ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبْتَهُ وَفِيمَا أَنْتَ أَنْفَقْتَهُ؟ (۱)

ای فرزند آدم! مرگ شتابان به سوی تو خواهد آمد... آن گاه تو تک و تنها به خانه قبر خواهی رفت... اول چیزی که از تو سؤال می کنند از پروردگارت می باشد که او را عبادت می کردی و از پیامبرت که

ص: ۲۱۸

به سوی تو فرستاده شده است و از دین تو که متدین به آن بودی و از کتاب که آن را تلاوت می کردی و از امام تو که ولایتش را داشتی؛ سپس از عمرت (سؤال می کنند) که در چه چیزی آن را فانی کردی و از مالت (سؤال می شود) که از کجا به دست آوردی و در چه چیز آن را تلف نمودی.

۵. در یک روایت مرفوعه از امام صادق علیه السلام موارد سؤال، چنین نقل شده است:

يُسْأَلُ الْمَيِّتُ فِي قَبْرِهِ عَنْ خَمْسٍ عَنْ صَلَاتِهِ وَزَكَاتِهِ وَحَجِّهِ وَصِيَامِهِ وَوَلَايَتِهِ إِيَّانَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَتَقُولُ الْوَلَايَةُ مِنْ جَانِبِ الْقَبْرِ لِلأَرْبَعِ مَا دَخَلَ فِيكَ مِنْ نَقْصٍ فَعَلَيْ تَمَامُهُ. (۱)

از میت در قبر، از پنج چیز (دیگر نیز) پرسیده می شود: نماز، زکات، حج، روزه اش و از دوستی ما اهل بیت. ولایت از گوشه قبر به آن چهار عمل گوید: نقصی که داشته باشید، اکمال و اتمام آن بر عهده من است.

ولایت اهل بیت و اعتقاد به امامت آن ها یک امر اعتقادی است. باید خدا را شکر گزار باشیم که ولایت اهل بیت را نصیب ما قرار داده است و ذخیره ای بالاتر از این نیست که حیات و ممات انسان بر اساس محبت اهل بیت باشد.

چنانچه پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي وَ ذُرِّيَّتِي اسْتِكْمَالُ الدِّينِ. (۲)

در سایه محبت و دوستی اهل بیت و ذریه من، دین انسان کامل می شود.

ص: ۲۱۹

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۹۸.

در روایات زیادی محبت اهل بیت از نشانه های کمال دین معرفی شده است. زمخشری در تفسیر کشاف در ذیل آیه شریفه:

{قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى}. (۱)

بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان [یعنی اهل بیت] را نمی خواهم.

می نویسد: وقتی این آیه نازل شد، مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند: این (قربی) که مودت و دوستی اش واجب است، کیانند؟

قال علیه السلام: علي وفاطمة وأبناهما. (۲)

یعنی مراد از (قربی) علی و فاطمه و دو پسرش حسن و حسین علیه السلام است.

جناب زمخشری در ذیل همان حدیث، حدیث دیگری را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

ص: ۲۲۰

۱- شوری/۲۳.

۲- الکشاف، ج ۴، ص ۲۲۰. به دلیل اهمیت این روایت، لازم دانستم روایت را به صورت کامل ذکر نمایم: «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُورًا لَهُ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِبًا؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِنًا مُشْتَكِمًا إِلَى الْإِيمَانِ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَائِكَةُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يَزُفُ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تَزُفُ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَتُحَّ لَهٗ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَنِ وَالْجَمَاعَةِ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ حَيَّاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ؛ أَلَا- وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِرًا؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشْمَ رائِحَةَ الْجَنَّةِ.»

نقل می کند که مفصل است و ما قسمت مورد بحث را در متن می آوریم:

ألا ومن مات على حب آل محمد، مات مؤمناً مستكماً بالآيمان.

آگاه باشید، هرکس با محبت و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود، مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته است.

خداوند در جریان (غدیر خم) بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امر خدا مبنی بر ابلاغ ولایت و امامت را به پایان رسانید، فرمود:

{الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا}. (۱)

امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

این آیه شریفه که بعد از ابلاغ ولایت امام علی علیه السلام نازل شده است با توجه به روایات فوق و نیز روایات فراوان دیگری که در این جا مجال ذکر همه آن ها وجود ندارد، قبول ولایت و خلافت علی علیه السلام را موجب اکمال دین و اتمام نعمت معرفی کرده و بیان گر آن است که دین مورد رضایت و پذیرفته شده در پیشگاه خداوند، تنها دینی است که در پرتو ولایت و محبت اهل بیت باشد، زیرا وصول به مقام توحید و معرفت خداوند بدون ارتباط با ولایت ممکن نیست. حدیث معروف و مشهور «سلسله الذهب» (۲)، بهترین شاهد و گواه بر این مدعا است.

ص: ۲۲۱

۱- مائده/۳.

۲- البته علمای حدیث، اسم این روایت را بعداً گذاشتند: «حدیث سلسله الذهب» یعنی حدیث سلسله طلایی؛ دیگر سلسله ی راوی از این طلایی تر نمی تواند باشد که حضرت رضا علیه السلام فرمود این حدیث را من روایت می کنم از پدرم و او از پدرش و او از پدرش و... تا رساند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و او از جبرئیل و او از خدای متعال. دیگر بهتر از این هم نمی شود فرض کرد که راویان همه ائمه علیهم السلام بودند. بنابراین آنچه که معروف است، دوازده هزار قلمدان طلا توسط دوازده هزار راوی بیرون آمد و حدیث را نوشت، به این دلیل این روایت را «سلسله الذهب» نامیدند، درست به نظر نمی رسد و اساسی ندارد.

چون حضرت رضا علیه السلام در نیشابور اقامت نموده بود و عازم سفر نزد مأمون بودند، اصحاب حدیث نزد آن حضرت جمع شدند و گفتند: ای فرزند رسول خدا! شما آماده حرکت هستید. برای ما حدیثی بیان فرمایید که از آن بهره مند شویم؟ حضرت در آن حال، در محملی نشسته بود و قصد حرکت داشتند، سر را بیرون آورده، فرمودند: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام که می گفت: شنیدم از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام که می گفت: شنیدم از پدرم محمد بن علی علیه السلام که می گفت: شنیدم از پدرم، علی بن الحسین علیه السلام که می گفت: شنیدم از پدرم حسین بن علی علیه السلام که می گفت: شنیدم از پدرم علی بن ابی طالب که می گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که می گفت: شنیدم از جبرئیل که می گفت:

{سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ عَذَابِي}. (۱۱)

از خداوند متعال شنیدم که می گفت: (لا اله الا الله) قلعه و پناه گاه من است. پس هر کس در این پناهگاه من داخل شود، از عذاب من در امان است.

چون محمل حرکت کرد و به راه افتاد، صدا زد: «بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛

ص: ۲۲۲

۱- امالی، صدوق، ص ۲۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۳، ص ۷. در بعضی نسخه ها آمده است «کلمه لا اله الا الله...».

این ایمنی از عذاب خدا در صورتی است که به شرط های (لا اله الا الله) رفتار کنند و من از شروط آن هستم.

البته بحث درباره این حدیث مبارک چه از نقطه نظر صحت سند و چه از نقطه نظر معانی و فوایدی که از آن به دست می آید، بسیار است. ما در اینجا فقط اشاره ای به این می کنیم که مراد از «أنا من شروطها» شرط وصول به مقام توحید را بیان داشته اند که آن پذیرش و قبول ولایت است. ناگفته نماند آنچه مهم است نفس ولایت است و نه گفتار تنها. گرچه بر خود گفتار نیز آثاری مترتب خواهد بود.

در این رابطه روایت مفصّلی نقل شده است که در ضمن آن آمده است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام خطاب کرد: یا علی، مثل تو، مانند «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» است، که هر کس یک مرتبه بخواند مثل این است که یک سوّم قرآن را خوانده و اگر دو مرتبه بخواند، مانند این است که دو سوّم قرآن را خوانده و اگر سه مرتبه بخواند مانند این است که همه قرآن را ختم کرده است. سپس فرمود:

فَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثَلَاثُ الْإِيمَانِ وَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثَلَاثُ الْإِيمَانِ وَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ نَصِيرَتِكَ بِيَدِهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ يَا عَلِيُّ لَوْ أَحَبَّكَ أَهْلُ الْأَرْضِ كَمَحَبَّتِهِ أَهْلُ السَّمَاءِ لَكَ لَمَّا عُذِّبَ أَحَدٌ بِالنَّارِ. (۱)

ای علی اگر کسی تو را به زبانش دوست داشته باشد، یک سوّم ایمان او کامل می شود و اگر علاوه بر زبان به قلبش نیز تو را دوست بدارد، دو سوّم ایمانش کامل می گردد و اگر علاوه بر زبان و

ص: ۲۲۳

قلب در عمل خود نیز تو را یاری کند، به تحقیق همه ایمان خود را کامل کرده است. یا علی! قسم به خدا اگر همان گونه که اهل آسمان، تو را دوست دارند، اهل زمین نیز دوست می داشتند، خداوند هیچ کسی را عذاب نمی کرد.

نکته قابل توجه این که هیچ کدام از این روایات، حصر را نمی رساند و هیچ گونه تنافی بین آن ها وجود ندارد؛ از این جهت می توان گفت طبق این روایات، از همه این امور به دلیل اهمیتی که در شرع دارند، سؤال خواهد شد.

۶. غیر از موارد یاد شده، مورد دیگری نقل شده است که درباره دوستان میت نیز سؤال می شود و چنین پرسند که با که دوست بودی؟ در برخی روایات آمده است که ریشه و دلیل عقاید را هم می پرسند که آیا استدلالی بوده یا تقلیدی؟ (۱)

ناگفته نماند که سؤال از امامان برای هر کس نسبت به امام زمانش بوده، مثلاً آنان که در زمان حضرت صادق علیه السلام بوده اند، سؤال تا امام ششم می شود ولی امروز از هر دوازده معصوم سؤال می شود. چنانکه روایات تلقین این مطلب را نشان می دهد که در زیر بیان می گردد:

۷. زراره از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند:

إِذَا وَضَعْتَ الْمَيِّتَ فِي لَحْدِهِ قَرَأْتَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَاضْرِبْ يَدَكَ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ قُلْ يَا فُلَانُ قُلْ رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا

ص: ۲۲۴

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۳. «يُقَالُ لِلْمُؤْمِنِ فِي قَبْرِهِ... كَيْفَ عَلِمْتَ بِذَلِكَ فَيَقُولُ أَمْرٌ هَيْدَانِي اللَّهُ لَهُ وَبَتَّيْنِي عَلَيْهِ... وَ يُقَالُ لِلْكَافِرِ... مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ ذَلِكَ فَيَقُولُ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ».

وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَبِيًّا وَبِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامًا وَسَمَّ إِمَامَ زَمَانِهِ. (۱)

چون میت را در لحد گذاشتی آیه الکرسی را می خوانی، دست خویش را بر شانه او بزنی بعد بگو: ای فلان (وقتی که از تو سؤال کردند) بگو راضی شدم به خدایی خدا و به اسلام که دین من و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم که پیامبر است و به علی که امام است و اسم امام زمان میت را یاد کن.

۸. از اسحاق بن عمار از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است:

...ثُمَّ تَضَعُ يَدَكَ الْيُسْرَى عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْسَرِ وَتُحَرِّكُهُ وَتُحَرِّكُهُ تَحْرِيكًا شَدِيدًا ثُمَّ تَقُولُ يَا فُلَانُ ابْنَ فُلَانٍ إِذَا سُئِلْتَ فَقُلِ اللَّهُ رَبِّي وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّ وَالْإِسْلَامُ دِينِي وَالْقُرْآنُ كِتَابِي وَعَلِيُّ إِمَامِي حَتَّى تَسْتَوْفِيَ الْأَيْمَةَ ثُمَّ تُعِيدُ عَلَيْهِ الْقَوْلَ ثُمَّ تَقُولُ أَ فَهِمْتَ يَا فُلَانُ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ يُجِيبُ وَيَقُولُ نَعَمْ ثُمَّ تَقُولُ ثَبَّتَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ هَذَاكَ اللَّهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ عَرَفَ اللَّهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ أَوْلِيَائِكَ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِهِ. (۲)

پس دست چپ خود را بر بازوی چپ میت می گذاری و او را به شدت حرکت داده و می گویی: ای فلان بن فلان چون مورد سؤال قرار گرفتی بگو: الله پروردگار من است، محمد پیامبر من و اسلام دین من و قرآن کتاب من و علی امام من است. بعد همه امامان را تا آخر یاد می کنی و بعد دوباره برای او می خوانی و می گویی: آیا فهمیدی؟ او در جواب می گوید: آری فهمیدم، بعد می گویی: خدا

ص: ۲۲۵

۱- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۷۴؛ تهذیب، ج ۱، ص ۴۵۷. البته عبارت تهذیب اندکی متفاوت است، در عین حال تصریح کرده که حدیث از امام باقر علیه السلام است.

۲- تهذیب، ج ۱، ص ۴۵۷.

تو را در قول راست ثابت کند و به راه راست هدایت فرماید و خدا در قرارگاه رحمت خویش میان تو و دوستانت از معصومین آشنایی برقرار فرماید.

۹. در رابطه با سؤال در قبر، دو روایت دیگر که به صورت حکایت و بسیار جالب هستند، را یادآور می شویم:

الف) تلقین فاطمه بنت اسد

در بحار، از روضه کافی و کتاب فضائل ابن شاذان نقل کرده:

لَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ أُمِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَكْبَرٍ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا يُبْكِيكَ لَأَبْنِكَ اللَّهُ عَيْنَكَ؟ قَالَ: تُوَفِّيَتْ [تُؤْفِيَتْ] وَالِدَتِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: بَلْ وَوَالِدَتِي يَا عَلِيُّ... .

چون فاطمه بنت اسد، مادر امیر المؤمنین علیه السلام از دنیا رفت، آن حضرت در حال گریه به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد، حضرت فرمود: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: مادرم از دنیا رفت. فرمود: بلکه مادر من نیز از دنیا رفت. او فرزندان خویش را گرسنه می گذاشت و مرا سیر می کرد، فرزندان خود را

ژولیده می گذاشت و سر مرا روغن می زد. به خدا قسم در خانه ایطالب درخت خرما می بود، صبح کنار درخت می رفت، خرما را می چید و چون عموزادگانم (بچه هایش) بیرون می رفتند، خرما را به من می خوراند. بعد به تجهیز فاطمه بنت اسد مشغول شد، پیراهن خویش را برای وی کفن کرد، در تشییع جنازه یک قدم برمی داشت، در برداشتن قدم دیگر تأخیر می کرد و پابرنه بود، در نمازش هفتاد

تکبیر فرمود و با دست خود او را در قبر گذاشت و بر او شهادت را تلقین کرد و قبلاً در قبرش خوابید، چون مردم خواستند برگردند، حضرت بالای قبرش می فرمود:

پسرت است، پسرت است، پسرت است. نه جعفر، نه عقیل، بلکه پسرت علی بن ابی طالب:

فَلَمَّا أَهْيَلَ عَلَيْهَا التُّرَابُ وَأَرَادَ النَّاسُ الْإِنصَةَ رَافَ جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَهَا: ابْنُكَ ابْنُكَ ابْنُكَ لَا جَعْفَرٌ وَلَا عَقِيلٌ ابْنُكَ ابْنُكَ ابْنُكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

آن حضرت در جواب سؤال مردم فرمود:... امّا اینکه گفتم: پسرت، پسرت، نه جعفر و نه عقیل، چون دو ملک بر وی نازل شدند، از خدایش پرسیدند: گفت: الله ربی. گفتند: پیامبرت کیست؟ گفت: محمد نبی. گفتند: ولی و امام تو کیست؟ شرم کرد از اینکه بگوید: پسرم. به او گفتم: بگو پسرم علی بن ابی طالب است، خدا با آن، چشم او را روشن فرمود. (۱)

(ب) بطائنی و سؤال قبر

علی بن ابی حمزه بطائنی از سران حزب واقفیه و از مؤسّسین آن است که در امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام توقف کرده و امامت حضرت رضا علیه السلام و امامان بعدی را انکار نمودند. علت این کار آن بود که آن ها وکیل حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بودند و به وقت زندانی بودن آن حضرت پول های زیادی در نزد

ص: ۲۲۷

آن هاجمع شد، بعد از شهادت آن بزرگوار حضرت رضا علیه السلام پول ها را از آن ها خواست. آن ها به خاطر پول، امامت آن حضرت را انکار کرده و در حضرت کاظم علیه السلام توقّف کرده و گفتند: او از دنیا نرفته و غایب شده و خواهد آمد و به حضرت جواب دادند: پدرت علیه السلام نمرده و به ما نگفته که پول ها را به شما بدهیم.

حسن بن علی و شّا گوید:

مولای من حضرت رضا علیه السلام روزی در شهر مرو به من فرمود: علی بن ابی حمزه بطائنی امروز از دنیا رفت و الان به قبرش داخل کردند. دو ملک، داخل قبر او شدند. گفتند: من ربّک؟ گفت: الله. گفتند: پیامبرت کیست؟ گفت: محمّد صلی الله علیه و آله وسلم گفتند: امامت کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. تا امام هفتم را پرسیدند، جواب داد: وقتی گفتند بعد از وی کیست؟ زبانش بند آمد. بر او فریاد کشیده و گفتند: چرا ساکت ماندی بعد از او کیست؟ ساکت شد، جوابی نداد، گفتند: «فَقَالَا لَهُ أَفْمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ أَمَرَكَ بِهَذَا ثُمَّ ضَرَبَا بِمَقْعَمِهِ مِنْ نَارٍ فَأَلْهَبَا عَلَيْهِ قَبْرَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

آیا موسی بن جعفر به تو چنین گفته است؟ آنگاه با عمودی از آتش او را زده قبرش را به آتش کشیدند و تا روز قیامت در آن آتش خواهد بود. حسن بن علی و شّا گوید: از محضر آن حضرت خارج شده و همان روز را تاریخ گذاشتم. چند روزی نگذشت که نامه اهل کوفه رسید، نوشته بودند: بطائنی در آن روز از دنیا رفته و در همان ساعت (که امام فرمود) به قبر رفته است. (۱)

ص: ۲۲۸

از این نوع احادیث راجع به تلقین میت در کتب اهل سنت نیز وجود دارد که به عنوان نمونه دو حدیث را ذکر می کنیم.

۱. در سنن ترمذی از ابوهریره نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

إِذَا أُقْبِرَ الْمَيِّتُ أَتَاهُ مَلَكَانِ أَسْوَدَانِ أَرْزَقَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا مُنْكَرٌ وَلِلْآخَرِ نَكِيرٌ يَقُولَانِ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ؟ فَيَقُولُ مَا كَانَ يَقُولُ: هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَيَقُولَانِ قَدْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُولُ هَذَا ثُمَّ يُفْسَخُ فِي قَبْرِهِ سَبْعِينَ ذِرَاعًا فِي سَبْعِينَ ذِرَاعًا ثُمَّ يُنَوَّرُ لَهُ فِيهِ ثُمَّ يُقَالُ لَهُ نَمْ فَيَقُولُ أَرْجِعْ إِلَى أَهْلِي فَأَخْبِرْهُمْ فَيَقُولَانِ نَمْ كَنُومَةِ الْعُرُوسِ الَّذِي لَا يُوقِظُهُ إِلَّا أَحَبُّ أَهْلِهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ مَضْجَعِهِ ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ مُنَافِقًا قَالَ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ فَقُلْتُ مَثَلَهُ لَا أَدْرِي فَيَقُولَانِ قَدْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُولُ ذَلِكَ فَيُقَالُ لِلْأَرْضِ التَّمِي عَلَيْهِ فَتَلْتَمِ عَلَيْهِ فَتَخْتَلِفُ أَضْمَاعُهُ فَلَا يَزَالُ فِيهِ مُعِيدًا حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ مَضْجَعِهِ ذَلِكَ. (۱)

چون میت در قبر گذاشته شود، دو نفر ملک سیاه چهره و سبز چشم پیش او می آیند، نام یکی منکر و نام دیگری نکیر است، به میت می گویند: چه می گفتی درباره این مرد (رسول خدا؟) او همانطوری که در دنیا می گفت: می گوید: او بنده خدا و رسول خدا است. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. می گویند: ما می دانستیم که تو چنین عقیده داری، آنگاه قبرش هفتاد ذراع در هفتاد ذراع وسعت پیدا می کند و بعد پر از نور می شود.

بعد به او گفته می شود: بخواب. می گوید: بروم اهل خود را خبر کنم.

ص: ۲۲۹

۱- سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۸۳، کتاب الجنائز؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۷؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۴۴؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۹۷؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲۶ از انس بن مالک نقل کرده اند.

می گویند: بخواب مانند خوابیدن عروسی که او را جز محبوب ترین اهلش پیدا نمی کند. او تا روز محشر در چنین حالی خواهد بود.

و اگر منافق (یا کافر) باشد در جواب دو ملک می گوید: شنیدم جماعت آن طور می گفتند، من هم گفتم، ولی نمی دانم. می گویند: ما می دانستیم که تو چنین هستی. به زمین خطاب می رسد: به هم بیونند. زمین به هم پیوسته و دنده های او را در هم فرو می برد، در آن حال پیوسته معذب خواهد بود تا خدا مبعوثش فرماید.

۲. در مسند احمد از براء بن عازب از آن حضرت ضمن حدیث مفصّلی نقل شده که فرمود:

فَيَأْتِيهِ مَلَكَانِ فَيَجْلِسَانِ فِيَقُولَانِ لَهُ: مَنْ رَبُّكَ؟ فَيَقُولُ: رَبِّيَ اللَّهُ. فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا دِينُكَ؟ فَيَقُولُ: دِينِي الْإِسْلَامَ. فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي بُعِثَ فِيكُمْ؟ فَيَقُولُ: هُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ... (۱)

به هر حال، مهم ترین موارد سؤالات قبر، تا آن جا که ما در روایات یافتیم، دوازده مورد است که میزان پاسخ گویی به میزان کردار شخص بستگی دارد. آنان که در این دنیا توجه به آیات و کلمات امامان معصوم علیهم السلام داشته و اصول و اخلاقیات اسلامی را مراعات نمودند، با موفقیت این جا را پشت سر می گذارند. اما کسانی که در دنیا با کوله باری از گناه راهی آن سرا شوند، در برابر آزمونی بسیار سخت قرار دارند. وقتی در آن خانه تنگ و تاریک قرار گیرند و با دو موجود وحشت آفرین و هولناک روبرو شوند؛ چنان ترس و

ص: ۲۳۰

هراس بر آنان چیره گردد که تصوّرش را نتوان کرد. در گفتار بعدی نیز خواهد آمد که مجازات همگان یکسان نیست.

ج) در قبر از چه کسانی سؤال می شود؟

یکی از مباحثی که در بحث عالم برزخ باید طرح و تحقیق شود، مبحث سؤال شوندگان است.

درباره سؤال شوندگان میان دانشمندان اسلامی، مشاجرات و گفت و گوهایی هست، که منشأ این اختلافات مضامین روایاتی می باشد که در این باره وارد شده است. برخی گفته اند: از بعضی از روایات استفاده می شود که میت - اعم از مؤمن و کافر - در قبر مورد سؤال قرار می گیرد؛ در این زمینه روایات زیاد است که در مطلب قبلی ذکر شد. در این جا فقط برای یادآوری به چند روایت که بعضی از آن ها قبلاً هم ذکر شده است، به طور خلاصه اشاره می کنیم:

۱. امام سجّاد ضمن روایتی طولانی می فرماید:

... يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّ أَجَلَكَ أُسْرِعُ شَيْءٌ إِلَيْكَ... وَصِيْرَتَ إِلَى قَبْرِكَ وَحِيداً فَرَدَّ إِلَيْكَ فِيهِ رُوحَكَ وَافْتَحَمَ عَلَيْكَ فِيهِ مَلَكَانِ نَاكِرٌ وَنَكِيرٌ لِمَسَاءَلَتِكَ وَشَدِيدِ امْتِحَانِكَ. (۱)

... ای فرزند آدم! همانا اجل تو با بیشترین سرعت به سمت تو روان است و تو به منزلی تنها خواهی رفت؛ پس روح تو به تو بازگشته و فرشتگان منکر و نکیر، جهت پرسش و امتحانی سخت ناگهان بر تو وارد می شوند....

ص: ۲۳۱

۱- الکافی، ج ۸، ص ۷۲؛ این روایت در گفتار قبل به طور مفصلاً بیان شد.

۲. در روایت دیگر از آن حضرت آمده است:

يُسْأَلُ الْمَيِّتُ فِي قَبْرِهِ عَنْ خَمْسٍ ...

از مرده در قبرش از پنج چیز سؤال می شود.

۳. در روایتی، امام صادق علیه السلام فرمودند:

يَجِيءُ الْمَلَكَانَ مُنْكَرٌ وَنَكِيْرٌ اِلَى الْمَيِّتِ... فَيَسْأَلَانِ الْمَيِّتَ.

۴. بعضی از روایات تصریح دارند که هم از مؤمن و هم از کافر سؤال خواهد شد. در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است:

يُقَالُ لِلْمُؤْمِنِ فِي قَبْرِهِ مَنْ رَبُّكَ... وَيُقَالُ لِلْكَافِرِ مَنْ رَبُّكَ.

و روایات دیگری که در این باره وجود داشت، همه دلالت می کنند بر این که از عموم مردگان در قبر، سؤال می شود.

برخی از محققین و مفسرین معاصر در رابطه با همین روایات چنین می نویسند:

لیکن قول حق مفاد روایاتی است که همه انسان ها را مشمول سؤال و جواب می داند؛ گرچه شدت و ضعف دارد؛ برخی کمتر و بعضی بیشتر مورد سؤال قرار می گیرند. (۱)

گروهی از دانشمندان، برزخیان را به سه دسته متفاوت تقسیم نموده اند. مؤمن خالص، کافر خالص و مستضعفانی که متوسط بین این دو گروه هستند. به عقیده آنان، سؤال قبر مخصوص کسانی است که ایمان محض دارند و یا کافر

ص: ۲۳۲

۱- تفسیر موضوعی قرآن کریم، معاد در قرآن، ج ۴، ص ۲۱۴.

محض هستند، اما مستضعفانی که متوسط بین آن دو گروه هستند، در قبر سؤالی از آنان به عمل نمی آید. بلکه از آنان به طور موقت دست کشیده می شود و به حال خود رها می شوند تا هنگامی که در قیامت محشور شوند و در آن روز است که به مسائل و امور مربوط به آنان رسیدگی می شود. این اندیشوران برای اثبات ادعای خود به روایات زیر استناد می کنند:

۱. در صحیح محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام آورده است که آن حضرت فرمود:

لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضًا أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحَضًا. (۱)

در قبر سؤال نمی شود مگر از کسی که مؤمن خالص و یا کافر خالص باشد. (مقصود از ایمان و کفر محض این است که از نظر فکری مستضعف نبوده و برای خود عقیده ای را برگزیده است.)

۲. ... عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّمَّا يُسْأَلُ فِي قَبْرِهِ مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضًا وَالْكُفْرَ مَحَضًا وَأَمَّا مَا سَوَى ذَلِكَ فَيُلْهَى عَنْهُ. (۲)

ابن بکیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: سؤال قبر به کسانی اختصاص دارد که واجد ایمان خالصند و یا دارای کفر خالص و دیگر گروه ها واگذارده شده و متروکند و مورد سؤال واقع نمی شوند.

ص: ۲۳۳

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۳۶، ح ۴.

۲- همان، ص ۲۳۵، ح ۳. این روایت به همین مضمون از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

۳. ابی بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده:

لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضاً أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحَضاً وَالْآخِرُونَ يُلْهَوْنَ عَنْهُمْ. (۱)

در قبر سؤال نمی شود مگر از کسی که ایمان را به طور کامل خالص کرده و یا دارای کفر محض باشد و دیگران رها می شوند.

۴. عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ مِنَ الْمَسْئُولُونَ فِي قُبُورِهِمْ؟ قَالَ: مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ وَ مَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ قَالَ قُلْتُ فَبَقِيَّتِهِ هَذَا الْخَلْقِ قَالَ يُلْهَى وَ اللَّهُ عَنْهُمْ مَا يُعْجَبُ بِهِمْ. (۲)

همچنین حضرمی از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که به آن حضرت گفتم: اصلحک الله! از کدام کسان در قبر سؤال می شود؟ فرمود: آن که ایمان را خالص کرده و آن که کفر را خالص کرده است. یعنی مؤمن محض و کافر محض. گفتم: بقیه چطور؟ فرمود: به خدا قسم رها کرده می شوند و اعتنایی به آن ها نیست.

۵. مرحوم صدوق یک روایت را مرسلأ در «فقیه» نقل کرده است:

لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضاً أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحَضاً وَالْبَاقُونَ مَلْهُوٌّ عَنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۳)

در قبر از کسی سؤال نمی شود مگر آنان که ایمان را خالص کرده اند و یا این که کافر محض باشند و دیگران متروکند تا روز قیامت.

ص: ۲۳۴

۱- همان، ص ۲۳۵، ح ۱. این روایت از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است با مختصر تفاوت.

۲- همان، ص ۲۳۷، ح ۸.

۳- ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۵۳۰.

کلمه «یلهی» و «ملهو» در این روایات آمده است، معنای واژه «لهو» قابل بررسی است.

لغت شناسان آن را به معنای غافل شدن، فراموش کردن، ترک ذکر و یاد کردن می دانند. (۱)

علامه مجلسی نیز می گوید:

در این جا معنای حقیقی لهو مراد نیست، بلکه تعبیری است کنایی از اینکه از آنان در خصوص پاداش، کیفر و سؤال مورد تعرض قرار نمی گیرند. (۲)

همان بزرگوار در جای دیگر می نویسد:

أَنَّهُ لَا يَسْأَلُ عَنِ الْمُسْتَضْعَفِينَ الْمَتَوَسِّطِينَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ. (۳)

از مستضعفین متوسطینی که بین ایمان و کفر قرار دارند، سؤال نمی شود.

مرحوم شیخ مفید نیز این نظریه را پذیرفته و چنین می نویسد:

وقد ورد عن أئمة الهدى عليهم السلام أنهم قالوا ليس يعذب في القبر كل ميت وإنما يعذب من جملتهم من محض الكفر ولا ينعم كل ماضٍ لسبيله وإنما ينعم منهم من محض الإيمان محضاً فأما سوى هذين الصنفين فإنه يلهى عنهم وكذلك روى أنه لا يسأل في قبره إلا هذان الصنفان خاصه. (۴)

ص: ۲۳۵

۱- القاموس المحيط، ص ۱۷ - ۱۸.

۲- مرآة العقول، ج ۱۴، ص ۲۰۷.

۳- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۰.

۴- مسائل السرويه، ص ۶۳ و ۶۲.

از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است که: هر مرده ای در قبر گرفتار عذاب نمی شود، بلکه کافر محض عذاب می شود. و هر مرده ای به نعمت نمی رسد بلکه مؤمن محض متنعم است و غیر این دو گروه مورد توجه و تعرض قرار نمی گیرند. همچنین روایت شده است که به جز این دو گروه در قبر مورد سؤال قرار نمی گیرند.

خلاصه اینکه از مضمون مجموع این روایات، این مطلب دانسته می شود که متوسط ها و مستضعفان مورد سؤال قرار نمی گیرند، ولی از این روایات نه ثواب و عذاب برزخی استفاده می شود و نه عدم آن، بلکه روایات در این باره ساکت هستند.

امّا برخی از بزرگان در این باره گفته اند که از عدم سؤال در عالم برزخ عدم ثواب و عذاب را استنباط می کنیم. ما عین عبارت ایشان را نقل می کنیم:

امّا اینکه آیا متوسط ها عذاب و ثواب برزخی دارند یا نه. چیزی در این باره صریحاً بیان نشده است، ولی می شود از عدم سؤال، عدم عذاب را استنباط کرد بلکه مقتضای اطلاق لهو و عدم تعرض به حال آنان که در روایات غیر معتبره آمده است نیز نفی عذاب و حتی نفی ثواب است. (۱)

اما این استنباط، قابل تأمل است؛ برای اینکه اگر با دقت مضامین روایات را مورد توجه قرار دهیم، از عدم سؤال که در روایات آمده است، عدم ثواب و عذاب را نمی توان استنباط کرد زیرا هیچ ملازمه ای بین عدم سؤال از میت و عدم عذاب و ثواب وجود ندارد بلکه ممکن است سؤال از متوسطین و مستضعفان صورت

ص: ۲۳۶

۱- روح از نظر دین، عقل و علم روحی جدید، ص ۱۸۶.

نگیرد، زیرا آنان شرایط پریش را دارا نیستند امّا بعد از آن، در برزخ، لطف و رحمت واسعه الاهی متناسب حال آنان نصیبتان گردد و ثوابی عنایت فرماید.

به هر صورت، نفی ثواب از مستضعفین و متوسط های اهل ایمان بسیار بعید به نظر می رسد. تأیید این ادعا صحیحه ضریس است که از امام باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت از ثواب و تنعم جزئی اطفال و مستضعفین و صالحین غیر امامیه نیز خبر می دهد. روایت بسیار مفصل است. ما مقدار مورد نیاز را در این جا می آوریم:

... فَمَا حَالُ الْمُؤَحِّدِينَ الْمُقَرَّبِينَ بِنُبُوهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ الْمُؤَدَّبِينَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَلَيْسَ لَهُمْ إِمَامٌ وَلَا يَعْرِفُونَ وَلَا يَتَّكُمُونَ؟ فَقَالَ: أَمَّا هَؤُلَاءِ فَإِنَّهُمْ فِي حُفْرَتِهِمْ لَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا فَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ وَلَمْ يُظْهِرْ مِنْهُ عَدَاوَةً فَإِنَّهُ يُخَدُّ لَهُ خَدٌّ إِلَى الْجَنَّةِ الَّتِي خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْمَغْرِبِ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْهَا الرُّوحُ فِي حُفْرَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَيَلْقَى اللَّهَ فَيَحَاسِبُهُ بِحَسَنَاتِهِ وَسَيِّئَاتِهِ فِيمَا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ فَهَؤُلَاءِ مَوْقُوفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ. قَالَ:

وَكَذَلِكَ يَفْعَلُ اللَّهُ بِالْمُسْتَضْعَفِينَ وَالْبُلْبُلِ وَالْأَطْفَالِ وَأَوْلَادِ الْمُسْلِمِينَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ فَأَمَّا النَّصَابُ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ فَإِنَّهُمْ يُخَدُّ لَهُمْ خَدٌّ إِلَى النَّارِ الَّتِي خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْمَشْرِقِ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْهَا اللَّهَبُ وَالشَّرُّ وَالِدُّخَانُ وَفَوْرَةُ الْحَمِيمِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ... (۱)

راوی روایت که ضریس است از حال مسلمانانی که به خداپرستانی که به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اقرار دارند، امّا امامت ائمه عليهم السلام را قبول ندارند، سؤال می کند.

ص: ۲۳۷

امام علیه السلام جواب می دهد: آنان در گودال هایی هستند و از آن ها خارج نمی شوند؛ افرادی که از ایشان عمل صالح داشته و دشمنی آنان (نسبت به ائمه عترت علیهم السلام) آشکار نگردیده باشد، راهی به سوی بهشت (برزخی) برای آنان باز می شود که خداوند آن را در مغرب آفریده است و روحی (نسیمی) بر آنان از آنجا می رسد تا روز قیامت که پس از حساب بدی ها و خوبی های آنان، یا بهشت می روند و یا جهنم. و به همین صورت، خداوند با مستضعفان و ابلهان و اطفال و بیچه های مسلمانان که قبل از بلوغ مرده اند، معامله می کند.

و اما ناصبی ها، راهی از آتش که خداوند آن را در مشرق خلق فرموده، به سوی قبور آنان باز می شود که شعله، شرر، دود و حرارت شدید بر آنان تا روز قیامت وارد می گردد.

جهت توضیح بیشتر توجه شما خوانندگان عزیز را به یک روایت جلب می کنیم تا بتوانیم ترسیم گر چهره ای هرچند ناقص از این مسأله مهم و پیچیده باشیم.

کسانی که بر اثر نداشتن ایمان خالص یا کفر خالص از سؤال قبر معاف اند. و مغفول و متروک خواهند بود، امام باقر علیه السلام از چند گروه نام برده است:

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَحُمْرَانَ أَوْ أَنَا وَبُكَيْرٍ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ: إِنَّا نَمُدُّ الْمِطْمَارَ قَالَ وَمَا الْمِطْمَارُ قُلْتُ: التُّرْبُ فَمَنْ وَافَقْنَا مِنْ عَلَوِيٍّ أَوْ غَيْرِهِ تَوَلَّيْنَاهُ وَمَنْ خَالَفْنَا مِنْ عَلَوِيٍّ أَوْ غَيْرِهِ بَرِئْنَا مِنْهُ فَصَالَ لِي يَا زُرَّارَةُ قَوْلُ اللَّهِ أَصِدَقُ مِنْ قَوْلِكَ فَأَيُّنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا

الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا أَيْنَ الْمُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ الَّذِينَ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا أَيْنَ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ أَيْنَ الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ. (۱۱)

زراره می گوید: من و حمران (یا برادر دیگرم بکیر) بر امام باقر علیه السلام شرفیاب شدیم. به حضرت عرض کردم: ما ریسمان سنجش افکار و اعمال را به کار می بریم و معتقدات و اعمال افراد را اندازه می گیریم. هر کس با ما موافق بود او را دوست می داریم خواه از سادات علوی باشد و خواه از افراد عادی. و هر کس بر خلاف ما باشد (به عنوان گمراه و اهل هلاک) از او بیزاری می جویم. خواه علوی باشد یا غیر علوی.

امام باقر علیه السلام فرمود: زراره، گفته خداوند از گفته تو صادق تر است و به واقع و راستی منطبق تر. اگر گفته تو صحیح باشد، پس موضع مردان و زنان مستضعف کجاست؟ آنانکه نمی توانند راه سعادت خود را بیابند و خویشان را از استضعاف برهانند؟ پس موضع آنانی که سرنوشتی مجهول دارند و باید در امید و انتظار امر الاهی باشند کجا است؟ موضع آنانی که کارهای خوب و بدشان به هم آمیخته و از پایان کار خویش آگاهی ندارند کجاست؟ موضع اصحاب اعراف کجا است؟ موضع کسانی که باید مورد حمایت مالی واقع شوند تا دلشان به حق الفت پذیرد و به دین الاهی گرایش یابند کجاست؟

برای این که این گروه ها را بهتر بشناسیم، با استفاده از بعضی روایات

ص: ۲۳۹

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۸۲.

پیرامون هر یک به اختصار توضیح داده می شود:

زُرَّارَةَ قَالَ سَيَأْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ فَقَالَ هُوَ الَّذِي لَمَّا يَهْتَدِي حِيلَهُ إِلَى الْكُفْرِ فَيَكْفُرُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ لَا يَسِيءُ تَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسِيءُ تَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ فَهُمْ الصَّبِيَّانُ وَمَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصَّبِيَّانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمْ الْقَلَمُ. (۱)

زراره از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: مستضعف کیست؟ فرمود: کسی است که نه راهی به کفر دارد و نه راهی به ایمان. قادر نیست مؤمن شود و قادر نیست کافر گردد. اینان گروه اطفالند و آن قسم مردان و زنانی که عقلی همانند عقل کودکان دارند نیز از این گروهند (مثل ابلهان و دیوانگان) و قلم تکلیف از آنان برداشته شده است.

جمیل بن درّاج از زراره در این ماجرا نقل می کند که امام علیه السلام فرمود:

حَقِيقٌ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخَلَ الضُّلَّالَ الْجَنَّةَ. (۲)

ای زراره! حق است بر خدا که گمراهان (نه کافران و جاحدان) را به بهشت ببرد.

ص: ۲۴۰

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۰۴.

۲- غیبت طوسی، ص ۴۶۰. - البته در کتاب اصول کافی در داخل گروه کلمه [لا] قبل از یدخل ذکر شده و مولی محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی با توجه به عبارت لایدخل روایت ذکر و توضیح داده است اما در کتاب بحار به نقل از کتاب غیبت شیخ طوسی بدون کلمه لا ذکر شده است (کافی، ج ۲، ص ۳۸۳، ح ۳، باب اصناف الناس؛ شرح اصول کافی، ج ۱۰، ص ۵۳، باب اصناف الناس؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۹۰، باب ۱۳) البته از سیاق روایت و استدلال امام باقر علیه السلام بدست می آید که امام علیه السلام گمراهی مستضعفین را توجیه می کند و آن را تعدی نمی دانند. (محقق)

بعضی از مستضعفین هستند که نیروی عقلشان طبیعی است و گرفتار نارسائی درک و کمبود فکر نیستند. اینان اگر در شرایط آزاد قرار گیرند و مصمم شوند می توانند راه مستقیم را بیابند و آگاهانه به خدا و تعالیم الهی ایمان بیاورند و می توانند به انحراف گرایش یابند و کفر را بر ایمان برگزینند. اما مستکبران خودخواه و صاحبان زر و زور، آنان را ضعیف و ناچیز شمرده، شخصیتشان را سرکوب کرده و سدّ راه فعالیت های علمی و دینی آن ها شده اند. این گروه در حال استضعاف و در موقعی که اسیر مستکبران خودکامه هستند نه از ایمان برخوردارند و نه کافرند. (۱)

عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِيانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُسْتَضْعَفِينَ. فَقَالَ:.... هُمْ لَيْسُوا بِالْمُؤْمِنِينَ وَلَا بِالْكَفَّارِ وَمِنْهُمْ الْمُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (۲)

ابان می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مستضعفین سؤال کردم. فرمود: آنان نه در زمره مؤمنان اند و نه در زمره کافران. بلکه در انتظار امر خدا هستند. (که از آن ها به مرجون لأمر الله) یاد می شود.

مستضعفینی که از جهت ساختمان طبیعی، کمبود عقل و هوش ندارند و استضعافشان تنها از ناحیه مستکبرین است دو گروهند؛

گروه اول کسانی هستند که قادرند خود را از استضعاف برهانند، منطقه نفوذ مستکبرین بی ایمان را ترک گویند، به محیطی بروند که فراگیرترین معارف الهی برای آنان میسر باشد و بتوانند در پرتو سعی و عمل، خویشان را از سرمایه گرانقدر ایمان برخوردار سازند.

ص: ۲۴۱

۱- معاد از نظر روح و جسم، ص ۲۵۱.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۰۵.

گروه دۆم کسانی هستند که در محیط زندگی آنان، نه عالمی وجود دارد که بتوانند تعالیم الاهی را از وی فراگیرند و نه قادرند برای خود چاره ای بیندیشند و خویشان را از محیط فاسد مستکبرین آزاد سازند و به منطقه مساعدی مهاجرت نمایند. قرآن شریف که نسخه حیات بخش و شفا دهنده بشر است، وضع این هر دو گروه را بیان نموده است:

{إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا}. (۱)

کسانی را که فرشتگان مرگ، قبض روح می کنند در حالی که به نفس خویش ستمکار بوده اند، از اینان می پرسند در چه وضعی به سر بردید و دوران عمر را چگونه گذراندید؟ پاسخ می دهند: ما در محیط زندگی خویش مستضعف بودیم و از خود اراده و اختیاری نداشتیم. فرشتگان می گویند: مگر زمین خدا گسترده نبود تا در آن مهاجرت کنید و خویشان را از منطقه شرک خارج سازید؟ پس جایگاه این گروه جهنم است و چه بازگشتگاه بدی است.

آیه شریفه در ادامه درباره وضع مستضعفینی که مهاجرت و رسیدن به حقیقت برایشان ممکن نیست، چنین می فرماید:

{إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَشَاءُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفْوًا غَفُورًا}. (۲)

ص: ۲۴۲

۱- نساء / ۹۷

۲- نساء / ۹۸ و ۹۹.

مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکان که ناتوان بودند و گریز و چاره ای برایشان میسر نبود و راهی (به نجات خود) نمی یافتند. آن ها امیدوار به عفو و بخشش خدا باشند، که خدا گناهشان را می بخشد و خدا بخشنده و آمرزنده است.

خداوند درباره گروهی که از جهت رحمت یا عذاب الاهی سرنوشتی مجهول دارند و باید در انتظار امر الاهی بمانند، چنین می فرماید:

{وَأَخْرَجُوا مُرَجُومَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ}. (۱)

و برخی دیگر (از گناهکاران) آن هایی هستند که کارشان بر مشیت خدا موقوف است یا آنان را عذاب کند و یا از گناهشان درگذرد، و خدا دانا و حکیم است.

از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود:

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدَى فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِيٍّ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ لِلَّهِ فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ. (۲)

علی علیه السلام بابی از ابواب هدایت است؛ هر که از این در داخل شود مؤمن است و هر که از آن خارج شود کافر است و هر کس که نه به این در داخل شود و نه از آن خارج گردد، در زمره طبقه ای است که کارش واگذار به خداست.

ص: ۲۴۳

۱- توبه / ۱۰۶.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۸۸، ح ۱۸.

و نیز در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَفَقُوا وَلَمْ يَجْحَدُوا لَمْ يَكْفُرُوا.

اگر مردم آن گاه که نمی دانند، توقف کنند و در صدد انکار برنمایند، کافر نمی شوند. (۱)

از امام باقر علیه السلام در این رابطه روایتی آمده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ {وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ}. قَالَ: قَوْمٌ كَانُوا مُشْرِكِينَ فَفَتَلُوا مِثْلَ حَمْزِهِ وَجَعَفَرٍ وَأَشْبَاهَهُمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُمْ دَخَلُوا فِي الْإِسْلَامِ فَوَحَّدُوا اللَّهَ وَتَرَكُوا الشِّرْكَ وَلَمْ يَعْرِفُوا الْإِيمَانَ بِقُلُوبِهِمْ فَيَكُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَجِبَ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَلَمْ يَكُونُوا عَلَى جُودِهِمْ فَيَكْفُرُوا فَتَجِبَ لَهُمُ النَّارُ فَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ {إِمَّا يَعِدُّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ}. (۲)

امام باقر علیه السلام در تفسیر جمله ای از قرآن که ذکر شده {وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ} فرمود: اینان قوم مشرکی بودند که مردان بزرگی چون حمزه و جعفر و نظائر اینها را در ایام شرک کشته اند، سپس به اسلام گرایش یافته اند، موحد شده اند و از شرک دست کشیده اند اما آنطور که باید ایمان را نشناخته اند و به آن معرفت قلبی ندارند تا از گروه مؤمنین واقعی به حساب آیند و مستحق بهشت باشند و همچنین در انکار و الحادشان باقی نمانند تا از کفار محسوب شوند و مستحق عذاب باشند. آنان با این حالت، سرنوشتی مجهول

ص: ۲۴۴

۱- همان، ح ۱۹.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۰۷.

دارند. باید در انتظار امر الاهی باشند یا عذابشان می کند یا مشمول رحمتشان قرار می دهد.

نیز روایتی است از امام صادق علیه السلام ذکر شده که اصحاب اعراف گروهی هستند که اعمالشان مجموعه ای است از خوبی ها و بدی ها به طور مساوی:

عَنْ حَمْرَةَ بْنِ الطَّيَّارِ قَالَ... قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَمَا أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ؟ قَالَ: قَوْمٌ اسْتَيْتَوْتُ حَسَنَاتُهُمْ وَسَيِّئَاتُهُمْ فَإِنْ أَدْخَلَهُمُ النَّارَ فَبَدُنُوهُمْ وَإِنْ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ فَبَرَحَمَتِهِ. (۱)

حمزه طیار می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره اصحاب اعراف سؤال کردم. فرمودند: اینان قومی هستند که کارهای خوب و بدشان مساوی است. اگر خداوند آنان را به آتش ببرد و معدّب سازد به سبب گناہانی است که مرتکب شده اند و اگر در بهشتشان جای دهد و متنعمشان نماید در پرتو رحمت او است که شامل حالشان گردیده است.

درباره گروهی که باید مورد حمایت مالی و محبت اخلاقی قرار گیرند تا دلشان به حق الفت پذیرد و به دین الاهی گرایش یابند و به «مؤلفه القلوب» یاد می شوند، امام باقر علیه السلام ضمن روایتی چنین می فرماید:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ... وَهُمْ قَوْمٌ وَحَدُوا اللَّهَ وَخَرَجُوا مِنَ الشُّرْكِ وَلَمْ تَدْخُلْ مَعْرِفَهُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قُلُوبُهُمْ وَمَا جَاءَ بِهِ فَتَأَلَّفَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَأَلَّفَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِكَيْمَا يَعْرِفُوا. (۲)

ص: ۲۴۵

۱- همان، ص ۳۷۱.

۲- همان، ص ۴۱۲.

امام باقر علیه السلام فرمودند: ...این گروه (مؤلفه القلوب) مردمی هستند که توحید را پذیرفته و از شرک خارج شده اند ولی هنوز نه معرفت رسول خدا در قلبشان جای گرفته و نه به آنچه از طرف باری تعالی بر وی نازل شده است، دل بسته اند. از این رو پیامبر گرامی با مهر خود، قلوب آنان را تألیف می نمود و همین روش را مؤمنین بعد از پیغمبر نیز به کار می بستند تا تدریجاً پیامبر خدا و دینی که بر وی نازل شده است، بشناسند.

نتیجه آن که چند گروه هستند که نه در ردیف مؤمنین خالص اند و نه از گروه کفار خالص. آن چه که مجموعاً از روایات استفاده می شود این است که آنان در قبر مورد سؤال واقع نمی شوند زیرا واجد شرایط پرسش نیستند و حسابشان در قیامت روشن می گردد. والله هو العالم.

البته ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا انبیا و اوصیا علیهم السلام در عالم برزخ مورد سؤال قرار می گیرند یا خیر؟ هر چند روایات در این مورد، عام هستند و استثنایی بیان نشده است؛ اما نفیاً یا اثباتاً به دلیل روشنی دست نیافتیم. بنابراین باید به عجز خود اعتراف کرده، درباره آن توقّف نمود؛ و علم آن را به خداوند حکیم و علیم واگذار کرد.

(د) حکمت سؤال منکر و نکیر

هیچ حادثه ای در این عالم، بدون حکمت و هدف نیست. به اصطلاح علمای کلام و علمای فنّ اصول فقه، اوامر و نواهی ذات حق، تابع مصالح و مفاسد واقعی است. مسلماً آن چه را که خداوند اراده کرده و انجام می دهد، برخاسته از حکمت اوست؛ اگرچه بشر به فلسفه وجودی و اسرار فعل الاهی پی نبرد. سؤال

نکیر و منکر هم قطعاً طبق حکمت الاهی و مصلحت بندگانش انجام می گیرند؛ ولی مصلحت آن چیست؟ ممکن است همان مطلبی باشد که مرحوم فیض کاشانی گفته است:

الحکمه فی سؤال منکر و نکیر إنّ الملائکه طعنت لبني آدم حيث قالوا: {أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ} فردّ الله تعالى عليهم وقال: {إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ} فبعث الملكين إلى قبر المؤمن ليسألاه من ذلك الخبر. فيأمرهما أن يشهدا بين يدي الملائکه بما سمعا من عبده المؤمن. لأنّ اقل الشهود اثنان ثم يقول الله تعالى: يا ملائکتی! قد اخذت بروحه وترکت ماله لغيره وزوجته فی حجر غيره وجاریته لغيره وضياعه لغيره واحیائه لغيره فيسئل به ببطن الأرض فلم يجب عن أحدٍ إلّا عنی. فقال: الله ربّي ودينی الاسلام ونبیّی محمّد صلی الله علیه و آله وسلم لتعلموا إنّي أعلم ما لا تعلمون. (۱)

حکمت سؤال نکیر و منکر این است که فرشتگان به بنی آدم طعنه زدند و گفتند: «خدایا! آیا در زمین کسی را می آفرینی که در آن فساد و خونریزی نماید؟» خدای تعالی هم به آن ها فرمود: {إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ} از این روی دو فرشته را به قبر مؤمن می فرستد تا این که از او سؤال کنند؛ سپس به آنان امر می کند تا آن چه را از بنده مؤمن درباره خدا شنیده اند، نزد (سایر) فرشتگان شهادت دهند؛ چرا که کم ترین گواهان دو نفر هستند؛ آن گاه خدای تعالی می فرماید: ای فرشتگان! من، روح او را گرفتم؛ مال همسر، کنیز،

ص: ۲۴۷

زمین کشاورزی و دوستان او را برای دیگران گذاردم؛ پس در دل زمین از او سؤال می شود؛ امّا او فقط درباره من پاسخ گوید. می گوید: پروردگار من خداست و دینم اسلام و پیامبرم محمد صلی الله علیه و آله وسلم است. و این بدان جهت است که بدانید: {إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ}؛ می دانم چیزی را که شما نمی دانید.

البته علاوه بر حکمتی که مرحوم فیض ذکر کرده است، به نظرم فایده و حکمت دیگری نیز دارد که از نظر تربیتی و روانی آثار فراوان و فوق العاده ای در زندگی انسان خواهد داشت. وقتی انسان بداند که بعد از مردن و قبل از برپایی قیامت در اولین منزل اخروی (در عالم قبر) هم بازخواست می شود و از مهم ترین مسائل اعتقادی، اعمال، عمر و مال او، حتی از کسانی که با او دوست و رفیقند سؤال می شود، این انسان بیدار گشته و وضعیت زندگی او تغییر می کند. توجه به آیات و روایات ائمه هدی علیهم السلام درباره قبر و سؤال در آن، موجب توجه بیشتر او به خدا و قیامت می گردد و طبعاً ترس از عذاب پرسش و پاسخ در برنامه های زندگی انسان هم تأثیر بسزایی خواهد داشت چنانکه او را به راه وظیفه شناسی و درستکاری سوق می دهد و به نسبت اعتقادی که در باطن به ثواب و عقاب الاهی دارد، از گناه و ناپاکی اجتناب می نماید. شاید بتوان گفت این از مهم ترین حکمت های سؤال نکیر و منکر باشد.

مطلب دوم: حیات در قبر

یکی از مهم ترین و پیچیده ترین مسائل که شایسته طرح و بررسی است، مسأله حیات در قبر بعد از جدایی روح از بدن دنیوی است؛ که آیا سؤال و جواب، فشار و

عذاب در قبر، تنها با روح میت صورت می گیرد و جسد به حالت مردگی خود باقی است؟ و یا در موقع سؤال و جواب و مجازات، روح مرده به جسد ملکی خود در عالم قبر برمی گردد؟ یعنی روابط و علاقه که بین روح انسان و بدن مادی او بوده، دوباره در قبر برقرار می شود و حیات نو به دست می آید؟ به عبارت روشن تر، سؤال و جواب، روحانی است هرچند با بدن مثالی و یا هم روحانی و جسمانی؟ اکنون ما در این باره به خواست خدا به تحقیق این مسأله می پردازیم.

درباره زندگی در عالم قبر و چگونگی آن، محدّثین و متکلمین و مفسّرین به اختلاف سخن گفته اند و اقوال گوناگون مطرح گردیده است. اما معروف و مشهور دو قول است که باید بیشتر مورد توجه قرار بگیرد:

۱. بعضی گفته اند: روح انسان در شب اول قبر به بدن یا باقیمانده آن برمی گردد و مدّتی زنده می شود و مورد پرسش قرار می گیرد. سپس دوباره بدن را تا قیامت ترک می گوید.

۲. قول دوم این است که؛ سؤال و جواب قبر، از روح است نه از جسم.

امّا با بررسی آیات و روایات، به نظر می رسد قول دوم حق باشد که سؤال در عالم قبر مربوط به جسم مادی نیست بلکه به روح در قالب جسم مثالی ارتباط دارد. کالبد انسان، پس از قطع رابطه با روح، نه احساسی دارد و نه حیاتی، تا مورد سؤال قرار گیرد. چنانچه قبلاً یاد آور شدیم که در روایات حقیقت و واقعیت برزخ و قبر یکی قلمداد شده است. یعنی مقصود از قبر در این مضامین، وجود مادی آن نیست، بلکه مقصود همان عالم برزخ است.

طبعاً سؤال در قبر، مربوط به بدن مثالی غیر از بدن مادی خواهد بود که شبیه بدن های دنیایی است، نه اینکه روح مجرد در عالم برزخ بدون بدن باشد.

بنابراین به طور خلاصه چند روایت را به عنوان نمونه می آوریم:

۱. عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... فَإِذَا قَبَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: چون خداوند روح مؤمن را قبض می کند، او را در قالبی مانند قالب دنیا قرار می دهد، سپس در همان قالب ها می خورند و می آشامند و وقتی کسی بر او وارد می شود، او را به همان چهره ای که در دنیا بوده است، می شناسد.

۲. قَوْلُهُ وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَرْزَخُ الْقَبْرُ وَهُوَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (۲)

در این روایت اگر دقت صورت گیرد، قبر در مقابل آخرت قرار گرفته است و مژده و نعمت، برای مقرّبین در گاه الاهی و عقاب برای گنجهکاران در قبر می باشد و بهشت برین در آخرت اعطا می گردد. پیداست که مراد از قبر، عالم برزخ است نه این حفره تنگ و تاریک.

جمله: {وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ} تعبیر جامع و گویایی از خصوصیات کلی برزخ است و اینکه آیه را به جمله {إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ} خاتمه داده است، این موضوع را می رساند که اقامت ارواح در عالم برزخ تا روز بعث و

ص: ۲۵۰

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۶ و ۷.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸.

رستاخیز ادامه دارد، و با اعلام رستاخیز، عمر برزخی انسان به پایان رسیده و وارد مقام خلود می شود و این در واقع، تحوّل دیگری در حرکت انسان به سوی پروردگار است. بنابراین چقدر شایسته است که آدمی غفلت را از خود دور کرده و جمله {رَبِّ ارْجِعُونِ} را بر زبان جاری سازد، شاید بتواند خود را از این طریق آراسته نماید، چون این تذکر از جانب حق تعالی لطفی برای بندگان است که متوجه اعمال خود در این دنیا باشند و بدانند مرحله ای در پیش است که گروهی به نعمات الاهی مرزوق باشند و جمعی به اشدّ عذاب گرفتار شوند.

۳. وَ لَكِنِّي وَ اللَّهُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبُرْزُخِ قُلْتُ وَمَا الْبُرْزُخُ قَالَ الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند از برزخ شما شیعیان هراسانم، پرسیدند: برزخ چیست؟ آن حضرت فرمود: قبر، از لحظه مرگ تا فرارسیدن قیامت برزخ می باشد.

پس حیات قبر، تا ظهور قیامت امتداد می یابد، در صورتی که جسم می سوزد و یا می پوسد، و قبر ظاهریش هزاران بار زیر و رو می شود، مراد از قبر، جایگاه روح در عالم برزخ است. چون همه عالم برزخ که جولانگاه یک روح نیست بلکه هر روحی پایگاه و جایگاه محدود و مناسب اعمال خویش را دارد و نامش قبر است.

در این باره روایات، زیاد است که در فصل های گذشته ذکر گردید و در آینده در بحث فشار قبر نیز صحبت خواهیم کرد.

ص: ۲۵۱

همچنین برخی از محققین معاصر نوشته اند: «ولی در روایات چیزی که گواهی دهد که بدن عنصری زنده می شود، و به پرسش ها پاسخ می گوید چیز صریحی جز یکی دو روایت به چشم نمی خورد... سؤال و فشار و عذاب قبر همگی مربوط به بدن دیگر غیر از بدن عنصری خواهد بود».(۱)

برخی دیگر گفته اند: «به هر حال چند روایت دلالت دارد که جواب میت و مجازات او جسمانی می باشد و مرده در قبر زنده می شود ولی اکثر این روایات، ضعیف السند هستند و

موجب اطمینان نمی شوند. والله العالم».(۲)

امّا نظریه اول: بعضی از محدّثین و متکلمین عالی مقام، کلمه «قبر» را به همین حفره خاکی تفسیر نموده اند! از سوی دیگر، دیده اند که روح پس از مفارقت از بدن در دنیا جسمش به جماد بیجان مبدل شده و سؤال از جماد معقول نیست. پس باید گفت روح در قبر به جسم مادی مرده برگشته و پس از سؤال و جواب با بازپرسی های الهی دوباره از بدن خارج می شود!

این گروه برای اثبات ادّعای خود دو دلیل ارائه نموده اند:

الف) دلیل قرآنی:

{قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ}. (۳)

می گویند: ای پروردگار ما، ما را دو بار میرانیدی و دو بار زنده

ص: ۲۵۲

۱- منشور جاوید، ج ۹، ص ۲۳۸.

۲- روح از نظر دین، عقل و علم روحی جدید، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۳- غافر / ۱۱.

ساختی و ما به گناهانمان اعتراف کرده ایم. آیا بیرون شدن را راهی هست؟

از این آیه استفاده می شود که کفار پس از آن که قدرت لا- یزال الاهی را با تمام وجود درک کرده اند و به روز حساب و وجود کیفر سخت الاهی یقین نمودند، به کردار زشت خود اعتراف کرده و در پی آن، خروج از آتش را درخواست می کنند. در این گفتار، آنان مسأله دوبار «میراندن» و دوبار «زنده کردن» را مطرح می کنند. اما مراد از این کلام چیست؟ و کجا چنین میراندن و زنده کردنی صورت گرفته است؟ برخی از مفسرین هماهنگ با بعضی از محدثین شده، چنین می گویند که مرگ نخستین همان مرگ طبیعی در دنیا است و مرگ دوم در قبر بعد از زنده شدن برای سؤال. اما احیای اول زنده شدن در قبور و احیای دوم، بعد از نفخ صور و ورود به صحنه قیامت است.

البته ما در کتاب «رجعت در عصر ظهور» درباره تفسیر و اقوالی که در این آیه مطرح گردیده است، مفصل بحث کرده ایم. بحث مجدد رادر اینجا لازم نمی دانم ولی به طور خلاصه می گویم که این آیه دلالت بر ادعای آنان ندارد، زیرا تفسیرهای گوناگون و متضاد قابل طرح است و با وجود احتمالات مختلف، نمی شود به این آیه ادعای مورد نظر را اثبات کرد. بلکه می توان گفت مراد از دو بار میراندن و دوبار زنده کردن، همین جسم است. بنابراین منظور از میراندن اول، همان پایان عمر دنیوی انسان و مرگ او است و احیای اول، هنگام رجعت است که خداوند عده ای را زنده می کند و به دنیا بازمی گرداند و میراندن دوم نیز در همین دنیا و پس از رجعت است و زنده کردن دوم، در قیامت، هنگام زنده شدن همه انسان ها است.

ص: ۲۵۳

شیخ حرّ عاملی (۱) و علامه مجلسی (۲) همین وجه را پذیرفته اند. مرحوم شبّر نیز مرگ و زندگی دوّم در این آیه را، مرگ و زندگی در رجعت، تفسیر کرده اند. (۳)

علی بن ابراهیم در تفسیر قمی، به استناد روایتی از امام صادق علیه السلام این آیه را درباره رجعت دانسته است. (۴)

وقال علی بن ابراهیم فی قوله رَبَّنَا اٰمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاٰحْيَيْنَا اِثْنَيْنِ اِلٰی قوله مِنْ سَبِيْلِ قَالَ الصّٰدِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذٰلِكَ فِی الرَّجْعَةِ. اِنِ اِيَه دَرِبَارَه رَجْعَت اِسْت.

علاوه بر این، اگر کسی جسم مادی اش طعمه حریق گشته و به صورت خاکستر به دست امواج خروشان دریا و یا تندبادها سپرده شود و یا طعمه حیوانات شده، روح مرده به کدام بدن برمی گردد؟! آیا با فقدان بدن مُلکی، سؤال قبر برایش وجود ندارد؟! پس کسانی که از سؤال و عذاب قبر می ترسند بهتر است وصیت کنند که جسمشان را مانند بودائیان بسوزانند تا از حوادث شب اول قبر نجات

یابند و گرفتار سؤال و عذاب شب اول قبر نگردند!

نکته ای که باید مورد توجه و تأمل قرار گیرد اینکه: گرچه منظور از «قبر» در اکثر مضامین روایات، همان عالم برزخ است ولی ناگفته پیداست که ارتباط بین روح انسان در برزخ و بین بدن مادی او در قبر برقرار است. این ارتباط، در اصل از ارتباط روح مجزّد و بدن مادی که در طول زندگی دنیوی با یکدیگر داشتند،

ص: ۲۵۴

۱- الإیقاظ، ص ۵۶.

۲- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۳۷.

۳- تفسیر شبّر، ص ۴۴۰.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۶.

سرچشمه می گیرد، که با جدایی روح از بدن، آن ارتباط و علاقه به کلی از بین نمی رود، بلکه بعد از انقطاع هم این ارتباط در حدّ پایین تری که به صورت یک نوع روابط عینی و تکوینی است، بین این دو وجود دارد. البتّه این سنخیت و ارتباط تکوینی حتّی با تبدّل بدن مادی به ذرّات خاکی و ارضی هم از بین نمی رود و بین روح و ذرّات بدنی او هم این ارتباط و سنخیت وجود دارد. به لحاظ همین ارتباط و علاقه، روح توجّه خاصی به بدن مادی و به نقطه ای که بدن در آن نقطه است دارد که به جاهای دیگر، آن ارتباط و توجّه را ندارد. بر اساس همین ارتباط تکوینی بین روح و بدن، و بین قبر برزخی و قبر خاکی، دستورات و احکام خاصی از واجبات و مستحبات در متون اسلامی وجود دارد، که این دستورات و احکام متوجّه بدن مادی بعد از مرگ و قبر خاکی است، مانند دستورات و احکام مربوط به حمل جنازه میّت و کیفیت آن، و غسل و کیفیت آن و کفن و جزئیات آن، و دفن و خصوصیات آن، و همچنین دستورات و احکامی که مربوط به قبر خاکی بعد از دفن است، مانند لزوم مراعات حرمت قبور و حرمت نبش قبر و استحباب زیارت قبور و استحباب دعا و طلب رحمت و مغفرت در سر قبور و نظایر اینها. در این باره روایات زیادی از ائمّه معصومین علیه السلام داریم که اهل ایمان به زیارت اهل قبور بروند و با آنان به وسیله دعا و طلب رحمت ارتباط بگیرند، در حالی که امکان ارتباط با ارواح و دعا کردن به آنان در همه جا مقدور و ممکن است، ولی بهتر آن است که این عمل نیکو بر سر قبر آنان باشد، چون آنان متوجّه جایگاه و مدفن جسد خود هستند و این امر موجب مسرّت و خشنودی آنان می شود.

ناگفته نماند توضیح این بیانات از آن جهت بود که دانسته شود موضوع عالم برزخ در اولین مرحله همان مسأله عالم قبر است که سرآغاز قدم گذاشتن به سوی حیات برزخی خواهد بود.

ب) دلیل روایی: دلیل دوّم کسانی که قائل اند به اینکه ارواح در قبور به بدن ها برمی گردد و مورد سؤال و جواب قرار می گیرد، مضمون چند روایت است که در کتاب های حدیثی آمده است، ما به طور نمونه تعدادی از آنها را ذکر می کنیم:

۱. قَالَ أَبُو بَصِيرٍ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَدْخُلَانِ عَلَى الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ فِي صُورِهِ وَاحِدَةٍ فَقَالَ لَا قَالَ فَيَقْعِدَانِهِ وَيُلْقِيَانِ فِيهِ الرُّوحَ إِلَى حَقْوَيْهِ فَيَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ. (۱)

ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، نکیر و منکر بر مؤمن و کافر در یک قیافه داخل می شود؟ آن حضرت فرمود: نه، بعد فرمود: میت را می نشانند و تا دو پهلویش روح را وارد بدن او کرده و می گویند: خدایت کیست؟

۲. در حدیث دیگر محمد بن یحیی از امام کاظم علیه السلام نقل نموده است که آن حضرت فرمود:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ثُمَّ

ص: ۲۵۶

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۱۲، کتاب الجنائز؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۴.

يُعِيدَانِ فِيهِ الرُّوحَ فَيُوضَعُ قَلْبُهُ بَيْنَ لَوْحَيْنِ مِنْ نَارٍ فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَخْرِ قِيَامَ السَّاعَةِ. (۱)

آن دو ملک روح را به بدن کافر برمی گردانند، قلبش میان دو صفحه آتش گذاشته می شود، او در این موقع می گوید: خدایا آمدن قیامت را به تأخیر انداز.

۳. رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ ذَكَرَ قَبْضَ رُوحِ الْمُؤْمِنِ فَقَالَ: «ثُمَّ يُعَادُ رُوحُهُ فِي جَسَدِهِ وَيَأْتِيهِ مَلَكَانِ فَيَجْلِسَانِهِ فِي قَبْرِهِ وَيَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ».

از رسول بزرگوار اسلام نقل شده که آن حضرت درباره قبض روح میت فرمود: سپس روح به جسدش بر گردانده می شود و دو ملک در قبرش پیش او می آیند و می گویند: خدایت کیست؟ و دینت کدام است؟

البته در کتاب های اهل سنت نیز اعاده روح به بدن در عالم قبر نقل شده است. در این زمینه ابو عبدالله شمس الدین ابن قیم شاگرد ابن تیمیه مؤسس فرقه وهابیت کتابی به نام «الروح» (۲) نوشته است که روح هنگام سؤال به جسم بازمی گردد.

به هر صورت این نظریه از جهاتی قابل تأمل و شایان دقت است که بیان می گردد:

اولاً: این روایات از نظر سند ضعیف است و قابل اعتماد نمی باشد.

ثانیاً: گذشته از ضعف سند، چگونه ممکن است مرده در قبر تنگ با سقف

ص: ۲۵۷

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۳۸؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۶.

۲- فصل هشتم، ص ۴۱.

کوتاه بنشیند در حالی که جایی برای نشستن ندارد! شاید بتوان گفت که این باور نه با عقل می سازد و نه با منطق. البته نشستن با قالب مثالی اشکالی ندارد، چون ارواح در عالم برزخ با هم می نشینند و حرف می زنند و مکان هم اشغال نمی کنند.

گذشته از همه اینها، طبق روایات متواتر مقصود از قبر، همان زندگی برزخی می باشد که امام صادق علیه السلام فرمود: «عالم برزخ، همان (عالم قبر) است از هنگام مردن تا قیامت». همچنین امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «(قبر) باغی از باغستان های بهشت و یا گودالی از گودال های جهنم است». بنابراین، چند روایت ضعیف و غیر معتبر نمی تواند با احادیث متواتر تعارض کند.

در نتیجه باید گفت روح در قالب جسم مثالی مورد سؤال واقع می شود، زیرا دلیل محکم و قابل اعتمادی بر بازگشت روح به بدن در قبر ظاهری نداریم.

در اینجا لازم می دانیم یک نکته را یادآور شویم و آن اینکه؛ شاید همین نظریه و برداشت که هنگام سؤال نکیر و منکر از انسان، روح به بدن برمی گردد، سبب شده باشد که آپورتونیست های ماتریالیست (۱) و روشنفکران علم زده، دستاویز مناسبی بیابند تا به عقاید مسلم اسلامی بتازند و به عقیده شان یک اشکال غیر قابل جوابی از آن بسازند و بگویند که: عده ای در شب اول قبر، دهان مرده ای را قبل از بستن قبر، پر از آرد نخود کرده اند و ضبط صوتی در قبرش گذاشته اند، تا حقیقت را کشف کنند ولی فردا که رفتند و قبرش را باز کردند، چیزی از آردها از دهان او نریخته بود و در ضبط صوت چیزی ثبت نشده بود و این آزمایش

ص: ۲۵۸

ثابت کرد که سؤال «نکیر و منکر» بی اساس می باشد و با فرارسیدن مرگ، حیات انسان خاتمه پیدا می کند!

امّا اینان چون حقیقت (قبر) را نشناختند، افسانه هایی بافتند! مثل معروف است: چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند! زیرا واقعیت بالاتر از این گونه تصوّرات است.

آن ها گمان کرده اند که مقصود از «قبر» همین حفره خاکی چند متر است. در حالیکه از اخبار امامان معصوم علیهم السلام استفاده می شود که «قبر» آغاز حیات برزخی انسان است و پرسش مرزبانان الهی مستقیماً از روح، در قالب جسم مثالی انجام می شود و نه در جسم مادی و ملکی.

محدّث عالیقدر، مرحوم فیض کاشانی می گوید:

من هنا يظهر أنّه لا يلزم أن يشاهد تلك الأمور في القبر بهذه الآلات الجسدانية لأنها من نشأه الأخرى. (۱)

و به این بیان روشن می شود که لازم نیست ما با چشم و گوش ظاهری، اموری را که در قبر بر مردگان می گذرد، ببینیم و بشنویم. زیرا عالم قبر، مربوط به نشئه ای است غیر از نشئه دنیا.

محقّق گران قدر مرحوم علامه مجلسی در این باره می فرماید:

فالمُرادُّ بالقبر في أكثر الأخبار ما يكون الروح فيه في عالم البرزخ وهذا يتم على تجسّم الروح وتجرّده. (۲)

ص: ۲۵۹

۱- علم الیقین، ص ۸۹۰.

۲- بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۶۷.

پس مراد از قبر که در اکثر اخبار آمده است، جایگاه روح در عالم برزخ است و این مطلبی است کامل و تمام، خواه روح را جسم لطیف بدانیم و خواه به تجرّد روح قائل باشیم.

هم چنین خدمت گزار گرانقدر مکتب اهل بیت علیهم السلام، امام خمینی، حوادث قبر را از روایات این گونه برداشت کرده است که با کلام ایشان، این مطلب را زینت بخشیده و پایان می دهیم:

ایشان می گوید:

اما آن قبری که سؤال و جواب و یا الم و غم و یا سرور و شادی دارد، در نشئه طبیعت نیست، بلکه در نشئه برزخ و عالم مثال است. (۱)

بنابراین مقصود از قبر، مکانی نیست که جسد انسان پس از مرگ در آن قرار می گیرد بلکه قبر عالمی است همانند دنیا و آخرت که به آن برزخ نیز گفته می شود و انسان ها بین مرگ و قیامت ثواب و عقاب می بینند.

مطلب سوّم: فشار و عذاب قبر

اشاره

یکی از حوادث بزرگ و شکننده در آغاز عالم برزخ، فشار و عذاب قبر است که سخت تر از سكرات موت خواهد بود، کم تر افرادی هستند که توان رهایی از آن را داشته باشند، این عذاب برای کسانی که استحقاق آن

را دارند، امری حتمی است و نمی توان آن را انکار کرد و هیچ یک از مسلمانان منکر آن

ص: ۲۶۰

نشده اند. مرحوم محقق خواجه نصیر الدین طوسی در این باره می گوید:

عذاب القبر واقع لامكانه وتواتر السمع بوقوعه. (۱)

عذاب قبر واقع می شود، زیرا امری است شدنی و ممکن و دلایل سمعی در حدّ تواتر بر آن اقامه شده است.

سید مرتضی هم در این باره می گوید:

والصّحیح أنّه جائز غیر محال ولا وجه فیہ للقبیح. (۲)

نظر صحیح آن است که گفته شود عذاب قبر ممکن است و محال نیست و هم وجهی برای قبیح و زشت بودن آن وجود ندارد.

مرحوم فیض کاشانی درباره فشار قبر چنین می گوید:

إنّ من الأحكام التي تجرى مجرى الضرورة من الدين عذاب القبر وثوابه والمسائله فيه، وقد تظافرت الأخبار في ذلك من طرفنا

وطرق العامه بحيث لا مجال للشك فيه والريب. (۳)

یکی از احکام ضروریات دین، عذاب و ثواب و سؤال در قبر است و در این رابطه به قدری اخبار زیادی از طریق شیعه و اهل

سنت نقل شده است که، هیچ جای شک و تردیدی وجود ندارد.

احمد بن حنبل نیز در این مورد چنین می نویسد:

وعذاب القبر حقّ یسأل العبد عن دینه وعن ربّه ویرى مقعده من النّار

ص: ۲۶۱

۱- کشف المراد، مقصد ۶، مسأله ۱۴، ص ۵۷۴.

۲- الذخیره، ص ۵۲۸.

۳- علم الیقین، ج ۲، ص ۸۷۳.

والجَنَّةُ ومنكر ونكير حقّ. (۱۱)

عذاب قبر حق است، از عبد درباره دین و پروردگارش سؤال می شود، او جایگاه خود را از آتش و بهشت خواهد دید (سؤال) منکر و نکیر حق است.

نظریه دو محقق عالی مقام اسلامی، مرحوم مفید و مرحوم صدوق در بحث سؤال و جواب در قبر، قبلاً ذکر شد، که حتی ادعای اجماع نمودند.

ناگفته پیداست که کلام بزرگان بر امکان و تحقق عذاب و فشار قبر، نشأت گرفته از روایات ائمه هدی علیهم السلام است که به عنوان نمونه به برخی از آن ها اشاره می شود.

۱. ابوبصیر روایت می کند از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

أُيْفِلْتُ مِنْ ضَغْطِهِ الْقَبْرِ أَحَدٌ قَالَ: فَقَالَ: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا مَا أَقَلَّ مَنْ يُفْلِتُ مِنْ ضَغْطِهِ الْقَبْرِ. (۲)

آیا کسی از فشار قبر رها می شود؟ آن حضرت فرمودند: به خدا پناه می برم از آن، چقدر کم هستند افرادی که از فشار قبر رهایی یابند.

۲. در نقلی دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمده است:

إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَهُ ضَمَمَهُ. (۳)

هیچ مؤمن نیست مگر اینکه فشار قبر را ببیند.

ص: ۲۶۲

۱- محاضرات فی الالاهیات، جعفر سبحانی، ص ۴۳۵، به نقل از کتاب السنه، ص ۴۴ - ۵۰.

۲- الکافی ج ۳، ص ۲۳۶.

۳- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۱.

و نیز روایت شده که آن حضرت در پایان هر نماز می گفت:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ ضَعْفِهِ الْقَبْرِ وَمِنْ ضَيْقِ الْقَبْرِ. (۱)

خدایا از عذاب قبر، فشار و تنگی قبر به تو پناه می برم.

۳. روایت دیگری وجود دارد که رسول گرامی اسلام قبل از دفن بانوی عالی مقام، فاطمه بنت اسد - مادر امیر مؤمنان علیه السلام - مدتی در قبر خوابیدند تا تماس قبر با بدن مبارک و نورانی آن حضرت موجب کاهش فشار قبر از

فاطمه بنت اسد شود. (۲)

۴. در روایتی به سند معتبر از ابی بصیر نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فوت کرد ... پیامبر اکرم فرمود همانا من ضعف و ناتوانی او را می دانم و از خداوند عز و جل سؤال کردم که او را از فشار قبر پناه دهد.

لَمَّا مَاتَتْ رُقِيَةُ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ... إِنِّي لَأَعْرِفُ ضَعْفَهَا وَ سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُجِيرَهَا مِنْ ضَمِّهِ الْقَبْرِ. (۳)

۵. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: وقتی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم خبر رسید که سعد بن معاذ انصاری رئیس طایفه انصار و یکی از یاران بسیار مهم و با ارزش پیامبر که بی اندازه مورد احترام آن حضرت بود، از

ص: ۲۶۳

۱- الکافی، ج ۲، ص ۵۲۵.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۴۱.

۳- الکافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

دنیا رفته است، پیامبر گرامی اسلام، بدون اینکه کفش و عبایش را بپوشد، سراسیمه برای شرکت در مراسم تشییع و تدفین آن مرد بزرگ شتافت و یارانش نیز برخواستند و حضرت را همراهی کردند. دستور داد بدن سعد را غسل دادند و کفن کردند و به سوی قبرستان بقیع حمل نمودند. رسول اکرم گاهی طرف راست تابوت را می گرفت و گاهی طرف چپ آن را. تا جنازه را کنار قبر آوردند. هفتاد هزار فرشته، همراه جبرئیل امین به احترام این صحابی بزرگوار در تشییع جنازه حضور یافته بودند. حضرت خود شخصاً داخل قبر رفت، جسد سعد را گرفت و در قبر خوابانید، سنگ های لحد را چید، و لاشه سنگ و گل می خواست تا سوراخ هایش را مسدود نماید. شاید برای بعضی که ناظر عمل رسول گرامی بودند؛ جای این سؤال بود، که چه فایده دارد که پیامبر فواصل سنگ ها را با لاشه سنگ و گل مسدود می کند، با آنکه وقتی قبر را از خاک پر کنند سنگینی خاک ها لحد را به هم می زند و داخل قبر از هم می پاشد، خاک ریزی قبر که تمام شد، پیش از آنکه کسی سؤال کند، حضرت فرمود: می دانم که قبر فرو می ریزد و نظم آن به هم می خورد.

وَلَكِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ. (۱۱)

ص: ۲۶۴

۱- اُمّالی، صدوق، ص ۳۸۴؛ وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۲۳۰، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۰. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ سَيِّدَ بْنَ مُعَاذٍ قَدْ مَاتَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَامَ أَصْحَابُهُ مَعَهُ فَأَمَرَ بِعُشْبِ سَيِّدٍ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى عِضِّ آدِهِ الْيَابِ فَلَمَّا أَنْ حُطَّ وَكُفِّنَ وَحُمِلَ عَلَى سَيْرِيرِهِ تَبِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِلَا حِذَاءٍ وَلَا رِدَاءٍ ثُمَّ كَانَ يَأْخُذُ يَمَنَهُ السَّرِيرِ مَرَّةً وَيَسِيرَهُ السَّرِيرِ مَرَّةً حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى الْقَبْرِ فَتَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى لَحَدَهُ وَسَوَى اللَّبَنِ عَلَيْهِ وَجَعَلَ يَقُولُ نَاوِلُونِي حَجْرًا نَاوِلُونِي تُرَابًا رَطْبًا يَسُدُّ بِهِ مَا بَيْنَ اللَّبَنِ فَلَمَّا أَنْ فَرَّغَ وَحَثَّ التُّرَابَ عَلَيْهِ وَسَوَى قَبْرَهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّي لَمَأْعَلَمٌ أَنَّهُ سَيَبْجَلِي وَيَصِلُ الْبَلَى إِلَيْهِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ فَلَمَّا أَنْ سَوَى التُّرْبَةَ عَلَيْهِ قَالَتْ أُمُّ سَيِّدٍ يَا سَيِّدُ هَنِيئًا لَكَ الْجَنَّةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا أُمَّ سَعْدِ مَهْ لَا تَجْزِمِي عَلَى رَبِّكَ فَإِنَّ سَعْدًا قَدْ أَصَابَتْهُ ضَمَّةٌ قَالَ فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَجَعَ النَّاسُ فَقَالُوا لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتَكَ صَبَغْتَ عَلَى سَعْدٍ مَا لَمْ تَصْنَعْهُ عَلَى أَحَدٍ إِنَّكَ تَبِعْتَ جَنَازَتَهُ بِلَا رِدَاءٍ وَلَا حِذَاءٍ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانَتْ بِلَا رِدَاءٍ وَلَا حِذَاءٍ فَتَأْسَيْتُ بِهَا قَالُوا وَكُنْتَ تَأْخُذُ يَمَنَهُ السَّرِيرِ مَرَّةً وَيَسِيرَهُ السَّرِيرِ مَرَّةً قَالَ كَانَتْ يَدِي فِي يَدِ جَبْرَائِيلَ أَخُذْتُ حَيْثُ يَأْخُذُ قَالُوا أَمَرْتَ بِعُشْبِهِ وَصَبَّغْتَ عَلَى جَنَازَتِهِ وَلَحَدْتَهُ فِي قَبْرِهِ ثُمَّ قُلْتَ إِنَّ سَعْدًا قَدْ أَصَابَتْهُ ضَمَّةٌ قَالَ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ إِنَّهُ كَانَ فِي خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ سُوءٌ.

خدا دوست دارد بنده ای را که وقتی به کاری دست می زند، آن را محکم و متقن انجام دهد.

در نتیجه سعد با تمام احترامات خاص به خاک سپرده شد. مادر سعد که از این همه بزرگداشت فرزندش به وجد آمده بود، با صدای بلند گفت: ای سعد! بهشت برای تو گوارا باد. «فقال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: يَا أُمَّ سَعْدٍ! مَهْ لَا تَجْزِمِي عَلَى رَبِّكَ فَإِنَّ سَعِدًا قَدْ أَصَابَتْهُ ضَمَّةٌ». رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مادر سعد فرمود: ساکت باش. در کاری که مربوط به خداوند است با قاطعیت سخن مگویی، هم اکنون سعد، دچار فشار قبر گردید. حاضران از این گفته پیامبر بسیار شگفت زده و افسرده گشتند. وقتی که پیامبر و مردم از قبرستان برگشتند عده ای از اصحاب به حضرت عرض کردند، یا رسول الله شما نسبت به جنازه سعد احترام بسیار کردید و درباره او عملی نمودید که درباره هیچ کس چنین عملی انجام ندادید بدون ردا و کفش به دنبال جنازه سعد حرکت کردید! حضرت فرمود: دیدم هفتاد هزار از فرشتگان آسمان بدون کفش و ردا به تشییع جنازه سعد آمده اند. من هم به آن ها تأسی

ص: ۲۶۵

نمودم. اصحاب عرض کردند: شما گاهی جانب راست و گاهی جانب چپ سریر را می گرفتید. فرمود: دست راست من در دست جبرئیل بود. او از هر جا شروع می کرد و می رفت. من نیز از همان جا شروع می کردم و می رفتم. عرض کردند: شما خود بر جنازه اش نماز خواندید و بعد از آن هم فرمودید سعد دچار فشار قبر شد، حضرت فرمود: «نعم آنه کان فی خلقه مع اهله سوء» آری، سعد دچار فشار قبر گردید، زیرا پاره ای از خلیقات و رفتاری که با خانواده خود داشت بد و ناپسند بود؛ و فشار قبر بر اثر خُلق بد او بوده است».

اگر کمی تأمل و دقت در این روایت کنیم، یک مطلب بسیار مهم به روشنی دانسته می شود، که همیشه باید مورد توجه قرار بگیرد و آن اینکه، تعیین موقعیت و مقامات بندگان خدا به عهده ما نیست حساب اشخاص در دست خداست هیچ کس حق ندارد درباره کسی بطور قاطع اظهار نظر کند که اهل بهشت است یا اهل دوزخ؟ ما چه می دانیم که افکار و منویاتش چه بوده است؟ خداست که بر همه ضمائش اشخاص، مطلع است و تمام اسرار و خفایای نفوس را می داند باید این گونه موارد به خدا واگذار شود و جز خدا کسی نمی داند مگر از ناحیه خود خدا، و اگر دیگران آگاهی می یابند و اظهار نظر می کنند به وسیله وحی الاهی است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اگر از عاقبت امر خود یا دیگران آگاه است به حکم وحی الاهی است، و هم چنین اولیای آن حضرت اگر چیزی می گویند از زبان گهر بار آن بزرگوار می گویند. از همین جهت است که رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به مادر سعد بن معاذ می فرماید: ساکت باش بر خدا حتم نکن یعنی از پیش خود در کاری که مربوط به خداست قضاوت حتمی نکن. نظیر این جریان در مرگ

عثمان بن مظعون هم نقل شده است، وقتی عثمان بن مظعون از دنیا رفت. زنی از انصار به نام (امّ علاء) (۱) در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جنازه وی را مخاطب ساخت گفت: (هنيئاً لك الجنة) بهشت برای تو گوارا باد. البته ناگفته نماند عثمان بن مظعون، مرد بزرگ و جلیل القدری است و رسول اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در مرگ او سخت گریستند و خود را روی جنازه وی انداختند و او را بوسیدند؛ ولی از اظهار نظر که آن زن کرد آن حضرت خشمگین شدند، با نگاه غضب آلود فرمودند: از کجا می دانی؟ چرا ندانسته قضاوت می کنی؟ مگر به تو وحی شده است؟ مگر تو از حساب خلق خدا آگاهی؟! زن عرض کرد: یا رسول الله، وی همنشین شما و جنگجوی مجاهد شما بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم جمله عجیبی در پاسخ آن زن فرمود که شایان دقت است.

إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَمَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي. (۲)

من فرستاده خدایم و نمی دانم با من چگونه رفتار خواهد شد.

این مضمون عین معنای یکی از آیات قرآن کریم است. که خداوند متعال به پیامبر اکرم توسط جبرئیل چنین می فرماید:

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مَنْ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ ... (۳)

بگو من از میان پیامبران، نوظهور و تازه نیستم، و خبر ندارم که با

ص: ۲۶۷

۱- ظاهراً زن همان مردی بود که عثمان بن مظعون در خانه او زندگی می کرد و مهمان او بود.

۲- عدل الاهی، ص ۲۴۹ به نقل از اسد الغابه.

۳- احقاف / ۹.

من یا با شما چگونه رفتار می شود من از چیزی جز آنچه به من وحی می شود، پیروی نمی کنم....

۶. عمر بن یزید به امام صادق علیه السلام عرض کرد: شنیدم می فرمایید همه شیعیان ما حتی گناهکاران در بهشت هستند.

قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي سَمِعْتُكَ وَأَنْتَ تَقُولُ كُلُّ شَيْعَتِنَا فِي الْجَنَّةِ عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ قَالَ صَدَقْتُكَ كُلُّهُمْ وَاللَّهِ فِي الْجَنَّةِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الدُّنُوبَ كَثِيرَةٌ كَثِيرَةٌ فَقَالَ أَمَّا فِي الْقِيَامَةِ فَكُلُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ الْمُطَاعِ أَوْ وَصِيِّ النَّبِيِّ وَلَكِنِّي وَاللَّهِ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبُرْزُخِ قُلْتُ وَمَا الْبُرْزُخُ قَالَ الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

فرمود: آری به خدا سوگند راست گفتم، همه آنان در بهشتند. گفتم: فدایت گردم، گناهان زیاد و بزرگ است، فرمود: اما در قیامت به وسیله شفاعت پیامبر مطاع یا وصی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همه شما در بهشت خواهید بود، لیکن به خدا سوگند برای شما از برزخ می ترسم. گفتم برزخ چیست؟ فرمود: از هنگام مردن تا روز قیامت.

در روایت دیگر از آن حضرت در ذیل آیه مبارکه {وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ} (۱) نقل شده است که فرمود:

وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبُرْزُخَ فَأَمَّا إِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْنَا فَنَحْنُ أَوْلَىٰ بِكُمْ. (۲)

به خدا قسم من نگران شما نیستم مگر برای عالم برزخ اما وقتی که کار به ما واگذار شود ما سزاوارتر هستیم نسبت به شما.

ص: ۲۶۸

۱- مؤمنون/ ۱۰۰.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۴، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

بنابراین؛ قبر در فرهنگ عترت علیهم السلام همان برزخ است و گناهکار هر کسی هست ولو شیعه باشد به عذاب برزخی گرفتار می شود تا تطهیر شود. از این دو روایت دانسته می شود که در عالم برزخ، شفاعت وجود ندارد. بلکه شفاعت مخصوص قیامت است. یعنی شفاعت مربوط به عالم بعد از برزخ است.

۷. در بعضی روایات فشار قبر کفاره تزییع نعمت ها به حساب آمده است و این فشار، در واقع کفاره گناهان اوست؛

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ضَغَطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النِّعَمِ. (۱)

فشار قبر مؤمن کفاره تباه کردن نعمت هایی است که او انجام داده است.

۸. امام هشتم حضرت رضا علیه السلام در مورد آیه {فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ} (۲) فرمود:

إِنَّ مَنْ اعْتَقَدَ الْحَقَّ ثُمَّ أَذْنَبَ وَلَمْ يَتُبْ فِي الدُّنْيَا عَذَبَ عَلَيْهِ فِي الْبَرزَخِ وَيُخْرَجُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَيْسَ لَهُ ذَنْبٌ يَسْأَلُهُ عَنْهُ. (۳)

کسی که به حق معتقد بوده، سپس گناهکار شود و پیش از مرگ توبه نکند، در جهان برزخی به اندازه گناهانش او را عذاب دهند؛ تا اینکه در قیامت گناهی بر گردنش نباشد.

ص: ۲۶۹

۱- همان، ص ۲۲۱.

۲- الرحمن / ۳۹.

۳- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۹۵، به نقل از مجمع البیان.

۹. مرحوم صدوق به سند صحیح و معتبر از صفوان بن مهران، نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

أُقْعِدَ رَجُلٌ مِنَ الْأَخْيَارِ فِي قَبْرِهِ فَقِيلَ لَهُ إِنَّا جَالِدُوكَ مِائَةَ جَلْدَةٍ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ فَقَالَ: لَا أُطِيقُهَا فَلَمْ يَزَالُوا بِهِ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى جَلْدِهِ وَاحِدَةٍ فَقَالُوا لَيْسَ مِنْهَا بُدٌّ، قَالَ: فَبِمَا تَجَلَدُونِيهَا قَالُوا نَجْلِدُكَ لِأَنَّكَ صِلَيْتَ يَوْمًا بِغَيْرِ وُضُوءٍ وَمَرَرْتَ عَلَى ضَعِيفٍ فَلَمْ تَنْصُرْهُ قَالَ: فَجَلَدُوهُ جَلْدَةً مِنْ عَذَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاثْمَتَا قَبْرُهُ نَارًا. (۱)

مردی از خوبان را در قبرش نشانند و به او گفتند ما تو را صد تازیانه از عذاب خدا می زنیم، او گفت: از عذابم در گذرید که طاقت آن را ندارم، پس از گفت و گو و چانه زدن و کم کردن تازیانه تا اینکه به یک تازیانه رسیدند وی را گفتند: چاره ای نیست مگر اینکه تازیانه به تو بزنی، او گفت به چه سبب مرا می زنید؟ گفتند به خاطر اینکه روزی نماز را بی وضو خواندی، و به ضعیفی گذشتی (قادر بر یاری نمودنش بودی) او را یاری نکردی، پس او را یک تازیانه از عذاب خداوند، عز و جل زدند و قبرش پر از آتش شد.

۱۰. بر پایه برخی روایات عمده عذاب قبر بر اثر سه چیز دیگر نیز آمده است؛ چنانچه ابو خالد از زید بن علی که آن بزرگوار از جدش امیر مؤمنان نقل می کند که آن حضرت فرمود:

عَذَابُ الْقَبْرِ يَكُونُ مِنَ النَّمِيمَةِ وَالْبَوْلِ وَعَزَبِ الرَّجُلِ عَنْ أَهْلِهِ. (۲)

ص: ۲۷۰

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۱.

۲- همان، ص ۲۲۲.

عذاب قبر بر اثر سخن چینی، و دوری نکردن از ترشحات بول، و دوری کردن مرد از همسرش آمده است.

و نیز در بعضی روایات به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می خوانیم که آن حضرت فرمود:

إِنَّ عَذَابَ الْقَبْرِ مِنَ النَّمِيمَةِ وَالْغَيْبَةِ وَالْكَذِبِ. (۱)

عذاب قبر، به خاطر سخن چینی و غیبت و دروغگویی می باشد.

ناگفته نماند در هیچ یک از این روایات، ذکر نشده است که این عذاب و فشار مخصوص کافران یا مسلمانان غیر شیعه است. بلکه روایات بطور عام آمده است. در این رابطه به یک روایت دیگر که بسیار مهم و آموزنده است اکتفاء می کنیم.

در روایت معراجیه که بسیار طولانی است به موارد بسیاری برمی خوریم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: گروه های گوناگونی از امت خود را اعم از زن و مرد، در حالت های مختلف از عذاب دیدم که به سبب گناهان مختلف معذب بودند؛

فَإِذَا أَنَا بِقَوْمٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ مَوَائِدُ مِنْ لَحْمٍ طَيِّبٍ وَ لَحْمٍ خَبِيثٍ وَ هُمْ يَأْكُلُونَ الْخَبِيثَ وَ يَدْعُونَ الطَّيِّبَ فَسَأَلْتُ جَبْرَيْلَ مَنْ هَؤُلَاءِ فَقَالَ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الْحَرَامَ وَ يَدْعُونَ الْحَلَالَ مِنْ أُمَّتِكَ قَالَ ثُمَّ مَرَرْتُ بِأَقْوَامٍ لَهُمْ مَشَافِرُ كَمَشَافِرِ الْإِبِلِ يُقْرَضُ اللَّحْمُ مِنْ أَجْسَامِهِمْ وَ يُلْقَى فِي أَفْوَاهِهِمْ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرَيْلُ فَقَالَ هُمْ الْهَمَّازُونَ اللَّمَّازُونَ ثُمَّ مَرَرْتُ بِأَقْوَامٍ تُرْضَخُ وَجُوهُهُمْ وَ رُءُوسُهُمْ بِالصَّخْرِ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرَيْلُ فَقَالَ الَّذِينَ يَتْرُكُونَ صَلَاةَ الْعِشَاءِ ثُمَّ مَضَيْتُ فَإِذَا أَنَا بِأَقْوَامٍ يُقَذَفُ بِالنَّارِ فِي أَفْوَاهِهِمْ فَتَخْرُجُ مِنْ أَدْبَارِهِمْ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ

ص: ۲۷۱

أَمْوَالِ الْيَتَامَى ظُلْمًا ثُمَّ مَضَيْتُ فَاِذَا اَنَا بِاَقْوَامٍ يُرِيدُ اَحْدَهُمْ اَنْ يَقُومَ فَلَا يَقْدِرُ مِنْ عَظْمِ بَطْنِهِ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرِئِيلُ قَالَ فَهُمْ
الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا ... مَرَرْتُ بَيْنَ مَعْصِيَةٍ مُعَلَّقَاتٍ بَشَدِيدِهِنَّ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرِئِيلُ فَقَالَ هُنَّ اللّٰوَاتِي يُورَثْنَ اَمْوَالَ اَزْوَاجِهِنَّ اَوْلَادَ
غَيْرِهِمْ... (۱۱)

فرمود: شبی که در معراج رفتم به قومی رسیدم که در جلوشان مائده هایی از گوشت پاکیزه و گوشت پلید بود،

آن ها از گوشت کثیف می خوردند و گوشت پاکیزه را کنار می زدند، گفتم: جبرئیل این ها کیستند؟ گفت: اینان کسانی هستند که حرام را می خورند، حلال را ترک می کنند، آن ها از امت تو هستند یا محمد.

آن گاه رفتم، به اقوامی رسیدم که مانند شتران لب های بزرگی داشتند، گوشت از پهلوهایشان بریده و دهانشان انداخته می شد، گفتم: یا جبرئیل اینها کیانند؟ گفت: اینان عیب جویان و طعنه زنانه. سپس رفتم ناگاه به اقوامی رسیدم که سرهایشان را با سنگ می شکستند، گفتم: یا جبرئیل این ها کیانند؟ گفت: این ها کسانی هستند که بدون نماز عشاء می خوابند. بعد رفتم ناگاه به جماعتی رسیدم که به دهانشان آتش می انداختند و از سوراخ پائین خارج می شد از جبرئیل پرسیدم؟ گفت: اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ظلم می خوردند.

سپس رفتم و ناگاه به جماعتی برخوردم که چون یکی می خواست برخیزد از بزرگی شکمش نمی توانست برخیزد، گفتم: جبرئیل اینها کدام کسانند؟

ص: ۲۷۲

گفت: اینها کسانی هستند که ربا می خوردند، ... به زانی رسیدم که از پستانشان آویزان بودند، از جبرئیل پرسیدم، گفت اینها زانی هستند که بر اموال شوهران اولاد دیگران را وارث می کنند.

البته در برخی روایات آمده است که مؤمن فشار قبر ندارد؛ لکن به جهت اهمیت آن لازم است اصل روایت را برای روشن ساختن مسئله ذکر کنیم:

قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيْنَ ضَمَّ غُطَّهُ الْقَبْرِ فَقَالَ هَيْهَاتَ مَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْهَا شَيْءٌ وَاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الْأَرْضَ لَتَفْتَحِرُ عَلَيَّ هَذِهِ... تَقُولُ لَهُ الْأَرْضُ وَاللَّهُ لَقَدْ كُنْتُ أُحِبُّكَ وَأَنْتَ تَمْشِي عَلَيَّ ظَهْرِي فَأَمَّا إِذَا وُلِّيتُكَ فَسَتَعَلِّمُ مَاذَا أَضْنَعُ بِكَ فَتَفْسَحُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ. (۱)

ابو بصیر ضمن روایتی نسبتاً طولانی به امام صادق علیه السلام عرض می کند:

جانم فدایت! اگر قرار است مؤمن بعد از مرگ به آن همه نعمت ها برسد، فشار قبر چه می شود؟ حضرت فرمودند: بسیار دور است، بر مؤمنان چیزی از فشار قبر نیست. زمین به چنین کسی افتخار می کند و می گوید: به خدا قسم دوست داشتم که تو بر روی من راه بروی. اکنون که به من سپرده شده ای می دانم چگونه با تو رفتار کنم. سپس قبرش به قدر دید چشم، وسعت می یابد.

این روایت به وضوح فشار قبر برای مؤمنان را نفی می کند، اما به این روایت از دو جهت نمی توان اعتماد کرد، اول اینکه از لحاظ سند، معتبر نیست. دوم این که یک روایت ضعیف با تعداد زیادی روایات که عذاب قبر را برای همه می داند

ص: ۲۷۳

توان تعارض ندارد. هرچند مرحوم مجلسی در بین این روایات جمع نموده و گفته است:

ممکن است در صدر اسلام عذاب قبر عمومیت داشته و همه مؤمنان را شامل می شد؛ اما خدای متعال به برکت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت گرامیشان فشار قبر را از مؤمنان رفع کرد. الله هو العالم. (۱)

الف) سؤال و عذاب قبر تا کی؟

از مندرجات گذشته روشن شد که یکی از حساس ترین و غمبارترین لحظات زندگی انسان ها هنگامی است که جسم بی جان آدمی را در گودال تنگ و پر خاک قبر می گذارند، دوستان و خویشاوند با تأثر به وضع رقت بار دوست و فامیلش می نگرند! و به فکر می افتند که به همین زودی بدین سرنوشت غم انگیز گرفتار می شوند و هیولای مرگ گریبان آن ها را خواهد گرفت، در شب اول قبر، مورد سؤال و بازپرسی مرزبانان الهی (نکیر و منکر) قرار می گیرد، اما اینکه این سؤال و فشار همیشگی است یا بعد از مدتی پایان می پذیرد، از روایاتی که در این باره وارد شده است چنین به دست می آید که این عذاب همیشگی و مداوم نیست، بلکه پس از ساعتی در ابتدای ورود میت به قبر که مردم بر می گردند، پایان می پذیرد، و فشار قبر در هنگام سؤال انجام می گیرد، روایات زیادی وجود دارد که مرحوم مجلسی در بحار الانوار ذکر نموده است (۲) و ما از مجموع آن

ص: ۲۷۴

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۹۷؛ و مرآة العقول، ج ۱۳، ص ۲۸۹. إلا أن یقال کان ذلک العموم فی صدر الاسلام ثم نسخه الله و رفعه عن کمل المؤمنین.

۲- ج ۶ از ص ۲۱۹ الی ص ۲۹۲.

روایات، دو روایت را یاد آور می شویم:

۱. مرحوم شیخ کلینی در کافی به سند صحیح از ابی بصیر چنین نقل می کند:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسْأَلُ وَهُوَ مَضْغُوطٌ. (۱)

امام صادق علیه السلام فرموده است: از میت در حال فشار دادن او سؤال می شود.

به نظر می رسد این روایت تنها اثبات هم زمانی دو حالت (سؤال و فشار قبر) را بیان می کند، بدون اینکه توجه به تلازم آن دو حالت داشته باشد که قبلاً هم ذکر گردید.

۲. در روایت صحیح زراره از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است، که آن حضرت در جواب راوی که از علت گذاشتن جریده با میت سؤال می کند که:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَأَيْتَ الْمَيِّتَ إِذَا مَاتَ لِمَ تُجْعَلُ مَعَهُ الْجَرِيدَةُ قَالَ يَتَجَافَى عَنْهُ الْعَذَابُ وَالْحِسَابُ مَا دَامَ الْعُودُ رَطْبًا قَالَ وَالْعَذَابُ كُلُّهُ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ قَدَرٌ مَا يُدْخَلُ الْقَبْرَ وَيَرْجِعُ الْقَوْمُ وَإِنَّمَا جُعِلَتِ السَّعْفَتَانِ لِدَلِكِ فَلَا يُصِيبُهُ عَذَابٌ وَلَا حِسَابٌ بَعْدَ جُفُوفِهِمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ. (۲)

... وقتی انسان می میرد چرا جریدتین با او دفن می کنند؟ حضرت فرمود:

برای اینکه تا هنگامی که چوبتر است عذاب و حساب از میت برداشته می شود؛ سپس فرمود: عذاب و همه آن ها در یک روز و در یک ساعت است به مقداری که مرده را به قبر می برند و مردم

ص: ۲۷۵

۱- ج ۳، ص ۲۶۰، بحار الانوار ج ۶.

۲- الکافی ج ۳ ص ۱۵۲. بحار الانوار ج ۶ ص ۲۱۵. مرحوم صدوق نیز این روایت را در کتاب الفقیه آورده است با مختصر تغییر ج ۱ ص ۱۴۵.

بر می گردند، و قرار دادن دو شاخه درخت خرما با مرده تنها به همین منظور است و بعد از خشک شدن (آن دو چوب) عذاب و حسابی، انشاء الله به مرده نمی رسد.

جای بسی تأسف است با همه روایاتی که از امامان معصوم علیهم السلام درباره فواید گذاشتن دو چوبتر، همراه میت ذکر شده است، اما هیچ کس - خصوصاً بازماندگان میت - به آن توجه نمی کند؛ در حالی که لازم است به آن پایبند باشند. درباره اهمیت گذاشتن دو جریده، در برخی از احادیث اهل سنت نیز آمده است که:

مرّ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی قبرین فقال انهما یعذبان.. ثم دعا بعسیب رطب فشقّه باثنین ثم غرّص علی هذا واحدا وعلی هذا واحدا وقال: لعلّه یتخفّف عنهما

ما لم یبیساً. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر دو قبری گذشت و فرمود که آنان (صاحبان دو قبر) عذاب می شوند سپس عسیب تر طلب نمود و آن را دو قسمت نمود و هر قسمتی را بر قبری نصب نمودند و فرمود عذاب آنان مادامی که چوب ها خشک نشوند سبک می گردد. امیدوارم بازماندگان میت به این سنت حسنه که سبب رفع یا تخفیف عذاب در قبر می شود توجه بیشتر نمایند.

(ب) عوامل بر طرف کننده فشار قبر

خداوند برای انسان حیاتی ادامه دار آفریده است. انسان دارای توان محدودی برای شناخت همه ابعاد سفر طولانی، و پیچ و خم های آن است. به

ص: ۲۷۶

همین دلیل خداوند برای هدایت و نجات انسان‌ها پیامبران را فرستاد که آن‌ها را از تباهی و فساد نجات دهند، خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را حریص بر هدایت مؤمنان و مهربان بر آنان معرفی کرده است؛

{لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ}. (۱)

همانا رسولی از جنس شما برای (هدایت) شما آمد که فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او سخت می‌آید و بر (آسایش و نجات) شما بسیار حریص و به مؤمنان رئوف و مهربان است.

امامان معصوم علیه السلام که جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند و نقشی را بر عهده دارند که پیامبر آن را عهده دار بوده است به جز مقام نبوت. این انوار هدایت، بشر را به آن چه که مصالح و منافع او در امور دینی و دنیوی و اخروی اش اقتضا می‌کرد، رهنمون شدند تا آن جا که گرفتاری و عذاب‌ها یا سرور و شادمانی‌های برزخی انسان را نیز بیان کردند؛ حتی مواردی را یاد آور شدند که از فشار قبر جلوگیری می‌کند البته در این باره موارد زیادی غیر از جریدتین در روایت آمده است که جهت اختصار به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ أَدَمَّنَ قِرَاءَةَ (حَم) الزُّخْرُفِ آمَنَهُ اللَّهُ فِي قَبْرِهِ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ وَمِنْ ضَمَمِهِ الْقَبْرِ... (۲)

ص: ۲۷۷

۱- توبه/۱۲۸.

۲- بحار الانوار ج ۸۹، ص ۲۹۹.

هر کس بر تلاوت سوره زخرف مداومت داشته باشد، خداوند او را در قبرش از وحشت و فشار قبر در امان می‌دارد.

۲. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ قَرَأَ (یس) وَمَاتَ فِي يَوْمِهِ أُدْخِلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ ... وَأَوْمِنَ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ. (۱)

کسی که سوره یس را قرائت کند و در همان روز بمیرد خداوند او را به بهشت وارد می‌کند..... و او را از

فشار قبر در امان می‌دارد.

۳. آن حضرت طبق روایت دیگری می‌فرماید:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ نون [ن] وَالْقَلَمِ فِي فَرِيضَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ آمَنَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَنْ يُصِيبَهُ فَقْرٌ أَبَدًا وَأَعَاذَهُ اللَّهُ إِذَا مَاتَ مِنْ ضَمِّهِ الْقَبْرِ. (۲)

کسی که سوره نون و القلم را در نماز واجب و یا مستحب بخواند، خدای عزّ و جلّ او را برای همیشه از فقر در امان می‌دارد و هنگامی که بمیرد، او را در پناه خود از فشار قبر مصون می‌دارد.

۴. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ النَّسَاءِ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ آمِنَ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ. (۳)

کسی که در هر جمعه سوره نساء را بخواند، از فشار قبر در امان خواهد بود.

ص: ۲۷۸

۱- همان، ج ۷۸، ص ۲۳۹.

۲- بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۳۱۶.

۳- همان، ج ۸۶، ص ۳۴۹.

۵. امام باقر علیه السلام می فرماید:

مَنْ أَتَمَّ رُكُوعَهُ لَمْ تَدْخُلْهُ وَحْشَتُهُ فِي الْقَبْرِ. (۱)

کسی که رکوعش را تمام کند وحشتی در قبر بر او وارد نمی شود.

هرچند در این روایت لفظ وحشت به کار رفته و ممکن است گفته شود که فشار قبر از آن استفاده نمی شود؛ امّا می توان گفت: وجود فشار قبر بدون وحشت امکان ندارد، وقتی وحشت برداشته شد، طبعاً فشاری هم نخواهد بود.

۶. منصور بن حازم گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّنْ حَجَّ أَرْبَعَ حَجَجٍ مَا لَهُ مِنَ الثَّوَابِ قَالَ يَا مَنْصُورُ مَنْ حَجَّ أَرْبَعَ حَجَجٍ لَمْ تُصَبِّ بِهِ ضَغْطَةُ الْقَبْرِ أَبَدًا. (۲)

منصور بن حازم گوید در مورد پاداش کسی که چهار بار حج انجام داده سؤال کردم امام صادق علیه السلام فرمودند: ای منصور کسی که چهار بار حج انجام داده باشد هرگز فشار قبر بر او نخواهد رسید.

۷. امام باقر علیه السلام در مورد زیارت امام حسین علیه السلام می فرماید:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ مِنَ الْفَضْلِ لَمَاتُوا شَوْقًا وَتَقَطَّعَتْ أَنْفُسُهُمْ عَلَيْهِ حَسِرَاتٍ قُلْتُ وَمَا فِيهِ قَالَ: مَنْ أَتَاهُ تَشَوُّقًا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ حَجَّةٍ مُتَقَبَّلَةٍ... فَإِنْ مَاتَ سِنَّتَهُ حَضْرَتُهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ يَحْضُرُونَ غُسْلَهُ وَأَكْفَانَهُ وَالْإِسْتِغْفَارَ لَهُ وَيُسَيِّعُونَهُ إِلَى قَبْرِهِ بِالْإِسْتِغْفَارِ لَهُ وَيُفْسِحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ وَيُؤْمِنُهُ اللَّهُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ وَمَنْ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ أَنْ

ص: ۲۷۹

۱- وسائل الشیعه، ج ۶ ص ۳۰۶. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۴۴.

۲- الفقیه، ج ۲ ص ۲۱۷. بحار الانوار، ج ۹۶ ص ۲۰.

اگر مردم می دانستند زیارت امام حسین علیه السلام چقدر فضیلت دارد. هر آینه از شوق می مردند و دلهایشان از حسرت پاره پاره می شد. راوی گوید: عرض کردم: مگر چقدر پاداش دارد؟ فرمود: کسی که از روی شوق آن حضرت را زیارت کند، خداوند برای او (پاداش) هزار حج قبول شده می نویسد... و اگر در همان سال از دنیا برود، ملائکه رحمت برای غسل و کفن و به جهت استغفار برای او حضور پیدا می کنند و همراه با طلب مغفرت الاهی او را تا قبرش تشییع می کنند. قبر او هم به اندازه دید چشمانش وسیع می شود و خداوند او را از فشار قبر در امان داشته و از رعب و وحشت نکیر و منکر در امانش می دارد، و دری از بهشت برایش باز خواهد کرد....

۸. یکی از چیزهایی که عذاب قبر را برطرف می کند نماز وحشت است که در شب اول قبر خوانده می شود و آن دو رکعت است. در رکعت اول پس از خواندن سوره حمد یک مرتبه (آیه الکرسی) و در رکعت دوم پس از حمد ده مرتبه سوره (قدر خوانده می شود و پس از سلام می گوید: (اللهم صل علی محمد و آل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان) یعنی خدایا بر محمد و آل محمد رحمت بفرست و ثواب این نماز را به قبر فلان شخص برسان.

۹. ابان بن تغلب در روایت صحیحی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

مَنْ مَاتَ مَا بَيْنَ زَوَالِ الشَّمْسِ يَوْمَ الْخَمِيسِ إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ مِنْ يَوْمٍ

ص: ۲۸۰

الْجُمُعَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَعَادَهُ اللَّهُ مِنْ ضَغْطِهِ الْقَبْرِ. (۱)

کسی که از زوال شمس (ظهر) روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه بمیرد، از فشار قبر در امان است. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است «من مات يوم الجمعة كتب الله له براءة من ضغطة القبر» کسی که در روز جمعه بمیرد، خداوند براءة از فشار قبر را برای او می نویسد.

از این دو روایت دو مطلب استفاده می شود:

الف) بعید نیست حدیث مذکور منصرف به دفن مؤمن در همین وقت باشد.

ب) این حدیث شامل مسلمانی که به عقاید حقه اقرار دارد ولی اعتقاد ندارد نمی شود و مخصوص به مؤمن است که اعتقاد قلبی داشته باشد.

۱۰. در روایتی نقل شده است که:

ثَلَاثٌ مِنَ النِّسَاءِ يَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُنَّ عَذَابَ الْقَبْرِ وَيَكُونُ مَحْشَرُهُنَّ مَعَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ امْرَأَةٌ صَبْرَتْ عَلَى غَيْرِهِ زَوْجِهَا وَامْرَأَةٌ صَبْرَتْ عَلَى سُوءِ خُلُقِ زَوْجِهَا وَامْرَأَةٌ وَهَبَتْ صَدَاقَهَا لِزَوْجِهَا... (۲)

سه گروه از زنان عذاب قبر ندارند و در قیامت با فاطمه زهرا ÷ محشور می شوند: زنی که با سخت گیری - بی جای - شوهر خود بسازد، زنی که با بد اخلاقی شوهر صبر و بردباری خود را از دست ندهد و زنی که مهریه خود را به شوهر ببخشد...

ص: ۲۸۱

۱- بحار الانوار، ج ۶ ص ۲۲۱. مرحوم صدوق این حدیث را در امالی نیز آورده است.

۲- وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۸۵.

۱۱. از حضرت رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود:

عَلَيْكُمْ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ فَمَا مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ يَقُومُ آخِرَ اللَّيْلِ فَيَصِلُ ثَمَانِي رَكَعَاتٍ وَرَكَعَةَ الشَّفَعِ وَرَكَعَةَ الْوُتْرِ وَاسْتِغْفَرَ اللَّهَ فِي قُنُوتِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا أُجِيزَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ وَمُدَّ لَهُ فِي عُمُرِهِ وَوُسِّعَ عَلَيْهِ فِي مَعِيشَتِهِ. (۱)

بر شما به نماز شب؛ نیست بنده ای که برخیزد آخر شب و به جای آورد ۸ رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر و استغفار کند در قنوت وتر هفتاد مرتبه، مگر آنکه پناه داده شود از عذاب قبر و از عذاب جهنم و طولانی شود عمرش و گشاده شود معیشتش.

در این جا لازم دانستم مطالبی - هر چند کوتاه - درباره ی نماز شب ذکر کنیم شاید عاشقان این عمل معنوی بهره بیشتر ببرند؛ نماز شب یازده رکعت است که به ترتیب زیر به سه بخش تقسیم می شود:

الف) چهار نماز دو رکعتی که مجموعاً هشت رکعت می شود و نامش نافله شب است.

ب) یک نماز دو رکعتی که نامش نافله «شفع» است.

ج) نماز یک رکعتی که نامش نافله «وتر» است، و طرز انجام این نمازها درست همانند نماز صبح می باشد، ولی اذان و اقامه ندارند و قنوت وتر را هر چه طولانی تر کنند بهتر است.

ص: ۲۸۲

ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا فشار قبر، برای افرادی است که در قبر دفن می شوند؟ آیا کسانی که در اثر سوختگی خاکستر شده و یا طعمه حیوانات گردیده و یا به دار آویخته شده اند، فشار قبر ندارند؟

شاید بهترین جواب در این باره روایت صحیحه یونس باشد که از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: آیا مصلوب (و به دار آویخته) عذاب قبر دارد یا نه؟

حضرت فرمودند:

إِنَّ رَبَّ الْأَرْضِ هُوَ رَبُّ الْهَوَاءِ فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْهَوَاءِ فَيَضَعُهُ ضِعْطَهُ أَشَدَّ مِنْ ضِعْطِهِ الْقَبْرِ. (۱)

همانا پروردگار زمین، پروردگار هوا نیز هست؛ پس خدای عزوجل به هوا (به طور تکوینی) وحی می کند تا او را در فشار قرار دهد، فشاری که از فشار قبر شدیدتر است.

به طور حتم در این جا مراد از فشار، فشار روح در قالب جسم مثالی خواهد بود نه جسم عنصری و مادی. به هر صورت درباره ثواب و عقاب عوالم بعد از مرگ، آیات و اخبار بسیاری رسیده است که قسمت مهمی از آن ها از دیدگاه مادی و محاسبه ظاهری برای ما قابل حل نیست. بهترین راه، قبول و تسلیم خاضعانه در برابر روایت معتبر است؛ زیرا

برهان عقلی در امور جزئی راه ندارد.

ص: ۲۸۳

فشار قبر یکی از مطالبی است که از دیر زمان مورد بحث متکلمان و دانشمندان اسلامی قرار گرفته است و برخی قائل بر جسمانی بودن فشار قبر شدند. این دسته گمان کرده اند که مقصود از قبر، همین گودی تنگ و تاریک گورستان است که دو متر طول و یک متر عرض دارد، وقتی که انسان می میرد روحش از کالبد مادی خارج می شود، در شب اول قبر، روحش به همان بدن برمی گردد و مورد فشار قرار می گیرد، که در بحث حیات در قبر نیز بیان شد و به جهت اهمیت موضوع لازم دانستم در اینجا اشاره مختصری داشته باشم. امام صادق علیه السلام فرمود: «عالم قبر، همان عالم برزخ است» و نیز علی بن الحسین علیه السلام فرموده: «قبر یا باغی است از باغ های بهشت یا گودالی است از گودال های دوزخ».

بنابراین می توان گفت فشار قبری که در روایات آمده است به جهان غیب و عالم بعد از مرگ و مجردات ارتباط دارد و با چشم مادی و ظاهر بین دنیوی قابل درک نیست. این فشار به آن معنا نیست که مشاهده کنیم، دیوارهای قبری که در گورستان حفر شده، از هر طرف به هم نزدیک می شوند و بدن مادی میت در سختی و تنگنا قرار می گیرد. چنانچه فیض کاشانی در این باره می نویسد:

قال بعض العلماء: والذی یوضح لك کیفیة ضغطه القبر - وأن كان جسد المیت ساکناً او كان فی الهواء او الماء - انّ من كان فی ضیق شدید او تفرّق اتصال بالنار و غیرها او وقع بین حجرتین عظیمین فإنّ الذی یؤلمه و یؤثر فی نفسه بالذات لیس هذه الأمور الواقعة علی بدنه، بل صورتها الواصلة إلی نفسه لعلاقه لها مع البدن، حتّی أنّه لو فرضَ

حصول تلك الصور إلى النفس من سبيل آخر - لامن جهة هذه الأسباب الماديّة - لكان التأثير بحالها ما دامت النفس ذات

علاقه بهذا البدن - سواء كان البدن بعينه باقياً أم لا - فضغطة القبر وعذابه من هذا القبيل الذي ذكرناه، وكذلك ثوابه وراحته، فسعه القبر وضيقه تابعان لانشرّاح الصّدر وضيقه. (۱)

برخی دانشمندان حقیقت و کیفیت فشار قبر را اینگونه تبیین کرده اند: به این گونه که جسد میت گرچه در خاک یا در هوا یا در آب باشد هرگاه در تنگنای شدید قرار گیرد یا بوسیله آتش همه اعضای بدن او قطعه قطعه شود یا میان دو سنگ بزرگ واقع شود، در همه این حالات آنچه او را آزار می دهد آتش و سنگی نیست که بر بدن او واقع می شود، بلکه صورت عذاب و آتشی است که بر روح او وارد می آید. روح بر اثر علاقه ای که با بدن دارد، انسان می پندارد بر بدن او عذاب وارد شده است. حتی اگر فرض شود که صورت عذاب و درد از ناحیه دیگری جز آتش، سنگ و بدن عنصری بتواند بر روح انسان وارد آید، باز تأثیر عذاب همچنان به حال خود باقی خواهد بود؛ خواه بدن بعینه باقی باشد، یا نباشد. بنابراین، فشار و عذاب قبر از این قبیل است؛ چنانکه ثواب و راحتی قبر نیز از این نوع است. بنابراین، وسعت یا تنگی قبر تابع انشرّاح صدر و روح انسان یا انقباض صدر و ضیق روح وی از ناحیه ایمان و عدم ایمان است.

ص: ۲۸۵

هم چنین امام خمینی می فرماید:

قبری که یک متر و نیم طول و نیم متر عرض دارد، آن قبری نیست که ما بین المشرق و المغرب است، در این قبرها هر چه بگردیم، ازدهایی نمی یابیم. با وجود اینکه در روایات آمده است که «برای افراد گناهکار، نود و نه ازدهاست که شدت سم آن ها به اندازه ای است که اگر یک فوت در این جهان کند در تمام این دنیا گیاهی نمی روید»^(۱) اگر جای آن ها در این قبر بود و از صبح تا شام یک نفس هم می کشیدند، لازم بود حتی یک گیاه در این جهان نروید.^(۲)

البته این قبری که باید رو به قبله باشد و چگونه باید کنده شود و میت را چگونه در قبر بگذارند، اینها احکام فقهی قبر عالم دنیا و عالم ماده است و وظایف تکلیفی مردم بعد از مردن یک مسلمان است که باید قبل از دفن در عالم قبر انجام گیرد از قبیل گذاشتن بدن سه مرتبه روی زمین و تلقین میت و غیره که در شرع مقدس در جایش مفصل ذکر شده است.

برخی از محققین گفته اند:

قبر یک معنای ظاهری دارد و آن همان گودالی است که انسان در آن دفن می شود ولی هرگز نمی توان گفت آن احکام مخصوص قبر از قبیل سؤال و جواب و فشار و نظائر آن، مربوط به این قبر عنصری و خاکی باشد.^(۳)

ص: ۲۸۶

- ۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۱۳.
- ۲- تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۶۰۰.
- ۳- منشور جاوید، ج ۹، ص ۲۳۶.

با توجه به روایاتی که قبلاً یاد آور شدیم که در آن ها واقعیت برزخ و قبر یکی قلمداد گردیده است، طبعاً مسأله سؤال و فشار و عذاب قبر همگی مربوط به بدن دیگر غیر از بدن عنصری خواهد بود.

شایسته است این بحث را با ذکر دو روایت دیگر پایان دهیم؛

(الف) از ابی بصیر نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند:

وقتی افراد با ایمان در جواب پرسش مأموران الاهی پاسخ صحیح می گویند؛

فَيَمَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ صِدَقَ عَبْدِي افْرُشُوا لَهُ فِي قَبْرِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَاْفْتَحُوا لَهُ فِي قَبْرِهِ بَاباً اِلَى الْجَنَّةِ وَاَلْبَسُوهُ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَأْتِيَنَا وَمَا عِنْدَنَا خَيْرٌ لَهُ.

ندا می رسد بنده من راست گفته، در قبرش فرش بهشتی بگسترانید، دری از بهشت به قبرش بگشایید و از جامه های بهشتی در برش نمایید تا قیام قیامت شود و نزد ما بیاید و آنچه نزد ما مهیا گردیده به مراتب برای او بهتر است... .

همین سؤالات از کفار و افراد بی ایمان می شود و پاسخ ناصحیح می گویند؛

فَيَمَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ كَذَبَ عَبْدِي افْرُشُوا لَهُ فِي قَبْرِهِ مِنَ النَّارِ وَاَلْبَسُوهُ مِنْ ثِيَابِ النَّارِ وَاْفْتَحُوا لَهُ بَاباً اِلَى النَّارِ حَتَّى يَأْتِيَنَا وَمَا عِنْدَنَا شَرٌّ لَهُ.

ندا می رسد بنده من به دروغ و خلاف واقع سخن گفت. در قبرش فرشی از آتش بگسترانید، لباسی از جامه های آتشین در برش نمایید و دری از آتش برویش بگشایید تا قیامت برپا گردد و نزد ما بیاید و آنچه برای او نزد ما است از اینها بدتر است.

(۱۱)

ص: ۲۸۷

از این روایت استفاده می شود که مراد از قبر همان عالم برزخ است، زیرا قبر خاکی و ملموس برای ما، دارای چنین نشان و وصفی نیست.

ب) در روایت دیگر در نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم مصر چنین آمده است:

يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ بَعْدَ الْبَعْثِ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْ الْقَبْرِ يَوْمَ يَشِيبُ فِيهِ الصَّغِيرُ وَيَسْكُرُ فِيهِ الْكَبِيرُ وَيَسْقُطُ فِيهِ الْجَنِينُ ... (۱)

ای بنده خدا بعد از بعث و آغاز قیامت روزی است که به مراتب مشکل تر از عالم قبر است، روزی که جوان را پیر می کند و بزرگسالان گویی مست و مخمورند و جنین در آن روز ساقط می شود.

بدون شک، مقصود از قبر، عالم برزخ است که باغی است از باغ های بهشت و یا حفره ای است از حفره های دوزخ؛ و قیامت پس از اتمام زندگی برزخی، تحقق پیدا می کند.

۵- تلقین میت

اشاره

در بحث های قبلی، مطالبی درباره سکرات موت و سختی های آن و نیز سؤال و جواب و فشار قبر گذشت، و به این نتیجه رسیدیم که روح هر فرد از افراد انسان، بعد از پایان زندگی این دنیا، در اجساد لطیفی قرار می گیرد، یعنی در واقع داخل در عالم ارواح می شود، که از هر نظر شبیه این جسم مادی است و به آن، قالب مثالی یا بدن مثالی می گویند. و ما دلیل خود را در این امر، از جهات

ص: ۲۸۸

۱- امالی مفید، ص ۲۶۵؛ امالی طوسی، ص ۲۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۶۹؛ بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۰۳.

گوناگون اقامه کردیم، که سؤال و جواب، ثواب و عذاب، مربوط به همین روح مجرد با بدن مثالی است نه جسم مادی و عنصری.

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر سؤال و جواب از روح صورت می گیرد، پس دستورات و تشریفات قبل از دفن، مانند تلقین میت و... چه دلیلی دارد؟ حکمت و دلیل تلقین به بدن بی روح چه می تواند باشد؟

قبل از ورود در این بحث، ذکر این نکته لازم است که ارتباط روح با جسم در دوران حیات آدمی به قدری زیاد است که می توان گفت: لحظه ای روح از بدن جدا نخواهد شد، حتی در هنگام خواب اگر هزاران کیلومتر دور از بدن باشد، به مجرد اشاره ای، ارتباط این دو با هم برقرار می شود.

در جهان طبیعت، روح و جسم لازم و ملزوم یکدیگرند و حتی روح در مسیر کمال خود به فعالیت های جسمی نیازمند است؛ یعنی بین روح و جسم تأثیر متقابل حاکم است که می شود از آن به «الفت طبیعی» تعبیر نمود.

اگر توجه داشته باشید می بینید که حالت خشم و ترس که در انسان به وجود می آید، نقش روح و بدن در آن حالت چقدر در ارتباط مستقیم با یکدیگر است. در بدن چهره برافروخته می شود، خون در بدن به مقدار بیشتری جریان پیدا می کند، ضربان قلب سریع می شود و ده ها پدیده دیگر که در بدن به وجود می آید؛ همچنین روح یا حالت انتقام جویی پیدا می کند یا در مقام مبارزه برمی آید و یا خود را در حالت تسلیم رها می سازد.

بعد از ذکر این نکته در جواب می توان گفت: دستوراتی که به عنوان تلقین و خطاب به میت، در دین اسلام مشروعیت پیدا کرده است به کالبد بی روح و فاقد

حیات مربوط نمی شود، بلکه مخاطب در حقیقت و واقع، روح مجرد می باشد که با جسم مثالی به حیات خود ادامه می دهد. زیرا بر اثر علاقه و پیوند شدیدی که روح به بدن مادی دارد، در نخستین مراحل جدایی از بدن نمی تواند از کالبدش دل بکند و فراق جسم را تحمّل نماید و نسبت به سرنوشت چندین ساله جسم مادی خویش بی تفاوت باشد؛ چرا که روح سالیان دراز با این تن خو گرفته و پیوند داشته است، از همین جهت است که وقتی راوی از امام صادق علیه السلام سؤال می کند:

لَأَيِّ عَلَيْهِ إِذَا خَرَجَ الرُّوحُ مِنَ الْجَسَدِ وَجَدَلَهُ مَسًّا وَ حَيْثُ رُكِبْتُ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ؟

چرا هنگامی که روح از بدن خارج می شود، انسان از آن احساس ناراحتی می کند؟ در حالی که هنگام ورود روح به بدن چنین احساسی وجود ندارد؟

آن حضرت فرمود: «لِأَنَّهَا نَمَّا عَلَيْهَا الْبَدَنُ» (۱) زیرا بدن باهمین روح رشد و تکامل یافته و نمو کرده است. علامه طباطبایی در مورد این روایت می گوید: حدوث روح، کمالی برای بدن است از این رو بدن آن حدوث روح را احساس نمی کند، اما جدایی روح از بدن، جدایی چیزی است که بدن به آن انس گرفته و از این رو موجب درد می شود. (۲)

حالا- که وقت جدایی فرا رسیده، لحظه جدایی دردناک است. از این جهت، روح با مراقبت کامل، وضعیت بدن را زیر نظر دقیق قرار می دهد، مبهوت و

ص: ۲۹۰

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۸.

۲- همان، تعلیقه علامه طباطبایی.

نگران به دنبال بدن است و تشییع کنندگان را می بیند. طبعاً خروج از شرایط مادی و ورود به وضع جدید، یعنی پشت سر گذاشتن عالم دنیا و دخول در عالم برزخ در بدو ورود، امری سخت، وحشتناک و حیرت زا است؛ ولی در همین حال، روح از تحولات رقت بار بدن مادی خود رنج می برد و از هجران و جدایی او می نالد. شاعر خوش ذوق چنین سروده است:

شنیدستم که افلاطون شب و روز

پرسیدند از او، کاین گریه از چیست؟

از آن گریم که جسم و جانِ دمساز

جدا خواهند شد از آشنایی

به گریه داشتی چشم جهان سوز

بگفتا چشم کس بیهوده نگریست

به هم خو کرده اند از دیرگه باز

همی گریم بر آن روز جدایی

مولوی نیز این ناله جان سوز را چنین سروده است:

بشنو از نی چون حکایت می کند

کز نیستان تا مرا بریده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

از جدایی ها شکایت می کند

از نفیرم مرد و زن نالیده اند

تا بگویم شرح درد اشتیاق

فلسفه تلقین

همه می دانند که کلیه احکام الاهی (واجب و حرام، مستحب و مکروه) بر پایه حکمت و مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی جامعه بشری استوار می باشد. شارع مقدّس که هدفش احیای خصلت های انسانی و تزکیه رذائل اخلاقی است، از هر فرصت

حساس و مناسب استفاده کرده و سنت هایی را تشریح می کند تا وجدان دینی مردم را بیدار کند و بشر را از غرور و غفلت ها برهاند و انسان را در لحظات سخت و سرنوشت ساز، از هلاکت نجات دهد که تلقین میت هم یکی از این موارد خواهد بود.

ص: ۲۹۱

چنانچه به مضامینی که در تلقین وجود دارد دقت کنیم، متضمّن و در برگیرنده درس هایی از جهان بینی و اصول اعتقادی است. تذکار مسائل جهان بینی الهی در چنین صحنه های عبرت آور، اثرات سازنده و نجات بخش، هم برای روح زنده انسان دارد و هم برای دوستان و خویشاوندان و تماشاگران.

الف) نسبت به میت: در بحث های قبلی گفتیم که مرگ و سختی مرگ، روبرو شدن مرده با فرشتگان مأمور سؤال و جواب در عالم برزخ و قبر، بسیار دشوار و پر مصیبت است، که قرآن کریم از آن به رخداد پر ماجرا و سنگین یاد کرده است.

{فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى}. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به نقل امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند، فرشته ای را دیدم که در دست او لوحی از نور بود و به جانب راست و چپ توجه نداشت و به آن می نگریست، در حالی که اندوهناک بود. گفتم: ای جبرئیل این کیست؟ عرض کرد: فرشته مرگ و کار او گرفتن جان هاست. هرگاه اهل خانه ای بر مرده خویش گریه کنند، گوید: گریه نکنید، که من به سوی همه شما باز می گردم تا هیچ یک نماند. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای جبرئیل، مرگ بس رخداد سنگینی است. جبرئیل عرض کرد: پس از مرگ، قضیه سنگین تر و بزرگ تر از مرگ خواهد بود؛

كَفَى بِالْمَوْتِ طَامَّةً يَا جِبْرِيْلُ فَقَالَ جِبْرِيْلُ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَطْمٌ وَأَعْظَمُ مِنَ الْمَوْتِ. (۲)

ص: ۲۹۲

۱- نازعات / ۳۴.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۴۱.

تلقین میت نیز بر این پایه استوار است؛ یعنی سنگینی جان سپردن بر برخی اشخاص چنان تأثیری بر جان آنان می گذارد که ابتدایی ترین مسائل آیین، مانند ربوبیت خدا، رسالت حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم، قبله و کتاب را فراموش می کند، به ویژه اگر معارف دینی بر جان او ننشسته باشد. از این رو وقتی از او می پرسند مثلاً کتاب تو چیست، پیامبر تو کیست، در پاسخ در می ماند، درست مانند انسانی که سگته مغزی کرده و حافظه خود را از دست داده باشد. وقتی آدمی بر اثر حادثه ای کوچک چون سگته مغزی همه ی معلومات خود را فراموش می کند، حتماً در آن حادثه بزرگ، یعنی مرگ، ابتدایی ترین مسائل دینی را فراموش خواهد کرد. از این رو در تلقین میت آن مسائل را به یاد وی می آورند. (۱)

می توان گفت تلقین شهادتین و تذکر زندگی بعد از مرگ، تأثیر بسزایی در بیداری و آرامش روح می گذارد و روح را از وحشت و نگرانی بیرون می آورد و مراحل بعدی زندگی را روشن می کند.

ب) نسبت به دوستان و تشییع کنندگان: محتویات تلقین و صحنه های غم انگیز مراسم دفن برای تماشاگران این صحنه، اثرات سازنده خواهد داشت. مشاهده این مناظر رقت بار، دنیا پرستان را متوجه می سازد، زیرا دیوارهای خاموش گورستان در عین سکوت، گویاترین و بهترین واعظانند که انسان ها را به مسئولیت های فردی و اجتماعی معطوف ساخته و به انسان، بینش صحیح و اخلاق خدایی می بخشند و از چنگال غفلت و بی خبری آزاد می سازند.

ص: ۲۹۳

آری همراه شدن با جنازه، تشییع کنندگان را لحظه ای به فکر مرگ و پرسش و پاسخ در قبر خواهد انداخت. گویی به یاد می آورند که به همین زودی ها مرگ گریبان آنان را گرفته و به همه شادی ها و مصیبت ها، خاتمه خواهد داد و متوجه کلام گران سنگ بزرگ ابر مرد جهان اسلام، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد شد که آن حضرت با تعبیری بسیار زیبا و دقیق حالت قبر را برای جامعه بشری چنین به تصویر می کشد:

يَا عِبَادَ اللَّهِ مَا بَعِيدَ الْمَوْتِ لِمَنْ لَا يُعْفَرُ لَهُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ الْقَبْرِ فَاحْذَرُوا ضَيْقَهُ وَضَنْكَهُ وَظُلْمَتَهُ وَغُرْبَتَهُ إِنَّ الْقَبْرَ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ أَنَا بَيْتُ الْغُوبَةِ أَنَا بَيْتُ التُّرَابِ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ أَنَا بَيْتُ الدُّودِ وَالْهَوَامِّ وَالْقَبْرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ إِذَا دُفِنَ قَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ مَرْحَبًا وَأَهْلًا قَدْ كُنْتُ مِمَّنْ أَحْبُّ أَنْ تَمْشِيَ عَلَيَّ ظَهْرِي فَإِذَا وُلِّيتُكَ فَسَيَتَعَلَّمُ كَيْفَ صَنِيَعِي بِكَ فَيَتَسَّعُ [فَتَتَّسَعُ] لَهُ مَدَّ الْبَصِيرِ وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا دُفِنَ قَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ لَا مَرْحَبًا بِكَ وَلَا أَهْلًا لَقَدْ كُنْتُ مِنْ أَبْغَضِ مَنْ يَمْشِي عَلَيَّ ظَهْرِي فَإِذَا وُلِّيتُكَ فَسَيَتَعَلَّمُ كَيْفَ صَنِيَعِي بِكَ فَتَضُمُّهُ حَتَّى تَلْتَقِيَ أَضْلَاعَهُ. (۱)

ای بندگان خدا! سختی و آزار قبر برای کسانی که به درگاه پروردگار آمرزیده نشده باشند، درد آورتر و شدیدتر از سختی هنگام جان کندن است. پس، از تنگی، فشار، تاریکی و تنهایی قبر بهراسید! قبر هر روز چنین ندا سر می دهد: من خانه غربتم، من خانه ظلمت و خاکیم، من خانه وحشتم، من خانه کرم هایم. قبر

ص: ۲۹۴

بوستانی از بوستان های بهشت و گودالی از گودال های جهنم است. وقتی بنده مؤمن در قبر دفن شود، زمین به او گوید: خوش آمدی، از کسانی بودی که دوست داشتم بر روی من راه بروی، اکنون که به من سپرده شده ای خواهی دید چگونه با تو رفتار می کنم، سپس قبرش به قدر دید چشم وسعت می یابد. و هر گاه کافر دفن گردد، زمین به او گوید: خوش نیامدی و اهلیت نداری. از کسانی بودی که دوست نداشتم بر رویم راه بروی، حالا که به من سپرده شده ای، خواهی دید چگونه با تو رفتار می کنم. پس او را چنان فشار می دهد که دنده هایش می شکند و درهم فرو می رود.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نیز آمده است:

إِنَّ لِلْقَبْرِ كَلَامًا فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ أَنَا بَيْتُ الدُّودِ أَنَا الْقَبْرُ أَنَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ. (۱)

به درستی که قبر هر روز سخنی دارد، می گوید: منم خانه غربت، منم خانه وحشت، منم خانه کرم ها، منم قبر، منم باغی از باغ های بهشت یا گودالی از گودال های آتش.

از این دو روایت استفاده می شود که بهشت و جهنم برزخی غیر از بهشت و جهنم قیامت است.

بنابراین ذکر این نکته ضروری است که وقتی تلقین، مربوط به روح انسان باشد، مسلماً سؤال در قبر و فشار آن نیز به روح ارتباط پیدا می کند.

ص: ۲۹۵

مطلب اول: بهشت و جهنم برزخی

در خلال معارفی که درباره عالم برزخ مطرح است، سخن از وجود بهشت و جهنم برزخی شده. وقتی روح انسان از بدن خارج می شود، در بهشت یا جهنم برزخی وارد می گردد که از بهشت و جهنم دائمی ضعیف تر است. آیات و روایات زیادی وجود دارد، که به روشنی دلالت می کنند بر اینکه نعمت و عذاب الهی در عالم برزخ شامل حال برزخیان می گردد. از این رو، عموم علمای اسلامی به وجود بهشت و دوزخ برزخی، پیش از برپایی رستاخیز اعتقاد دارند. پیروان دین مبین اسلام مکلفند آن را به عنوان یکی از معتقدات و ضروریات دینی بپذیرند و به استناد وحی الهی و اخبار مُخبر صادق، یعنی رسول گرامی به وجود آن معتقد و مؤمن باشند.

در قرآن کریم آیات زیادی داریم که می گوید: بعد از مردن تا قیامت، حیات باقی است. گاهی درباره ی خصوص اتقیا و سعادت این مطلب گفته شده است و گاهی درباره ی اشقیا.

ما به طور خلاصه چند آیه را به عنوان نمونه در هر دو مورد می آوریم و روایاتی را که در ذیل آیات وارد شده نیز ذکر خواهیم نمود.

الف) در برخی آیات، به صراحت از حیات و بهشت برزخی انسان های سعادت‌مند و بهره مندی آنان از نعمت های الهی سخن گفته شده است. قرآن درباره ی شهیدان راه خدا می فرماید:

۱. ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. (۱)

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند.

این آیه آشکارا بر زنده بودن شهیدان پس از مرگ دلالت دارد؛ و نیز می رساند که انسان علاوه بر بدن مادی خود، جوهر دیگری دارد که با فقدان بدن مادی می تواند با آن زنده باشد. زیرا تعبیری مانند: «روزی خوردن در

نزد پروردگار» و «خشنودی از نعمت های الهی» بدون در نظر گرفتن حیات و شئون برزخی بی معناست. این آیه در مقام توصیف احوال شهیدان در برزخ است نه در قیامت. چون آیه صراحت دارد که شهدا برای برادران دینی خود که هنوز به آنان

ص: ۲۹۸

۱- آل عمران / ۱۶۹ - ۱۷۰. در اینجا مخاطب امت است؛ پیامبر هیچ وقت چنین گمانی نمی کند. در قرآن موارد زیادی خطاب هایی به امت هست که مخاطب در ظاهر پیامبر است. همچنین اگرچه آیه درباره شهدای احد نازل شده ولی شأن نزول، موجب محدودیت مفهوم آیه نمی شود و همه شهدا را در بر می گیرد.

ملحق نشده اند و در قید حیاتند، شادمان می شوند به این جهت که هیچ خوف و اندوهی نخواهند داشت؛ بنابراین حیات آنان حیات حقیقی است نه مجازی.

در روایتی صحیح، ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت ذیل آیه فوق درباره «شهادی فی سبیل الله» فرمودند:

هُمُ وَاللَّهُ شَیْعَتُنَا إِذَا دَخَلُوا الْجَنَّةَ وَاسْتَبَشَرُوا بِمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِهِمْ مِنْ إِخْوَانِهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الدُّنْيَا أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَهُوَ رَدُّ عَلَيَّ مَنْ يُبْطَلُ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ بَعْدَ الْمَوْتِ. (۱)

به خدا قسم! آنان شیعیان ما هستند که وقتی داخل بهشت شدند و با کرامت الاهی روبرو شدند، نسبت به کسانی از برادران مؤمنشان که به ایشان ملحق نشده اند بشارت و نوید می دهند که هیچ خوف و حزنی برای آن ها نیست و این کلام، قول کسانی که پاداش و کیفر بعد از مرگ را باطل می دانند رد می کند. (۲)

در روایت دیگری برید عجلی می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره این آیه: {وَيَسْتَبْشِرُونَ

بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} پرسیدم، حضرت فرمودند:

هُمُ وَاللَّهُ شَیْعَتُنَا حِينَ صَارَتْ أَرْوَاحُهُمْ فِي الْجَنَّةِ وَاسْتَبَشَرُوا الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَلِمُوا وَاسْتَيْقَنُوا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى الْحَقِّ وَعَلَى دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاسْتَبَشَرُوا بِمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِهِمْ مِنْ إِخْوَانِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

ص: ۲۹۹

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ۱۲۷؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۴.

۲- شاید جمله «وهو رد علی من يبطل الثواب والعقاب بعد الموت» ادامه کلام امام باشد و نیز ممکن است کلام علی بن ابراهیم باشد که از روایت استفاده کرده است.

أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. (۱)

به خدا قسم، آنان شیعیان ما هستند. (اشاره به آن) هنگامی که روحشان به سمت بهشت روانه گشته و با کرامت الاهی روبرو می شوند و یقین می کنند که هم برحقند و هم بر دین خداوند هستند. پس برای برادران دینی خود که هنوز به آنان ملحق نشده اند (و در قید حیاتند) شادمان می شوند (به این جهت) که هیچ خوف و حزنی نخواهند داشت.

در روایت دیگری نیز چنین آمده است:

عَنْ عَقِيلِ الْخَزَاعِيِّ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِذَا حَضَرَ الْحَرْبَ يُوصِي لِلْمُسْلِمِينَ بِكَلِمَاتٍ يَقُولُ: تَعَاهَدُوا الصَّلَاةَ... ثُمَّ إِنَّ الْجِهَادَ أَشْرَفَ الْأَعْمَالِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ وَهُوَ قِوَامُ الدِّينِ وَالْأَجْرُ فِيهِ عَظِيمٌ مَعَ الْعِزَّةِ وَالْمَنْعَةِ وَهُوَ الْكِرَّةُ فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَالْبُشْرَى بِالْجَنَّةِ بَعْدَ الشَّهَادَةِ وَبِالرِّزْقِ غَدًا عِنْدَ الرَّبِّ وَالْكَرَامَةِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْآيَةَ﴾. (۲)

عقیل خزاعی گوید: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ حاضر شدند، به مسلمانان سفارش هایی فرمودند: از جمله اینکه با نماز هم پیمان شوید... بعد از اسلام، جهاد شریف ترین (و برترین) اعمال است؛ قوام دین بستگی به آن دارد؛ دارای پاداشی عظیم و توأم با عزت و سرفرازی است و آن حمله و یورش است که حسناتی دارد و پس از مرگ بشارت به بهشت، و در قیامت بشارت به رزق

ص: ۳۰۰

۱- الکافی، ج ۸، ص ۱۵۶؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۰۹؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۴۵.

۲- الکافی، ج ۵، ص ۳۶؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۰۸.

و کرامت الاهی را در پی خواهد داشت. خدای تعالی می فرماید: {وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...}.

با تأمل و دقت در کلام حضرت، در می یابیم که لازمه کلام آن بزرگوار (بشارت به بهشت پس از شهادت) به داشتن حیات برزخی است و به همین جهت آن را از قیامت جدا نموده و درباره آن فرموده است: «وبالرزق غداً» که مربوط به قیامت می شود.

۲. آیات دیگری هم در این زمینه داریم که داستان مردی را حکایت می کند که به جرم دعوت مردم به پیروی از پیامبران به شهادت می رسد، این شخص مؤمن آل یاسین است. که داستانش در سوره ی یاسین آمده است. (۱) قرآن حکایت می کند که دو رسول به قریه ای فرستاده شده و بعد خداوند سومی را در تأیید آن ها فرستاد. (۲)

{إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ}. (۳)

نخست دو تن را به نزدشان فرستادیم و تکذیبشان کردند پس با سومی نیروشان دادیم و گفتند: ما به سوی شما فرستاده شده ایم.

برخی از مفسرین در ذیل این آیه نوشته اند که حضرت عیسی علیه السلام دو تن از حواریون خود را به شهر انطاکیه که بت پرست بودند، فرستاد. آن ها مردم را به

ص: ۳۰۱

۱- بنابر بعضی تفاسیر و روایات، نام این مرد حبیب نجار می باشد؛ در المثنور، ج ۷، ص ۵۱.

۲- مراد از «قریه» شهر انطاکیه است. رسولان از فلسطین به انطاکیه که جزء روم قدیم بوده و حالا جزء ترکیه است، می روند.

۳- یس / ۱۴.

توحید دعوت کردند و برای اثبات حَقانیت دعوت خود، معجزاتی مانند شفای بیماران به آن‌ها نشان دادند. پادشاه آن شهر، آن دو را دستگیر کرده و به زندان انداخت. در این هنگام، حضرت عیسی، شمعون صفا را که بزرگ حواریون بود، به دنبال آن‌ها فرستاد. او نیز پادشاه و مردم را به خداپرستی دعوت کرد و معجزاتی ارائه کرد. امّا پادشاه و قومش ایمان نیاوردند و تصمیم گرفتند که آن سه فرستاده را به قتل برسانند. (۱۱) این واقعه به گوش حبیب نَجّار

رسید، همان شخصی که آیات ۲۰ تا ۲۷ درباره او سخن می‌گوید.

{وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ}

و (در این میان) مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد، و گفت: ای مردم، از این فرستادگان پیروی کنید.

{اتَّبِعُوا مَنْ لَّا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ}

از کسانی پیروی کنید که از شما پاداش نمی‌طلبند و خود هدایت یافته‌اند.

وی خطاب به رسولان گفت:

إِنِّي ءَأَمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ.

من به پروردگارتان ایمان آوردم.

از آیات قرآن استفاده می‌شود که او نیز سرانجام به دست آن قوم کافر به شهادت رسید و پس از شهادت به سوی بهشت فرا خوانده می‌شود.

ص: ۳۰۲

۱- اقتباس از تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۳۴۰؛ المیزان، ج ۱۷، ص ۸۲.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ.

گفته شد: وارد بهشت شو.

آری، شهادت این مرد مؤمن همان و داخل شدن او در بهشت همان. چنان فاصله میان این دو کم و کوتاه بود که قرآن مجید در تعبیر لطیفش به جای ذکر شهادت او، داخل شدن او به بهشت را بیان کرده است.

{قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ}.

آن وقت که خودش را در مقابل آن سعادت ها دید، گفت: ای کاش، قوم من می دانستند که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و مرا در زمره عزیزان قرار داد.

بر این مرد مومن به برزخ جزای

بگویند که ای کاش این قوم من

بگویند اینک به جنت در آی

بگشتند و آگاه از این سخن

براستی بنده مخلص، خود این چنین است که پس از شهادتش نیز آرزو کرد که ای کاش قومش ایمان می آوردند! این مرد با ایمان، هم در حال حیات خود، خیرخواه قوم خویش بود و هم بعد از مرگ آرزوی هدایت آن ها را داشت.

ظاهر آیات بالا، با توجه به آرزوی آن شخص برای مطلع شدن بستگانش از وضعیت او، آن است که ورود او در بهشت پیش از فرا رسیدن رستاخیز و بلافاصله پس از مرگ او بوده است. از این رو، مقصود از این بهشت، بهشت برزخی است. چرا که از آیات و روایات استفاده می شود بهشت جاویدان در قیامت نصیب مؤمنان خواهد شد. همان گونه که دوزخ برای کافران چنین است. چون اگر انسان غیرمؤمن از دنیا برود او نیز می خواهد وضع تیره خود را به اطلاع کسان و دوستانش برساند و آنان را متوجه کند که همانند او مسیر غلط نپیماید و

پرونده عمل خویش را آلوده نسازد،

وَهُوَ يُنَادِي يَا أَهْلِي وَيَا وُلْدِي لَمَا تَلَعَبَنَ بِكُمْ الدُّنْيَا كَمَا لَعِبْتُ بِى فَجَمَعْتُ الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ وَغَيْرِ حِلِّهِ ثُمَّ خَلَفْتُهُ لِعَيْرِي فَاَلْمَهْنَأُ لَهُ وَالتَّبَعَهُ عَلَيَّ فَاَحْذَرُوا مِثْلَ مَا حَلَّ بِى. (۱) رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در ضمن این روایت می فرماید روح میت پس از مرگ ندا می دهد، ای خانواده و فرزندان من، مراقب باشید دنیا شماها را به بازی نگیرد همانطور که مرا به بازی گرفت و اغفالم کرد. اموال را از حلال و حرام جمع آوری نمودم و آن را برای دیگران به جا گذاشتم، هم اکنون آسایش و رفاهش برای آنان است و تبعات و عوارض ناراحت کننده اش برای من، حذر کنید از وبالی که مرا دامنگیر شده است.

از سرگذشت او این نتیجه به دست می آید که قرآن به حیاتی بعد از مرگ و قبل از قیامت، قائل است. در این باره روایتی است از امیر مؤمنان علیه السلام که فرمودند:

لَيْسَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ. (۲)

میان ما و بهشت یا جهنم فاصله ای نیست جز مرگ.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

وَالَّذِي بَعَنِي بِالْحَقِّ لَتَمُوتَنَّ كَمَا تَمُوتُونَ... وَمَا بَعَدَ الْمَوْتِ دَارٌ إِلَّا جَنَّةٌ أَوْ نَارٌ. (۳)

ص: ۳۰۴

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۱.

۲- همان، ج ۶، ص ۲۷۰.

۳- همان، ج ۷، ص ۴۷.

قسم به خدای که مرا به حق مبعوث داشت می میرید آنگونه که خواب می روید... و بعد از مرگ هیچ خانه ای نیست جز بهشت و جهنم». یعنی بلافاصله بعد از مرگ، انسان وارد جایگاه برزخی اش می شود. یا بهشت برزخی یا جهنم برزخی.

بر اساس کلام رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، معطل شدن روح تا قیامت مفهوم و معنا ندارد. شایان ذکر است درباره این شهید راه حق، تعبیرات بسیار ارزنده ای در روایات نقل شده که حکایت از مقام و درجه والای او در نزد خدا دارد.

جابر بن عبدالله از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که آن حضرت فرمود:

ثَلَاثَةٌ لَمْ يَكْفُرُوا بِالْوَحْيِ طَرْفَهُ عَيْنِ مُؤْمِنٍ آلِ يَاسِينَ وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَسِيَّةُ امْرَأَةٍ فِرْعَوْنَ. (۱)

سه نفر هستند که حتی یک لحظه به وحی الاهی کفر نورزیدند: مؤمن آل یاسین (حبیب نجار) و علی بن ابی طالب و آسیه همسر فرعون.

ثعلبی در تفسیر الکشف و البیان از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم چنین نقل کرده است:

سُبَّاقُ الْأُمَمِ ثَلَاثَةٌ لَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ طَرْفَهُ عَيْنِ عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصَاحِبُ يَاسِينَ وَمُؤْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ فَهُمْ الصَّادِقُونَ وَعَلِيٌّ أَفْضَلُهُمْ. (۲)

پیشتران امت ها سه نفرند که لحظه ای به خدا کافر نشدند: علی بن ابی طالب و صاحب یاسین (حبیب نجار) و مؤمن آل فرعون (حزقیل و آسیه) اینان راستگویان و کاملانند و علی علیه السلام برترین آنان است.

ص: ۳۰۵

۱- نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۸۳؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۱.

۲- الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۲۶؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۸۳. زمخشری نیز این روایت را نقل کرده و جمله «فَهُمُ الصَّادِقُونَ وَعَلِيٌّ أَفْضَلُهُمْ» را دستبرد زده است.

علامه طباطبایی از آیات این داستان توحیدی نکات برجسته ای برگرفته است که از نظر می گذرد:

الف) حبیب نجار مردی معمولی بود (رجل) و از پیش با فرستادگان پیامبر آن عصر هیچ گونه ارتباط و قراردادی نداشت. نور ایمان کاملاً دلش را روشن کرد و از او مردی راستین، آهنین و نمونه ساخت.

ب) دعوت رسولان به دورترین نقاط آن شهر رسیده بود که چنین مرد کوشایی از اقصای آن پدیدار گشت و رسولان را تصدیق و مردم را به ایمان آوردن ترغیب کرد.

ج) از این که نام او صریحاً در قرآن نیامده است برمی آید که آنچه در این جریان مهم بود هدف او بوده است. از این رو قرآن بر آن تکیه کرده و گرنه بردن نام او نه مهم بود و نه مُعْضِل.

د) از سخنان او برمی آید که اهل منطق و برهان بوده؛ زیرا استدلال های کافران را با منطق صحیح پاسخ گفته است.

ه-) از سیاق و نظم و نضد آیات چنین استنباط می شود که مردم او را کشتند و از ساحت عزت حق تعالی ندا آمد: «وارد بهشت شو». این سخن اشاره به آن است که بین قتل در راه خدا و بین ورود به بهشت هیچ فاصله ای واقع نشده و گویا شهادت او همان دریافت فرمان به ورود در بهشت بوده است.

و) مراد از بهشت در آیه مزبور همان بهشت برزخی است. «الْقَبْرِ إِمَّا رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةً مِنْ حَفْرِ النَّيرانِ؛ قبر، یا باغی از باغ های بهشت یا گودالی از گودال های جهنم است».

ز) آرزوی این شهید آن بود که ای کاش طایفه و قبیله او می دانستند خداوند چگونه وی را آمرزیده است.

ح) از بزرگترین بخشش های خداوند به او آن

است که وی را «مُکْرَم» به شمار آورده است. (۱)

ممکن است این سؤال مطرح شود که شاید فقط شهدا در عالم برزخ حیات دارند نه دیگران.

جواب این خواهد بود که همه انسان ها بعد از مرگ، حیاتی برزخی دارند و معلوم است که انسان نمی تواند احتمال بدهد که از نظر قرآن مردم دو صنف باشند. غیر شهدا هر که هست، همه نیست و نابود و معدوم می شوند و تا قیامت، در سکوت مطلق فرو می روند؛ نه عذابی می بینند و نه نعمتی؛ فقط شهدا حیات دارند. بلکه آیات دیگری نیز در این زمینه هست که همهی مردم در عالم برزخ حیات دارند.

اگر تنها از شهدا نام برده شده به خاطر آن است که بحث و گفتگو درباره ی وضع شهیدان در آن زمان میان مردم بوده (چنانچه از شأن نزول آیه نیز به خوبی استفاده می شود).

شاهد بر این مطلب آیه ی دیگری است که می فرماید:

{وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيُرْزَقَنَّهُمْ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ}.

ص: ۳۰۷

و آنان که در راه خدا از وطن خود هجرت گزیده و کشته شدند یا مرگشان فرا رسید البتّه خدا رزق و روزی نیکویی نصیبشان می گرداند، و همانا خداوند بهترین بخشنده رزق و روزی است. و بی گمان آن ها را منزلی عنایت کند که بسیار بدان خشنود باشند.

در این آیه، حیات برزخی و ثواب آن برای دو دسته ذکر شده است؛ یکی شهدا، دیگری مردگانی که برای خدا هجرت کرده اند. از اقتران و قرار دادن مقتولین و مردگان فی سبیل الله در کنار هم، می توان عمومیت حکم را برای همه صلحای مؤمنین استنباط نمود. چون مطمئناً هجرت فی سبیل الله از بیشتر طاعت های دیگر، ویژگی مهم تری ندارد. از این رو می توان گفت که ذکر آن در آیه به عنوان تمثیل خواهد بود، نه حصر. خلاصه زندگی برزخی اختصاص به شهدا ندارد و عموم از دنیا گذشتگان در حیات برزخی قرار می گیرند. در این زمینه بعضی از روایات با صراحت از متّع بودن ارواح مؤمنان در بهشت برزخی سخن می گویند.

ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ارواح مؤمنان سؤال کردم. آن حضرت فرمود:

فِي حُجْرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَيَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا. (۱)

ارواح مؤمنان در غرفه های بهشتی سکونت دارند، از غذای بهشتی تناول کرده و از آشامیدنی هایش می آشامند.

ص: ۳۰۸

البته ناگفته پیداست یکی از عوامل سعادت و خوشبختی در عالم برزخ شهادت در راه خدا است؛ ولی این پاداش ها تنها مخصوص شهیدان در جبهه نیست؛ زیرا در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

إِنَّ الْمَيِّتَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ شَهِيدٌ. قُلْتُ: وَإِنْ مَاتَ عَلِيٌّ فِرَاشِهِ؟ قَالَ: وَإِنْ مَاتَ عَلِيٌّ فِرَاشِهِ، حَتَّىٰ عِنْدَ رَبِّهِ يُرْزَقُ. (۱)

بدون شك اگر کسی از شما طبق همین امر (خط رهبری معصوم) از دنیا برود، بمنزله شهید است. پرسیدم: گرچه در بستر و رختخواب بمیرد؟ امام علیه السلام فرمود: بله؛ اگرچه در بستر بمیرد، شهید و زنده است و نزد خداوند - از روزی های برزخی - کامیاب می شود.

در این رابطه مولای بیان، امیر سخن علی بن ابی طالب علیهم السلام نیز در نهج البلاغه چنین می فرماید:

فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.

بدون شك هر کدام از شما در بستر جان دهد، در حالی که نسبت به حق خدا و رسول خدا و امامان معصوم پایدار باشد، شهید از دنیا رفته و پاداشش بر خداست.

ص: ۳۰۹

۱- بحار الانوار، ج ۶، ۲۴۵؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۴۶. این مضمون در روایت دیگری به این شکل آمده است: «إِنَّ الْمَيِّتَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ بِمَنْزِلَةِ الضَّارِبِ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۶.

بنابراین ادامه دادن به راه صحیح و پیروی و استقامت همیشگی از خط امام معصوم و فریب حوادث تلخ و شیرین را نخوردن، این خود یک نوع شهادت است؛ چرا که شهید برای پایداری در راه هدف جان می دهد و او نیز با پایداری در راه هدف جان داده است. گرچه اینها خون نداده اند ولی عمری خون دل خورده اند و خط رهبری صحیح را حفظ کرده اند.

۳. در آیه ای دیگر می فرماید:

{الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اذْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ}. (۱۱)

همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند می ستانند (و به آنان) می گویند: درود بر شما باد، به (پاداش) آنچه انجام می دادید به بهشت درآید.

این آیه مذاکرات و مکالماتی را که میان ملائکه و اموات نیکان، بلافاصله بعد از مردن و قبل از قیامت است، بیان می کند. بدون شک این درود و سلام فرشتگان، هنگامی است که روح مؤمنان را اخذ می کنند. بدین وسیله به آنان اعلام می دارند که شما از هرگونه گرفتاری و ناراحتی در امان هستید. سپس به

ص: ۳۱۰

۱- نحل/۳۲. توفی از ماده (وفی) است همان ماده ای که وفا و استیفا از آن ماده است نه (توفی) که از ماده فوت باشد چون فوت به معنای تباهی و تمام شدن و از دست رفتن است بعضی ها خیال می کند که فوت با وفات مترادف است به اتفاق تمام اهل لغت (توفی) یعنی استیفا کردن، تحویل گرفتن یک چیزی، «الله یتوفی الانفس حین موتها»: یعنی خداوند نفس ها را در وقت مردن تمام و کمال می گیرد. کلمه قبض هم همین معنا را می دهد، می گوئیم عزرائیل قابض الارواح است یعنی ارواح را می گیرد. (زمر/۴۲)

آن‌ها گفته می‌شود: داخل بهشت شوید، منظور از بهشت به قرینه سیاق آیه، بهشت برزخی خواهد بود.

۴. آیات زیادی در قرآن بر حیات ارواح انبیاء علیه السلام دلالت دارد.

{وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَانِ إِلَهًا يُعْبَدُونَ}. (۱)

و از رسولانی که پیش از تو فرستادیم باز پرس که آیا ما جز خدای یکتای مهربان خدایان دیگری را معبود مردم قرار دادیم.

در این آیه، خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم امر می‌کند که از انبیای گذشته درباره توحید سؤال کند، البته این سؤال و جواب مذکور، فرق نمی‌کند چه در زمین صورت گرفته باشد و یا در شب معراج، به هر صورت بر حیات ارواح انبیاء و صحت ارتباط با آن‌ها دلالت دارد.

همچنین آیات:

{سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ}، {سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ}، {سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ}، {سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ} وَ {سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ}. (۲)

مسئلاً سلام بر ارواح پیامبران است، طبعاً سلامتی متوجه ارواح آنان می‌شود و در تشهد نماز، شب و روز ۵ مرتبه می‌خوانیم: «السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

این نکته لازم به یادآوری است: آیا وهابی‌هایی که مخاطب ساختن ارواح

ص: ۳۱۱

۱- زخرف/۴۵.

۲- صافات/ ۷۹، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۲۰، ۱۸۱.

مردگان را حرام می دانند و می گویند سلام کردن بر مردگان جایز نیست و هیچ امتیازی برای ارواح عالیه قائل نیستند و منکر ارتباط با آنان هستند و روی همین اصل، آثار قبور ائمه معصومین علیه السلام را از بین برده و بقعه و بارگاه آنان را خراب کرده اند و حتی افتخار می کنند که «مدت مدیدی امام جماعت مسجد رسول الله در مدینه بودم، تا هنوز یک مرتبه هم به پیامبر سلام نکردم»، در قبال این آیات و نیز آیات دیگری در قرآن چه جوابی دارند؟!!

درباره حیات ارواح انبیاء و نیز مؤمنان، روایتی از زید شحام نقل شده است:

عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي جِبَالِ رَضْوَى فَتَأْكُلُ مِنْ طَعَامِهِمْ وَتَشْرَبُ مِنْ شَرَابِهِمْ وَتَحِيدُ مَعَهُمْ فِي مَجَالِسِهِمْ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا بَعَثَهُمُ اللَّهُ وَأَقْبَلُوا مَعَهُ يُلَبُّونَ زُمْرًا فَرَمَرًا. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: ارواح مؤمنین به عالم برزخ، گاهگاهی خدمت ارواح ائمه هدی علیه السلام در کوه رضوی مشرف می شوند، از طعام و شرابشان می خورند و می نوشند و در مجالس آن ها شرکت کرده و با آن ها صحبت می کنند، تا اینکه قائم ما اهل بیت قیام کند. در آن هنگام، خداوند آنان را مبعوث

خواهد کرد. آن وقت آن ها گروه گروه، لیک گویان به حضرتش ملحق می شوند.

از این روایات سه مطلب عمده دانسته می شود؛

۱. ارواح دارای جسم برزخی می باشند.

ص: ۳۱۲

۲. ارواح مؤمنین با ارواح ائمه هدی علیه السلام دیدار و ملاقات دارند.

۳. این ارواح مؤمنین در زمان ظهور امام زمان رجعت می کنند. (۱)

ب. آیاتی در قرآن وجود دارد که دلالت می کند بر اینکه اشقیاء بعد از مردن و قبل از قیامت حیاتی در جهنم برزخی دارند.

۱. درباره ی فرعونیان پس از مرگ می فرماید:

{وَحَاقَ بِالِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا}. (۲)

و فرعونیان را عذاب سخت فرو گرفت. (اینک هر) صبح و شام بر آتش عرضه می شوند.

در ادامه می فرماید:

{وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ}.

و روزی که رستاخیز (قیامت) برپا شود (فریاد می رسد که) فرعونیان را در سخت ترین (انواع) عذاب در آورید.

خود آیه صراحت دارد که آن ها قبل از قیامت بر آتش عرضه و در خود قیامت در آتشی وارد می شوند، که بدترین آتش ها خواهد بود. بدون شک از این آیه، دو نوع عذاب استفاده می شود:

اول؛ «سوء العذاب» که در اول آیه آمده، این عذاب مربوط به جهان برزخی

ص: ۳۱۳

۱- درباره اینکه ظهور، ظرف زمانی رجعت است در کتاب «رجعت در عصر ظهور» مفصلاً توضیح داده ایم.

۲- غافر/ ۴۵ - ۴۶. مقصود از «آل فرعون»، اتباع فرعون است. اتباعی که آنچنان به او نزدیک بودند که حکم خاندانش را پیدا کرده بودند.

است و آن عبارت است از عرضه و نمایاندن فرعونیان بر آتش که نسبت به عذاب آخرت خفیف تر است.

دوم: «أَشَدَّ الْعَذَابِ» که در ذیل آمده است، این عذاب مربوط به جهان آخرت است و آن عبارت است از انداختن فرعونیان در آتش که نسبت به عذاب برزخ بسیار شدیدتر است.

نمودند خود قصد آزار او

به فرعونیان آن گه آمد عذاب

کنون نار برزخ همه صبح و شام

چو وقت قیامت بیاید فرا

که فرعونیان را به روز حساب

خدایش نگه داشت از آن عدو

چه سان سخت بود آن عقاب و عتاب

بر آنان همی عرضه گردد مدام

خطاب آید انسان ز یکتا خدا

چشانیدشان خود اشدّ عذاب

از آیه نکته دیگری نیز دانسته می شود که نعمت و عذاب در برزخ دائمی و ابدی نیست؛ بلکه محدود و موقت است و با شروع قیامت پایان می پذیرد.

و همچنین تعبیر به صبح و شام، «غداً و عشیاً» قرینه ای روشن بر آن است که مراد آیه، عذاب برزخی است. چون در قیامت صبح و شامی نیست؛ بلکه صبح و شام مربوط به دوره ی قبل از قیامت است.

علاوه بر آن آیه ی دیگری در قرآن است که می فرماید:

{لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا} (۱)

در آنجا نه آفتابی (سوزان) بینند و نه سرمایی (سخت).

۱- انسان/۱۳. در این زمینه، روایتی از امام علی علیه السلام در (بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸) وارد شده که بسیار مفصل است.

در ذیل این آیه، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

ذَلِكَ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَنَّ نَارَ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غُدُوًّا وَعَشِيًّا ثُمَّ قَالَ: إِنَّ كَانُوا إِنَّمَا يُعَذَّبُونَ فِي النَّارِ غُدُوًّا وَعَشِيًّا فَبَيْنَا بَيْنَ ذَلِكَ هُمْ مِنَ السُّعَدَاءِ وَلَكِنْ هَذَا فِي نَارِ الْبُرْزَخِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: این عذاب صبح و شام که در آیه آمده است، ناظر به عذاب پیش از قیامت است، زیرا در

آتش قیامت، صبح و شامی نیست. سپس فرمود: اگر آل فرعون در قیامت، صبح و شام معذب باشند پس بین این دو وقت، باید خوشبخت و سعادتمند باشند در حالی که چنین نیست و این عذاب صبح و شام مربوط به برزخ پیش از روز قیامت است. آیا گفته خداوند را در همین آیه نشنیده ای که فرموده است: روز قیامت فرمان می رسد آل فرعون را در شدیدترین عذاب وارد نمایند.

از این روایت به خوبی استفاده می شود که آتش دوزخ قیامت همیشگی است و صبح و شام ندارد، آن چه که مجازاتش صبح و شام دارد عالم برزخ است.

۲. آیات دیگری داریم که در آن مکالمه ی فرشتگان را با متوفاهای اشقیا بعد از مردن در عالم برزخ بیان می کند. که فرشتگان به آن ها سخنی می گویند و آنان جواب می دهند.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا

ص: ۳۱۵

مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا. (۱)

کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است، و [دوزخ] بد سرانجامی است.

از آیه استفاده می شود که مقصود از «مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ» جهنم برزخی است و نیز بدیهی است که چنین گفت و شنودهایی بدون شعور و آگاهی طرفین بی معناست.

۳. آیاتی وجود دارد که از عذاب برزخی منافقان خبر می دهد.

{وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَيُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ}. (۲)

گروهی از عرب‌های بادیه نشین که گرد شما را گرفته اند منافقند و گروهی از مردم مدینه نیز در نفاق اصرار می ورزند. تو آن‌ها را نمی شناسی، ما می شناسیمشان و دو بار عذابشان خواهیم کرد سپس به عذاب بزرگ گرفتار می شوند.

در این آیه آمده است که منافقان با دو عذاب مجازات می شوند. در اینکه منظور از دو عذاب چیست، مفسران با اختلاف سخن گفته اند.

ص: ۳۱۶

۱- نساء/۹۷.

۲- توبه/ ۱۰۱.

برخی معتقدند: عذاب اول، گرفتاری‌ها، مصیبت‌ها، برملا شدن نفاق‌ها و کنار رفتن پرده‌ها در دنیا است و عذاب دوم هنگام مرگ است که مأموران الهی، با زدن بر پشت و صورت‌هایشان از آنان استقبال می‌کنند. (۱)

بعضی گفته‌اند: عذاب اول، هر نوع گرفتاری

در دنیا است. همانند مصیبت، کشته و مجروح شدن، رسوایی و حتی سختی‌های مرگ را هم شامل می‌شود. عذاب دوم، همان عذاب‌های برزخی است. بدیهی است چنین عذاب‌هایی قبل از عذاب بزرگ قیامت می‌باشد.

مرحوم علامه طباطبایی این احتمال را تقویت می‌کند (۲).

۴. در قرآن مجید، آیاتی وجود دارد که دلالت بر حیات ارواح کفار می‌کند:

{وَقَالُوا: يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَاَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَاصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ: يَا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَهٗ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ}. (۳)

هنگامی که قوم صالح، ناقه (معجزه بزرگ الهی) را پی کردند به آن حضرت گفتند: ای صالح اگر تو پیغمبر

خدایی عذابی را که به ما وعده می‌دهی بیاور. پس دچار زلزله شده و در خانه‌های خویش بی‌جان شدند. آن‌گاه صالح از آنان دور شد و گفت: ای قوم من! پیغام پروردگار خویش را رسانیدم و به شما خیرخواهی کردم، ولی شما خیرخواهان را دوست نمی‌دارید.

ص: ۳۱۷

۱- تفسیر المراغی، ج ۱۱، ص ۱۳؛ المنار، ج ۱، ص ۱۹.

۲- علاقه مندان می‌توانند به المیزان، ج ۹، ص ۳۷۶ مراجعه نمایند.

۳- اعراف/ ۷۹ - ۷۷.

حضرت صالح پیامبر پس از نابودی قومش با آنان صحبت کرده و گفت: حتی اکنون که بوسیله زلزله هلاک شده‌اید، باز هم نصیحت کنندگان را دوست ندارید؟! اگر ارواح آنان زنده و شنوا نباشند، خطاب با مردگان لغو خواهد بود.

۵. {فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ}.

پس زلزله ای سخت آنان را فرو گرفت و در خانه های خود بر جای مُردند. آنان که شعیب را به دروغگویی نسبت دادند، گویی که هرگز در آن دیار نبوده اند. آنان که شعیب را به دروغگویی نسبت دادند خود زیان کردند. پس، از آن ها رویگردان شد و گفت: ای قوم من، هر آینه پیام های پروردگaram را به شما رسانیدم و اندرزتان دادم. چگونه بر مردمی کافر اندوهگین شوم؟

شعیب که پیامبر الاهی است نیز اَمّت هلاک شده خود را مخاطب قرار داده و با آنان صحبت می کند. مسلماً ارواح آن ها شنوا بوده اند.

غیر از آیات مذکور که چگونگی دلالت آن ها را بر «حیات برزخی» شرح و توضیح دادیم؛ آیات زیاد دیگری نیز بر بهشت و جهنم برزخی دلالت دارند که به سبب رعایت اختصار، به آدرس آن ها بسنده کرده و خوانندگان محترم را به کتاب های تفسیری ارجاع می دهم.

سوره بقره: آیات ۲۸ و ۱۵۴؛ سوره نوح، آیه ۲۵؛ سوره نساء: آیات ۹۸ و ۹۹؛ سوره مؤمن، آیات ۱۱ و ۴۶ و ۷۱-۷۲؛ سوره مریم: آیه ۶۳؛ سوره طور: آیه ۴۷؛ سوره طه:

آیه ۱۲۴؛ سوره فجر: آیات ۲۷-۲۹؛ سوره توبه: آیه ۴۹؛ سوره فرقان: آیات ۲۱-۲۴؛ سوره واقعه: آیات ۸۸-۹۴؛ سوره ابراهیم: آیه ۲۸.

خلاصه، از آیات و روایات گذشته دانسته شد که برای انسان پس از مرگ، بهشت و جهنم برزخی موجود است که غیر از بهشت و جهنم قیامتی است و پس از آن که برزخ سپری گردید و در صور دمیده شد، قیامت کبری برپا می شود و با حسابرسی هر کس به سزای عمل خود برسد، آن وقت انسان به بهشت و یا جهنم قیامتی وارد می شود و برای همیشه آنجا می ماند.

مطلب دوم: آیا ارواح در برزخ تکامل و تنزل دارند؟

از مباحث گذشته دانسته شد که با سپری شدن عمر و فرارسیدن مرگ، رزق و روزی دنیوی آدمی قطع می شود و بدون فاصله وارد عالمی - که مانند عالم دنیا پایان می پذیرد، - می شود که آن را «عالم برزخ یا عالم ارواح و قبر» می نامند. و انسان مرحله دیگری از حیات خود را آغاز می کند. کوتاه سخن اینکه برزخ، قیام و زندگی جدید و جهان نو است که در آن حقایق جهان هستی تا حدی بر او روشن و از خواب چندین ساله بیدار می شود و نتیجه کردارش را با شگفتی تمام می نگرد که همه چیز را حس می کند، می گوید و می شنود. از چیزهایی لذت و از چیزهایی رنج می برد. البته لذت و رنجش بستگی به افکار، اخلاق و اعمال او در دنیا دارد.

در این جا یک سؤال مهم پیش می آید که آیا برای روح انسان پس از مرگ و ورود در عالم برزخ، تکامل و ترقی و یا تنزل و انحطاط ممکن است؟ یا اینکه تکامل و تنزل در آنجا وجود ندارد؟ قبل از جواب این سؤال، بهتر است به این

مطلب توجه داشته باشیم که اگر معنای تکامل و تنزل، طرح و بررسی شود، جواب کاملاً روشن خواهد شد. توضیح این که:

اگر گفته شود مراد از تکامل، تحصیل ثواب و مزد جدید به سبب انجام طاعات و عبادات در عالم قبر و برزخ است؛ و مراد از تنزل، نافرمانی و معصیت احکام جدید، در این صورت جواب قطعاً منفی خواهد بود. یعنی ارواح در عالم برزخ تکامل و تنزل نخواهند داشت، زیرا دلیلی بر اصل تکلیف ارواح در عالم برزخ وجود ندارد تا امتثال و عصیان تحقق یابد. به اصطلاح اهل منطق، «سالبه به انتفاء موضوع» است. یعنی: اصلاً در برزخ تکلیفی نیست تا تکامل و تنزل وجود داشته باشد. چون طبق آیات و روایات ائمه هدی علیهم السلام دنیا دار تکلیف و عمل است. عالم برزخ و قیامت دار حساب و جزا. و مرگ، حدّ فاصل بین این دو عالم است. با فرارسیدن مرگ، مرحله عمل و سعی پایان می یابد؛ اراده و تصمیم و تمایلات در آن جا از انسان سلب می گردد. قرآن کریم که نسخه حیات بخش جامعه بشری در دنیا

و آخرت است، می فرماید:

{إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ}. (۱)

این زندگی دنیا، تنها متاع و کالایی [ناچیز] است، و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است.

در این آیه، تعبیر «متاع» آورده شده است، که منظور، همان اعمال و تکالیف الهی است.

ص: ۳۲۰

چنانکه حضرت علی علیه السلام نیز فرموده اند:

فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مُقَامٍ بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِتَرْوِدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ. (۱)

دنیا برای شما، سرای ثبات و قرار آفریده نشده است؛ بلکه آفریده شده، تا عبورگاه باشد و از آن، زاد و توشه و اعمال صالح برای سرای قرار و ثبات فراهم کنید.

در برزخ، آدمی از کار و کوشش باز می ماند و قدرت فعالیت های خوب و بد از وی سلب می شود. از این رو پس از مرگ، هیچکس قادر نیست عملاً وضع موجود خویش را دگرگون سازد و در پرونده اعمال خود تغییر و تحوّل به وجود آورد.

علی علیه السلام در جای دیگر می فرماید:

وَأَوْصِيَكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَإِقْلَابِ الْغُفْلَةِ عَنْهُ وَكَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ... لا- عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انْتِقَالَ- وَلَا فِي حَسِينٍ يَسْتَطِيعُونَ ازديادا. (۲)

مردم شما را به یاد آوری مرگ، سفارش می کنم. از مرگ کمتر غفلت کنید، چگونه مرگ را فراموش می کنید در حالی که او شما را فراموش نمی کند... اکنون کسانی که از دنیا رفته اند نه قدرت دارند از اعمال زشت خود دوری کنند، و نه می توانند عمل نیکی بر نیکی های خود فزونی بخشند.

ص: ۳۲۱

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۳۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸.

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلَ. (۱)

امروز، هنگام عمل است نه حسابرسی و فردا روز حسابرسی است، نه عمل.

بنابراین، دنیا مرحله قوه و حرکت تکاملی برای برزخ و قیامت است. برزخ و قیامت مرحله رسیدن به ثمرات اعمال است و مادامی که در مرحله قوه است، همانند کشتی حرکت دارد و وقتی که به مرحله فعلیت رسید آرام می شود و از حرکت باز می ماند. به عبارت دیگر، دنیا عالم طبع و ماده است و برزخ عالم مجرد و غیر مادی؛ یعنی دنیا عالم ملک است و برزخ عالم ملکوت. این عالم با آن عالم از نظر موضوع و حکم تفاوت دارد پس می توان گفت، حرکت تکاملی در آن جا وجود ندارد.

اما اگر مراد از تکامل و تنزل، این باشد که ممکن است در عالم برزخ، در اثر برخی از عوامل و شرایط، نعمت بعضی از افراد متنعم افزایش یابد یا از بین برود، و یا برعکس کيفرشان شدیدتر و بر عذابشان افزوده شود، این تغییر یافتن اوضاع و احوال بعضی از افراد متنعم یا معدّب در عالم برزخ، مطلبی است که در روایات بسیاری وارد گردیده ولی باید دید که این تغییرات بر اثر چه عاملی صورت گرفته است.

به عبارت روشن، انسان پس از مرگ نیز ممکن است از نتیجه اعمال دنیوی

ص: ۳۲۲

در عالم برزخ برخوردار شود، به این معنا که آثار اعمالی که قبلاً در دنیا انجام داده، هنوز وجود داشته باشد و همین آثار، موجب افزایش نعمت های برزخی یا عذاب های برزخی او شود. قرآن کریم می فرماید:

{إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ}. (۱۱)

ماییم که مردگان را زنده می کنیم و آنچه کرده اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می کند، همه را می نویسیم و همه چیز را در کتاب آشکار کننده ای برشمرده ایم!

بدون شک، منظور از «مَا قَدَّمُوا» اعمال دنیوی انسان است. تعبیر «آثَارَهُمْ» نیز مصادیقی دارد؛ از جمله هدایت شدن افراد توسط متوفی، بهره های معنوی دیگران از آثار علمی میت، استفاده از بناهای خیریه ای که در دنیا ایجاد کرده، همچنین گمراه شدن افراد در اثر کتب ضالّه، به فساد کشیده شدن ایمان و عقاید افراد در اثر مراکز فساد که متوفی در دنیا ایجاد کرده، که طبق آیه شریفه چنین آثاری نیز در نامه عمل منظور خواهد شد.

بعضی از روایات با ذکر مواردی از بهره مند شدن انسان از آثار اعمال خود پس از مرگ، یا از احسان هایی که اقوام و بازماندگانشان درباره آن ها انجام می دهند بیان واضح تری دارد؛ و همچنین برخی از روایات با صراحت می گوید: آثار بد و گمراه کننده سبب افزایش عذاب خواهد شد. در این مورد اولاً لازم است انسان ها در دنیا آثار خیر باقی بگذارند تا بعد از مردن از آن ها بهره مند

ص: ۳۲۳

گردند. ثانیاً لازم است ارواح گذشتگان را با احسان و صدقات و اعمال خیر یاد کنیم، چنانکه دین اسلام به هر یک از این دو مورد دعوت و تشویق کرده است.

در اینجا به برخی از آن روایات که در این باره وارد شده است، اشاره می شود:

۱. عَنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ. (۱)

حضرت امام حسین علیه السلام از نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حدیث

کرده که فرموده است: هر کسی سیره و روش خوبی را در جامعه بنیان نهد، اجر آن سیره و اجر کسانی که تا قیامت به آن سیره عمل می کنند، برای او خواهد بود، بدون آنکه از اجر عاملین به آن، چیزی کاسته شود.

تأسیس سیره بد نیز از جهت کیفی، آثارش ممتد و دامنه دار است.

۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةً هُدًى كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ وَأَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةً ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ. (۲)

امام باقر علیه السلام فرمود: هر بنده ای از بندگان خدا که سیره و روش هدایت را در جامعه بنیان نهد، برای او ثوابی همانند ثواب عامل آن کار است، بدون اینکه از ثواب عاملین کاسته شود و هر بنده ای از

ص: ۳۲۴

۱- الکافی، ج ۵، ص ۹.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۳.

بندگان خدا روش گمراه کننده ای را بین مردم بنیان نهد، برای او گناهی همانند گناه کسانی است که مرتکب آن عمل شده اند بدون آنکه از گناه عاملین آن کاسته شود.

از این دو روایت استفاده می شود که اثر بنیان گذاری سنت - چه حسنه باشد و چه ضالّه و گمراه کننده - پایدار است. کسی که سنت خوبی را در جامعه پایه گذاری کند، سپس دیگری از وی پیروی نماید، هر بار که آن سیره و سنت خوب، مورد عمل دیگران واقع می شود، مؤسّس و پایه گذار آن سنت خواه زنده و خواه مرده باشد، در پیشگاه الاهی از پاداش تازه ای همانند پاداش عامل آن برخوردار می گردد. کسی که سنت بدی را در جامعه بنیان نهد، پس دیگران از او پیروی کنند، هر بار که آن سیره و روش بد مورد عمل واقع شود، در پرونده مؤسّس آن - خواه زنده و خواه مرده باشد - گناه تازه ای ثبت می شود و مستحقّ کیفر جدید می گردد. بنابراین، هر کس که آثار خیریه او مورد عمل مؤمنین قرار گیرد، به مقدار ثواب عمل کنندگان که گاهی در طول تاریخ به صدها میلیون می رسند به بانی هم مزد می رسد، به راستی مزد جمعی از بندگان خوشبخت الاهی همچون نهر جاری به آنان می رسد.

برای نمونه به یک مثال بسنده می کنیم: شخص خیرخواهی تصمیم می گیرد بیمارستانی برای معالجه بیماران، مجروحان و مصدومان بسازد و مقداری از مال خود یا همه آن را در این راه صرف کند، بیماران به آن بیمارستان مراجعه می کنند و معالجه می شوند. ممکن است این عمل دهان به دهان به شهرهای دیگر برسد و افراد خیرخواه دیگری هم، چنین کاری را انجام دهند و در هر شهری بیمارستانی

ساخته شود و صدها و هزاران بیمار در آن ها معالجه شوند و از مرگ نجات پیدا کند و صدها سال، آن بیمارستان ها برپا باشد.

به موجب روایات هرکس که سنت خوبی را در جامعه پایه گذاری کند، سپس دیگران از وی پیروی نمایند هر بار که آن سیره و سنت، مورد عمل پیروان قرار گیرد، مؤسس و پایه گذار آن، در پیشگاه الهی از پاداش تازه ای برخوردار می گردد و به نعمت جدیدی دست می یابد و ثواب ساختن بیمارستان ها و مراجعین به آن ها، لحظه به لحظه در نامه اعمال آن ها نوشته می شود. بر عکس آنانی که کتاب های گمراه کننده نوشته اند یا سینماها و مجالس رقص و مراکز فسق و فجور تأسیس نموده اند و مردم در آنجا سرگرم فسق و معاصی شدند، یا بدتر از آن، به تأسیس احزاب مضل و گمراه کننده خصوصاً مذاهب باطله پرداخته اند که عقاید مردم بی خبر را تباه سازند و از دین حق، آنان را دور نمایند، تمام گناہانی که به عاملین آن تعلق می گیرد، برای مؤسسين آن ها نیز می رسد.

در این باره روایتی است از امام صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:

لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ صَدَقَهُ أَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ صَدَقَهُ مَوْقُوفَهُ لَا تُورَثُ أَوْ سُنَّهٌ هَدَى سَنَّهَا وَكَانَ يَعْمَلُ بِهَا وَعَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ غَيْرُهُ أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ. (۱)

پس از آنکه آدمی از دنیا می رود، اجری عایدش نمی گردد مگر از سه راه. اول صدقه ای که آنرا در ایام حیات خود، به جریان انداخته

ص: ۳۲۶

و پس از مرگش تا قیامت جریان داشته باشد مانند موقوفاتی که ارث برده نمی شوند. یا سنت خوبی که پایه گذاری نموده و بعد از او مورد عمل دیگران است. یا فرزند صالحی که وی را به شایستگی تربیت نموده و برای او استغفار می نماید.

صدقه جاریه ای که در روایات آمده، معنی وسیعی دارد و موارد بسیاری را شامل است که قسمتی از آن ها در دو حدیث پیش رو ذکر شده است:

عَنِ الْهَيْثَمِ عَنْ أَبِي كَهْمَشٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سِتُّ خِصَالٍ يَنْتَفِعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ وَلَعْدُ صَالِحٍ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَمُصْحَفٌ يُقْرَأُ فِيهِ وَقَلْبٌ يَحْفَرُهُ وَعَرْسٌ يَغْرَسُهُ وَصَدَقَةٌ مَاءٍ يُجْرِيهِ وَسُنَّةٌ حَسَنَةٌ يُؤْخَذُ بِهَا بَعْدَهُ. (۱)

هیثم از ابی کهمش نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: شش خصلت است که انسان مؤمن پس از مرگ از آن ها بهره مند می شود: فرزند صالحی که برای او دعا کند؛ قرآنی که (از او به جا مانده و) خوانده شود؛ چاه آبی که (برای استفاده دیگران) حفر کند؛ درختی که بنشانند (و دیگران از سایه یا میوه و ... آن استفاده کنند)؛ چشمه آبی که (برای استفاده مردم) جاری نماید و سنت نیکویی که (از خود بر جا گذاشته) پس از او به آن عمل شود.

مضمون این روایت را ابن عباس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با کمی اختلاف نقل کرده است:

سَبْعَةُ أَسْبَابٍ يُكْتَبُ لِلْعَبْدِ ثَوَابُهَا بَعْدَ وَفَاتِهِ، رَجُلٌ غَرَسَ نَخْلًا أَوْ حَفَرَ

ص: ۳۲۷

۱- همان.

بِئْرًا أَوْ أُجْرَى نَهْرًا أَوْ بَنَى مَسْجِدًا أَوْ كَتَبَ مُصْحَفًا أَوْ وَرَّثَ عِلْمًا أَوْ خَلَّفَ وَوَلَدًا صَالِحًا يَسْتَغْفِرُ لَهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ. (۱۱)

هفت عامل است که اگر شخصی یکی از آن‌ها را به جای گذارده باشد، پس از مرگ، ثوابش در پرونده عمل وی ثبت می‌گردد. کسی که درخت مثمری غرس نماید، چاهی حفر کند، قناتی را جاری سازد، مسجدی را بنیان نهد، قرآنی بنویسد، علمی از خود به جای بگذارد و فرزند صالحی تربیت کند که برای او استغفار نماید.

فرزند صالح، همانند صدقات جاری برای والدین در عالم برزخ موجب اجر است. گاهی فرزند صالح برای پدر و مادر خویش استغفار می‌کند و خداوند در برزخ، آنان را مشمول عفو و رحمت خود قرار می‌دهد و گاهی فرزند بدون آن که در یاد پدر و مادر باشد، عمل نیکی انجام می‌دهد و چون انجام آن کار خوب، مخصوص تربیت صحیح والدین بوده، خداوند در برزخ، آنان را از عمل خیر فرزندشان برخوردار می‌سازد و به عذابشان خاتمه می‌دهد.

عَنِ الصَّادِقِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَرَّ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَبْرِ يُعَذَّبُ صَاحِبُهُ ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِنْ قَابِلٍ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ يُعَذَّبُ فَقَالَ: يَا رَبِّ مَرَرْتُ بِهَذَا الْقَبْرِ عَامَ أَوَّلِ فَكَانَ صَاحِبُهُ يُعَذَّبُ ثُمَّ مَرَرْتُ بِهِ الْعَامَ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ يُعَذَّبُ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا رُوحَ اللَّهِ إِنَّهُ أَدْرَكَ لَهُ وَوَلَدٌ صَالِحٌ فَأَصْلَحَ طَرِيقًا وَأَوْى تَيْمًا فَغَفَرْتُ لَهُ بِمَا عَمِلَ ابْنُهُ. (۲)

امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام و از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل

ص: ۳۲۸

۱- مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۰.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۳۸؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۰.

کرده است: حضرت مسیح بر قبری گذر کرد که صاحب آن معذب بود، سال بعد نیز از کنار همان قبر گذشت و صاحب قبر را معذب نیافت، از ساحت الاهی علت آن را جویا شد، خدای تعالی هم به او وحی کرد که: ای روح الله آن شخص دارای فرزند صالحی است که راهی را اصلاح کرده و یتیمی را پناه داده است؛ از این رو او را مورد مغفرت قرار داده و بخشیدم به سبب آنچه که فرزندش انجام داد.

نتیجه این که: با جرأت می توان گفت که افزایش و تکامل و یا انحطاط و تنزل ارواح در عالم برزخ، نتیجه اعمالی است که در دنیا انجام می گیرد. چه اینکه متوفی خود سنت حسنه و صدقه جاریه و یا سنت بد و گمراه کننده به جای گذارده باشد و یا اینکه به سبب اعمال بستگان و دوستان با وفای او مشمول عفو و رحمت واسعه الاهی قرار گرفته و مستحق پاداش جدید می گردد. پس می توان گفت در این صورت تکامل و تنزل صادق است.

نکته: بدون هیچ تردیدی، روح پس از جدایی از جسم مادی و آزاد شدن از قفس تنگ بدن و راه یافتن به عالم ارواح و برزخ، به معلومات و آگاهی جدیدی دسترسی پیدا نموده و درجه اعتقاد و ایمان او به خدا، قیامت، نبوت و ولایت قوی تر می شود. زیرا حجاب و پرده ها عقب زده می شود و شعاع درک و دید انسان در عالم برزخ به مراتب بیشتر از دنیا است.

حدّ اقل روح در برزخ، همانند یک مسافر تازه سفر کرده وارد به شهر بزرگی است که معلومات جدیدی از آن شهر به دست خواهد آورد.

در این جا ذکر یک مطلب دیگر را نیز لازم می دانم. ارواحی که هم اکنون در عالم برزخند، از اوضاع و احوال آینده خویش بی خبرند و نمی دانند در روز حشر

چه وضعی خواهند داشت. غیب قیامت برای برزخیان همانند غیب برزخ برای اهل دنیا نسبی است.

همانطور که با پایان یافتن عمر آدمی و فرا رسیدن مرگ، غیب برزخ برای متوفی مشهود می گردد همچنین با پایان عالم برزخ و قیام قیامت، غیب آخرت برای برزخیان عیان می شود. در آن روز مؤمنین و کفار به اصالت سخنان پیامبران الاهی وقوف می یابند، به صحت خبرهای غیبی که از راه وحی به مردم داده بودند پی می برند. حساب و میزان و بهشت و دوزخ را می بینند و از تمام خصوصیات ثواب و عقاب خداوند آگاه می گردند.

{وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ}. (۱)

و بهشتیان، دوزخیان را آواز می دهند که: ما آنچه را که پروردگارتان به ما وعده داده بود، حق یافتیم، آیا

شما هم آنچه را که پروردگارتان وعده داده بود، حق یافتید؟ گویند: آری. پس آواز دهنده ای در میان آنان آواز دهد که: لعنت خدا بر ستمکاران باد.

حال، آیا می شود این معلومات را که بعد از مرگ به دست آورده، از مصادیق تکامل دانست؟ یا بگوییم اصلاً طبیعت عالم برزخ همین است؟ فرق نشئه دنیا و نشئه برزخ هم در همین بوده و این معلومات را نمی توان از مصادیق تکامل دانست.

ارواح اطفال در برزخ تکامل دارند؟

ص: ۳۳۰

در بحث قبل، روایاتی را که دلالت بر تکامل و تنزل ارواح در عالم برزخ می کرد، مورد بررسی قرار داده و گفتیم که این تکامل و تنزل نتیجه و اثر عمل هایی است که متوفی در زمان حیات خود در عالم دنیا انجام داده است.

امّا نکته ای ناگفته باقی می ماند و آن اینکه: ارواح افراد معیوب و ناقص و اولاد مؤمنان که در سنّ کودکی از دنیا رفته اند، حتی بچه های سقط شده، در برزخ تکامل دارند یا خیر؟

با استناد به مضمون دو حدیث، جواب مثبت است یعنی تکامل وجود دارد.

(الف) ابْنُ سَعِيدِ الْهَاشِمِيُّ عَنْ فُؤَاتٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَرِيرٍ عَنْ عَطَاءِ الْخُرَاسَانِيِّ رَفَعَهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ غَنَمٍ قَالَ: لَمَّا أُسِيرَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَرَّ عَلَى شَيْخٍ قَاعِدٍ تَحْتَ شَجَرَةٍ وَحَوْلَهُ أَطْفَالٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ هَذَا الشَّيْخُ؟ يَا جَبْرَائِيلُ! قَالَ: هَذَا أَبُوكَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ! قَالَ: فَمَا هَؤُلَاءِ الْأَطْفَالُ حَوْلَهُ قَالَ هَؤُلَاءِ أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ حَوْلَهُ يَغْذُوهُمْ. (۱))

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در شب معراج نظرم به پیرمردی افتاد که در زیر درختی نشسته است و در اطراف او کودکانی گرد آمده بودند، از جبرئیل سؤال کردم: این پیرمرد کیست؟ گفت: پدرت حضرت ابراهیم خلیل است. پرسیدم: این اطفال که در اطراف او هستند، چه کسانی می باشند؟ جبرئیل گفت: اینها اطفال مؤمنانی هستند که حضرت ابراهیم به آنان غذا می دهد.

ص: ۳۳۱

ب) از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

عَنْ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَطْفَالَ شَيْعَتِنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تُرَبِّئُهُمْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۱۱)

اولاد شیعیان ما را که به سنّ کودکی از دنیا رفته و به حدّ کمال نرسیده اند، حضرت «فاطمه» تربیت می کند.

این دو روایت از لحاظ سند ضعیف هستند و قابل اعتماد نمی باشند.

قطع نظر از ضعف سند، این دو روایت قابل مقایسه با روایات زیاد دیگری که هر گونه عمل را نفی می کند، نیست. در آن روایات گفته شده که در عالم برزخ و قیامت سعی و عمل انسان پایان می یابد و قدرت فعالیت های خوب و بد از او سلب می شود. به عبارت روشن تر، دنیا دار تکلیف و عمل است و برزخ عالم پاداش و کیفر که قبلاً مفصلاً بیان گردید، گذشته از همه، اطفال نه در دنیا مکلف هستند و نه در عالم برزخ. پس تربیت برای چه عالمی صورت می گیرد؟

به هر حال یک مطلب مهمّ دیگری که وجود دارد این است که آیا اطفال در برزخ رشد دارند؟ یعنی گذشت زمان طولانی بر اجسام مثالی و برزخی چه تأثیری می گذارد؟ در این مورد باید به ضعف خود اعتراف نموده و بگوییم: (لا- ادری، نصف العلم)

مولوی در این باره چه زیبا سروده است:

نکته ها چون تیغ پولاد است و تیز

نزد این الماس، بی اسپر میا

زین سبب من تیغ کردم در غلاف

گر نداری تو سپر، واپس گریز

کز بریدن تیغ را نبود حیا

تا که کژخوانی نخواند بر خلاف

ص: ۳۳۲

در عین حال بعید به نظر می رسد که در

عالم برزخ رشد سنی در اطفال تحقق یابد.

مطلب سوم: ارتباط با ارواح در منابع اسلامی

اشاره

تا این جا آیاتی را آوردیم که دلالت می کردند بر این که انسان بعد از مردن و قبل از رستاخیز در عالم برزخ حیات دارد، و برخی متنعم و برخی معذب اند؛ همچنین تکامل یا تنزل ارواح را در عالم برزخ مورد بررسی قرار دادیم. اینک روایاتی را می آوریم که شاهد حیات برزخی انسان و امکان ارتباط با ارواح آنان پس از مرگ و قبل از قیامت می باشند.

۱. سخن گفتن پیامبر و ائمه اطهار (ع) با مردگان

اشاره

از جمله مواردی که در بحث حیات برزخی مورد اتفاق تمام فرق اسلامی است، گفت و گو و ارتباط با ارواح می باشد. در این باره روایات زیادی وارد شده است که چندتای آن را یاد آور می شویم:

الف) سخن گفتن پیامبر اسلام | با مردگان:

در جنگ بدر - نخستین نبرد مسلمانان با مشرکان - که موجب پیروزی و سرافرازی سپاه اسلام گردید، هفتاد نفر از کفار مکه در معرکه بدر به قتل رسیدند. قرآن مجید که محکم ترین سند و بهترین راه هدایت بشر است، در این باره می فرماید:

{وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ}. (۱)

هر آینه خدا شما را در بدر یاری کرد.

ص: ۳۳۳

انس بن مالک گوید: رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم تا سه روز کشته های بدر را رها کردند؛ پس از تمام شدن سه روز، به دستور آن حضرت، کشتگان قریش را در چاهی انداختند. پیامبر بر سر آن چاه آمد و خطاب به آن کشته ها فرمود: ای ابا جهل بن هشام! ای امیه بن خلف! ای عتبه بن ربیعہ! ای شیبہ و... شما برای رسول خدا همسایگان بدی بودید. او را از خانه و دیارش بیرون راندید. آن گاه

جمع شده با او به جنگ و ستیز برخاستید. (۱۱)

سپس فرمود:

يَا أَهْلَ الْقَلْبِ! فَقَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا.

همانا من وعده ی پروردگارم را حق یافتم. آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود، حق یافتید؟

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا خِطَابُكَ لِهَامٍ قَدْ صَدَّيْتُ فَقَالَ لَهُ: مَهْ يَا ابْنَ الْخَطَابِ فَوَ اللَّهُ مَا أَنْتَ بِأَسِيحٍ مِنْهُمْ وَمَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَنْ تَأْخُذَهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِمَقَامِعِ الْحَدِيدِ إِلَّا أَنْ أُعْرِضَ بِوَجْهِهِ هَكَذَا عَنْهُمْ. (۲)

عمر گفت: یا رسول الله، با انسان های مرده چه سخن می گویی؟ آن ها که چیزی نمی شنوند. فرمود: ساکت باش پسر خطاب به خدا

ص: ۳۳۴

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۷۸.

۲- تصحیح الاعتقاد الامامیه، شیخ مفید، ص ۹۲؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۰۸، کتاب الجنائز. قابل تذکر اینکه از سؤال کننده در برخی منابع با لفظ «ناس»، در برخی لفظ «فقالوا» و «قیل»، در برخی دیگر لفظ «عمر» و در بعضی «منافقین» و «مسلمین» تعبیر شده است.

قسم تو از آن ها شنواتر نیستی. فاصله آن ها با عذاب ملائکه که با گرزهای آهن آن ها را بزنند فقط آن است که من صورتم را از آن ها برگردانم.

(ب) سخن گفتن امیر المؤمنین × با مردگان:

جنگ جمل نخستین جنگ داخلی جهان اسلام بود که بعد از خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به وقوع پیوست. این جنگ برای اثبات حق و باطل صورت گرفت. در یک طرف امیر المؤمنین علیه السلام و ۳ فرزندش امام حسن و امام حسین علیهم السلام و محمد حنفیه، عبدالله بن عباس، عمار یاسر و برادر عایشه محمد بن ابی بکر با بیست هزار نفر دیگر بود و طرف دیگر عایشه، طلحه، زبیر و کعب بن سوره که در آخر زبیر معرکه جنگ را ترک نمود.

در این جنگ ۹ هزار نفر از لشکر عایشه و ۱۷۰۰ نفر از لشکر علی علیه السلام کشته شدند. (۱) پس از پایان جنگ، امیر مؤمنان علیه السلام به همراه عمار یاسر و عده ای از اصحابش میان کشتگان راه می رفت. به جنازه کعب بن سوره قاضی بصره رسیدند در حالی که او به زمین افتاده و قرآن بر گردنش آویزان بود. آن حضرت امر فرمودند تا قرآن را از گردنش جدا نموده و در جای پاک قرار دهند. سپس او را نشانند. آن گاه امام به کعب فرمود:

يَا كَعْبُ بِنِ سُوْرَةَ قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتَ مَا وَعَدَكَ

ص: ۳۳۵

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به تاریخ مفصل اسلام از طلوع اسلام تا عصر حاضر، ج ۱ و کتب تاریخی دیگر.

رُبُّكَ حَقًّا ثُمَّ قَالَ أَضْجَعُوا كَغَبًّا وَسَارَ قَلِيلًا. (۱۱)

ای کعب بن سوره! آنچه را که خدا به من وعده داد بود حق یافتم، آیا تو هم آنچه را که خدا وعده داده بود حق یافتی؟ سپس فرمود تا او را به پهلو بخوابانند و از جنازه او گذشت.

اندکی بعد به جنازه طلحه رسید که روی زمین افتاده بود دستور داد تا او را نیز بنشانند. سپس خطاب به او همان مطالبی را تکرار کرد که قبلاً خطاب به کعب بن سوره فرموده بودند. آن گاه مردی از یارانش در مقابل آن حضرت ایستاده و عرض کرد:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَلَامُكَ هَذِهِ الْهَامَ قَدْ صِدِّيتَ لَا تَسْمَعُ لَكَ كَلَامًا وَلَا تُرَدُّ جَوَابًا.

ای امیر المؤمنین، این چه کلامی است؟ این کشته ها شایستگی آن را ندارند که مورد خطاب قرار گیرند. اینان مرده اند و کلام شما را نشنیده و جواب شما را هم نمی دهند.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاللَّهِ إِنَّهُمَا لَيْسَمَعَانَ كَلَامِي كَمَا تَسْمَعُ أَصْحَابَ الْقَلْبِ كَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَوْ أَدِنَ لَهُمَا فِي الْجَوَابِ لَرَأَيْتَ عَجَبًا.

حضرت فرمودند: همانا آنان کلام مرا می شنوند. همان طور که اصحاب قلب کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آل و سلم و لو اذن لهما في الجواب لرأيت عجباً.

ص: ۳۳۶

ج) سخن گفتن امیرمؤمنان با مردگان

قبرستان پشت دروازه کوفه بعد از مراجعت از جنگ صفین؛ که اهل قبور را مخاطب قرار داده به اصحاب خود فرمودند: «اگر آن ها اجازه سخن گفتن می داشتند، به شما می گفتند بهترین توشه تقوای الهی است». (۱)

از این کلام امیر مؤمنان، دانسته می شود که مردگان، در عالم برزخ آگاه به سخن و حال زندگان می باشند.

د) سخن گفتن حضرت عیسیٰ با مردگان:

همه می دانند یکی از معجزات بزرگ حضرت عیسی علیه السلام زنده کردن مردگان بود. خداوند در قرآن کریم درباره زنده شدن مردگان به دست حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

{وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي}. (۲)

به اذن و فرمان من مردگان را از گورها خارج می کنی.

و اخراج مرده ها همان احیای آنان است چنانکه در آیات دیگر از همین وصف به احیای موتی تعبیر شده است.

{وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ}. (۳)

و به فرمان خدا مرده را زنده می کنم.

اینک به یکی از مواردی که آن حضرت مرده را زنده نمودند و از احوال او سؤال کردند و او جواب داد، اشاره می کنیم.

ص: ۳۳۷

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰. این روایت و ترجمه اش در بحث «عالم ذر» ذکر شده است.

۲- مائده / ۱۱۰.

۳- آل عمران / ۴۹.

روزی جماعتی خدمت حضرت عیسی علیه السلام رسیدند و عرض کردند: یا روح الله! کسی را برای ما زنده کن که از مرگ و قیامت سخن بگوید. آن حضرت فرمودند: هر کس را که می خواهید زنده کنم، اختیار کنید. آن جماعت سام بن نوح را انتخاب کردند. حضرت عیسی علیه السلام اول دو رکعت نماز خواند. سپس دست به دعا بلند کرد و از خداوند خواست که «سام بن نوح» را زنده کند. خداوند دعای او را به اجابت رسانید. سام را زنده کرد. حضرت عیسی علیه السلام دید که موهای سر و محاسن او سفید شده است.

فرمود: ای سام! این سفیدی که در سر و صورت تو پیدا شده است، از چه جهت است؟ در حالی که سفید شدن مو در زمان تو نبوده. «سام» عرض کرد: یا روح الله! وقتی شنیدم مرا صدا می زنی گمان کردم قیامت برپا شده است. از ترس آن روز، موهای سر و صورتم سفید شد. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: چند سال است از دنیا رفته ای؟ عرض کرد: یا روح الله چهار هزار سال پیش از دنیا رفته ام و در طول این مدت هنوز سكرات موت و سختی های مرگ از من برطرف نشده است. (۱۱)

ه- ناگفته نماند بعضی از اولیا و مقربان خدا، حالت و صورت برزخیان را مشاهده نموده اند. چنانکه در روایتی سماعه - که یکی از اصحاب امام موسی بن جعفر علیه السلام است - می گوید:

عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَطَلْتُ الْجُلُوسَ عِنْدَهُ فَقَالَ أَتُحِبُّ أَنْ تَرَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ وَدِدْتُ وَاللَّهِ فَقَالَ قُمْ وَادْخُلْ ذَلِكَ

ص: ۳۳۸

۱- لثالی الأخبار، ج ۵، ص ۱۶۳؛ تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۹۵ با کمی اختلاف در عبارات.

الْبَيْتِ فَدَخَلْتُ الْبَيْتَ فَإِذَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَاعِدٌ. (۱۱)

در محضر امام کاظم علیه السلام بودم، نشستی که با آن حضرت داشتم طولانی شد. آن بزرگوار فرمود: آیا دوست داری ابا عبدالله (امام صادق علیه السلام) را ببینی؟ عرض کردم: به خدا دوست دارم. فرمود: برخیز و داخل این اتاق شو. داخل اتاق شدم. دیدم که امام صادق علیه السلام نشسته است.

۲. منکران ارتباط با ارواح

در منابع اسلامی دلیل بر امکان ارتباط با ارواح بسیار است. اگر بخواهیم از نظر دلیل نقلی بر بقای روح و ارتباط زندگان با ارواح مردگان توجهی داشته باشیم، خواهیم دید که از دوران های بسیار قدیم، جمیع ملل دنیا از رومی ها، هندی ها، چینی ها، غربی ها، شرقی ها و... صاحبان عقاید متفرقه همه بر این عقیده بوده اند و برای مردگان خود یک حیات مخصوص قائل بوده و برای آن ها خیرات و صدقات می فرستادند و آمرزش گناهان آن ها را از خدای متعال طلب می نمودند و شادی ارواح آنان را مسئلت می داشتند. البته در مسئله ارتباط با ارواح دو گروه مخالف هم داریم.

اول مادیون و طبیعیون هستند که اصلاً منکر وجود روح می باشند. تنها به تشریح و توصیف ماده اکتفا کرده و می گویند: ماده چیزی است که قابل لمس و رؤیت به طور مستقیم یا غیر مستقیم توسط میکروسکوپ باشد، اگرچه بی نهایت کوچک باشد، همانند میکروب، ویروس، اتم و مولکول اجسام مادی. خلاصه و

ص: ۳۳۹

نتیجه گفتار مادی ها این است که آنچه با چشم ظاهر دیده نمی شود و قابل درک و لمس نیست، وجود آن را نمی توان قبول کرد. دوام و بقای هر چیزی قائم به وجود ماده است. مادی ها می گویند: روحی در کار نیست و این قدرتی که نیرو بخش در حیات آدمی است، همان سلسله اعصاب است که ادراکات را به هسته مرکزی مغز رسانیده و آگاهی به وجود می آورند. فکر و اندیشه از سلول های مغز ترشح پیدا می کند. پس حقیقت انسان همین بدن عنصری اوست، آن را هم از نقطه نظر مدارک حسی، می بینیم که می میرد و بدنش زیر زمین پوسیده و متلاشی گردیده و از بین می رود و از روح خبری نیست. چون قابل دیدن نیست. پس معادی وجود ندارد.

{إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ} (۱۱)

مسئلاً غیر از این زندگی دنیای ما، چیزی در کار نیست پیوسته گروهی از ما می میریم، و نسل دیگری جای ما را می گیرد و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

منطق دهریین و مادیون همین بود که می گفتند: هیات، هیات، هیچ خبری نیست؛ معادی نیست.

این محصل کلام ماتریالیست هایی است که در انکار معاد بر علیه الهیون بیان کرده اند.

در پاسخ باید گفت که شما غیر از استبعاد و ترتیب مقدمات مغالطه ای چیزی

ص: ۳۴۰

بیان نکرده‌اید. این نظریه در یک دوره‌ای از زمان رنک و صورتی داشت اما حالا پیشرفت علم و تحقیقات دانش پژوهان درباره علم روحی این نظریه را از اعتبار ساقط نموده است. در عین حال مناسب است به مادیون گفته شود آن قوه نامرئی که تمام تشکیلات جسمانی بدن آدمی را اداره می‌کند و نظام و هماهنگی مخصوص در تمام اعضای ظاهری انسان به وجود می‌آورد، این نیرو چیست؟!

آیا ماده به خودی خود می‌تواند این نیرو را به وجود آورد؟ اگر جواب منفی است، بگویید این همان نیروی روحی است که از طرف خداوند برای ادامه حیات و معرفت به پاره‌ای از اسرار هر آدمی افزوده شده. این همان نیرویی است که آدمی بدون وسائل ظاهر و چشم و گوش می‌تواند از فرسنگ‌ها دورتر، هم ببیند و هم بشنود. معتقدین بقای روح همین را می‌گویند که اراده و عزم، تفکر و تعقل و نیروی حافظه، همه از تحولات مراتب روحی و از شئون آن است و روح یک قدرت و نیروی عظیمی است که هر چیز را در جهان به اندازه استعداد خود و تا حد محدود فراگرفته و از مراتب آن بهره‌مند می‌شود.

اما اینکه مادیون می‌گویند: آنچه دیده نمی‌شود نمی‌توان وجود آن را قبول کرد، به نظر جواب بسیار روشن است. چگونه می‌توان این معنا را از آن‌ها پذیرفت؟ بسیاری از حقایق وجود دارد که با قوای حسی ادراک و احساس نمی‌شود. همانند نیروی جاذبه و نیروی برق و بسیاری از قوای فیزیکی، بدون آنکه در ظاهر امر، حقیقت آن قوا معلوم باشد. علاوه بر این، نیروهایی در باطن امر در وجود آدمی است که خود مادیون عقیده به آن‌ها دارند. همانند نیروی عقلی و تفکر، احساسات باطنی، غضب، عشق و محبت، درد و رنج و

آیا می شود آن ها را انکار کنیم چون نمی بینیم؟ حتی این موارد با میکروسکوپ هم قابل رؤیت نیست. بنابراین اگر حواس انسان از درک بعضی از عوالم نامرئی عاجز باشد، دلیل بر عدم وجود آن عوالم نیست و نمی توان حقایق چیزهایی که با قوای ظاهری ادراک نگردد و قابل لمس نباشد، انکار نمود. البته در مسائل علمی هم چنین است که اگر کسی موضوعی را نفهمید و درک نمود، حق ندارد منکر اصل موضوع شود. مگر اینکه با دلایل قوی بطلان آن را ثابت نماید.

دوم؛ گروه دیگری که منکر ارتباط با ارواح می باشند، همان طایفه وهابی از فرق اسلامی هستند که اکنون زمام حکومت حجاز به دست آنان است و می گویند مردگان هیچ گاه چیزی نمی شنوند و چیزی نمی فهمند که به طور خلاصه قبلاً اشاره شد و در آن جا گفتیم که از نظر قرآن و روایات امکان ارتباط با ارواح وجود دارد که هیچ، بلکه در بسیاری موارد اتفاق افتاده است.

البته ناگفته نماند بعضی از علمای محقق وهابی، قائل به جواز ارتباط با ارواح می باشند. از جمله: ابو عبد الله الشمس الدین بن قیم که اهل حجاز از او به احترام یاد می کنند و او را استاد مذهب خود می دانند. او کتابی دارد به نام (الروح) که در آن کتاب با استناد به آیات و روایات و قصص و حکایات، بر ارتباط با ارواح استدلال کرده است. این محقق و محدث، قلم بطلانی بر بسیاری از اندیشه های وهابی گری کشیده به خصوص در همین معنا، ما جهت اختصار به فهرستی از فصول کتاب (الروح) نوشته آن

عالم، اکتفا می کنیم؛ چون خود آن فهرست نمایانگر حقایق در این مورد می باشد. فهرست آن کتاب به شرح زیر است:

۱. اموات احیاء را می شناسند. ۲. میت با مشایعان انس می گیرد. ۳. ارواح

ص: ۳۴۲

موتی از احیاء سؤال می کنند و سخنان و کارهای آنان را درک می کنند. ۴. میت تلقین را می فهمد. ۵. ارواح با یکدیگر ملاقات و مذاکره می کنند. ۶. ارواح احیاء و ارواح موتی با هم تلاقی دارند. ۷. بدن می میرد، و روح نمی میرد. ۸. روح در موقع سؤال به بدن باز می گردد. ۹. پیامبر در شب معراج با ارواح پیامبران سخن گفت. ۱۰. کیفیت عذاب قبر.

به هر حال احضار ارواح، دلیل تجربی خوبی بر زندگی برزخی انسان ها است. در عصری که بشر در این فن ترقی نکرده بود، بسیاری از حقایق بعد از مرگ برای خیلی از افراد، در زاویه ابهام باقی مانده بود. ولی در قرن ما که تسخیر ارواح، به نحو اعجاب انگیزی پیشرفت نمود، منطق وحی از نظر تجربه نیز تأیید شد و پایه های فلسفه منکران عالم پس از مرگ سست شده و فرو ریخت.

بنابر گفته دانشمندان علم روحی، مسأله ارتباط بین انسان و ارواح در نتیجه یک سلسله آزمون های نوین به ثبوت رسیده است و کاملاً واضح شد که انسان پس از مرگ، در پرتو جسم سیالی که کامل تر از این کالبد جسمانی است زندگی می کند. این شکل که از زمان مرگ باقی می ماند، جاودان و فناپذیر و همیشه با ارواح همراه بوده است و دائماً شاهد و ناظر مجاهدات و رنج و نعمت های روح می باشد.

در این زمینه، کتاب های زیادی از طرف علمای روحی نوشته شده است که این مختصر گنجایش آن ها را ندارد. از آن جا که موضوع این کتاب بحث درباره اثبات عالم برزخ و معاد و چگونگی آن است و مسأله برزخ و معاد ارتباط مستقیم با مسائل ارواح دارد، به همین دلیل این مطالب را خلاصه وار بیان نمودیم خوانندگان محترم برای اطلاعات بیشتری توانند به کتاب های مربوطه مراجعه کنند.

۳. ارتباط ارواح برزخیان با زندگان در دنیا

در بحث قبل گفته شد انسان ها قبل از مرگ می توانند با ارواح مردگان در عالم خواب یا بیداری ارتباط برقرار کنند و با آن ها سخن بگویند. چنانچه ذکر شد در موارد زیادی وقوع و تحقق آن در منابع اسلامی آمده است. البته گاهی که مصلحتی یا پند و عبرتی برای اهل دنیا در کار باشد، چهره برزخیان آشکار می گردد و با اهل دنیا سخن می گویند. در این جا برای استشهاد به چند مورد اشاره می شود.

۱. عبد الله بن عباس از «قیس» که یکی از یاران باوفای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود نقل می کند:

إِنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ قَرِيبًا مِنَ الْجَبَلِ بِصَفِّينَ فَحَضَرَتْ صَلَاةَ الْمَغْرِبِ فَأَمَعَنَ بَعِيدًا ثُمَّ أَدَانَ فَلَمَّا فَرَغَ عَنْ أَدَانِهِ إِذَا رَجُلٌ مُقْبِلٌ نَحْوَ الْجَبَلِ أبيضُ الرَّأْسِ وَاللَّحْيَةِ وَالْوَجْهَةِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ مَرْحَبًا بِوَصِيِّ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ... (۱)

روزی در جنگ صفین که بین آن حضرت و معاویه به وجود آمد، حضرت علی علیه السلام در کنار کوه بود، وقت نماز مغرب رسید، آن حضرت مسافتی از آن محل دور شد و اذان گفت. چون اذان تمام شد، مردی را دیدم که موهای سر و صورتش سفید و چهره اش نورانی بود. به طرف کوه می آمد. وقتی نزد آن حضرت رسید گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای امیرالمؤمنین! آفرین بر وصی خاتم پیامبران و پیشوای سفید رویان در روز قیامت... .

ص: ۳۴۴

امام جواد سلام را داد و احوال او را پرسید. عرض کرد: حالم خوب است و منتظر روح القدس می باشم و به خاطر ندارم امتحان هیچ کس در راه رضای خدا بزرگ تر و ثوابش نیکوتر و مقامش ارجمندتر از تو باشد. آن گاه گفت:

ای برادر! بر این مشکلات و رنج ها صبر کن تا دوست خود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را ملاقات کنی. من در گذشته اصحاب و یاران خود از بنی اسرائیل را دیدم که از ناحیه دشمن چه بلاها و سختی ها به آن ها رسید. بدن آنان را با آره می بریدند و روی تخته هایی از چوب، میخکوب کرده و حمل می نمودند.

پس با دست خود به سپاه «شام» اشاره کرد و گفت:

مَا أَعَدَّ لَهُمْ فِي قِتَالِكَ مِنْ عَذَابٍ وَسُوءٍ نَكَالٍ لَأَقْصُرُوا.

اگر این چهره های به خاک افتاده و بیچاره های روسیاه می دانستند خدا در جنگ با تو چه عذاب سخت و انتقام بدی برای آن ها معین کرده است، دست از مخالفت با تو برمی داشتند.

پس از آن با دست به سپاه «علی» اشاره کرد و گفت:

وَلَوْ تَعَلَّمْ هَذِهِ الْوُجُوهُ الْمُبَيَّضَةُ... مَاذَا لَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ فِي طَاعَتِكَ لَوَدِدْتُ أَنَّهَا قُرِضَتْ بِالْمَقَارِيضِ.

اگر این چهره های نورانی و روشن می دانستند در اطاعت تو چه پاداش و ثواب عظیمی برای آن ها فراهم است، دوست می داشتند بدن آن ها را با قیچی های آهنین قطعه قطعه کنند و در عین حال در راه یاری تو استقامت نمایند.

پس آن مرد نورانی و محاسن سفید به حضرت علی علیه السلام گفت:

وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ثُمَّ غَابَ مِنْ مَوْضِعِهِ.

آن گاه پیرمرد غایب شد. به دنبال این جریان، جمعی از یاران علی علیه السلام مانند عمّار یاسر، ابوالاهیشم، ابو ایوب انصاری، عباده بن صامت، خزیمه بن ثابت و هاشم مرقال که ملاقات و سخن آن شخص را شنیده بودند و ناپدید شدن آن مرد را دیدند، به پا خواستند و از امام پرسیدند این شخص چه کسی بود؟

امام فرمود:

هَذَا شَمْعُونُ وَصِيَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَهُ اللَّهُ يُصَبِّرُنِي عَلَى قِتَالِ أَعْدَائِهِ.

این «شمعون بن صفا» وصی حضرت عیسی بود. خداوند او را فرستاده بود که مرا در جنگ با دشمنان خدا توصیه به صبر و خویشتن داری کند.

پس یاران آن حضرت گفتند:

لَهُ فِدَاكَ أَبَاؤُنَا وَأُمَّهَاتُنَا وَاللَّهِ لَنَنْصُرَنَّكَ نَصِيرَنَا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَا يَتَخَلَّفُ عَنْكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ إِلَّا شَقِيٌّ.

ای امیر مؤمنان، پدران و مادران ما فدای تو باد. به خدا قسم تا آخرین مرحله تو را یاری خواهیم کرد. همانطور که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را یاری کردیم. از مهاجرین و انصار، جز شقی از امر شما تخلف نمی کند.

امام از آن ها تشکر فرمود.

در اینجا می بینیم که «شمعون صفا» که تقریباً ششصد سال قبل از دنیا رفته

است، با امیرالمؤمنین ملاقات می کند و مطالبی را به آن حضرت تذکر می دهد.

۲. عبادہ اسدی نقل می کند کہ:

عَنْ حَبَّه الْعُرْنِيِّ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الظَّهْرِ فَوَقَفَ بِوَادِي السَّلَامِ كَأَنَّهُ مُخَاطِبٌ لِأَقْوَامٍ فَقُمْتُ بِقِيَامِهِ حَتَّى أَعْيَيْتُ ثُمَّ جَلَسْتُ حَتَّى مَلَيْتُ ثُمَّ قُمْتُ حَتَّى نَالَني مِثْلُ مَا نَالَني أَوَّلًا ثُمَّ جَلَسْتُ حَتَّى مَلَيْتُ ثُمَّ قُمْتُ وَجَمَعْتُ رِدَائِي فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدْ أَشْفَقْتُ عَلَيْكَ مِنْ طُولِ الْقِيَامِ فَرَاخَهُ سَيَاعِهِ ثُمَّ طَرَحْتُ الرِّدَاءَ لِيَجْلِسَ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي: يَا حَبَّه إِنَّ هُوَ إِلَّا مُحَادَثَةٌ مُؤْمِنٍ أَوْ مُؤَانَسَةٌ قَال: قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنَّهُمْ لَكَذَلِكَ قَالَ نَعَمْ وَلَوْ كُشِفَ لَكَ لَرَأَيْتَهُمْ حَلَقًا حَلَقًا مُحْتَبِينَ يَتَحَادَثُونَ فَقُلْتُ: أَجْسَامٌ أَمْ أَرْوَاحٌ فَقَالَ أَرْوَاحٌ وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ فِي بُقْعَةٍ مِنْ بَقَاعِ الْأَرْضِ إِلَّا قِيلَ لِرُوحِهِ الْحَقِي بِوَادِي السَّلَامِ وَإِنَّهَا لَبُقْعَةٌ مِنْ

جَنَّةِ عَدْنٍ. (۱)

حبه عرنی، که یکی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است می گوید: همراه امام به خارج کوفه رفتم. حضرت در قبرستان وادی السلام توقف نمود همانند کسی که در مقابل مردمی برای مکالمه ایستاده است. من نیز با قیام آن حضرت ایستادم تا خسته شدم. ناچار نشستم. مدتی گذشت، از نشستن نیز آزرده شدم. دوباره به پا خواستم و آن قدر ایستادم که مثل بار اول دچار خستگی شدم. مجدداً نشستم. پس از مدتی برخواستم. عبا را از دوش گرفتم و به علی علیه السلام عرض کردم: من از این همه سرپا ایستادن بر شما

ص: ۳۴۷

می ترسم. ساعتی استراحت کنید و عباى خود را پهن کردم تا حضرت بنشینند. به من فرمود: ای حبه، این توقف من چیزی جز گفت و گو و انس گرفتن با مؤمن نیست. گفتم: یا امیر المؤمنین! آیا آن ها نیز با تو سخن گفته و انس می گیرند؟ فرمود: آری، اگر پرده از چشمت برداشته شود می بینی که حلقه حلقه گرد هم آمده اند و با یکدیگر سخن می گویند. پرسیدم: اینان اجسامند یا ارواح؟ پاسخ داد: ارواحند. سپس فرمود: هیچ مؤمنی نیست که در نقطه ای از نقاط زمین بمیرد مگر اینکه به روحش گفته شود: به وادی السلام ملحق شود که این وادی، خود قطعه ای از قطعات بهشت است.

۳. یکی از معجزات بزرگ حضرت عیسی علیه السلام، زنده کردن مردگان بود. آن حضرت چندین نفر از مردگان را زنده کرد و از احوالات آنان سؤال نمود و آن ها جواب آن حضرت را دادند و ناراحتی های خود را بیان کردند. از جمله صحبت کردن حضرت یحیی و سام بن نوح و ... را می توان شاهد بر مدعا دانست. که در بحث «سکرات موت» و «ارتباط با ارواح در منابع اسلامی» بیان شد.

۴. أصبغ بن نباته می گوید: وقتی سلمان فارسی از طرف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرماندار مدائن بود، من با سلمان بودم و بسیار به ملاقاتش می رفتم. یک روز به دیدنش آمدم که مریض شده بود همان مرضی که منجر به مرگش گردید. پیوسته از وی عیادت می نمودم و جویای حالش بودم. کم کم مرضش شدت یافت و یقین به مرگ نمود. روزی متوجه من شد و گفت:

یا أصبغ عهدی برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول: یا سلمان سیکلمک میّت إذا دنت وفاتک و قد اشتھت أن أدری وفاتی دنت أم لا؟

ای اصیغ! با رسول خدا قراری داشتیم. او به من فرموده بود: موقعی که مرگت نزدیک می شود میتی با تو سخن می گوید. میل دارم بدانم آیا مرگم نزدیک شده است یا نه؟

اصیغ گفت: چه امری داری ای برادرم. بفرماید تا انجام دهم؟ سلمان گفت:

تخرج و تأتینی بسریر و تفرش علیه ما یفرش للموتی ثم تحملنی بین أربعه فتأتون بی إلى المقبره.

می روی و برای من تابوتی می آوری و همان زیراندازی که معمولاً در تابوت برای مردگان فرش می کنند در آن می گسترانی سپس مرا با چهار نفر که با خود می آوری به قبرستان می بری.

اصیغ اطاعت نمود، فوراً از جا حرکت کرد و از پی انجام دستور سلمان رفت. پس از ساعتی برگشت و تمام خواسته های سلمان را مهیا نموده بود. طبق دستور، سلمان را به قبرستان بردند و تابوت را بر زمین گذاردند. گفت مرا متوجه قبله نماید. رو به قبله اش نمودند. آنگاه با صدای بلند گفت:

السَّلام علیکم یا أهل عرصه البلاء السَّلام علیکم یا محتجین عن الدنیا.

سلام بر شما ای ساکنین وادی ابتلاء، سلام بر شما ای روپوشیدگان از دنیا.

جوابی نشنید. دوباره به آن ها سلام کرد و گفت: شما را به خداوند بزرگ و پیامبر کریم می خوانم که یک نفر

از شما مرا پاسخ گوید، من سلمان فارسی صحابی پیامبرم و او به من فرموده بود وقتی مرگت نزدیک می شود، مرده ای با تو سخن می گوید. می خواهم

بدانم اجلم رسیده است یا نه.

سلمان از روح مرده ای پاسخ گرفت، جواب سلامش را داد و گفت: سخنانت را می شنویم هر چه می خواهی سؤال کن. سلمان پرسید: آیا از اهل بهشتی یا اهل دوزخ؟ گفت از کسانی هستم که خداوند مرا مشمول عفو و رحمت خود قرار داده و بهشتی هستم.

سلمان درباره چگونگی مرگش و همچنین از اوضاع و احوال بعد از مرگش سؤالاتی نمود و یک به یک را جواب گفت... پس از پایان گفتگو به دستور سلمان از تابوت بیرونش آوردند و روی زمینش گذاردند. آنگاه متوجه حضرت حق شد و گفت:

یا من بیده ملکوت کلّ شیء و إلیه ترجعون و هو یجیر و لا یجار علیه بک آمنه و لنبیک اتبع و بکتابک صدقت و قد أتانی ما وعدتني یا من لا یخلف المیعاد اقبضنی إلی رحمتک و أنزلنی کرامتک.

ای آنکه در دستش خزائن هر چیز است و به سوی اوست برگشت همه و او است که افراد را از بلا و عذاب مصون می دارد و کسی قادر نیست مانع عذاب وی شود. به تو ایمان آوردم و از پیامبرت پیروی نمودم و کتاب مقدّست را تصدیق کردم. هم اکنون وعده ای که داده ای فرا رسیده است. ای آنکه خلف وعده نمی کنی. روح مرا بگیر و به رحمت ملحق فرما و در خانه فضل و کرم فرود آور. سپس شهادتین به زبان جاری کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. (۱)

ص: ۳۵۰

از این روایت استفاده می شود که از نظر دینی ارتباط با ارواح مردگان در حال بیداری امری است ممکن و قابل وقوع. ولی این بدان معنی نیست که هر کس بخواهد، بتواند هر روحی را که مایل باشد احضار کند، با او سخن بگوید و رابطه پریش و پاسخ برقرار نماید.

۴. آگاهی ارواح برزخیان از اعمال بازماندگان

اشاره

مسائلی که درباره اوصاف و زندگانی در عالم برزخ وجود دارد، بسیار متنوع و گوناگون است؛ از این رو در هر بحثی، خصوصیتی ارائه می شود تا از مجموع، نتیجه کلی حاصل گردد.

روایات زیادی از ائمه هدی علیهم السلام در دست داریم که مردگان از احوال خانواده خود آگاه هستند و از اعمال نیک آنان شادمان می شوند.

الف) دیدار ارواح برزخیان با بازماندگان

اموات با اذن پروردگار در فرصت های خاصی به دیدن خانواده خود و مشاهده وضع آن ها می روند و از دیدن احوال آن ها شاد یا غمگین می شوند. این ارتباط به جهت همان علاقه ای است که بین ارواح مردگان و بازماندگان وجود دارد.

ناگفته نماند، اگر روایات امامان معصوم علیهم السلام در این گونه موارد نمی بود، قبول این مطلب بسیار مشکل می شد؛ البته اندازه ملاقات و زیارت با بستگان و بازماندگان، بستگی به درجه و فضیلت مردگان دارد. بعضی ها هر روز، برخی هر دو روز، بعضی هر سه روز و بعضی دیگر هر روز جمعه، بعضی ها در هر ماه، برخی دیگر در هر سال به دیدن خانواده خود می آیند.

۱. عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَيِّتِ يَزُورُ أَهْلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ فَقُلْتُ فِي كَمْ يَزُورُ قَالَ فِي الْجُمُعَةِ وَفِي الشَّهْرِ وَفِي السَّنَةِ عَلَى قَدْرِ مَنْزِلَتِهِ... فَإِنْ رَأَهُمْ بِخَيْرٍ فَرِحَ وَإِنْ رَأَهُمْ بِشَرٍّ وَحَاجَهُ حَزَنَ وَاعْتَمَ. (۱)

اسحاق بن عمار می گوید: از امام کاظم علیه السلام سؤال کردم: آیا میت خانواه خود را ملاقات و زیارت می کند؟ فرمود: آری. گفتم در چند وقت؟ فرمود: در هر جمعه، در هر ماه، در هر سال، یک بار، به قدر منزلت خود... اگر آنان (خانواده اش) را در خوشی ببیند شاد می شود و اگر آنان را در سختی و نیاز ببیند محزون و غمگین می شود.

ولی ارواح کفار، طبق آیات و روایات گذشته در عذاب و اذیت اند؛ گاه گاهی به دیدن خانواده خود می روند ولی فعالیتهاشان محدود است و فعالیت آزاد دیگری برای آنان وجود ندارد.

۲. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا كَافِرٍ إِلَّا وَهُوَ يَأْتِي أَهْلَهُ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَإِذَا رَأَى أَهْلَهُ يَعْمَلُونَ بِالصَّالِحَاتِ حَمْدَ اللَّهِ عَلَى ذَلِكَ وَإِذَا رَأَى الْكَافِرَ أَهْلَهُ يَعْمَلُونَ بِالصَّالِحَاتِ كَانَتْ عَلَيْهِ حَسْرَةً. (۲)

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند: هیچ مؤمن و کافری نیست مگر اینکه به هنگام زوال شمس نزد خانواده اش می آید. پس مؤمن، هنگامی که اهل بیتش را مشغول انجام دادن اعمال نیکویی

ص: ۳۵۲

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۳۰.

۲- همان.

دید، شادمان گشته حمد و ستایش خدا می کند و هنگامی که کافر مشاهده کرد خانواده اش اعمال صالحی انجام می دهند، مایه حسرتش می شود.

۳. عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُزُورُ أَهْلَهُ فَيَرَى مَا يُحِبُّ وَيُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيُزُورُ أَهْلَهُ فَيَرَى مَا يَكْرَهُ وَيُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يُحِبُّ قَالَ وَمِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ كُلَّ جُمُعَةٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ عَلَى قَدْرِ عَمَلِهِ. (۱)

حفص بن بختری از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: مؤمن به زیارت خانواده خود می آید. آنچه در اهل بیت خود دوست دارد به او نمایانده می شود و آنچه مکروه دارد از وی مستور و پنهان می گردد. کافر نیز به زیارت اهل خویش می آید. آنچه مکروه دارد (از غم و گرفتاری خانواده اش) به او نمایانده می شود و آنچه دوست دارد از او مخفی کرده می شود. بعضی در هر جمعه و بعضی به قدر عمل خویش، می توانند خانواده اش را ملاقات و زیارت کنند.

ناگفته نماند چون ارواح در عالم برزخ از جسم لطیف مثالی برخوردارند، هنگام دیدار خود با بازماندگان دیده نمی شوند؛ مگر گاهی که مصلحت یا پند و عبرتی برای اهل دنیا در کار باشد، به اذن خدا چهره ی برزخیان ظاهر و آشکار می گردد.

نکته قابل ذکر اینکه: ملاقات و زیارت ارواح با اقارب و بستگان شاید دائمی نباشد بلکه با رحلت نزدیکان از دنیا و سپری شدن حیات شان برنامه زیارت پایان

ص: ۳۵۳

۱- همان.

می یابد و بعید به نظر می رسد که ارواح مردگان به زیارت و ملاقات نسل های دورشان علاقه داشته باشند.

(ب) زیارت اهل قبور

چنانچه ارواح مردگان با اهل دنیا ارتباط دارند و به دیدار و ملاقات بازماندگان خود می آیند، و از اعمال خوب و بد آن ها خوشحال و یا ناراحت می شوند؛ مستحب است زنده ها هم به زیارت مردگان بروند و نباید مرده ها را فراموش کنند. زیرا ارواح مردگان از زیارت زندگان، خوشحال و از دعا و استغفار آنان بهره مند و از زیارت نکردن آن ها ناراحت می شوند. در این زمینه روایات بسیاری وارد شده که به برخی از آن ها اشاره می گردد:

۱. جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي زِيَارَةِ الْقُبُورِ قَالَ: إِنَّهُمْ يَأْتُسُونَ بِكُمْ فَإِذَا غَبِثُمْ عَنْهُمْ اسْتَوْحَشُوا. (۱)

جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام درباره زیارت اهل قبور نقل کرده است که آن حضرت فرمود: اموات با شما در وقت زیارت قبرستان انس می گیرند؛ اما هنگامی که برگشتید و از آنان غایب شدید، وحشت می کنند.

۲. قَالَ عَمْرُ بْنُ يَزِيدَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُصَيِّمُنِي عَنِ الْمَيِّتِ فَقَالَ: نَعَمْ، حَتَّىٰ إِنَّهُ لَيَكُونُ فِي ضَيْقٍ فَيُوسِّعُ اللَّهُ عَلَيْهِ ذَلِكَ الضَّيْقَ، ثُمَّ يُؤْتَىٰ فَيَقَالُ لَهُ خُفِّ عَنْكَ هَذَا الضَّيْقُ بِصِيَامِهِ فَلَمَّا أَخِيكَ عَنْكَ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَأَشْرِكُ بَيْنَ رَجُلَيْنِ فِي رَكْعَتَيْنِ قَالَ: نَعَمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْمَيِّتَ لَيَفْرَحُ

ص: ۳۵۴

بِالتَّرْحُمِ عَلَيْهِ وَالِاسْتِغْفَارِ لَهُ كَمَا يَفْرَحُ الْحَيُّ بِالْهَدْيَةِ تُهْدَى إِلَيْهِ. (۱)

عمر بن یزید نقل می کند به امام صادق علیه السلام گفتیم: از طرف میت نماز خوانده می شود؟ فرمود: آری، زمانیکه میت در مضیق و تنگی قرار می گیرد، خداوند آن تنگی را به وسعت تبدیل می کند. بعد به او گفته می شود: سبک شدن و تخفیف این ضیق و گرفتاری، به جهت نمازی بود که فلان برادر تو از جانب تو انجام داد. راوی می گوید: می شود دو رکعت نماز برای دو میت خواند؟ حضرت فرمود: بلی، سپس فرمود: همان گونه که زنده ها با دادن هدیه شاد می شوند، اهل قبرستان و برزخیان با ترحم و استغفار که نسبت به آنان می شود شاد می گردند.

۳. محمد بن مسلم می گوید:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَزَرُ الْمَوْتَى؟ فَقَالَ: نَعَمْ؛ قُلْتُ: فَيَعْلَمُونَ بِنَا إِذَا أَتَيْنَاهُمْ؟ قَالَ: أَيْ وَاللَّهِ! لَيَعْلَمُونَ بِكُمْ وَيَفْرَحُونَ بِكُمْ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِإِيَّاكُمْ. قَالَ قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ نَقُولُ إِذَا أَتَيْنَاهُمْ؟ قَالَ: قُلِ «اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَن جُنُوبِهِمْ وَصَاعِدِ إِلَيْكَ أَرْوَاحَهُمْ وَلَقِّهِمْ مِنْكَ رِضْوَانًا وَأَسْكِنِ إِلَيْهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُ بِهِ وَحَدِّتْهُمْ وَتُونِسْ بِهِ وَحَشَّتْهُمْ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» وَإِذَا كُنْتَ بَيْنَ الْقُبُورِ فَاقْرَأْ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً وَأَهْدِ ذَلِكَ لَهُمْ فَقَدْ رُوِيَ أَنَّ اللَّهَ يُشَبِّهُ عَلَى عَدَدِ الْأَمْوَاتِ. (۲)

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا به زیارت مرده ها برویم؟

ص: ۳۵۵

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲- بحار الأنوار، ۹۹/۳۰۰/۲۹، ابواب زیارات اولاد الأئمة عليهم السلام، الباب السادس زيارة المؤمنين وآدابها؛ مستدرک الوسائل، ۲/۳۶۲ ح ۲۱۹۴/۲، باب ۴۵ (باب استحباب زیارة القبور...). (محقق)

فرمود: آری، عرض کردم: آیا آن‌ها از رفتن ما به سوی قبرهایشان مطلع می‌شوند؟ فرمود: به خدا سوگند آری! از آمدن شما بر سر قبرهایشان خبردار می‌شوند و از دیدنتان خوشحال می‌گردند و با شما انس می‌گیرند.

عرض کردم: وقتی سر قبرشان رفتیم آنان را چگونه زیارت کنیم و چه بگوییم؟ فرمود: بگو: خدایا! زمین را از اطراف پهلوهای آنان بگستران، ارواح آنان را به سوی خود بالا بر، مقام رضوان و خشنودی خود را به آنان برسان، و از رحمت خود در آستانه آن‌ها فرود آور که به واسطه آن، تنهائیشان به جمعیت و وحشت شان به انس تبدیل شود، به درستی که تو بر هر کاری توانایی.

چون در بین قبرها هستی یازده مرتبه سوره «فَل هُوَ اللَّهُ» را قرائت کن و ثوابش را به روح آنان هدیه نما؛ زیرا کسی که این عمل را به جای آورد خداوند به عدد همه مردگان ثواب و پاداش به او عنایت فرماید.

۴. قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ : مَا مِنْ عَبْدٍ زَارَ قَبْرَ مُؤْمِنٍ فَقَرَأَ عِنْدَهُ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلِصَاحِبِ الْقَبْرِ. (۱)

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هیچ بنده مؤمن نیست که قبر برادر مؤمن خود را زیارت کند و نزد او هفت مرتبه سوره قدر را بخواند مگر آنکه خداوند او و صاحب قبر را می‌آمرزد.

۵. امیرالمؤمنین علیه السلام طبق روایتی می‌فرماید:

زُورُوا مَوْتَاكُمْ فَإِنَّهُمْ يَفْرَحُونَ بِزِيَارَتِكُمْ وَيَطْلُبُ أَحَدُكُمْ حَاجَتَهُ عِنْدَ قَبْرِ

ص: ۳۵۶

أَبِيهِ وَعِنْدَ قَبْرِ أُمِّهِ بِمَا يَدْعُو لَهُمَا. (۱)

مردگان خود را زیارت کنید چرا که به زیارت شما شادمان می شوند و حاجت خود را در نزد قبر پدر و مادر خود بخواهید.

در روایت وارد شده است که پیامبر اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام هر شب پنجشنبه با جمعی از مردم در قبرستان بقیع و وادی السلام به زیارت مردگان می رفتند، برای اموات دعا و طلب آمرزش می نمودند. نیز در روایتی وارد شده است که حضرت زهرا[ؑ] در روزهای شنبه به زیارت قبور شهدا می رفته اند.

۶. عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانَتْ تَأْتِي قُبُورَ الشُّهَدَاءِ فِي كُلِّ غَدَاةٍ سَبَّتِ فَتَأْتِي قَبْرَ حَمْرَةَ وَتَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَتَسْتَغْفِرُ لَهُ. (۲)

یونس از امام صادق علیهم السلام نقل می کند که حضرت فاطمه زهرا[ؑ] همیشه صبح روزهای شنبه به زیارت قبور شهدا می رفتند. پس نزد قبر حضرت حمزه رفته و برای او طلب رحمت و مغفرت می کردند.

البته زیارت قبور ائمه و مؤمنان، ارتباط پیدا کردن با روح متوفی است؛ زیارت کننده از ارواح پاک مدد می گیرد، هرچه روح پاک تر و عالی تر باشد، زائر بهره بیشتری از آن خواهد برد. حاجت انسان ها بر سر قبر انبیاء، اولیاء و صلحا بیشتر برآورده می شود.

ص: ۳۵۷

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۲۹.

۲- تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۴۶۵؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۲۴.

این بحث را با ذکر چند روایت نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ، زینت بخشیده و خوانندگان محترم را جهت اطلاع بیشتر به کتاب‌های ادعیه ارجاع می دهیم.

۷. وَقَدْ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ صَلَّى عَلَيَّ عِنْدَ قَبْرِی سَمِعْتُهُ وَ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مِنْ بَعِيدٍ بُلَّغْتُهُ. (۱)

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده است: کسی که نزد قبرم بر من درود بفرستد، آن را می شنوم و کسی که از دور به من درود فرستد، به من خواهد رسید.

۸. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَكْثَرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَيَّ نُورٌ فِي الْقَبْرِ وَنُورٌ عَلَى الصِّرَاطِ وَنُورٌ فِي الْجَنَّةِ. (۲)

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بر من زیاد صلوات بفرستید زیرا صلوات بر من نور است در قبر، نور است بر صراط و نور است در بهشت.

۹. در حدیثی دیگر نیز از آن حضرت آمده است:

مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مَرَّةً صَلَّيْتُ عَلَيْهِ عَشْرًا وَمَنْ صَلَّى عَلَيَّ عَشْرًا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ مِائَةً. (۳)

کسی که یک بار بر من درود فرستد، ده بار بر او درود می فرستم و کسی که ده بار درود بفرستد، صدبار درود بر او خواهم فرستاد.

خلاصه این روایات و روایات بسیار دیگری هم دلالت بر استحباب زیارت

ص: ۳۵۸

۱- همان، ج ۶، ص ۲۵۴.

۲- بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۶۴.

۳- همان.

اهل قبور می کند و گویای اطلاع داشتن مردگان از زیارت کنندگان قبور است و اینکه آنان با زائران انس می گیرند.

۵. ملاقات ارواح برزخیان با یکدیگر

از مجموع روایاتی که درباره حیات برزخی وارد شده است، استفاده می شود که محل زندگانی ارواح در همین کره زمین بوده و با بدن های برزخی خود در زمین و هوا زندگی می کنند.

ممکن است که ارواح با قدرتی که در قالب های لطیف برزخی خود دارند به کرات دیگر نیز رفت و آمدی داشته باشند، اما به لحاظ مراتب درجه و فضیلت خود. البته شعاع پرواز آن ها برای ما معلوم نیست. آنچه مسلم است اینکه ارواح در عالم برزخ با جسم مثالی که شبیه به قالب دنیوی است یکدیگر را که در دنیا با هم آشنا بودند، می شناسند و به دیدار یکدیگر نیز می روند.

امام صادق علیه السلام می فرماید وقتی که روح آدمی وارد برزخ شد، برزخیان به دیدار او می شتابند.

إِنَّ الْأَرْوَاحَ لَتَلْتَقِي فِي الْهَوَاءِ فَتَتَعَارَفُ وَ تَسْأَلُ. (۱)

ارواح در هوا با همدیگر برخورد و تلاقی دارند و یکدیگر را می شناسند و با هم صحبت می کنند.

حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

ذَكَرَ الْأَرْوَاحَ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: يَلْتَقُونَ. قُلْتُ: يَلْتَقُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ

ص: ۳۵۹

وَيَتَسَاءَلُونَ وَيَتَعَارَفُونَ حَتَّىٰ إِذَا رَأَيْتَهُ قُلْتَ فَلَانَ. (۱)

حضرت در جواب این سؤال که آیا ارواح مؤمنان با یکدیگر ملاقات می کنند؟ فرمود: بله، و از یکدیگر سؤال می کنند و یکدیگر را می شناسند و هنگامی که او را ببینی می گویی فلانی است.

از یونس بن یعقوب نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ اجْتَمَعُوا عِنْدَهُ يَسْأَلُونَهُ عَمَّنْ مَضَىٰ وَعَمَّنْ بَقِيَ فَإِنْ كَانَ مَاتَ وَلَمْ يَرِدْ عَلَيْهِمْ قَالُوا قَدْ هَوَىٰ هَوَىٰ وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ دَعُوهُ حَتَّىٰ يَسْكُنَ مِمَّا مَرَّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ. (۲)

هنگامی که میت بمیرد، ارواح نزد او جمع شده از وی سؤال می کنند از کسانی که مرده اند و از کسانی که زنده مانده اند. اگر کسی مرده و نزد آن ها نیامده است، گویند: هلاک شده! هلاک شده! بعضی به بعضی می گویند: از وی دست بردارید و بگذارید تا از مرارت و سختی های مرگ که بر او گذشته آرامش یابد.

در روایتی ابراهیم بن اسحاق می گوید:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: أَيْنَ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ فِي حُجْرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ، يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَيَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا وَيَتَزَاوَرُونَ فِيهَا وَيَقُولُونَ رَبَّنَا أَقِمْ لَنَا السَّاعَةَ لِنُنْجِيَ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا قَالَ: قُلْتُ: فَأَيْنَ أَرْوَاحُ الْكُفَّارِ؟ فَقَالَ: فِي حُجْرَاتِ النَّارِ، يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَيَشْرَبُونَ مِنْ

ص: ۳۶۰

۱- همان، ص ۲۳۴؛ عین همین حدیث را مرحوم مجلسی در ج ۵۸، ص ۵۱ از ابوبصیر نیز نقل کرده است.

۲- همان، ج ۶، ص ۲۶۹.

شَرَابَهَا وَيَتَزَاوَرُونَ فِيهَا وَيَقُولُونَ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا سَاءَ مَا وَعَدْتَنَا. (۱)

به امام صادق عليهم السلام گفتم: ارواح مؤمنین بعد از اینکه از دنیا بروند در کجايند؟ فرمود: ارواح مؤمنین در غرفه هایی در بهشت هستند، از طعام و نوشیدنی آن استفاده می کنند، همدیگر را در آنجا زیارت می کنند و می گویند: خداوند! قیامت را برپا کن، وعده ای که به ما داده ای عملی بساز. راوی می گوید: عرض کردم: پس ارواح کفار در کجايند؟ فرمود: ارواح کفار در اتاق هایی از آتش هستند که از طعام و شراب آن می خورند و می آشامند و همدیگر را در آنجا زیارت می کنند، و می گویند: خدایا، قیامت را برپا مکن و وعده ات را عملی نساز.

از این روایت شریف، به روشنی یک مطلب دیگر نیز دانسته می شود که آگاهی و معلومات ارواح در عالم برزخ، تا حدودی افزایش می یابد. به ویژه نسبت به عالم رستاخیز و قیامت. اما اینکه به همه چیز اطلاع پیدا کنند، دلیلی بر آن وجود ندارد. بلکه از روایات مذکور، عدم آن استفاده می شود. در حدیث دیگری ابی بصیر از امام صادق عليهم السلام روایت می کند که آن حضرت فرمودند:

إِنَّ الْأَرْوَاحَ فِي صَفَةِ الْأَجْسَادِ فِي شَجَرِهِ فِي الْجَنَّةِ تَعَارَفُ وَتَسَاءَلُ فَإِذَا قَدِمَتِ الرُّوحُ عَلَى الْأَرْوَاحِ تَقُولُ دَعُوهَا فَإِنَّهَا قَدْ أَفَلَّتْ مِنْ هَوْلٍ عَظِيمٍ ثُمَّ يَسْأَلُونَهَا مَا فَعَلَ فُلَانٌ وَمَا فَعَلَ فُلَانٌ فَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ تَرَكْتُهُ حَيًّا

ص: ۳۶۱

ارْتَجَوْهُ وَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ قَدْ هَلَكْتَ قَالُوا قَدْ هَوَى هَوَى. (۱)

ارواح در صفت (و شکل) اجساد در درختی در بهشت هستند. همدیگر را می شناسند و با هم صحبت می کنند. چون روح تازه ای بر آن ها وارد شود می گویند: با او کاری نداشته باشید از هول بزرگی رها شده است. (یعنی سكرات و تلخی مرگ را چشیده است) و اندکی او را آرام می گذارند. بعداً از وی می پرسند: فلانی چه کار کرد؟ فلانی چه کار کرد؟ اگر در پاسخ بگویند: او در دنیا زنده بود، امیدوار می شوند که بعد از مرگ نزد آن ها آمده و به آن ها پیوند و اگر گفت: پیش از من مرده است، برزخیان گویند: سقوط کرد، سقوط کرد. (یعنی گرفتار عذاب الاهی شده و گرنه او را نزد ما می آوردند.) در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که، ارواح مؤمنین گاه گاهی خدمت ارواح آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم در کوه رضوی مشرف می شوند و با آن ها صحبت می کنند. (۲)

مطلب چهارم: ارواح در کجا زندگی می کنند؟

از آیات و روایاتی که حیات عالم برزخ را بیان می کنند چنین استفاده می شود که ارواح مؤمنین و ارواح کافران از همدیگر جدا هستند ولی افراد هر صنف با هم زندگی می کنند. بدون هیچ تردیدی ارواح مؤمنان و ارواح کفار، از همان لحظه مرگ و ورود به عالم برزخ، حالات متفاوت دارند. زیرا یک گروه در تنعم

ص: ۳۶۲

۱- همان، ص ۲۶۹.

۲- این روایت قبلاً در بحث بهشت و جهنم برزخی ذکر شده است.

و استراحت هستند و گروه دیگر در عذاب و ناراحتی به سر می برند که طبعاً در دو جایگاه جداگانه قرار دارند. یا به تعبیر دیگر، نتایج اعمال و عقایدشان از همان لحظه اول، ظاهر و آشکار می گردد.

بنابراین ممکن است کسی که ما او را قابل عذاب می دانستیم در عالم برزخ آدم سعادت‌مندی باشد و کسانی که ما در دنیا در اثر تظاهر و ریاکاری آن‌ها را آدمی خوب و خوش‌بخت و صالح می دانستیم در آن جهان در رنج و عذاب باشند. در عالم برزخ اغلب بزرگان روی زمین، خوار و ذلیل خواهند شد.

به هر صورت، از این روایات دانسته می شود که محلّ زندگانی زمینی ارواح مؤمنین در وادی السّلام نجف اشرف در پشت کوفه می باشد و جای ارواح کفّار و گناهکارانی که قابل عفو و بخشش نباشند، وادی برهوت در حضر موت یمن خواهد بود. ما ابتدا روایات صحیح السّندی را ذکر می کنیم که نسبت به روایات دیگر از جامعیت بیشتری در این زمینه برخوردارند؛

۱. در صحیحه ضریس کناسی از امام باقر علیهم السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

... تَخْرُجُ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُفْرِهِمْ عِنْدَ كُلِّ مَسَاءٍ فَتَشِيقُ عَلَى ثِمَارِهَا وَتَأْكُلُ مِنْهَا وَتَتَنَعَّمُ فِيهَا وَتَتَلَقَى وَتَتَعَارَفُ فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ هَاجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ فَكَانَتْ فِي الْهَوَاءِ فِيمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ تَطِيرُ ذَاهِبَةً وَجَائِيَةً وَتَعْبُدُ حُفْرَهَا إِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَتَتَلَقَى فِي الْهَوَاءِ وَتَتَعَارَفُ قَالَ وَ إِنَّ لِلَّهِ نَاراً فِي الْمَشْرِقِ خَلَقَهَا لِيَسْكُنَهَا أَرْوَاحُ الْكُفَّارِ وَ يَأْكُلُونَ مِنْ زُقُومِهَا وَ يَشْرَبُونَ مِنْ حَمِيمِهَا لِيَلْهَمُ فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ هَاجَتْ إِلَى وَادٍ بِالْيَمَنِ يُقَالُ

ص: ۳۶۳

لَهُ بَرَهُوتٌ أَشَدُّ حَرًّا مِنْ نِيرَانِ الدُّنْيَا كَانُوا فِيهِ يَتَلَقَّوْنَ وَيَتَعَارَفُونَ فَإِذَا كَانَ الْمَسَاءُ عَادُوا إِلَى النَّارِ فَهُمْ كَذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ... .
(۱)

ارواح مؤمنین هنگام هر شام از گودال های خود به سوی باغی که خداوند در مغرب خلق کرده، بیرون می روند و از میوه های آن می خورند و از نعمت های آن برخوردار می شوند و با هم ملاقات نموده و آشنایی پیدا می کنند و در موقع طلوع فجر، از بهشت مذکور بیرون آمده، بین زمین و آسمان در هوا به پرواز و رفت و آمد هستند و زمانی که آفتاب طلوع کرد، از قبور خود خبر می گیرند و در هوا مشغول ملاقات و آشنایی با همدیگرند و خداوند آتشی در مشرق دارد که برای سکونت کفار آفریده شده است که شبها از زقوم آن می خورند و از آب داغ آن (حمیم) می نوشند و پس از طلوع فجر به سوی وادی که به آن برهوت گفته می شود رهسپار می شوند که گرمتر از آتش دنیاست. در آنجا هم دیدار و آشنایی پیدا می کنند و شبانه به سوی آتش برمی گردند و ارواح کفار تا روز قیامت این چنین هستند.

۲. در روایت صحیح محمد بن قیس آمده است که امام حسن مجتبی علیه السلام در جواب این سؤال که مأوای ارواح در کجا هستند؟ می فرماید:

وَأَمَّا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ فَهِيَ عَيْنٌ يُقَالُ لَهَا سَلَمَى وَأَمَّا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ

الْكَافِرِينَ فَهِيَ عَيْنٌ يُقَالُ لَهَا بَرَهُوتٌ. (۲)

ص: ۳۶۴

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۹۰.

۲- احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۶۷؛ خصال، ج ۲، ص ۴۴۰؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۳۸.

و امّا چشمه ای که آن مأوای ارواح مؤمنین است آن چشمه را چشمه سلمی می نامند و امّا آن چشمه ای که مأوای ارواح مشرکین است، آن چشمه را چشمه برهوت گویند.

۳. در روایتی دیگر آمده است:

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اضْطَجَعَ فِي نَجْفِ الْكُوفَةِ عَلَى الْحَصِيِّ فَقَالَ قَتَبْتُ: يَا مَوْلَايَ أَلَا أَفْرِشُ لَكَ ثَوْبِي تَحْتَكَ؟ فَقَالَ: لَا، إِنَّ هِيَ إِلَّا تُرْبُهُ مُؤْمِنٍ أَوْ مُزَاحِمَتُهُ فِي مَجْلِسِهِ. فَقَالَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ: أَمَّا تُرْبُهُ مُؤْمِنٍ فَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّهَا كَانَتْ أَوْ سَيَتَكُونُ فَمَا مَعْنَى مُزَاحِمَتِهِ فِي مَجْلِسِهِ؟ فَقَالَ: يَا ابْنَ نُبَاتَةَ إِنَّ فِي هَذَا الظَّهْرِ أَرْوَاحَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ فِي قَوْلِ الْبِ مِنْ نُورٍ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ. (۱)

امیر مؤمنان علیه السلام در نجف کوفه بر روی زمین به پشت دراز کشید (و هیچ زیر اندازی نداشت) قنبر گفت: مولای من! اجازه می دهی لباسم را برای شما روی زمین پهن کنم؟ فرمود: نه، این جا خاک مؤمن است. یا زحمت برای مؤمن در نشستن است. اصبغ بن نباته گفت: یا امیر المؤمنین! خاک مؤمن را می دانم و می شناسم که در این جا بوده است و یا بعداً به اینجا می آید. لکن معنای مزاحمت با مؤمن در نشستن اینجا را نفهمیدم. حضرت فرمود: ای پسر نباته! ارواح هر مرد و زن مؤمن در پشت کوفه (نجف اشرف) در قالب های نورانی بر فراز منبرهایی از نور قرار دارند.

ص: ۳۶۵

۴. در روایت دیگری از آن حضرت چنین آمده است:

وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ فِي بُقْعَةٍ مِنْ بَقَاعِ الْأَرْضِ إِلَّا قِيلَ لِرُوحِهِ الْحَقِي بَوَادِي السَّلَامِ وَإِنَّهَا لَبُقْعَةٌ مِنْ جَنَّةِ عَدْنِ. (۱)

هر مؤمنی در هر جایی از کره زمین بمیرد، به روح او گفته می شود: به وادی السلام (نجف اشرف) برود که قطعه ای از بهشت عدن است.

قرآن مجید درباره بهشت عدن می گوید:

{جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا}. (۲)

آن بهشت های عدنی که خدای مهربان برای بندگان (صالح) خود در غیب این جهان وعده فرمود، و البته وعده خدا یقیناً به انجام می رسد. در آن بهشت هرگز سخن لغوی نشنوند بلکه همه گفتارشان سلام (و ستایش یکدیگر) است و در آنجا روزی آن ها صبح و شام (بی هیچ رنج) به آن ها می رسد.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته است، مراد از بهشت عدن بهشتی برزخی است؛ چون در آن جا رزق و روزی بهشتیان به صبح و شام تقسیم شده است. در بهشت قیامتی صبح و شام وجود ندارد.

ص: ۳۶۶

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۴۳؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۷، از این روایت قبلاً در بحث (ارتباط ارواح برزخیان) با زندگان در دنیا نیز استفاده شده است.

۲- مریم / ۶۱ - ۶۲.

قَالَ ذَلِكَ فِي جَنَّاتِ الدُّنْيَا قَبْلَ الْقِيَامَةِ وَالدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ بُكَرَةٌ وَعَشِيًّا فَالْبُكَرَةُ وَالْعَشِيُّ لَا تَكُونَانِ فِي الْآخِرَةِ فِي جَنَّاتِ الْخُلْدِ وَإِنَّمَا يَكُونُ الْغُدُوُّ وَالْعَشِيُّ فِي جَنَّاتِ الدُّنْيَا الَّتِي تَنْتَقِلُ إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ وَتَطْلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ. (١)

جنان عدن بهشت هایی در دنیا است، قبل از قیام قیامت و دلیل آن این است که در این آیه لفظ بکره و عشی که صبح و شب است، برده شده است و صبح و شب در آخرت و در بهشت های خلد نیست؛ بلکه صبح و شام متعلق به

بهشت های دنیوی است که ارواح مؤمنان به آن ها انتقال می یابد. در آنجا خورشید و ماه طلوع دارند.

دیگر اینکه بهشت برزخی، بهشت خلد نیست. چون خلد خلود دائمی است و کسی که در آن برود، دیگر بیرون نمی آید. به همین دلیل می توان گفت که بهشتی که حضرت آدم از آن خارج شد، بهشت دنیوی بوده؛ زیرا اگر بهشت خلد بود، دیگر او را بیرون نمی کردند و شیطان نیز در بهشت خلد راه ندارد (٢). در این رابطه روایتی است از امام صادق علیه السلام که حسن بن بشار نقل می کند:

سَأَلْتُهُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ فَقَالَ جَنَّةُ مَنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطْلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

ص: ٣٦٧

١- تفسیر قمی، ج ٢، ص ٥٢.

٢- علی بن ابراهیم در ذیل آیه مبارکه: {وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ} (بقره/ ٣٥) روایتی را از امام صادق علیه السلام مرفوعاً آورده است؛ که از آن حضرت درباره بهشت آدم علیه السلام سؤال شد: «أَمِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا كَانَتْ، أَمْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ؟ فَقَالَ: كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا؛ تَطْلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَلَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا أُخْرِجَ مِنْهَا أَبَدًا آدَمُ وَلَمْ يَدْخُلْهَا إِبْلِيسُ.» تفسیر قمی، ج ١، ص ٤٣.

وَلَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْخُلْدِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا. (۱)

گفت: از آن حضرت درباره بهشت آدم سؤال کردم؛ فرمودند: بهشتی بود از بهشت های دنیا که در آن خورشید و ماه طلوع داشتند؛ اگر از بهشت های خلد بود هیچگاه از آن خارج نمی شد.

خلاصه پس از آنکه برزخ سپری گردید و در صور دمیده شد، آن وقت انسان به بهشت قیامتی می رود.

۵. در روایتی عبد الله بن بکیر می گوید:

صَحِبْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ مِنَ الْمَدِينَةِ فَنَزَلْنَا مَنْزِلًا. يُقَالُ لَهُ عُشْبَانُ ثُمَّ مَرَرْنَا بِجَبَلٍ أَسْوَدَ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ مُوحِشٍ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا أَوْحَشَ هَذَا الْجَبَلَ مَا رَأَيْتُ فِي الطَّرِيقِ مِثْلَ هَذَا. فَقَالَ لِي: يَا ابْنَ بَكْرٍ تَدْرِي

ای جَبَلٍ هَذَا؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: هَذَا جَبَلٌ يُقَالُ لَهُ الْكَمْدُ وَهُوَ عَلَى وَادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ وَفِيهِ قَتْلَةُ أَبِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... (۲)

من در سفری از مدینه به مکه در خدمت امام صادق علیه السلام بودم، پس به منزلی فرود آمدیم که عسفان نامیده می شد. بعد، از کنار کوه وحشت انگیز و سیاهی در طرف چپ جاده رد شدیم. گفتم: یابن رسول الله! چقدر کوه وحشتناکی است؟! من در بین راه مثل این را ندیده‌ام. حضرت فرمود: پسر بکر! می دانی این کوه کدام کوه است؟ گفتم: نه. فرمود: این کوه نامش کمد است و این کوه در یک وادی از وادی های جهنم قرار داد. در آن کشندگان پدرم حسین علیه السلام قرار دارند.

ص: ۳۶۸

۱- علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۰۰؛ کافی، ج ۳، ص ۲۴۷.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۸۸؛ الاختصاص، ص ۳۴۳.

۶. جنگ صفین، دوّمین جنگ داخلی در جهان اسلام بعد از جنگ جمل است که بین علی بن ابی طالب علیه السلام و معاویه بن ابی سفیان صورت گرفت. این جنگ تقریباً هجده ماه به طول انجامید و خسارات زیادی را در پی داشت. هفتاد هزار نفر از دو طرف کشته شدند، بیست و پنج هزار نفر از یاران علی و چهل و پنج هزار از طرفداران معاویه.

پادشاه روم از این واقعه اطلاع یافت؛ نامه ای به امیر المؤمنین علیه السلام نوشت و عین آن را به معاویه فرستاد. در آن نامه متذکر شده بود هر کدام عالم‌ترین اهل بیت خود را به روم بفرستید تا از آن‌ها سؤالاتی کنم و بعد از آن، در کتاب انجیل ببینم کدام یک آن‌ها درست و طبق واقع و کدام به خلاف واقع جواب داده اند و بعد خبر دهم کدام یک از شما به امر خلافت و رهبری جامعه سزاوارترید؟

معاویه فرزند خود یزید و امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن مجتبی علیه السلام را فرستادند. پادشاه روم سؤالاتی از یزید و سؤالاتی هم از امام حسن علیه السلام پرسید. یزید هیچ کدام از سؤالات را نتوانست جواب دهد و حیران و سرگردان ماند اما امام حسن علیه السلام همه سؤالات را به خوبی و بی درنگ جواب گفت. البته سؤال و جواب‌های زیادی ردّ و بدل شد؛ ولی با توجه به طولانی بودن آنها، تنها بخش مربوط به بحث کنونی را در اینجا نقل می‌کنیم.

از جمله سؤالاتی که پادشاه روم از امام حسن علیه السلام پرسید، این بود:

أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ أَيْنَ يَكُونُونَ إِذَا مَاتُوا؟ (۱)

ارواح مؤمنین بعد از مرگ کجایند؟

ص: ۳۶۹

امام علیه السلام در جواب فرمود:

تَجْتَمِعُ عِنْدَ صَيْخَرِهِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي لَيْلِهِ الْجُمُعَةِ وَهُوَ عَرْشُ اللَّهِ الْأَدْنَى مِنْهَا يَبْسُطُ اللَّهُ الْأَرْضَ وَإِلَيْهَا يَطْوِيهَا وَإِلَيْهِ الْمَحْشَرُ وَمِنْهَا اسْتَوَى رَبُّنَا إِلَى السَّمَاءِ وَالْمَلَائِكَةِ.

ارواح مؤمنین پس از مرگ در هر شب جمعه پیش سنگ بیت المقدس جمع می شوند و آن عرش کوچک خداوند است.

و از آنجا خدا زمین را پهن کرده و در قیامت هم زمین را در بیت المقدس در هم می پیچد و محشر از آنجا به پا می گردد و پروردگار عالم از همانجا بر آسمان و ملائکه استیلا پیدا نموده است.

ثُمَّ سَأَلَ عَنْ أَرْوَاحِ الْكُفَّارِ أَيْنَ تَجْتَمِعُ قَالَ تَجْتَمِعُ فِي وَادِي حَضْرَمَوْتٍ وَرَاءَ مَدِينَةِ الْيَمَنِ؛

بعد از ارواح کفار پرسید که پس از مرگ در کجا جمع می شوند؟ حضرت فرمود: ارواح کفار در سرزمین حضرموت پشت شهر یمن جمع می شوند.

ناگفته نماند این روایت با روایاتی که می گوید ارواح مؤمنین در وادی السیلام قرار دارند، منافات ندارد و قابل جمع است. زیرا در این روایت می گوید: ارواح فقط در شب های جمعه نزد سنگ بیت المقدس اجتماع می کنند، نه در وقت دیگر.

۷. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَرُّ مَاءٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مَاءُ بَرَهُوتٍ وَهُوَ الَّذِي بِحَضْرَمَوْتٍ تَرِدُهُ هَامُ الْكُفَّارِ. (۱)

ص: ۳۷۰

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بدترین آب های روی زمین، آب (وادی برهوت) می باشد و آن سرزمینی است در (حضر موت) تمام ارواح کفار در آن سرزمین جمع می شوند.

۸. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ مِنْ وَرَاءِ الْيَمَنِ وَادِيًا يُقَالُ لَهُ وَادِي بَرَهوتَ وَ لَا يُجَاوِرُ ذَلِكَ الْوَادِي إِلَّا الْحَيَّاتُ السُّودُ وَ الْبُومُ مِنَ الطَّيْرِ فِي ذَلِكَ الْوَادِي بِنْرِ يُقَالُ لَهَا بَلْهُوتُ يُغْدَى وَ يُرَاحُ إِلَيْهَا بِأَرْوَاحِ الْمُشْرِكِينَ يُشَقُّونَ مِنْ مَاءِ الصَّدِيدِ. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: در پشت یمن وادی ای است که به آن برهوت گفته می شود. در آن جا هیچ کسی سکونت ندارد و هیچ فردی همسایه انسان نیست، مگر مار سیاه و جغد. در آن وادی چاهی است به نام (بلهوت) که هر صبح و شام ارواح مشرکان را به آنجا می برند تا از آبی که همانند فلز گداخته، سوزان و با چرک مخلوط با خون است بیاشامند.

۹. نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

وَإِنَّ عَدُوَّنَا إِذَا تُوفِّي صَارَتْ رُوحُهُ إِلَى وَادِي بَرَهوتَ فَأُخْلِدتْ فِي عَذَابِهِ وَأُطْعِمَتْ مِنْ زُقُومِهِ وَأُسْقِيَتْ مِنْ حَمِيمِهِ فَاسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ الْوَادِي. (۲)

وقتی دشمنان ما اهل بیت، از دنیا بروند روحشان را به سوی (وادی برهوت) می برند و آن ها را در آنجا تا روز قیامت شکنجه و عذاب

ص: ۳۷۱

۱- همان، ج ۸، ص ۲۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۹۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۸۷.

می کنند و از زقوم آن می خورند و از آب کثیف و جوشان آن می آشامند.

در این باره روایات زیاد دیگری وجود دارد که ما جهت اختصار به همین مقدار بسنده نمودیم.

آری کفار و ظالمانی که از علم و معرفت عظمای نبوت و ولایت بهره نبرده اند و از چشمه زلال اولیای خدا آب ننوشیده اند، زرق و برق این دنیای فانی و زودگذر چشم و گوش آن ها را کور و کر نموده است، در عالم برزخ و قبر، که هر لحظه اش سال ها بلکه قرن ها طول می کشد، در وادی پرخطر برهوت یمن اجتماع می کنند و هر صبح و شام نمونه ای از عذاب و شکنجه عالم قیامت را به آنان می چشانند. نیش مارها و عقرب ها سخت پر ماجرا و تکان دهنده است. علاوه بر آن، غذاهای تلخ و میوه های زقومی و آب های مخلوط به چرک و خون بدبو و بدطعم همانند فلز گداخته شده، به آن ها خورانده می شوند. این عذاب تا روز رستاخیز ادامه دارد و در روز قیامت به عذاب شدیدتر گرفتار می گردند. البته قبلا در بحث دیگری گفتیم که: هم از نظر قرآن کریم و هم از نظر روایات امامان معصوم علیه السلام این مطلب قطعی است که گناهکار، هر چند مسلمان باشد، به عذاب الاهی معذب خواهد شد. به طور کلی درباره عقاب گناهای همانند ظلم، خیانت، خوردن مال مردم، شراب خواری، دروغ، تهمت، غیبت، قمار، سخن چینی، دشنام، ترک نماز و روزه، ترک حج و جهاد و... در قرآن و روایات متواتر، به قدری زیاد رسیده است که بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست و هیچ یک از آن ها مخصوص کافران و یا مسلمانان غیر شیعه نیست بلکه همه انسان ها را شامل

ص: ۳۷۲

می شود. ولی ممکن است یک عده که دارای ایمان باشند، پس از چشیدن سال ها رنج و عذاب بالاخره بعد از پرداختن جریمه گناهان نجات پیدا کنند و به رستگاری نهایی و خلاصی از عذاب نائل گردند. چنانچه در تفسیر آیه:

{لَا يَتَيْنَ فِيهَا أَحْقَابًا}. (۱)

در آتش، سالیان درازی درنگ کننده اند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که «این آیه مربوط به کسانی است که از آتش نجات می یابند»؛ «هَذِهِ فِي الَّذِينَ يَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ». (۲)

امّا در مقابل، قسمت دیگری از مسأله را مورد بحث قرار می دهیم و آن این است که مؤمنان و نیکوکاران که اعمال نیک به قصد تقرب به خدا انجام داده و پیوسته از خوف خدا در دین بیمناک بوده اند و همیشه مکتب انبیاء و امامان معصوم علیه السلام را سرلوحه زندگی خود قرار می دادند، در عالم برزخ بعد از آن که روح از عهده سؤال مأموران الهی بیرون آمد و از ثواب و عذاب قبر فارغ شد، به «وادی السلام» که گاهی از آن به بهشت دنیا یاد می شود اجتماع می کنند و در آنجا از هول و هراس برزخ در امان هستند. هر چیزی که در بهشت اخروی موجود است، نمونه ای از آن در بهشت برزخی موجود می باشد. بر تخت هایی نشسته و نعمت های الهی را نظاره می کنند، از انواع میوه ها و گوشت های بریان شده می خورند، از آب ها و چشمه های عسل، شیر، شراب، کوثر و سلسبیل می آشامند.

ص: ۳۷۳

۱- نبأ/۲۳.

۲- بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۹۵.

درختان بهشتی بر بالای آنان سایه افکنده، نه از گرما رنج می برند و نه از سرما. با زنان زیبای بهشتی هم آغوش می گردند، خادمان و غلامان خوش صورت، آنان را خدمت می کنند. از حله ها و زیورهای بهشتی می پوشند. به دیدن یکدیگر می روند، حلقه حلقه دور هم می نشینند و با هم صحبت می کنند. در نشاط و آرامش کامل به سر می برند. این جا است که فرموده ائمه هدی علیه السلام عیبت پیدا کرده و به تحقق می انجامد، که فرمودند: «قبر، باغی از باغستان های بهشت و یا حفره ای از حفره های آتش است». در آن جا سختی و مشکلات وجود ندارد، از زیادی رفت و آمد خسته نمی گردند. در عین حال می گویند: خدایا قیامت را زودتر برپا کن و وعده ات را برای ما عملی ساز. حال که ویژگی های زندگی بهشت برزخی را دانستیم، با روایتی از امام صادق علیه السلام - که درباره نهرهای بهشتی بیان فرموده است این بحث را زینت بخشیده و خاتمه می دهیم؛

عبدالله بن سنان که از یاران امام صادق علیه السلام بود، چنین روایت می کند:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَوْضِ. (۱)

ص: ۳۷۴

۱- همان، ج ۶، ص ۲۸۷. «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَوْضِ فَقَالَ لِي: خَوْضٌ مَا بَيْنَ بُصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ أَوْ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ جَعَلْتُ فِدَاكَ. قَالَ: فَأَخَذَ بِيَدِي وَأَخْرَجَنِي إِلَى ظَهْرِ الْمَدِينَةِ. ثُمَّ ضَرَبَ رِجْلَهُ فَنَظَرْتُ إِلَى نَهْرٍ يَجْرِي لَا تُدْرِكُ [تُدْرِكُ] حَيْفَتِيهِ إِلَّا الْمَوْضِعَ الَّذِي أَنَا فِيهِ قَائِمٌ فَإِنَّهُ شَبِيهُ بِالْجَزِيرَةِ فَكُنْتُ أَنَا وَهُوَ وَقُوفًا فَنَظَرْتُ إِلَى نَهْرٍ يَجْرِي مِنْ جَانِبِهِ هَذَا مَاءٌ أبيضٌ مِنَ الثَّلْجِ وَمِنْ جَانِبِهِ هَذَا لَبَنٌ أبيضٌ مِنَ الثَّلْجِ وَفِي وَسْطِهِ خَمْرٌ أَحْسَنُ مِنَ الْيَاقُوتِ فَمَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْ تِلْكَ الْخَمْرِ بَيْنَ اللَّبَنِ وَالْمَاءِ فَقُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مِنْ أَيْنَ يَخْرُجُ هَذَا وَمِنْ أَيْنَ مَجْرَاهُ فَقَالَ هَذِهِ الْعُيُونُ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ أَنَّهُارٌ فِي الْجَنَّةِ عَيْنٌ مِنْ مِيَاءٍ وَعَيْنٌ مِنْ لَبَنٍ وَعَيْنٌ مِنْ خَمْرٍ تَجْرِي فِي هَذَا النَّهْرِ وَرَأَيْتُ حَيْفَتِيهِ عَلَيْهِمَا شَجَرٌ فِيهِنَّ حُورٌ مُعَلَّقَاتٌ بِرُءُوسِهِنَّ شَعْرٌ مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْهُنَّ وَبَأْيْدِيهِنَّ آتِيَهُ مَا رَأَيْتُ آتِيَهُ أَحْسَنَ مِنْهَا لَيْسَتْ مِنْ آتِيَةِ الدُّنْيَا فَدَنَا مِنْ إِحْدَاهُنَّ فَأَوْمَأَ إِلَيْهَا بِيَدِهِ لِتَسْقِيَهُ فَنَظَرْتُ إِلَيْهَا وَقَدْ مَالَتْ لِتَغْرِفَ مِنَ النَّهْرِ فَمَالَ الشَّجَرُ مَعَهَا فَاعْتَرَفَتْ ثُمَّ نَاولَتْهُ فَشَرِبَ ثُمَّ نَاولَهَا وَأَوْمَأَ إِلَيْهَا فَمَالَتْ لِتَغْرِفَ فَمَالَتْ الشَّجَرَةُ مَعَهَا فَاعْتَرَفَتْ ثُمَّ نَاولَتْهُ فَنَاولَنِي فَشَرِبْتُ فَمَا رَأَيْتُ شَرَابًا كَانَ أَلْيَنَ مِنْهُ وَلَا أَلَذَّ مِنْهُ وَكَانَتْ رَائِحَتُهُ رَائِحَةَ الْمَسْكِ فَنَظَرْتُ فِي الْكَأْسِ فَإِذَا فِيهِ ثَلَاثَةٌ أَلْوَانٍ مِنَ الشَّرَابِ فَقُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ وَلَا كُنْتُ أَرَى أَنَّ الْأَمْرَ هَكَذَا فَقَالَ لِي هَذَا أَقَلُّ مَا أَعَدَّهُ اللَّهُ لِشَيْعَتِنَا إِنْ الْمُؤْمِنُ إِذَا تُوفِّي صَارَتْ رُوحُهُ إِلَى هَذَا النَّهْرِ وَرَعَتْ فِي رِيَاضِهِ وَشَرِبَتْ مِنْ شَرَابِهِ.»

از امام صادق علیه السلام از حوض کوثر پرسیدم.

فَقَالَ لِي حَوْضٌ مَا بَيْنَ بَصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ.

آن حضرت فرمود: طول و اندازه‌اش بین بصری تا صنعای یمن است. آیا دوست داری آن را ببینی؟

قُلْتُ: نَعَمْ جُعِلَتْ فِدَاكَ؛

گفتم: فدایت شوم، آری.

دستم را گرفت تا بیرون شهر مدینه برد. امام پایش را به زمین زد (ناگاه پرده ملکوتی کنار رفت و عالم برزخ نمایان شد) وقتی چشم گشودم نهر بزرگی را دیدم که اول و آخرش معلوم نبود مگر موضعی که من و آن حضرت در آنجا ایستاده بودیم، که مانند جزیره ای بود و به آن نگاه کردم که از یک طرف آن آب و از طرف دیگرش شیر می رفت که از برف سفیدتر بود. و از وسط آن شرابی نیکوتر از یاقوت روان بود که تا هنوز خوش‌نماتر از این شراب که بین آب و شیر بود ندیده بودم. عرض کردم: فدایت شوم این نهر از کجا بیرون می آید و به کجا می رود؟ فرمود: این از چشمه های

ص: ۳۷۵

بهشت است که خداوند در قرآن وعده آن را داده و فرموده است: در بهشت چشمه ای از آب، چشمه ای از شیر و چشمه ای از شراب، در این نهر جاری می شود. اطراف آن نهر، درختانی دیدم که در آن ها حوریان گیسو به سر آویخته، آرمیده بودند که هرگز بدین زیبایی کسی را در دنیا ندیده بودم. در دست هر یک از آن ها ظرفی بود، نه ظرف دنیا که هرگز به خوبی آن به عمرم ندیده بودم. امام علیه السلام نزدیک یکی از آن ها رفت. اشاره کرد که آب بده. دیدم آن حوریه ماهر و خم شد که آب بردارد، درخت هم با او خم شد. مقداری آب برداشت و به امام علیه السلام داد. ایشان از آن آشامید، بعد ظرف را به او داد. باز اشاره فرمود که آن را پر کند. آن حوریه دوباره خم شد که آب بردارد، دیدم درخت نیز با او خم شد. آن را برداشت بدست امام علیه السلام داد، آن جناب به من دادند. آشامیدم. هرگز آبی لذیذتر و گواراتر از این ندیده و نچشیده بودم. از لطافت بی مانند بود. بوی مشک و عنبر می داد. چشمم به داخل ظرف افتاد دیدم سه رنگ آشامیدنی است. عرض کردم: فدایت شوم، هرگز مانند آن چه را که امروز دیدم ندیده بودم و تا حال گمان نکرده و تصوّر هم نمی کردم که چنین چیزی وجود دارد. آن حضرت فرمود: این کمترین چیزی است که خداوند برای پیروان و شیعیان ما آماده و مهیا کرده است. هرگاه مؤمن از دنیا برود، روح او به سوی این محل و این نهر می آید و در این باغستان گردش می کند و از خوردنی ها و آشامیدنی های آن می خورند و می آشامند.

اشاره

یکی از مسائل مهم در جهان پس از مرگ، مسأله تجسم اعمال است. مقصود از تجسم اعمال این است که آن چه را که انسان در این جهان انجام داده است در عالم برزخ و صحنه قیامت، شکل جسمانی به خود گرفته، متناسب با آن جهان آشکار گردد. یعنی پاداش ها و کیفرها، ثواب و عذاب حقایق همان اعمال دنیوی انسان ها است که در جهان دیگر خود را نشان می دهد. بنابراین می توان گفت: هر عملی که انسان در دنیا انجام می دهد، خواه خوب باشد، خواه بد، یک صورت دنیوی و ظاهری دارد که ما آن را به ظاهر مشاهده می کنیم.

مانند ظاهر نماز، روزه، حج و تمام نیکی ها، غیبت، تهمت، شرب خمر و تمام زشتی ها و یک صورت باطنی و سیرت درونی دارد که در دل اعمال نهفته است و در جهان دیگر، شکل کنونی و دنیوی خود را از دست داده و با واقعیت اخروی و ملکوتی خود آشکار می گردد و باعث لذت و فرح عامل یا آزار و عذاب وی می شود. بنابراین اگر در دنیا اعمال نیک و خیری انجام داده، در جهان دیگر تغییر شکل داده و به صورت باغ، حوریان زیبا اندام، غلامان خوش صورت و کاخ های مجلل

درخواست آمد. به عکس اگر کارهای بد و ناروا انجام داده، قیافه دنیوی خود را دگرگون کرده و به صورت آتش و زنجیر، حیوان درنده و انواع عذاب نمودار خواهد گردید.

هم چنین علی علیه السلام عمل نیک را کشت و زرع آخرت دانسته، می فرماید:

الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ. ((۱))، ((۲))

پاداش و کیفرها همانند محصول طبیعی کشت است. هر کس هر چه بکارد، محصول همان را درو خواهد کرد.

بدون شک در محکمه عدل الهی هیچ چیزی بهتر از این نیست که عین عمل انسان را به خود انسان بازگردانند.

شاعر خوش ذوق عطار نیشابوری این مضمون را چنین سروده است:

هست دنیا بر مثال کشت زار

زانکه عزّ و دولت دین سر به سر

تخم امروزینه فردا بر دهد

هم شب و هم روز باید کشت کار

جمله از دنیا توان برد ای پسر

ور نکاری ای دریغا بر دهد

مولانا نیز در این باره چنین گفته است:

ای دریده پوستین یوسفان

گشته گرگان یک به یک خواهی تو

زانچه می بافی همه روزه بپوش

گر ز خواری خسته ای خود کشته ای

چون ز دستت زخم بر مظلوم رست

این سخن های چو مار و کژدمت

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۱.

۲- همچین آن حضرت می فرمایند: ان الدنيا دار صدق لمن صدقها، ودار عافیه لمن فهم عنها، ودار غنی لمن تزود منها، ودار موعظه لمن اتعظ بها، مسجد احباء الله و مصلى ملائکة الله و مهبط وحی الله و متجر أولیاء الله... . نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱ (وقد سمع رجلاً یذم الدنيا)؛ بحار الأنوار، ۷۰/۱۲۹/۱۳۵ الباب الثانی والعشرون والمأة، کلمات قصار ذم الدنيا و من طلبها. (محقق)

زانچه می کاری همه ساله بنوش
ور حریر و قزدری خود رشته ای
آن درختی گشت زان زقوم رست
مار و کژدم می شود گیرد دمت
ای دریده پوستین یوسفان
گشته گرگان یک به یک خواهی تو
زانچه می بافی همه روزه بپوش
گر ز خواری خسته ای خود کشته ای
چون ز دستت زخم بر مظلوم رست
این سخن های چو مار و کژدمت
گرگ برخیزی از این خواب گران
می درانند از غضب اعضای تو
زانچه می کاری همه ساله بنوش
ور حریر و قزدری خود رشته ای
آن درختی گشت زان زقوم رست
مار و کژدم می شود گیرد دمت

چنانچه فیثاغورس (۱۱) حکیم که از بزرگان حکما و متقدمین است، چنین می گوید:

إِنَّكَ سَتَعَارِضُ لَكَ فِي أَعْمَالِكَ وَأَقْوَالِكَ وَأَفْكَارِكَ وَسَيُظْهِرُ لَكَ مِنْ كُلِّ حَرَكَةٍ فِكْرِيَّةٍ أَوْ قَوْلِيَّةٍ أَوْ عِلْمِيَّةٍ صُورَةَ رُوحَانِيَّةٍ
وَجِسْمَانِيَّةٍ، فَإِنَّ كَانَتِ الْحَرَكَةُ غَضْبِيَّةً أَوْ شَهْوِيَّةً صَارَتْ مَادَّةَ لَشَيْطَانٍ يُؤْذِيكَ فِي حَيَاتِكَ وَتَحْجِبُكَ عَنِ مَلَاقَاهِ النَّوْرِ بَعْدَ وَفَاتِكَ،
وَإِنْ كَانَتِ الْحَرَكَةُ عَقْلِيَّةً صَارَتْ مَلَكًا تَلْتَدُّ بِمَنَادِمَتِهِ فِي دُنْيَاكَ وَتَهْتَدِي بِهِ فِي أُخْرَاكَ إِلَى جِوَارِ اللَّهِ وَدَارِ كِرَامَتِهِ. (۲)

همانا تو به زودی در برابر هر یک از اعمال و گفتار و افکار قرار خواهی گرفت و از هر یک از حرکات فکری و گفتاری یا

رفتاری تو یک صورت روحانی و جسمانی ظاهر خواهد شد. اگر این حرکت، شهوانی و غضبی باشد، ماده تکوین شیطانی می شود و سبب اذیت و آزار در دنیا می شود (و از ملازمت با او رنج می بری و موجب سلب آسایش از تو خواهد شد)؛ و بعد از مرگ، حجاب و پرده بین شما و ملاقات نور (یعنی انوار عقلیه الهیه و ذوات

ص: ۳۷۹

۱- وی فرزند منسارخس و اهل جزیره ساموس بود و از حکمای الهی و ریاضی دانان و طبیبان مشهور یونان به شمار می رفت.

۲- علم الیقین، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۸۸۵؛ الشواهد الربوبیه فی مناهج السلوکیه، ص ۲۹۵.

قدسیه نوریه یعنی خدای تعالی) خواهد شد. اگر این حرکت، عقلایی و نیک (و سیر و سلوک در معارف کلیه الهیه) باشد، به صورت ملکی ظاهر شده؛ در دنیا همدم با تو خواهد بود و از ملازمت با او لذت می‌بری و در روز قیامت راهنما به قرب و کرامات ذات حق خواهد گردید.

از کلام فیثاغورس به روشنی دانسته می‌شود که وی معتقد است، افعال و افکار انسان حتی در دار دنیا تجسم پیدا می‌کند.

خلاصه، آن جهان جهان ظهور و بروز حقایق است. افعال و اعمالی را که انسان در نشئه دنیا انجام داده است، در نشئه بعد از مرگ به صورت های واقعی برای انسان جلوه گر و مجسم می‌شود. حتی عقائد انسان مجسم شده و به او نمایانده می‌شود. علمای علم اخلاق و فلاسفه این ظهور اعمال انسان را در عالم دیگر به صورت باطنی (تجسم اعمال) می‌گویند. ناگفته نماند: تفاوت دو نشئه، تفاوت جوهری است و اعمال انسان هم از مقوله های جواهر است نه اعراض تا فانی شود.

البته تجسم اعمال و بقای آن از نگاه علوم روز و تحقیقات جدید به اثبات رسیده است، که به طور خلاصه ذیلاً اشاره می‌شود. دانش پژوهان با تحقیقاتی که انجام داده اند، به این نتیجه رسیده اند که در درون هسته یک درخت، شکل و رنگ و خصوصیات درخت بزرگی است که در آینده به وجود خواهد آمد و یا الآن موجود است.

هم‌چنین می‌گویند در درون یک سلول انسان تمام خواص غریزی و

اخلاقی، شکل چشم و گوش انسان نهفته است. از موضوع بحث خارج نشویم، بحث ما در تجسم اعمال بود.

آنچه می توان گفت که حوادث و حقایق عالم برزخ و جهان رستاخیز از حقایق غیب بوده و درک صحیح و کامل آن برای انسان های ظاهر بین دشوار و یا غیر ممکن است. چون بشر محبوس و محصور در حصار طبیعت و ماده قرار گرفته است. ولی کسانی که پیوند مستحکمی با جهان غیب داشته اند، حقایق آن جهان را از نزدیک مشاهده می نمایند که تعدادشان بس اندک و کم است.

در این جا لازم است برای توضیح مطلب و تقریب به ذهن خواننده، مثالی ذکر کنیم وقتی که انسان نماز می خواند. ظاهری دارد و باطنی؛ مُلکی دارد و ملکوتی. ظاهرش طهارت است و قیام و رکوع و سجود و حمد و سوره و تسبیح و ... و باطن و ملکوتش، آن روح و جان این نماز است، که آیا از روی خلوص و اخلاص جهت تقرب به خدا خوانده است یا از روی ریا و خودپسندی. ممکن است برای خدا انجام داده باشد و ممکن است برای ریا و خودنمایی و اظهار تقدس باشد. در اینجا عمل ظاهری انسان یکی می باشد، اما روح و حقیقت نماز دو تا است؛ اگر برای خدا باشد با صورتی زیبا و خوش لباس، خوش خو و خوش بو، به طوری مجسم می شود که انسان از دیدن آن لذت می برد و اگر برای خودنمایی و ریا باشد، با صورت زشت و بدقیافه، بدخو و بدبو جلوه می کند، به طوری که انسان از دیدن آن ناراحت و شرمنده می شود. همین نماز که در این جا از روی ریا و خود نمایی خوانده شده است، در آن جا به صورت مار و عقرب و

آتش است چون برای غیر خدا بوده و عمل حرامی را انجام داده است و ریا در عبادت حرام می باشد. البته تمام اعمال نیز این چنین است. حتی اعمالی که به صورت زشت می باشند، دارای ظاهر و باطن اند. انسان هایی که در دنیا زندگی می کنند. در ظاهر همه آن ها به صورت انسانند، قدی دارند، دست و پا و چشم و گوش، جوارح و اعضایی؛ هر بیننده ای آن ها را انسان می بیند، ولی باطن ها یک شکل نیست؛ یکی مؤمن است و دیگری کافر؛ یکی عادل و دیگری فاسق؛ یکی صادق است و آن دیگری منافق و هکذا. خلاصه اخلاق آنان متفاوت است. اختلاف اخلاقی و تفاوت ملکات، موجب اختلاف شکل ها و صورت ها می گردند و آن ها در برزخ و قیامت با صورت های متفاوت وارد می شوند.

در حدیثی از براء بن عازب روایت شده که معاذ بن جبل نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در منزل ابو ایوب انصاری نشسته بود پس معاذ گفت: یا رسول الله آیا قول خدای تعالی که می فرماید:

{يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ

أَفْوَاجًا...} را دیده ای.

پس پیامبر فرمود: ای معاذ از امر بزرگی سؤال کردی آن گاه چشمان مبارکش را فرو بست سپس فرمود:

تُحْشَرُ عَشْرَةَ أَصْنَافٍ مِنْ أُمَّتِي أَشْتَاتًا قَدْ مَيَّزَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَبَدَّلَ صُورَهُمْ فَبَعْضُهُمْ عَلَى صُورِهِ الْقِرَدَةِ وَبَعْضُهُمْ عَلَى صُورِهِ الْخَنَازِيرِ وَبَعْضُهُمْ مُنْكَسُونَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ فَوْقٍ وَوُجُوهُهُمْ مِنْ تَحْتٍ ثُمَّ يُسْحَبُونَ عَلَيْهَا... (۱)

ص: ۳۸۲

ده طائفه از امت من بطور پراکنده محشور می شوند. خداوند آن ها را از میان مسلمین، مشخص فرموده و صورت بعضی از آن ها بشکل میمون و بوزینه و برخی را به صورت خوک و بعضی هیکلشان منکوس و وارونه است پاهایشان بالا- و صورتشان پائین آن گاه بصورتشان کشیده می شوند بر روی زمین. و بعضی از آن ها نایبایند و رفت و آمد می کنند و بعضی کر و گنگ هستند. و بعضی زبان های خود را می جوند پس چرک از دهانشان جاری می شود که اهل محشر از بوی گند آن ناراحت می شوند. و بعضی دست و پایشان بریده و بعضی از ایشان، بر شاخه هایی از آتش آویزانند. و بعضی از آن ها عفونتشان از مردار گندیده بدتر است. و بعضی از ایشان به لباسهایی از مس گداخته شده در آتش که چسبیده به بدنشان است ملبوسند.

فَأَمَّا الَّذِينَ عَلَىٰ صُورِهِ الْقِرَدَةِ فَالْقِتَاتُ مِنَ النَّاسِ وَأَمَّا الَّذِينَ عَلَىٰ صُورِهِ الْخَنَازِيرِ فَأَهْلُ السُّحْتِ وَأَمَّا الْمُنْكَسُونَ عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ فَأَكَلَهُ الرَّبَابُ.

اما آن هایی که بصورت میمونند آن ها سخن چینان از مردمند. و اما آن هایی که بر صورت خوکند. پس آن ها حرام خورها که از راه حرام کسب می کنند. و اما آن ها که وارونه اند آن ها ربا خورانند. و نایبایان قضات و دادستان هایی هستند که در حکمشان ستم می کنند. و کر و لال ها افرادی هستند که به اعمال خود مغرورند و آن هایی که زبان خود را می جوند دانشمندانی هستند که به علمشان عمل نکرده اند. و نیز قاضی هایی هستند که اعمالشان مخالف گفتارشان بوده و دست و پا بریده آنهایی هستند که همسایگان را اذیت می کردند و دار آویختگان بر شاخه های آتش افراد سازمانی هستند

که در میان مردم و حکومت، سعایت کرده (و پرونده سازی نموده و مردم را بزندان و تبعید و اعدام مبتلاء می نمودند) و آن... هایی که عفویشان از مردار بدتر است، افرادی هستند که از شهوات و لذت‌های حرام کامیاب می شدند و حقوق مالی خدا را (از زکات و خمس و ...) نمی پرداختند. و آن‌هایی که لباسشان از مس گداخته در آتش است آن‌ها اهل کبر و تفاخرند.

آن جا عالم حقیقت است، حساب با ظاهر نیست، و هم چنین در دنیا ما با حواس پنج گانه؛ یعنی بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی، لامسه به عالم ظاهر و خارج متصل می شویم و ادراکات پیدا می کنیم. اگر این‌ها نبود به هیچ وجه ما از عالم خارج بهره ای نداشتیم. وقتی از این دنیا می رویم، این حواس پنج گانه ظاهری از ما گرفته می شوند. دیگر چشم و بینایی، گوش و شنوایی، بینی و بویایی، دهان و چشایی نداریم؛ این‌ها در میان قبر تبدیل به خاک می گردند. ولی انسان یک نور باطن دارد که با آن حقایق را ادراک می کند؛ آن متعلق به نفس است نه متعلق به بدن.

مرحوم سبزواری می گوید:

إِنَّ لِلنَّفْسِ فِي ذَاتِهَا سَمْعًا وَبَصَرًا وَشَمًّا وَذَوْقًا وَلَمَسًا وَغَيْرَ ذَلِكَ تَدُورُ مَعَهَا حَيْثُ دَارَتْهَ... .

از برای نفس در ذات خود گوش است و چشمی، شامه ای است و ذائقه و لامسه ای و غیر ذلك.

قوایی که در بدن است اثر و سایه قوای نفس است و بواسطه ی همان

ادراکات نفسانیه، انسان در حال خواب و مستی و بیماری و مکاشفات، صورت جزئیه را در محسوسات ادراک می کند». (۱)

در این رابطه شعر زیبای ملا محمد عارف رومی را آورده است:

پنج حسّی است، جز این پنج حس

صحت این حس ز معموری تن

صحت این حس بجوید از طیب

آن چو زر سرخ و این حس همچو

مس صحت آن حس ز ویرانی بدن

صحت آن حس بجوید از حبیب (۲)

زیرا آن عالم، عالم «تبلی السرائر» است مخفیات آشکار می شود؛ گاه گاهی در دنیا نیز صورت برزخی و قیامتی آن ها نمایانده می شود.

در این زمینه روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: حَجَجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا كُنَّا فِي الطَّوَافِ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! يَغْفِرُ اللَّهُ لِهَذَا الْخَلْقِ فَقَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ إِنْ أَكْثَرَ مَنْ تَرَى قَرْدَةً وَخَنَازِيرًا. قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَرِنِيهِمْ. قَالَ: فَتَكَلَّمْتُ بِكَلِمَاتٍ، ثُمَّ أَمَرَ يَدَهُ عَلَى بَصِيرِي فَرَأَيْتُهُمْ قَرْدَةً وَخَنَازِيرًا فَهِيَ إِلَيَّ ذَلِكُكَ ثُمَّ أَمَرَ يَدَهُ عَلَى بَصِيرِي فَرَأَيْتُهُمْ كَمَا كَانُوا فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى. ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَنْتُمْ فِي الْجَنَّةِ تُحْبِرُونَ وَبَيْنَ أَطْبَاقِ النَّارِ تُطَلَّبُونَ فَلَا تُوجَدُونَ وَاللَّهِ لَا يَجْتَمِعُ فِي النَّارِ مِنْكُمْ ثَلَاثَةٌ لَا وَاللَّهِ وَلَا اثْنَانِ لَا وَاللَّهِ وَلَا وَاحِدٌ. (۳)

ابوبصیر می گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام به حج مشرف شدیم.

ص: ۳۸۵

۱- شرح منظومه سبزواری، الفرید الثانی فی المعاد الجسمانی، ص ۳۴۰.

۲- همان. حاشیه ص ۳۴۰.

۳- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۷۹. این مضمون در روایتی از امام باقر علیه السلام نیز آمده است؛ همان، ج ۴۶، ص ۲۶۱.

هنگامی که در حال طواف بودیم، عرض کردم: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا! آیا خداوند تمام این خلق را می‌آمرزد و از گناهان آنان صرف نظر می‌کند؟

فرمود: ای ابوبصیر! بیشتر این افرادی که می‌بینی از میمون‌ها و خوگ‌ها هستند. ابوبصیر می‌گوید: عرض کردم: آنان را به من نیز نشان بده.

آن حضرت کلماتی بر زبان جاری ساخت و پس از آن دست خود را روی چشمان من کشید. ناگهان آن‌ها را که به صورت خوگ و میمون بودند، دیدم و این امر موجب وحشت من شد. آن حضرت دوباره دست خود را بر چشمم کشید، آن‌ها را به همان صورت‌های اولیه مشاهده کردم.

سپس فرمود: یا ابا محمد! شما در میان بهشت خوشحال و مسرورید و در طبقات آتش شما را می‌جویند و یافت نمی‌شوید. سوگند به خدا که سه نفر از شما در آتش با هم نخواهد بود. سوگند به خدا دو نفر از شما با هم نخواهد بود. سوگند به خدا یک نفر هم نخواهد بود.

آنچه از این روایت بدست می‌آید این است که کسانی که ظاهر و باطنشان یکی است و مؤمن حقیقی می‌باشند به شکل حیوانات در نمی‌آیند و به جهنم هم نمی‌روند و در صحرای قیامت به شکل انسان وارد می‌شوند.

تا اینجا معنا و مفهوم تجسم را دانستیم. اکنون برای اثبات آن، وارد بحث می‌شویم و برای اینکه این مطلب به طور کاملتر و در عین حال آسانتر انجام

بگیرد، ما دلائل را به سه دسته تقسیم می کنیم:

۱. تجسّم اعمال از نظر قرآن. ۲. تجسّم اعمال در روز رستاخیز از نظر روایات. ۳. تجسّم اعمال در عالم قبر و برزخ از نگاه روایات.

الف) تجسّم اعمال در آیات قرآن

از آیات متعددی در قرآن استفاده می شود که همین عمل آدمی در روز قیامت برای پاداش و یا کیفر تجسّم می یابد. به همین دلیل شخص گنهکار در روز قیامت هرگز نمی تواند جرم خود را انکار کند؛ زیرا همانطور که گفتیم اعمال انسان در آن روز تجسّم می یابد و این خود بهترین و قوی ترین شاهد و گواه بر جرم و جنایت خواهد بود. هر چند در آن روز، پشیمانی صورت می گیرد اما هیچ سودی به حالش نخواهد داشت.

اینک برخی از آیات بیانگر این مطلب را یادآور می شویم:

{يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا}. (۱)

روزی که هر انسانی هر کار نیکی که انجام داده است، نزد خود حاضر می یابد و هر کار بدی را که انجام داده است نیز حاضر و آماده می یابد و آرزو می کند که میان او و آن عمل ناروا فاصله مکانی یا زمانی بسیاری وجود می داشت (و او آن عمل ناروا را که در دنیا انجام داده است در قیامت مشاهده نمی کرد).

از این آیه مبارکه به وضوح استفاده می شود که خود عمل در روز قیامت

ص: ۳۸۷

حاضر می شود و انسان بر آن آگاه می گردد. نفس حضور عمل، دلیل بر تجسم است. هر چند برخی از مفسران بزرگوار اسلام، هر کدام این آیه را به گونه ای تأویل و تفسیر نموده اند. (۱)

در اینجا برای اختصار تنها نظریه فخر رازی - که به فخر المشککین معروف است - را می آوریم که درباره ی آیه فوق می گوید:

إعلم أنّ العمل لا یبقی ولا یمکن وجدانه یوم القیامه فلا بدّ فیهِ من التّأویل.

بدان که عمل انسان پس از انجام، باقی نمی ماند و ممکن نیست که عمل در روز قیامت دریافت گردد پس باید آیه را تأویل نموده بگوییم: یا منظور این است که انسان نامه های اعمالش را می بیند که در این صورت مثل این آیه شریفه می شود:

{إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ}. (۲)

یعنی ما از آن چه شما عمل می کردید نسخه

برداری می کردیم. یا منظور این است که انسان جزای اعمال خود را می یابد. بنابراین در مورد معنای «محضراً» دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه همین نامه های اعمال انسان ها را حاضر می کنند و دیگر اینکه جزای عمل انسان را احضار می نمایند. (۳)

شاید علت تأویل فخر رازی و برخی مفسرین این باشد که گمان کرده اند که

ص: ۳۸۸

۱- همانند آلوسی، رشید رضا، مجاهد و... .

۲- جاثیه / ۲۹.

۳- مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۹۶.

احضار عمل انجام شده در دنیا به قیامت با عقل سازگار نیست. زیرا عمل انجام شده از بین رفته و امکان تجسم ندارد؛ در پاسخ باید گفت:

همانطور که قبلاً یادآور شدیم، اعمال از مقوله اعراض نیست که فانی شود بلکه از نوع جواهر است و همیشه باقی خواهد ماند.

دیگر اینکه اگرچه عقل نمی تواند کیفیت تجسم اعمال را درک کند ولی این عدم درک عقل دلیل بر عدم امکان آن نخواهد شد. زیرا معتمدترین دلیل، آیات قرآن و روایات ائمه معصومین علیه السلام هستند که به صراحت به تجسم اعمال گوشزد می کنند. گذشته از همه تأویل، دلیل و قرینه می خواهد. در این جا هیچ قرینه و دلیلی وجود ندارد که مجبور به تأویل باشیم.

علامه طباطبایی در این باره می گوید:

احضار چیزی صحیح و درست می باشد که موجودی غایب باشد. اعمال انسان موجود و نزد خدا محفوظ است و خدای متعال در قیامت آن ها را حاضر خواهد کرد.

سپس به عبارت روشن تر می گوید:

والآیه من الآيات الدالة على تجسم الأعمال.

این آیه از آیاتی است که دلالت بر تجسم اعمال می کند. (۱)

۱. {وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّمْ رَبُّكَ أَحَدًا}. (۲)

ص: ۳۸۹

۱- تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۱۵۶.

۲- کهف / ۴۹.

آن گاه اعمال خود را در مقابل خود بیابند و پروردگار تو، به کسی ستم نمی کند.

۲. {عَلِمْتُ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرْتُ}. (۱)

در آن هنگام (که روز قیامت است) هر نفسی هر آنچه بر خود حاضر کرده همه را بداند.

همانگونه که ملاحظه می کنید ظاهر این هر دو آیه دانسته می شود که خود عمل در قیامت حاضر می شود. این نفس حضور به خوبی دلالت بر تجسم اعمال دارد و هیچ دلیل و قرینه ای بر تأویل ظاهر آیه نداریم.

۳. {إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ}. (۲)

آنان که پنهان دارند آیاتی از کتاب آسمانی را که خدا فرستاده بود و آن را به بهای اندک فروشند، جز آتش جهنم در شکم نمی برند.

۴. {إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا}. (۳)

آنان که اموال یتیمان را به ستمگری می خورند، در حقیقت آن ها در شکم خود آتش جهنم فرو می برند و به زودی در آتش فروزان خواهند افتاد.

ص: ۳۹۰

۱- تکویر/ ۱۴.

۲- بقره/ ۱۷۴.

۳- نساء/ ۱۰.

از این دو آیه شریفه نیز دانسته می شود کسانی که از راه کتمان حقایق الاهی مال اندکی به دست می آورند و یا از راه ظلم و ستم، اموال یتیمان را می خورند، در حقیقت و واقع آتش را در درون خود جای می دهند. بدون شک اموال یاد شده در دو آیه یاد شده به صورت ظاهری و دنیوی آتش نیست که هیچ، بلکه در ظاهر انواع لذت های دنیوی را به دنبال دارد و خورنده این اموال در دنیا احساس

لذت و غرور هم می کند.

بنابراین باید بگوییم این گونه اموال در واقع صورت دیگری دارد که اکنون از چشم ظاهربین انسان مخفی و پوشیده است ولی در عالم دیگر که پرده ها بالا رود و حقایق پنهان آشکار گردد، چهره واقعی این اعمال نمایان گردیده و آن چیزی جز آتش و عذاب خداوند علیم و حکیم نخواهد بود.

مجدداً یاد آور می شویم کسانی که دست به تأویل این آیات زده و می گویند: مقصود از آتش، آتش دوزخ است که به عنوان کیفر در آن می سوزند، مخالف مفاد و مدلول ظاهری آیه است.

۵. {وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ}. (۱۱)

کسانی که طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می کنند و در راه خدا انفاق نمی کنند آن ها را به عذابی دردناک بشارت ده. روزی که آن طلا و نقره ذخائرشان در آتش دوزخ گداخته شود و پیشانی و

ص: ۳۹۱

پشت و پهلوی آن‌ها را به آن داغ کنند (و فرشتگان عذاب به آن‌ها گویند) این است نتیجه آنچه بر خود ذخیره کردید، اکنون بچشید (آتش حسرت و عذاب) همان سیم و زری که اندوخته می‌کردید.

نکته قابل توجه در این آیه جمله «هَذَا مَا كَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ» است یعنی این همان عذاب و آتشی است که شما برای خود اندوخته‌اید، حالا بچشید. گوی طلا و نقره در دو نشئه دنیا و آخرت به دو صورت مجسم می‌گردد. در این جهان به صورت فلز خیره‌کننده چشم‌ها و در جهان آخرت به صورت عذاب دردناک خداوندی.

۶. {وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ} (۱۱)

آنان که بخل نموده و از مالی که خدا از فضل خویش به آن‌ها داده حقوق فقیران را ادا نمی‌کنند، گمان نکنند این بخل به نفع آن‌ها خواهد بود بلکه به ضرر آن‌هاست، چه آنکه مالی که در آن بخل ورزند در قیامت زنجیر گردن آن‌ها شود.

به طور حتم بخل در ادای حقوق واجبی همانند خمس و زکات و ... وقتی که به صورت طوق در گردن درآید، همان تجسیم اعمال خواهد بود.

البته آیات زیادی بر تجسیم اعمال دلالت دارند که ما به همین مقدار اکتفا نمودیم. (۲)

ص: ۳۹۲

۱- آل عمران / ۱۸۰.

۲- لقمان / ۱۶، زلزله / ۷ و ۸، بقره / ۲۴، آل عمران / ۱۰، انبیاء / ۹۸، نمل / ۹۰، یس / ۵۴، ق / ۲۲ و ...

ب) تجسم اعمال در قیامت از نظر روایات

از مجموع آیات گذشته دانسته شد که عمل

انسان در روز قیامت تجسم می یابد. ولی علاوه بر آیات، از روایات متعددی نیز می توان استفاده کرد که اعمال انسان ها در روز رستاخیز تجسم پیدا می کند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلُمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۱)

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: از ستمگری و ظلم بپرهیزید. زیرا ظلم و ستم در روز قیامت به صورت تاریکی ها و ظلمات نمایان می شود.

از ظاهر روایت دانسته می شود که خود ظلم در روز قیامت به صورت ظلمت و تاریکی تجسم می یابد.

۲. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ أَكَلَ مَيْلَ أَخِيهِ ظُلْمًا وَلَمْ يَرُدَّهُ إِلَيْهِ أَكَلَ حِدْوَةً مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۲)

ابوبصیر می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس مال برادر دینی خود را از روی ظلم و ستم بخورد و عوضش را به او برنگرداند، روز قیامت قطعه ای از آتش را می خورد.

این روایت صریحاً دلالت می کند که مالی که ظالمانه تصرف شود، عیناً همان خوردن آتش است اما چون در این دنیا هستند، نمی فهمند، مجرد اینکه حجاب

ص: ۳۹۳

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲- همان، ص ۳۳۳.

کنار رفت و از این جهان بیرون شدند، در جهان دیگر خود به خود به صورت آتش دوزخ تجسم پیدا می کند و غاصب را عذاب می نماید.

۳. امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

أَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ نُصَبُ أَعْيُنِهِمْ فِي آجِلِهِمْ. (۱)

کارهایی که انسان در دنیا انجام می دهد، در آخرت در برابر او قرار می گیرد.

۴. امام صادق علیه السلام می فرماید: جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمده به او گفت:

يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَحْبِبْ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ. (۲)

لحن، روایت صریح و قاطع است و به صورت امر می گوید:

ای محمد! هر طور که میل داری زندگی کن ولی آخر باید بمیری و هر چه و هر کسی را می خواهی دوست بدار، سرانجام از او جدا خواهی شد و هر عملی که می خواهی انجام بده قطعاً در روز قیامت تو آن را ملاقات خواهی کرد.

نکته قابل دقت در این روایت جمله «اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ» است، یعنی آنچه را که انسان در قیامت ملاقات خواهد کرد، خود عملی است که در دنیا انجام داده است.

۵. إِذَا بَعَثَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ قَبْرِهِ خَرَجَ مَعَهُ مِثْلَ يَوْمِ أَمَامَهُ كَلَّمَا رَأَى

ص: ۳۹۴

۱- نهج البلاغه، ص ۴۷۰، کلمات قصار، شماره ۷.

۲- الفقیه، ج ۱، ص ۴۷۱.

الْمُؤْمِنُ هَوًّا مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ لَهُ الْمِثَالُ لَا تَفْرَعْ وَلَا تَحْزَنْ وَأَبْشِرْ بِالسُّرُورِ وَالْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيْ
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَحَاسِبُهُ حِسَابًا يَسِيرًا وَيَأْمُرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمِثَالُ أَمَامَهُ فَيَقُولُ لَهُ الْمُؤْمِنُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ نِعَمَ الْخَارِجِ خَرَجْتَ مَعِيَ مِنْ
قَبْرِي وَمَا زِلْتُ تُبَشِّرُنِي بِالسُّرُورِ وَالْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ حَتَّى رَأَيْتُ ذَلِكَ فَيَقُولُ مَنْ أَنْتَ فَيَقُولُ أَنَا السُّرُورُ الَّذِي كُنْتُ أَدْخَلْتُ عَلَى
أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا خَلَقَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ لِأَبْشَرَكَ. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: وقتی خداوند مؤمن را از قبر خارج می کند مثالی با او نیز خارج می گردد و در پیش

روی او راه می رود، پس هر گاه مؤمن هول و هراس های روز قیامت را ببیند، آن مثال به او می گوید: نترس و غم مخور و
مژده باد تو را به شادی و کرامت خدای عز و جل، تا در برابر خدای متعال بایستد و خداوند هم از او حساب گیرد، حساب
آسانی، سپس امر فرماید او را به بهشت و آن مثال در جلوی او باشد، در این موقع مؤمن به آن مثال گوید: خداوند تو را
رحمت کند که خوب رفیقی بودی برای من؛ بیرون آمدی با من از قبر و همواره مرا به شادی و کرامت خداوند بشارت دادی
تا دیدم من آن را، پس گوید: تو کیستی؟ مثال در جواب می گوید: من آن سرور و خشنودی هستم که در دنیا به برادران
مؤمنت می رساندی و آنان را شاد و خرسند می ساختی. خداوند عزوجل مرا از آن شادی و سرور آفریده تا تو را بشارت و
مژده دهم و در وقت وحشت با اتوانیس باشم.

ص: ۳۹۵

در گذشته از آیات و روایات متعددی استفاده نمودیم که دلالت می کرد بر اینکه عمل انسان در دنیا - چه نیک باشد و چه بد - در قیامت تجسم می یابد، اکنون روایات دیگری را که دلالت بر تجسم اعمال انسان ها در عالم برزخ و قبر می کند یادآور می شویم. البته در این باره روایت زیاد است که به طور خلاصه به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱. از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده است که:

فَإِذَا خَرَجُوا مِنْ قُبُورِهِمْ، خَرَجَ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ عَمَلُهُ الَّذِي كَانَ عَمَلَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا، لِأَنَّ عَمَلَ كُلِّ إِنْسَانٍ يَصْحَبُهُ فِي قَبْرِهِ. (۱)

وقتی انسان از قبر بیرون می آید، عملی که در دنیا انجام داده است او را همراهی خواهد کرد، زیرا اعمال او در قبر قرین و همراه او است.

۲. از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود:

إِنَّ ابْنَ آدَمَ إِذَا كَانَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا وَأَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْآخِرَةِ مَثَّلَ لَهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ وَعَمَلَهُ فَيَلْتَفِتُ إِلَى مَالِهِ فَيَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ عَلَيْكَ لَحْرِيصًا شَحِيحًا فَمَا لِي عِنْدَكَ فَيَقُولُ خُذْ مِنِّي كَفَنَكَ ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى وَلَدِهِ فَيَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ لَكُمْ لَمُحِبًّا وَإِنِّي كُنْتُ عَلَيْكُمْ لَمُحَامِيًّا فَمَاذَا لِي عِنْدَكُمْ فَيَقُولُونَ نُؤَدِّيكَ إِلَى حُفْرَتِكَ وَنُؤَارِيكَ فِيهَا ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى عَمَلِهِ فَيَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ فِيكَ لَزَاهِدًا وَإِنَّكَ كُنْتَ عَلَيَّ لَثَقِيلًا فَمَاذَا عِنْدَكَ

ص: ۳۹۶

فَيَقُولُ أَنَا قَرِينُكَ فِي قَبْرِكَ وَيَوْمَ حَشْرِكَ حَتَّىٰ أَعْرَضَ أَنَا وَأَنْتَ عَلَىٰ رَبِّكَ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَلِيًّا أَتَاهُ أَطِيبَ النَّاسِ رِيحًا وَأَحْسَنَ مَهُمَ
مَنْظَرًا وَأَزْيَنَهُمْ رِيَاشًا فَيَقُولُ أُنْشِرْ بِرُوحِ مِنَ اللَّهِ وَرِيحَانٍ وَجَنَّةٍ نَعِيمٍ قَدْ قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُكَ
الصَّالِحِ اذْجَلْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْجَنَّةِ ... وَإِذَا كَانَ لِرَبِّهِ عَدُوًّا فَإِنَّهُ يَأْتِيهِ أَفْبَحَ خَلْقِ اللَّهِ رِيَاشًا وَأَنْتَهُ رِيحًا فَيَقُولُ لَهُ: أُنْشِرْ بِنُزُلٍ مِنْ حَمِيمٍ
وَتَضَلِّيهِ جَحِيمٍ (۱۱)

انسان وقتی در آخرین روز دنیا و اولین روز آخرت قرار گیرد، مال و فرزند و عمل او در مقابل دیدگانش مجسم می شود. اول به مال خود توجه کرده می گوید: به خدا قسم من به تو حریص و برای تو بخیل بودم. اکنون چه بهره ای از تو دارم؟ مال جواب می دهد: کفنت را از من بگیر. (فعلاً غیر از کفن چیزی از من ساخته نیست). آن گاه متوجه فرزندانش شده، گوید: به خدا قسم من شما را دوست می داشتم و حامی شما بودم. حالا چه می توانید انجام بدهید؟ در جواب گویند: تو را در قبر سپرده و در آن دفن خواهیم کرد. (دیگر از ما چیزی برای تو نیست). بعد به عملش رو کرده و گوید: من نسبت به تو زاهد و روگردان بودم و تو بر من سنگین بودی. الآن چه بهره ای از تو دارم؟

عملی که مجسم شده است می گوید: من با تو در قبر و روز رستاخیز همدم و همنشین هستم. تا من و تو در پیشگاه پروردگار حاضر شویم. اگر میت از اولیای خدا باشد، عملش از لحاظ زیبایی، خوش چهره ترین، خوش بوترین و خوش جامه ترین افراد نزد او حاضر می شود و می گوید: مژده باد بر تو

ص: ۳۹۷

روح و ریحان و بهشت پر نعمت که از هر هم و غمی آسوده شدی. آمدنت بهترین آمدن است. آن ولی خدا می پرسد: تو کیستی؟! پاسخ می دهد: من عمل صالح تو هستم از دنیا به طرف بهشت منتقل شو... .

اگر او از دشمنان خدا باشد، کسی نزد او می آید که از بدلباس ترین و بدقیافه ترین و بدبوترین خلق خدا است و به او می گوید: بر تو باد نوشیدن آب جوشان و ورود به دوزخ.

۳. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا وُضِعَ الْمَيِّتُ فِي قَبْرِهِ، مَثَّلَ لَهُ شَخْصٌ فَقَالَ: لَهُ يَا هَذَا كُنَّا ثَلَاثَةً كَانَ رِزْقُكَ فَانْقَطَعَ بِانْقِطَاعِ

أَجَلِكَ وَكَانَ أَهْلُكَ فَخَلَّفُوكَ وَانصَرَفُوا عَنْكَ وَكُنْتَ عَمَلَكَ فَبَقِيَتْ مَعَكَ أَمَا إِنِّي كُنْتُ أَهْوَنَ الثَّلَاثَةِ عَلَيْكَ. (۱)

امام صادق علیه السلام فرموده است: وقتی میت به قبر گذاشته شود، شخصی برای او ممثل شده و گوید: ای بنده خدا ما سه نفر بودیم یکی رزق و روزی تو که با تمام شدن عمرت قطع گردید، دیگری خانواده‌ات که تو را تا قبر بردند و به آغوش خاک سپردند و برگشتند ولی من که عمل و کردار تو بودم با تو ماندم، تا روز قیامت همراهت خواهم بود هر چند که مرا خوارتر و سبک‌تر از آن دو می پنداشتی.

۴. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ قَبْرَهُ كَانَتْ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَالْبُرِّ يُطْلُ عَلَيْهِ وَيَتَنَحَّى الصَّبْرُ

ص: ۳۹۸

نَاحِيَهُ وَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ يَلِيَانِ مُسَاءَلْتَهُ قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ دُونَكَمَا صَاحِبِكُمْ فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونَهُ. (۱)

ابوسعید از امام صادق علیه السلام نقل نموده است که آن حضرت فرمود: وقتی مؤمن داخل قبر شود نمازش در طرف راست او و زکات در طرف چپش قرار می گیرند، و نیکی هایی که کرده بر او اشراف خواهد داشت و صبر در ناحیه ای قرار دارند و هنگامی که دو فرشته برای سؤال بر او وارد می شوند، صبر به نماز و زکات گوید: صاحب خود را که در برابر شما است دریابید و حمایت کنید؛ سپس اگر عاجز ماندید، من او را حمایت خواهم کرد.

۵. عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا مَاتَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ، دَخَلَ مَعَهُ فِي قَبْرِهِ سِتَّةُ صُورٍ، فِيهِنَّ صُورَةُ أَحْسَنُهُنَّ وَجْهًا وَأَبْهَاهُنَّ هَيْئَةً وَأَطْيَبُهُنَّ رِيحًا وَأَنْظَفُهُنَّ صُورَةَ قَالَ: فَيَقْتَفُ صُورَةَ عَنْ يَمِينِهِ وَأُخْرَى عَنْ يَسَارِهِ وَأُخْرَى بَيْنَ يَدَيْهِ وَأُخْرَى خَلْفَهُ وَأُخْرَى عِنْدَ رِجْلَيْهِ وَتَقْتَفُ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُهُنَّ فَوْقَ رَأْسِهِ فَإِنْ أُتِيَ عَنْ يَمِينِهِ مَنَعْتُهُ الَّتِي عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى أَنْ يُؤْتَى مِنَ الْجِهَاتِ السَّتِّ قَالَ: فَتَقُولُ أَحْسَنُهُنَّ صُورَةَ وَمَنْ أَنْتُمْ جَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا؟ فَتَقُولُ الَّتِي عَنْ يَمِينِ الْعَبْدِ أَنَا الصَّلَاةُ وَتَقُولُ الَّتِي عَنْ يَسَارِهِ أَنَا الزَّكَاةُ وَتَقُولُ الَّتِي بَيْنَ يَدَيْهِ أَنَا الصِّيَامُ وَتَقُولُ الَّتِي خَلْفَهُ أَنَا الْحِجُّ وَالْعُمْرَةُ وَتَقُولُ الَّتِي عِنْدَ رِجْلَيْهِ أَنَا بُرٌّ مَنْ وَصَلْتِ مِنْ إِخْوَانِكَ ثُمَّ يَقْلَنَ مَنْ أَنْتِ فَأَنْتِ أَحْسَنُنَا وَجْهًا وَأَطْيَبُنَا رِيحًا وَأَبْهَانَا هَيْئَةً فَتَقُولُ أَنَا الْوَلَايَةُ لِأَلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. (۲)

ص: ۳۹۹

۱- همان.

۲- المحاسن البرقی ج ۱، ص ۲۸۸. بحار الانوار ج ۶، ص ۲۳۴.

ابا بصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند: هنگامی که انسان مؤمن را در قبر می گذارند شش صورت با او داخل قبر می شوند که یکی از دیگری سیمایش نیکوتر است. اما در میان همه آن ها یکی سیمایش زیباتر، هیئتش جمیل تر، بویش خوش بوتر و صورتش نظیف و پاکیزه تر است. یکی از آن شش صورت طرف راست و دیگری طرف چپ و سومی در مقابل او، چهارمی در پشت سر، پنجمی در نزد پای او قرار می گیرد و آن صورتی که از همه نیکوتر است در بالای سر او می ایستد و بر همه آن ها نظارت می کند، پس اگر عذابی از سمت راست او بیاید صورتی که در آن سمت قرار دارد مانع آن می شود و اگر عذابی از طرف چپ پیش آید صورت طرف چپی او را دفع می کند. همین طور در جهات دیگر نیز چنین خواهد بود اگر عذابی برسد صورتی که در همان جهت است او را دفع می نماید. صورتی که از همه جمیل تر و در بالای سر قرار گرفته است، به بقیه صورت ها می گوید: شما چه کسانی هستید؟ خدا به شما جزای خیر دهد صورتی که در طرف راست میّت است گوید: من نمازم، و صورت سمت چپی گوید: من زکاتم، و صورتی که در جانب مقابل است گوید: من روزه هستم، و صورتی که پشت سر قرار گرفته گوید: من حج و عمره ام، و آن صورتی که در پایین پا است گوید من احسان و نیکی هایی هستم که از طرف او به برادران دینی اش انجام شده، سپس دیگر صورت ها از نیکوترین صورت می پرسند تو چه کسی هستی که چهره ات از همه ما نیکوتر، بویت خوشتر و قیافه ات زیباتر است؟! او جواب می دهد من ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم هستم،

یعنی برای این آمده‌ام اگر مشکلی برای این شخص پیش آید و شما نتوانید آن را حل کنید برای او حل کنم و از گرفتاری نجاتش دهم و درود خدا بر همه آنان.

حدیث شریف، حدیث عجیبی است. چه کسی - به جز آنانی که به جهان و عالم وحی ارتباط دارند - می‌توانند این حقیقت را دریابند که اعمال انسان مجسم شده و در قبر، کنار انسان قرار می‌گیرند و حتی آن‌ها با همدیگر گفتگو می‌کنند راستی اگر خاندان وحی این حقایق را برای انسان بیان نمی‌کردند بشر به هیچ وجه با عقل خویش به این حقایق دست نمی‌یافت نگارنده معتقد است مضمون و محتوای حدیث خود به خود بیانگر این حقیقت است که از امام معصوم علیه السلام صادر شده است و گرنه این مطلب برای هیچ کس قابل جعل نیست. راستی باید انسان همشیه از خدا بخواهد که پیوسته در تحت ولایت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم باشد. ولایت ریسمان متصل بین انسان و خدا است، اگر یک سر این ریسمان به دست انسان باشد، آن، انسان را به اوج سعادت بالا می‌برد و از حسیض ناسوت به اوج لاهوت می‌رساند، روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ. (۱)

آن حضرت فرمود: اسلام بر پنج پایه بنا شده است، نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و هیچ چیز مانند ولایت دارای اهمیت نیست و برای ترغیب و تحریم به آن اعلام نشده است.

ص: ۴۰۱

ولایت روح و جان اعمال است. اگر ولایت باشد، اعمال مقبول و گرنه مردود است. زیرا عمل بدون ولایت، همانند کالبدی بی جان است. تمام اعمال به سبب ولایت زنده و باقی می ماند. اگر پیروی از ولایت نباشد، انسان به قعر دوزخ برده می شود. یک نمونه عینی اش خوارج نهروان می باشند که به ظاهر همه شان دارای اعمال چشمگیر و زاهدانه و صالحه ای بودند. اهل تعبّد و تهجد بوده و از کثرت عبادت، پیشانی شان پینه بسته بود؛ بعضی از آنان حافظ قرآن بودند و قرآن را حمایل می نمودند و شعار (لا حکم الا لله) سرمی داده و بدان تمسک می جستند! اما ولایت را قبول نداشتند؛ و امام خود را نمی شناختند که هیچ، بلکه بر علیه او قیام کردند. با امیرالمؤمنین علیه السلام به اتهام کفر جنگ می کردند و می خواستند او را به جرم کفر بکشند(۱)). این ها مردمانی هستند که ایمان از ظاهر آنان به قلب آن ها اثر نداشته و روحشان را بیدار و زنده ننموده است؛ این گونه مردمان هستند که علی علیه السلام درباره شان در نهج البلاغه چنین شکایت می کند:

اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَمَلُونِي وَسَمَّوْتُهُمْ وَسَمُونِي. (۲)

خدایا من این مردم را با پند و تذکرات مداوم، خسته کرده ام و آن ها نیز مرا خسته نموده اند؛ آن ها از من به ستوه آمده اند و من از آنان به ستوه آمده و دل شکسته ام.

ص: ۴۰۲

۱- بعد از شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام امام حسن مجتبی علیه السلام خطبه ای ایراد فرمودند و بعد از اتمام خطبه، یک سره به سراغ ابن ملجم آمدند؛ چون خواهرش ام کلثوم آن حضرت را سوگند داده بود که بعد از شهادت پدرم، به آن خدایی که عالم را خلق کرده است راضی نیستم در قتل ابن ملجم یک ساعت درنگ کنی. امام فرمود: ای ابن ملجم چه کسی تو را وادار کرد که دست به چنین کاری بزنی؟ گفت: عهدی که با خدا کرده بودم. راستی اگر ولایت نباشد آخر کار این گونه خواهد بود.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۵.

امیدواریم خوانندگان عزیز این خطبه را مورد بررسی و دقت قرار دهند. خلاصه بحث ما در «تجسم ولایت» بود، در این زمینه روایات دیگری نیز وجود دارد که در مبحث «در قبر از چه چیزهایی سؤال می شود؟» بیان گردید.

۶. عَنْ قَيْسِ بْنِ عَاصِمٍ قَالَ: وَفَدْتُ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ... .

قیس بن عاصم می گوید: روزی من و جمعی از بنی تمیم از راه دور به مدینه آمدم و خدمت رسول گرامی اسلام مشرف شدیم، به آن حضرت عرض کردم: ای رسول خدا ما در صحرا زندگی می کنیم و کمتر از حضور شما بهره مند می گردیم ما را موعظه فرماید.

فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا قَيْسُ إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلًّا وَإِنَّ مَعَ الْحَيَاةِ مَوْتًا وَإِنَّ مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةً وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا وَإِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يُدْفِنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ وَتُدْفَنُ مَعَهُ وَأَنْتَ مَيِّتٌ فَإِنْ كَانَ كَرِيمًا أَكْرَمَكَ وَإِنْ كَانَ لَيْمًا أَسْلَمَكَ ثُمَّ لَا يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ وَلَا تُحْشَرُ إِلَّا مَعَهُ وَلَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ فَلَا تَجْعَلْهُ إِلَّا صَالِحًا فَإِنَّهُ إِنْ صَلَحَ آنَسَتْ بِهِ وَإِنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ وَهُوَ فِعْلُكَ... (۱)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: ای قیس! با عزت، ذلت است و با حیات، مرگ است و با دنیا، آخرت. بی گمان برای هر چیزی در نظام آفرینش حسابرسی است و بر هر چیزی ناظر و مراقبی، هر کار خوبی را پاداشی است، هر عمل زشتی را عقابی و برای مدت هر چیزی نوشته و کتابی است. ای قیس! برای تو به ناچار همنشینی

ص: ۴۰۳

خواهد بود که هرگز از تو جدا نمی گردد؛ با تو دفن می گردد در حالی که تو مرده ای و او زنده است، اگر آن همنشینت کریم و شریف باشد، تو را اکرام و گرامی می دارد، اگر لئیم و پست باشد، تو

را در دامان حوادث سپرده و تسلیم دشواری ها می کند، پس آن همنشین محشور نمی شود مگر با تو، و در روز قیامت مبعوث نمی شوی مگر همراه با او، مورد سؤال قرار نمی گیری مگر درباره او، پس دقت کن همنشینی که انتخاب می کنی صالح و نیک باشد، زیرا اگر او صالح بود مایه انس تو خواهد بود، و اگر فاسد باشد، موجب وحشت تو می گردد و تنها از او وحشت خواهی کرد، و همانا آن همنشین کردار و عمل تو است.

قیس عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دوست دارم نصایح شما به صورت شعر در آورده شود تا آن را حفظ و ذخیره کنم و موجب افتخار ما باشد. پیامبر فرمود: کسی به دنبال حسان بن ثابت برود؛ اما قیس که خود شاعر زبردستی بود، قبل از آمدن حسان بن ثابت با اجازه رسول مکرم اسلام در همان مجلس سخنان پندآمیز آن حضرت را به شعر در آورد که چنین است.

تخیر خلیطا من فعالک إنما

ولا بد بعد الموت من أن تعده

فإن كنت مشغولا بشيء فلا تكن

فلن يصحب الانسان من بعد موته

ألا إنما الانسان ضيف لأهله

قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل

لیوم ینادی المرء فیہ فیقبل

بغیر الذی یرضی به الله تشغل

ومن قبله إلا الذی کان یعمل

یقیم قلیلا بینهم ثم یرحل

از کردارت همنشینی برای خود انتخاب کن، که رفیق آدمی در قبر و برزخ همان اعمال او می باشد. به ناچار بعد از مرگ آن همنشین

تا قیامت با تو باشد. پس اگر می خواهی مشغول کاری شوی، به غیر از چیزی که رضایت و خرسندی خدا در آن است خود را مشغول مدار. زیرا هیچ چیزی غیر از عمل چه قبل از مرگ و چه بعد از مرگ، انسان را همراهی نمی کند. آگاه باش، که انسان در این دنیا نزد خانواده خود مدّت کمی مهمان می باشد و پس از آن به سوی قرار گاه اصلی و ابدی خود کوچ خواهد کرد.

۷. البتّه نه تنها اعمال و کردار انسان تجسّم پیدا می کنند، بلکه در عالم برزخ رأی و عقیده خوب و بد هم، شکل و قیافه به خود می گیرند و به صورت های متناسب با خود در می آیند و اعمال روحی مانند اعمال بدنی تجسّم پیدا می کنند. چنانچه در حدیث از امام صادق علیه السلام نقل شده: چون انسان مؤمن را در قبر می گذارند دری از جهان غیب بر روی وی گشوده می شود به وسعت دید چشم، قبرش وسعت می یابد و او جایگاه خود را در بهشت خواهد دید. «وَيَخْرُجُ مِنْ ذَلِكَ رَجُلٌ لَمْتَرٍ عَيْنَاهُ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ» و در این حال مردی را با چهره زیبا مشاهده می کند که هرگز زیباتر از او را ندیده است، می گوید: «يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْكَ» بنده خدا من زیباتر از تو کسی را هرگز ندیده ام تو کیستی؟ او جواب می دهد: «أَنَا رَأَيْكَ الْحَسَنُ الَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ وَعَمَلِكَ الصَّالِحِ الَّذِي كُنْتَ تَعْمَلُهُ» من، نیت و عقیده خوب و عمل پسندیده ای هستم که در دنیا انجام می دادی.

وقتی انسان کافر را در قبر می گذارند،

يَخْرُجُ مِنْهُ رَجُلٌ أَقْبَحُ مَنْ رَأَى قَطُّ قَالَ: فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنْ أَنْتَ مَا

رَأَيْتُ شَيْئًا أَقْبَحَ مِنْكَ؟ قَالَ: فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ السَّيِّئُ الَّذِي كُنْتَ تَعْمَلُهُ وَرَأَيْتُكَ الْخَبِيثَ.

مردی از قبر بر وی ظاهر می گردد که زشت ترین کسی است که تا به حال دیده است. گوید: بنده خدا تو کیستی که زشت تر از تو هرگز کسی را ندیده ام؟! جواب می دهد: من عمل بد تو هستم که انجام می دادی و رای و عقیده خبیث تو هستم که در دنیا داشتی. (۱)

واعجبا ما کجا بودیم؟ ما را کجا آوردند؟ ما توقع نداشتیم خود عمل، مشهود گردد. اینک علاوه بر عمل، آن عقیده و نیت نفسانی در اخفاء هم تجسم پیدا نموده است.

مطلب دوم: تفاوت های عالم برزخ و قیامت

گرچه عالم برزخ و عالم قیامت شباهت های زیادی با هم دارند، در هر دو جهان قدرت فعالیت های خوب و بد از انسان سلب می شود، و پس از مرگ، هیچ کس قادر نیست در پرونده اعمال خود تحوّل بوجد آورد، زیرا هر دو جهان، دار پاداش و کیفرند، نه دار تکلیف و عمل، ولی از جهات متعدد با یکدیگر تفاوت دارند در این رابطه آن چه می توان گفت این است که دست یابی به همه تفاوت ها کار آسانی نیست، زیرا هیچ کس از آن جهان برنگشته است که مشاهدات خود را از چگونگی و تفاوت هایی که در آن دو جهان مشاهده کرده است برای دیگران، درست، شرح دهد؛ اما از سویی نیز آسان است، برای اینکه اصول راهنما داریم که گنجینه بسیار ارزشمندی از آیات قرآن کریم و روایات

ص: ۴۰۶

امامان معصوم علیه السلام درباره عالم برزخ و قیامت آمده است که با استناد به آن ها می توانیم وضعیت را به اندازه وسع و توان خود روشن کنیم. از بررسی آیات و روایات مربوط به عالم برزخ و آخرت می توان استفاده کرد که بین آن دو عالم، تفاوت هایی اساسی وجود دارد که به طور خلاصه و گذرا بیان می شود.

۱. یکی از تفاوت های اساسی عالم برزخ و قیامت این است که تا زمانی عالم برزخ وجود دارد، عالم دنیا هم چنان باقی و برقرار است، جمعی می میرند و به عالم برزخ منتقل می شوند و جمعی دیگر پا به عرصه دنیا گذاشته با عشق و اشتیاق دست به کارهای بزرگی می زنند و پیوسته در کوران حوادث روزگار از حالتی به حالت دیگر تغییر موضع می دهند، عده ای در پی کسب معنویت و عمل به وظایف بندگی خدای متعال، با زحمات و تلاش های مستمر، خواهان رسیدن به مرحله تکامل انسائیت و معنویت هستند و برخی با ظلم و تجاوز، در منجلاب مادیت و شهوترانی غرق گشته و پست ترین مراحل زندگی را انتخاب می کنند، ولی در مورد عالم قیامت وضع این

چنین نیست، زیرا پیش از قیام قیامت زندگی دنیا پایان می یابد، و در قرآن کریم درباره حوادث که از پایان عمر جهان و برپایی رستاخیز خبر می دهد، سخن فراوان به میان آمده است، این حوادث مهم و مهیب به (اشراط الساعه) یعنی نشانه های قیامت تعبیر می شود، طبعاً چنین حادثه ای بسیار شگفت و شکننده خواهد بود. قرآن عظیم الشان، با بیان بسیار رسا چنین می فرماید: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» (۱) زلزله عظیمی کره زمین را چنان می لرزاند

ص: ۴۰۷

که همه چیز درهم کوبیده خواهد شد، «وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» (۱) خورشید و ماه با خارج شدن از مدار به هم می پیوندند، «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» (۲) و آب های مَوَاج به شعله های آتش تبدیل می گردد و ... خلاصه پیش از برپا شدن روز جزا تمام موجودات زنده یک جا از بین می رود، به سبب همین تفاوت است که تا قبل از قیامت رابطه برزخیان با دنیا، که دار تکلیف است برقرار خواهد ماند. چون عالم برزخ تتمه ی عالم دنیا محسوب می گردد، به همین دلیل ممکن است در اثر برخی از عوامل و افعال نیک که در دنیا صورت می گیرد نعمت بعضی از افراد متنعم در عالم برزخ افزایش یابد و یا به درجه بالاتر نایل گردند، و هم چنین عذاب بعضی از افراد معذب در برزخ تخفیف یابد و یا اینکه به کلی از بین برود و همچنین عکس قضیه نیز صادق است یعنی ممکن است بر اثر اعمال و افعال بدی که در دنیا انجام می شود. کیفرشان شدیدتر و بر عذابشان افزوده شود، این مطلبی است که در روایات زیادی خاطر نشان گردیده است، همانند صدقه جاریه و یا تأسیس مراکز فسق و فجور، که تمام گناهانی که به عهده عاملین آن تعلق می گیرد برای مؤسسين آن ها نیز بعد از مردن در عالم برزخ می رسد، که در این باره در بحث تکامل ارواح مَفْصِلًا صَحَبَتْ شَد. اما در عالم قیامت چنین نیست که تغییر در وضعیت متوفی بوجود آید زیرا دیگر دنیایی نیست که در آن عمل خوب و بد انجام شود. پس نه انسان باقی می ماند و نه تکلیفی وجود دارد و قیامت فعلیت محض است و هر که پا به قیامت گذارد، به فعلیت محض رسیده است.

ص: ۴۰۸

۱- قیامه / ۹.

۲- تکویر / ۶.

۲. یکی از مهمترین و عمیق ترین مسائل مورد توجه در مباحث عالم برزخ بحث رجعت است. از آیات قرآن کریم و روایات حضرات معصومین علیه السلام چنین استفاده می شود که: خداوند قادر متعال هنگام ظهور امام زمان حضرت مهدی عده ای از مردگان را که دارای ایمان خالص و یا کفر خالص بوده اند پس از مرگ و پیش از قیامت، با همین بدن عنصری به این دنیا باز می گرداند، تا مؤمنان به اجر و پاداش یاری آن حضرت برسند و شاهد عزت و حاکمیت او بر زمین باشند و کافران مورد انتقام و عذاب قرار گیرند.

رجعت از عقاید عمومی و قدیمی است که در ملل مختلف جهان، میان همه اقوام و مذاهب شرق و غرب قبل از اسلام چه در ادیان آسمانی و چه مکاتب دیگر وجود داشته و کم و بیش هنوز وجود دارد؛ رجعت در زمان پیامبران گذشته و امت های پیشین به سطح وسیع اتفاق افتاده است. همانند جریان عزیر یا آرمیا که از پیامبران بنی اسرائیل بود، از دنیا رفت و پس از صد سال خداوند او را زنده کرد و به دنیا بازگشت، (۱) و یا زنده شدن هزاران نفر که از ترس مرگ از خانه های خود فرار کردند، خداوند آن ها را میراند، پس زنده کرد. (۲) و هم چنین کشته بنی اسرائیل، که در زمان حضرت موسی اتفاق افتاد، دم گاو را به مقتول زد، زنده شد. (۳) و یا زنده شدن هفتاد نفر از همراهان حضرت موسی، (۴) اما در این مورد

ص: ۴۰۹

۱- بقره / ۲۵۹.

۲- بقره / ۲۴۳.

۳- بقره / ۷۲ و ۷۳.

۴- اعراف / ۱۵۵.

شیعیان امامیه با استناد به قرآن و سنت دو منبع اصلی اسلام درباره آن روز سخن فراوان گفته اند، بنابر این اعتقاد: رجعت، بازگشت دو گروه از مردگان مؤمنان محض و کافران محض پس از ظهور حضرت مهدی است.

امام صادق علیه السلام یکی از شرایط ایمان را اعتقاد به رجعت دانسته می فرماید:

مَنْ أَقْرَبَ بِسَبْعَةِ أَشْيَاءَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ ... وَمِنْهَا الْإِيمَانُ بِالرَّجْعَةِ. (۱)

هر کس به هفت چیز اعتقاد داشته باشد مؤمن است که یکی از آن ها ایمان به رجعت است.

اعتقاد به رجعت نزد شیعه در طول اعتقاد به توحید و همانند آن، از ضروریات مذهب به شمار می آید. که برخی احادیث، انکار کننده رجعت را از دایره تشیع خارج می داند. امام صادق علیه السلام فرموده است:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِكَرَّتِنَا. (۲)

از ما نیست کسی که ایمان به بازگشت ما ندارد.

در این روایت، امام صادق علیه السلام اعتقاد به رجعت را یکی از ویژگی های فکری شیعه معرفی کرده و از منکران آن براءت می جوید. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ {وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا} (۳) قَالَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قُتِلَ إِلَّا يَرْجِعُ حَتَّى يَمُوتَ وَلَا

ص: ۴۱۰

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۱۳۲. بحار الانوار ج ۵۳، ص ۱۲۱.

۲- من لا یحضره الفقیه ج ۳، ص ۴۵۸. بحار الانوار ج ۵۳، ص ۹۲.

۳- نمل / ۸۳.

مفضل از امام صادق علیه السلام درباره آیه «آن روزی که از هر امتی گروهی را محشور می گردانیم» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هیچ مؤمنی کشته نشده است، مگر این که باز می گردد، تا به مرگ طبیعی از دنیا برود و باز نمی گردند، مگر مؤمنان محض و کافران محض.

البته بحث رجعت از اهمیت و جایگاه بسیار والایی برخوردار است که باید مورد بررسی قرار گیرد، اما از آن جایی که این بحث دامنه گسترده ای دارد که در این مختصر نمی گنجد خوانندگان محترم، به کتاب (رجعت در عصر ظهور) که به نحو استدلالی مورد تحقیق قرار گرفته مراجعه کنند، تا شاید افق های روشنی را پیش روی طالبان حقیقت بگشاید. خلاصه رجعت همان بازگشت از برزخ به دنیا است، ولی بازگشت از قیامت به دنیا به هیچ وجه امکان پذیر نیست. زیرا مؤمنان هیچگاه آرزوی بازگشت به دنیا و تغییر در وضع موجودشان را ندارند، چون همه خوبی ها و کمال های او به مرحله ظهور و شهود رسیده اند، هر انسانی که از سیر حرکت خود به جوار قرب الاهی و لقاء او نایل آید، به نهایت مطلوب که فوق آن مطلوبی نیست نائل گشته است.

اما کافران و منافقان که دوزخ محل ورود و استقرار آن ها است، بعد از دیدن عذاب ها و رنج های دوزخ تقاضای بازگشت به دنیا را می کنند، ولی به هیچ وجه بازگشت امکان پذیر نیست، آنها در حالی درخواست بازگشت می کنند که گویی

ص: ۴۱۱

از این واقعیت بی خبرند که سرای آخرت دار جزاست. علی علیه السلام در معنی آخرت اینگونه فرموده است:

وسمیت الآخرة آخره لأن فيها الجزاء و الثواب. (۱)

آخرت را از آن رو آخرت نامیده اند که سزا و پاداش در آن است.

در رابطه به همین مطلب خدای تعالی با لحن شدید و شکننده در قرآن مجید می فرماید:

{رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ، قَالَ اخْسَؤْ فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ}. (۲)

پروردگارا ما را از این (دوزخ) بیرون آر، اگر بار دیگر تکرار کردیم قطعاً ستمگریم (و مستحق عذاب)!» خداوند می گوید:
«دور شوید در دوزخ، و با من سخن مگویید!»

از این آیه شریفه استفاده می شود که آنان ضمن اعتراف به گناهان خود، آرزوی رجعت به دنیا را دارند که با پاسخ منفی خداوند روبرو می شوند، که: «اخْسَؤْ فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ» دور شوید و با من صحبت مکنید. علامه طباطبایی در ذیل آیه فوق می نویسد: «قال اخْسَؤْ فِيهَا» معنایش این است که خداوند به آن ها می گوید: همچون سگان دور و داخل آتش شوید، این کلمه ی مخصوص به سگان گفته می شود، و اگر به انسان گفته شود برای خوار کردن او و ثابت کردن

ص: ۴۱۲

۱- علل الشرایع، ص ۲.

۲- مؤمنون/ ۱۰۷ و ۱۰۸.

استحقاق عقاب برای اوست. «ولا تکلمون» برای اینکه بیشتر آن‌ها را خوار کرده و غضب خود را آشکار کرده باشد، می‌گوید با من سخن نگوئید، زیرا کسی که به منظور اهانتش با او سخن نگوید، بر خواری و بدبختیش می‌افزاید. (۱۱) البتّه در بحث معاد همین کتاب از حالات دوزخیان و چگونگی دوزخ به طور خلاصه اشاره خواهد شد.

۳. تفاوت سوّم: یکی دیگر از تفاوت‌های میان برزخ و قیامت این است که روح انسان پس از ارتحال از این دنیا در عالم برزخ با جسد برزخی و مثالی به حیات خود ادامه می‌دهد؛ امّا در قیامت روح به همان بدن اصلی دنیوی خود تعلق می‌گیرد و معاد جسمانی خواهد بود، آیات زیادی که هر یک به نوعی چگونگی و حالات قیامت را بیان می‌دارد بر این مسأله دلالت می‌کنند، ما فعلا یک آیه را به عنوان نمونه یاد آور می‌شویم و در آینده در این موضوع بحث خواهیم نمود.

{وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ

يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ}. (۲)

و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟!}

البتّه انکار معاد در هر دورانی بوده و منحصر به دوران ما نیست، به خصوص در آغاز ظهور اسلام که شدّت آن از طرف معاندین و اهل کفر به حدّ بسیار بالایی بود، تا آن جایی که یک روز شخصی منکر حشر، از راه خصومت و مجادله

ص: ۴۱۳

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۰۱.

۲- یس / ۷۸ و ۷۹.

استخوان پوسیده ای را به نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آورده و در حضور آن بزرگوار خرد کرد و گفت: خدای تو می گوید: این استخوان در قیامت زنده می شود؟ در این موقع آیات قرآن همچون قطرات حیات بخش باران بهار بر قلب پیامبر بارید و با منطقی قوی و صریح به او پاسخ داد:

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾.

بگو همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید و او به هر مخلوقی داناست!

آیه مبارکه به روشنی بیانگر این حقیقت است که روح در قیامت به همین بدن پوسیده و ازهم متلاشی شده تعلق خواهد گرفت، کوتاه سخن اینکه پس از مرگ و جدایی روح از بدن دنیوی، زندگی برزخی با جسم مثالی شروع می شود و کم و بیش در آن عالم باقی می ماند، بعد از آن قیامت او آغاز می گردد و وارد زندگی ابدی و همیشگی با همین بدن عنصری می گردد.

۴. تفاوت چهارم: از دیگر تفاوت های برزخ و قیامت، مسأله شفاعت است. از آیات و روایات فراوانی مسأله شفاعت در قیامت استفاده می شود و هیچ کس منکر آن نیست. شفاعت به معنای ضمیمه کردن چیزی به چیزی برای کمک است و بیشتر برای کسی استعمال می شود که دارای رتبه برتر است و در کنار پایین تر قرار داده می شود تا او را کمک کند(۱). شفاعت کار خارج از ضابطه نیست، شفاعت نوعی لطف و کرم از جانب خداوند به بندگانی است که اعتقاد و

ص: ۴۱۴

عملشان درست بوده و به رغم اینکه انسان خوبی بوده اند احیاناً در جایی لغزیده اند، گناهی مرتکب شده و موفق به توبه نگردیده اند.

البته در مسأله شفاعت چند مطلب از اهمیت ویژه ای برخوردار است که باید مورد دقت قرار گیرد.

الف - بدون شک همه شفاعت ها از آن خداوند و منتهی به او است. زیرا او مالک همه چیز است. آیاتی از کلام الله مجید که می گوید: شفاعت بدون اذن خداوند امکان ندارد، ناظر به همین معنا است. ((۱)) {قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا}. ((۲))

بگو تمام شفاعت از آن خداوند است.

ب - شفاعت در واقع و حقیقت، همان مغفرت الاهی است که وقتی به خداوند - که منبع و صاحب خیرها و رحمت هاست - نسبت داده شود، به نام (مغفرت) خوانده می شود و هنگامی که به وسایط و مجاری رحمت منسوب می گردد، نام (شفاعت) به خود می گیرد، بنابراین هر چیزی که سبب شمول مغفرت هست، سبب شمول شفاعت نیز خواهد بود. از نظر عقلی، سبب مغفرت، جز قابلیت قابل چیز دیگری نخواهد بود. به عبارت روشن تر، شفاعت شافعان شامل کسانی می شود که شایستگی و قابلیت شفاعت را داشته باشند. از نظر قرآن قطعی

ص: ۴۱۵

۱- مریم / ۸۷؛ «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ» طه / ۱۱۰؛ «لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَدِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» سبأ / ۲۳؛ «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَدِنَ لَهُ» بقره / ۲۵۵؛ «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ».

۲- زمر / ۴۴.

و مسلم است که کفر و شرک به خدا مانع مغفرت است؛ یعنی اعتقاد به یگانگی خداوند و قرار داشتن در صراط مستقیم الاهی شرط لازم شفاعت است.

{إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ}. (۱)

خداوند، شرک به او را نمی آمرزد (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می آمرزد.

از این آیه به روشنی دانسته می شود که کفر و شرک مانع قابلیت رسیدن به شفاعت و مغفرت می شود، چون همان طور که گفته شد - شفاعت نیاز به وجود زمینه مساعد دارد و چنین افرادی این زمینه ها را به کلی از بین برده اند. شفاعت همچون آبی است که بر پای نهال ضعیفی ریخته می شود؛ بدون شک اگر نهال به کلی مرده باشد، این آب آن را زنده نمی کند. قرآن مجید در این رابطه با بیان روشن و قاطع می فرماید:

{فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ}. (۲)

شفاعت هیچ یکی از شفاعت کنندگان به

حال آن ها سودی نمی بخشد.

پس شفاعت شامل همه مجرمین نمی گردد.

ج - در توسل و استشفاع به اولیای خدا باید توجه داشت که خداوند آنان را وسیله و شفیع قرار داده است: قرآن در این باره به بیان صریح و رسا می فرماید:

ص: ۴۱۶

۱- نساء/ ۱۱۶.

۲- مدثر/ ۴۸.

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ}. (١)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله ای برای تقرب به او بجوئید.

با توجه به این که وسایل و اسباب را خداوند سبب قرار داده و از ما خواسته است از این وسایل و اسباب استفاده کنیم، این نه تنها شرک نیست بلکه عین توحید است، زیرا انسانی که متوسل می شود و کسی را شفیع قرار می دهد توجهش به خداست و از خدا توسط شفیع چیزی را طلب می کند، چون خدا خواسته و رضایت داده است که شفیع، شفاعت کند، بلی توسل به شفیع بدون توجه به خداوند شرک در عبادت خواهد بود.

از این رو می بینیم که خدای متعال گناهکاران را امر می کند که به خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بروند و علاوه بر اینکه خود طلب آمرزش می کنند، از آن حضرت بخواهند که برای ایشان طلب مغفرت کند.

{وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا}. (٢)

و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

ص: ۴۱۷

۱- مائده / ۳۵.

۲- نساء / ۶۴.

که مجال نقل همه آن ها نیست. ما از بین همه آن ها فقط یک روایت را انتخاب کرده و به این بحث پایان می دهیم.

محمد بن مسلم گوید:

از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: روز قیامت بر پیشانی هر کس نوشته شده است که او مؤمن است یا کافر. در این هنگام یکی از مؤمنان و دوستان اهل بیت علیه السلام که لغزش هایی داشته است، روانه دوزخ می گردد، پس فاطمه زهرا که ناظر بر جریان است درصدد شفاعت او برآمده می گوید: خدایا نام مرا از این رو فاطمه نهادی که دوستان من و دوستان فرزندانم را از آتش دوزخ بازداری و تو خلف وعده نمی کنی؛ از جانب حق خطاب می شود آری آن چه گفתי راست است و من از این جهت دستور دادم که این بنده را روانه دوزخ کنند تا تو شفاعت او را کنی و من شفاعت تو را بپذیرم و بدین سبب بر فرشتگان و پیامبران و همه اهل محشر جایگاه و مقام تو در پیشگاه من معلوم گردد. (۱)

از این روایت شریف دانسته می شود که شفاعت خاندان رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم،

ص: ۴۱۸

۱- «سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِفَاطِمَةَ وَقَفَّهَ عَلَى بَابِ جَهَنَّمَ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُتِبَ بَيْنَ عَيْنَيْ كُلِّ رَجُلٍ مُؤْمِنٍ أَوْ كَافِرٍ فَيَوْمَ مَرُّ بِمَجْبُ قَدْ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ إِلَى النَّارِ فَتَقْرَأُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُحِبًّا فَتَقُولُ إِلَهِي وَسَيِّدِي سَمَّيْتَنِي فَاطِمَةَ وَفَطَمْتُ بِي مَنْ تَوَلَّانِي وَتَوَلَّى ذُرِّيَّتِي مِنَ النَّارِ وَوَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَدَقْتَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّنِي سَمَّيْتُكَ فَاطِمَةَ وَفَطَمْتُ بِكَ مَنْ أَحَبَّكَ وَتَوَلَّاكَ وَأَحَبَّ ذُرِّيَّتِكَ وَتَوَلَّاهُمْ مِنَ النَّارِ وَوَعْدِي الْحَقُّ وَأَنَا لَا أُخْلِفُ الْمِيعَادَ وَإِنَّمَا أَمَرْتُ بِعَبْدِي هَذَا إِلَى النَّارِ لِتَشْفَعِي فِيهِ فَأَشْفَعُكَ لِيَتَبَيَّنَ لِمَلَائِكَتِي وَأَنْبِيَائِي وَرُسُلِي وَأَهْلِ الْمَوْقِفِ مَوْقِفُكَ مِنِّي وَمَكَانَتُكَ عِنْدِي فَمَنْ قَرَأَتْ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُؤْمِنًا فَجَذَبَتْ بِيَدِهِ وَأَدْخَلَتْهُ الْجَنَّةَ [فَخَذَى بِيَدِهِ وَ أَدْخَلِيهِ الْجَنَّةَ] (علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۷۹؛ كشف الغمه، ج ۱، ص ۴۶۳، بحار الانوار، ج ۸،

ص ۵۰)

لطف بزرگی در آموزش برخی از گناهان در قیامت است؛ امّا اینکه محدوده شفاعت تا کجا است، چه گناهی به واسطه محبت و دوستی خاندان پیامبر بخشوده می شود و شفاعت کنندگان کیانند؟ مربوط به بحث مفصل شفاعت است.

امّا عالم برزخ: از برخی روایات استفاده می شود که شفاعت در برزخ وجود ندارد و مؤمنان گناهکار آثار اعمال بد دنیوی خود را در برزخ می بینند.

عمر بن یزید گوید:

از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که از شما شنیدم که فرمودید: شیعیان ما در بهشت هستند؛ هر چند گناهکار باشند. فرمودند: آری. عرض کردم: فدایت شوم، گناهان فراوان و بزرگند؛ فرمود: امّا در قیامت همه شما در اثر شفاعت پیامبر مطاع یا وصی پیامبر داخل بهشت خواهید شد؛ ولی من درباره برزخ شما نگرانم. عرض کردم: برزخ چیست؟ فرمود: قبر است از هنگام مردن تا هنگامی که قیامت به پا شود. (۱)

۵. تفاوت پنجم: در برزخ سؤال، همگانی نیست و اگر باشد هم فقط از عقاید و کلیات سؤال می شود و در قیامت از جزئیات و کلیات می پرسند و همگانی خواهد بود.

{قَوْ رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ}. (۲)

پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید، از آنچه انجام می دادند.

ص: ۴۱۹

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲. قبلاً از این روایت در بحث (فشار و عذاب قبر) استفاده شده است.

۲- حجر / ۹۲ - ۹۳.

و حتی از انبیای خدا هم سؤال می کنند.

{فَلَسْتَلْنَا الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَسْتَلْنَا الْمُرْسَلِينَ}. (۱)

به یقین، (هم) از کسانی که پیامبران به سوی آن ها فرستاده شدند سؤال خواهیم کرد (و هم) از پیامبران سؤال می کنیم.

از پیامبران درباره ادای رسالت‌هایی که به دوش داشته اند، سؤال می شود و آن ها پاسخ خواهند داد که پیام الهی را به امت...
هایشان ابلاغ کردند و رسالت خویش را ادا نمودند. هم چنین از امت ها درباره رسالت انبیاء

سؤال می شود که پیامبرانی برای شما فرستادیم. آیا شما آن ها را تصدیق کردید یا تکذیب؟

چنانچه در آیه دیگری از قرآن آمده است، از رهبران دینی نیز در مورد برخورد مردم با آنان سؤال می شود.

{يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ}. (۲)

روزی که خدا پیامبران را گرد آورد و پرسد که دعوت شما را چگونه پاسخ دادند؟

دامنه سؤال در قیامت چنان گسترده است که از گوش و چشم و دل هم سؤال می گردد:

{إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا}. (۳)

چرا که: گوش و چشم و دل، همه مسئولند.

ص: ۴۲۰

۱- اعراف / ۶.

۲- (مائده / ۱۰۹).

۳- اسراء / ۳۶.

حتی از نحوه برخورد آدمی با نعمت های الهی نیز پرسیده می شود.

{ ثُمَّ لَسْتُمْ لَهَا يَوْمَئِذٍ عَائِدِينَ } (۱)

سپس در آن روز (همه شما) از نعمت هایی که داشته اید بازپرسی خواهید شد!

در روایات بسیاری از ائمه معصومین علیه السلام وارد شده است که مقصود از (نعیم) که از آن در روز قیامت سؤال می شود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم علیه السلام اند. برای مثال در یکی از احتجاجات امیر مؤمنان علی علیه السلام با فرد زندیق آمده است:

... وَهُمْ النَّعِيمُ الَّذِي يَسْئَلُ الْعِبَادَ عَنْهُ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْعَمَ بِهِمْ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَهُمْ مِنْ أَوْلِيَائِهِمْ قَالَ السَّائِلُ مَنْ هَؤُلَاءِ الْحُجَجُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ ... (۲)

و آنان (حجج الهی) همان «نعیمی» هستند که بندگان خدا از آن سؤال می شوند. زیرا خداوند به وجود آنان بر دوستان و پیروانشان نعمت ارزانی داشته است. زندیق پرسید: این حجج الهی چه کسانی اند؟ امام علیه السلام فرمود: آنان رسول خدا و جانشینان وی هستند که از سوی خداوند برگزیده شده اند.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است:

أَنَا أَوَّلُ قَادِمٍ عَلَيَّ اللَّهُ ثُمَّ يَقْدَمُ عَلَيَّ كِتَابُ اللَّهِ ثُمَّ يَقْدَمُ عَلَيَّ أَهْلُ بَيْتِي

ص: ۴۲۱

۱- تکاثر/ ۸.

۲- بحار الانوار، ج ۹۰ ص ۱۱۸.

ثُمَّ يَقْدُمُ عَلَيَّ أُمَّتِي فَيَقْفُونَ فَيَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ فِي كِتَابِي وَأَهْلِي بَيْتِ نَبِيِّكُمْ. (۱)

من نخستین کسی هستم که (در قیامت) به پیشگاه خداوند حاضر می شوم. سپس قرآن بر من وارد می شود و پس از آن خاندانم و سپس امتم. پس امتم می ایستند و خداوند از آن ها می پرسد که با کتاب من (قرآن) و اهل بیت پیامبرتان چه کردید.

۶. تفاوت ششم: در عالم برزخ انسان ها تدریجی و به فواصل زمانی وارد می شوند و به حیات خود ادامه می دهند تا مقدمات تحقق قیامت و برانگیخته شدن افراد فراهم شود؛ اما در قیامت به طور ناگهانی و جمعی محشور می گردند:

{وَوُفِّخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا}. (۲)

و در صور [شیبور] دمیده می شود و ما همه را جمع می کنیم!

{وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً}. (۳)

کافران همواره در باره قرآن در شک هستند، تا آنکه روز قیامت بطور ناگهانی فرارسد.

{حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا}. (۴)

تا هنگامی که ناگهان قیامت به سراغشان بیاید می گویند: ای افسوس بر ما که درباره آن، کوتاهی کردیم!

ص: ۴۲۲

۱- همان، ج ۷ ص ۲۶۵.

۲- کهف / ۹۹.

۳- حج / ۵۵.

۴- انعام / ۳۱.

۷. عذاب قیامت به مراتب سخت تر و شدیدتر از عذاب برزخ است و قابل تحمل نخواهد بود:

{وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ}. (۱)

و بدترین عذاب متوجه آل فرعون شد. آتشی که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند تا قیامت به پا شود و چون به پا شد گفته می شود ای آل فرعون داخل شدیدترین عذاب شوید.

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

إِنَّ لِلْقَبْرِ كَلَامًا فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ أَنَا بَيْتُ الدُّودِ أَنَا الْقَبْرُ أَنَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ. (۲) به درستی که قبر هر روز کلامی دارد و می گوید: من خانه غربتم، من خانه وحشتم، من خانه کرم‌هایم، من قبرم و من باغی از باغ‌های بهشت یا گودالی از گودال‌های آتشم.

از این روایت دانسته می شود که بهشت برزخی باغی از باغ‌های بهشت و عذاب برزخی نیز گودالی از گودال‌های آتش در قیامت است. نه اینکه همان بهشت یا جهنم در قیامت باشد.

۸. تفاوت دیگر برزخ و قیامت، محدود بودن عالم برزخ است که انسان بعد از مرگ فقط تا قیام قیامت به زندگی برزخی خود ادامه می دهد. به عبارت دیگر،

ص: ۴۲۳

۱- غافر/ ۴۵ و ۴۶.

۲- الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲، ح ۳؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۷.

مدت زمان عالم برزخ ابتدایش مرگ و انتهایش دمیده شدن در صور و به پایان رسیدن عالم دنیا است. همان روزی که خورشید و ماه، زمین و آسمان، جن و انس و فرشتگان همه باید ندای حق را (لیک) گویند و به سوی او بشتابند. قرآن کریم که چشمه زلال معرفت است، می فرماید:

{وَمِنْ وَّرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ}.

و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

چنانکه - طبق روایتی - امام صادق علیه السلام در جواب کسی که، از آن حضرت سؤال کرد «برزخ چیست؟»، فرمود:

{مُنْذِرٌ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ}. (۱)

از هنگام مرگش تا روز قیامت می باشد.

اما بعد از برپایی قیامت مؤمنان برای ابد در بهشت و کافران همیشه در جهنم خواهند بود و قرآن کریم در مورد بهشت قیامت تعبیر «جَنَّةُ الْخُلْدِ» به کار برده است.

{قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ...}. (۲)

بگو: آیا این [آتش سوزان] بهتر است یا بهشت جاودانی که به پرهیزکاران وعده داده اند؟ ...

از عذاب جهنم قیامت نیز با تعبیر (عذاب الخلد) یاد کرده است:

{... وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ}.

ص: ۴۲۴

۱- همان.

۲- فرقان / ۱۵.

پس [به آنان گویند]: ... به کیفر آنچه همواره انجام می دادید، عذاب جاودانه را بچشید.

ناگفته نماند تفاوت های عالم برزخ و قیامت بیش از موارد مذکور است که بررسی همه آن ها از حوصله نگارنده و گنجایش این نوشتار خارج است.

ص: ۴۲۵

فصل اول: معاد از دیدگاه آیات و روایات

فصل دوم: اقوال و نظرات درباره معاد

ص: ۴۲۷

مسأله معاد از حسّاس ترین، اساسی ترین و در عین حال دقیق ترین و عمیق ترین راه های وصول به کمال مطلق و سعادت ابدی و بقای همیشگی بعد از فنا است اما برخی نه تنها به کمال نمی رسند، بلکه به ضلالت و شقاوت ابدی گرفتار می شوند.

بعد از فراغ از اثبات وجود خداوند، اعتقاد به وجود عالم قیامت و روز رستاخیز یکی از برنامه های مهمّ پیامبران الهی بوده است. طبق ادله عقلی و نقلی - از آیات قرآن کریم و روایات حضرات معصومین علیه السلام - استفاده می شود عالمی که ما در آن زندگی می کنیم همانند انسان ها اجل و مدّت تعیین شده دارد؛ آن گاه که اجل عالم فرا رسید، جهان در هم می ریزد و مرحله نوینی از آفرینش آغاز می گردد، که از آن به جهان آخرت تعبیر می شود. توجّه دادن به عالم آخرت و ایمان به آن، از جمله برنامه های اصلی پیامبران الهی است و همه پیامبران مردم را به آن دعوت می کردند. عالم آخرت عالمی است در ادامه حیات دنیا، چون انسان ها بعد از جدایی روح از بدن و مدّتی بیش یا کم زندگی در عالم برزخ، به عالم آخرت منتقل می شوند و عقیده، عمل و خصلت هایشان در معرض قضاوت

الاهی قرار می گیرند، البتّه این عقیده مربوط به تمام ادیان الاهی بوده و اعتقاد به امر معاد مترادف با امر مبدأ است. در عین حال امروزه برخی را می بینیم که اعتقاد به مبدأ دارند اما معاد را نفی می کنند، حتّی بعضی از دانشمندان شرقی و غربی هم که اعتقاد به خدا و بقای روح دارند؛ ولی با کمال تعجّب اعتقاد به امر معاد نداشته و به حیات متوالیه روح قائلند؛ که این مربوط به بحث تناسخ می شود، باید در جای خودش بحث شود. در این که جهان هستی اجل معینی دارد و بعد از پایان عمر جهان، قیامت برپا می شود. قرآن مجید می فرماید:

{مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ}. (۱)

ما آسمان ها و زمین و آنچه را در میان این دو است جز بحق و برای سرآمد معینی نیافریدیم اما کافران از آنچه انذار می شوند روی گردانند!

در آیه ای دیگر چنین آمده است:

{مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ}. (۲)

خداوند، آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز بحق و برای زمان معینی نیافریده است. ولی بسیاری از

مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارش را منکرند!

ص: ۴۳۰

۱- احقاف / ۳.

۲- روم / ۸.

مسأله عالم قیامت از چنان اهمیتی برخوردار است که خداوند آن را یکی از ارکان پنج گانه اصول دین معرفی کرده است. یعنی بدون عقیده به آخرت عقیده به دین کامل نیست.

{وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا}. (۱)

کسی که خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز واپسین را انکار کند، در گمراهی دور و درازی افتاده است.

آیات زیادی در قرآن کریم وجود دارد که ایمان به آخرت را در ردیف ایمان به خدا قرار داده است:

{لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ}. (۲)

نیکی، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز،) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب کنید (و تمام گفتگوی شما، در باره قبله و تغییر آن باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا، و روز رستاخیز ایمان آورده.

در آیه دیگر، ایمان به آخرت را بعد از توحید و قرین به آن ذکر می کند:

{إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ}. (۳)

ص: ۴۳۱

۱- نساء / ۱۳۶.

۲- بقره / ۱۵۵.

۳- نحل / ۲۲.

معبود شما خداوند یگانه است اما کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، دل‌هایشان (حق را) انکار می کند.

روز قیامت امری بسیار عظیم است که در آن روز انقلاب و تحوّل در عالم هستی به وجود می آید که شرح مفصّل آن را به زودی خواهید خواند.

در آن روز اتفاقات و حوادث گوناگون و مختلفی، شیرین و سرور آفرین و یا تلخ و کمرشکن رخ می دهد. زیرا با کنار رفتن پرده ها و آشکار شدن حق، مؤمنان واقعی با چهره های بشاش و مسرور، کافران و منافقان با چهره های غمگین و اندوهبار در محضر خدای متعال ظاهر خواهند شد. چنانچه خدای تعالی درباره مؤمنان با بیان رسا می فرماید: {وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَهُ} (۱) و درباره کافران می گوید: {وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَهُ} (۲) خلاصه اینکه بعضی ها با روی سفید و خندان، بعضی سیه روی و گریان محشور می شوند. {يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ} (۳) البته چنانچه عالم آخرت هولناک و رنج آور است بحث از عالم آخرت نیز ملال آور خواهد بود، ولی چه می توان کرد؟ آیا این بحث را رها کرده و اصلاً متعرّض آن نشویم یا حداقل در مورد آن به قدر توان اشاره نماییم؟

این مطلب را نیز باید گفت که موضوع آخرت با بیان چند فصل در یک کتاب، عظمت و کیفیت آن ظاهر نخواهد شد. باید صدها جلد کتاب درباره آن

ص: ۴۳۲

۱- غاشیه / ۸.

۲- غاشیه / ۲.

۳- آل عمران / ۱۰۶.

نوشته شود تا حقایقی از آن کشف گردد. در عظمت آن روز همین بس که به عقیده‌ی برخی، ۱۴۰۰ آیه در رابطه با معاد وارد شده است که اگر همه آن‌ها جمع آوری و تفسیر شود چندین کتاب قطور خواهد شد، و حتی به عقیده بعضی دیگر، یک ثلث قرآن می‌تواند مربوط به آن باشد. اما به هر صورت، یقیناً می‌توان گفت کم‌تر سوره‌ای است که در آن صریحاً و یا تلویحاً نامی از زندگی رستاخیز برده نشده باشد.

اکنون در آغاز این فصل به بیان چند مطلب می‌پردازیم:

مطلب اول: واژه معاد

قبل از ورود به اصل بحث، به نظر می‌رسد که توجه دقیق به مفهوم واژه معاد لازم و ضروری است.

کلمه «معاد» مصدر میمی و اسم زمان و مکان از ماده «عود» «یعود، عود» به معنای رجوع و بازگشت است. (۱)

«معاد» در معنی، بازگشتن است و همچنین زمانی که در آن باز می‌گردند و نیز برای مکانی است که به آنجا باز می‌گردند.

(معاد، هم اسم مصدر است و هم اسم زمان و مکان). (۲)

در معنای اصطلاحی معاد آرای مختلفی وجود دارد، برخی گفته‌اند مقصود از

ص: ۴۳۳

۱- لسان العرب، ج ۱، ص ۳۲۶؛ تاج العروس، ج ۵، ص ۱۳۳-۱۳۵.

۲- ترجمه مفردات، ج ۲، ص ۶۶۸؛ المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۹۴.

معاد، بازگشت روح انسان به بدن او بعد از مفارقت، در روز رستاخیز است. (۱۱)

محدّثین از جمله مرحوم مجلسی ادّعا می کنند که اجماع همه اهل ادیان بر معاد به معنای عود ارواح به اجساد است. بنابر این، معاد به معنای زنده نمودن روح نیست بلکه به معنای تعلق جدید همان روح زنده به بدن می باشد. جمعی گفته اند معاد به معنای بازگشت نهایی انسان به سوی مبدأ نخستین خود، یعنی خداوند است. در این دیدگاه، واژه معاد معنای بسیار عمیقی دارد، زیرا علاوه بر آنکه بیانگر حیات پس از مرگ و استمرار هستی انسان پس از خروج از عالم طبیعت است، به حرکت صعودی انسان به سوی مبدأ خویش اشاره می کند: (اِنَّالله) ما از آن خدا هستیم، (وَاَنَا اليه راجعون) و ما به سوی او بازگشت می کنیم. از این جهت عدّه ای قائل شده اند که ما اجماع داریم بر اینکه معاد عود به سوی پروردگار است نه عود ارواح به اجساد. عدّه دیگر جمع بین این دو قول کرده و گفته اند که معاد عود ارواح به

سوی پروردگار است نه عود ارواح به اجساد ولی در عین حال خودش کیفیت جسمانی دارد؛ یعنی عود ارواح به سوی خداوند مستلزم عود ارواح به اجساد است. با توجه به وفاق همه علمای اسلامی در اصل معاد و اختلاف آرای اندیشمندان در ویژگی های حیات اخروی، ارائه تعریفی تفصیلی و دقیق بس کار مشکل و دشوار خواهد بود، با این حال، می توان با تکیه بر اصولی که اتفاق نسبی علمای مسلمان است، تعریف اجمالی اصل معاد را، از

ص: ۴۳۴

دیدگاه اسلام، چنین بیان کرد، که مقصود از معاد بازگشت افراد انسان پس از مرگ و رجوع آنان در نشئه ای دیگر غیر از نشئه ی دنیاست تا به غایات و اهداف خلقت خویش نائل گردند و ثمرات و نتایج اعتقادات و اخلاق و اعمال خویش را دریابند که آثار مرتبه بر آن، بهشت و دوزخ است.

نکته قابل ذکر اینکه در تعبیرات قیامت، واژه ی (معاد) به این وزن (به معنای زمان عود یا مکان عود) در قرآن نداریم، اما ماده (عود) آمده:

{وَأَدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ} (۱)

و او را با ایمان خالص بخوانید. و هم چنان که شما را آفریده است به سوی او باز می گردید.

در قرآن کریم، کلماتی شبیه کلمه معاد داریم، مثل کلمه (مرجع) یا (رجوع)، (یرجعون)، (میعاد) و کلمه (مآب). همه این کلمات در جایی به کار می روند که یک چیزی از یک اصلی آمده باشد، دو مرتبه به آن اصل برگردد، ولی در روایات متعددی با واژه معاد روبرو می شویم.

برای نمونه، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که در ضمن وصایای خویش فرمود:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي ابْتَدَأَ خَلْقَكُمْ وَإِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ. (۲)

ص: ۴۳۵

۱- اعراف / ۲۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.

پس (از ستایش پروردگار) همانا شما را بر (رعایت) تقوای خداوند سفارش می‌کنم، خدایی که آفرینش شما را آغاز کرد و بازگشت شما به سوی اوست.

امام علی علیه السلام در بیان خود، خداوند را به عنوان مرجع بازگشت انسان‌ها معرفی می‌کند.

در برخی دعاهای اهل بیت علیه السلام نیز آخرت مرجع انسان در معاد دانسته شده است:

وَ أَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي إِلَيْهَا مَعَادِي. (۱)

و آخرت مرا که بازگشت من به سوی آن است، اصلاح کن.

و نیز امیر مؤمنان به مالک اشتر برای اصلاح جامعه فرمود:

وَلَنْ تَحْكُمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تُكْتَبَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ. (۲)

و تو بر نفس خویش مسلط نخواهی شد مگر با یاد فراوان قیامت و بازگشت به سوی پروردگارت.

در جای دیگر آن حضرت می‌فرماید:

فَبَادِرُوا الْمَعَادَ وَ سَابِقُوا الْأَجَالَ. (۳)

پس به سوی معاد بشتابید (پیش از آنکه مرگ فرارسد) و پیشی بگیرید به اعمال صالحه و طاعات، پیش از آنکه اجل‌ها برسد و مرگ شما را در کام خود فرو برد.

ص: ۴۳۶

۱- بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۳۱۰.

۲- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

خلاصه یاد معاد، داروی بیماری دل ها، روشنایی قلب ها، و درمان دردها، مرهم زخم جان ها و پاک کننده پلیدی های ارواح خواهد بود. در مقابل بدون هیچ شک و تردیدی مهم ترین اثر فراموشی معاد و یا کم توجهی به آن، تبهکاری و ستمگری فردی و اجتماعی انسان هاست.

مطلب دوّم: اسامی قیامت در قرآن

اشاره

چنانکه قبلاً یادآور شدیم، در قیامت حوادث گوناگون و متنوعی رخ می دهد و محشر عجیب و عظیمی بر پا می گردد. از این جهت است که قرآن کریم قیامت را با نام های مناسب با پدیده های آن حوادث نامیده و با بیش از یکصد نام که مشخص کننده چهره روز رستاخیز است به کار برده است و هر کدام بیانگر یک بعد از ابعاد آن روز بزرگ می باشد. البته در بیشتر نام ها کلمه یوم اضافه گردیده؛ همانند: {يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ} (۱) و {يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ} (۲) که حاکی از یکی از اوضاع و احوال روز قیامت است. لازم به یادآوری است که واژه (قیامت) در قرآن مجید هفتاد بار تکرار شده است که ۴۶ مرتبه آن در آیات مکی و ۲۴ بار آن در آیات مدنی قرار دارند. (۳)

اکنون برخی اسامی روز قیامت را که در قرآن مجید آمده، یادآور می شویم؛

ص: ۴۳۷

۱- غافر/۵۱.

۲- طارق/ ۹.

۳- معجم احصایی قرآن کریم، ج ۳، ص ۱۱۸۸.

جدول اسامی روز قیامت در قرآن کریم

شماره

اسم

شماره

اسم

شماره

اسم

۱

يوم القيامة

۱۷

يوم الفصل

۳۳

يوم التغابن

۲

اليوم الآخر

۱۸

يوم كبير

۳۴

يوم الآزفة

۳

يوم الدين

١٩

يوم اليم

٣٥

يوم الجمع

٤

اليوم الموعود

٢٠

يوم محيط

٣٦

يوم الطلاق

٥

يوم الموقوف

٢١

يوم مجموع

٣٧

يوم الخروج

٦

يوم عبوس

٢٢

يوم مشهود

٣٨

يوم عسير

٧

يوم الفزع

٢٣

يوم الحساب

٣٩

يوم الحكم

٨

يوم الحشر

٢٤

يوم عقيم

٤٠

و الساعة

٩

يوم النشور

٢٥

يوم المحاسبه

٤١

و الطامه

١٠

يوم ثقيل

٢٦

يوم المسأله

٤٢

و الصاخه

١١

يوم البعث

٢٧

يوم الرّاجفه

٤٣

والحاقه

١٢

يوم الحق

٢٨

يوم الواقعه

٤٤

و القارعه

١٣

يوم عظيم

٢٩

يوم الرادفه

٤٥

و الغاشيه

١٤

يوم العريض

٣٠

يوم الفراق

٤٦

يوم الفرار

١٥

يوم التناد

٣١

يوم العذاب

١٦

يوم الحسره

٣٢

يوم الندامه

و چندین نام دیگر، از همه آن ها استفاده

می شود که روزی باید بیاید و همگی در پیشگاه مقام ربوبیت قرار گرفته و پس از مراحل دادگاه الهی، هر کس به سزای اعمال خود می رسد و حقوق گروه ها کاملاً مشخص می شوند. جمعی به سوی بهشت رهسپار و گروهی وارد جهنم می گردد. این روز بزرگ علاوه بر این نام هایی که در جدول آمده است، نام های مخصوصی دارد که قرآن کریم آن ها را به تفصیل بیان می کند و با استناد به آیات به چند تای آن ها اشاره می شود.

الف) یکی از نام های قیامت «ساعه» است . این کلمه ۴۸ بار در قرآن تکرار شده و در ۴۰ مورد به معنای قیامت استعمال شده است. و در وجه تسمیه آن سر

ص: ۴۳۸

یا اسراری نهفته است. ممکن است از آن جهت باشد که ساعت وقوع قیامت در زمانی مشخص و وقتی دقیق است.

راغب، در مفردات می گوید: (ساعه) در اصل جزئی از اجزاء زمان است و از آن جا که وقوع قیامت و حساب انسان ها در آن روز به سرعت انجام می شود، از آن تعبیر به ساعت شده است. علامه مجلسی گوید: کلمه ساعت در (تفکر ساعت خیر من عبادۀ ستین سنه) (۱۱) به معنی پاره ای از زمان است یعنی لحظه ای درست اندیشیدن، بهتر از عبادت شصت سال است. برخی گفته اند: (ساعه) بر سه قسم است. ۱. ساعت کبری و آن روز رستاخیز و زنده شدن مردم برای حساب است. ۲. ساعت وسطی: و آن مرگ ناگهانی اهل یک قرن و زمان است. ۳. ساعت صغری و آن روز مرگ هر انسانی می باشد.

در تفسیر نمونه می نویسد توجه به این نکته لازم است که در بسیاری از آیات قرآن، بحث از قیام قیامت تعبیر به (قیام ساعت) شده است، این بخاطر آن است که (ساعه) در اصل به معنای جزئی از زمان یا لحظات زودگذر است و از آن جا که از یک سو وقوع رستاخیز به صورت ناگهانی و برق آسا است و از سوی دیگر به مقتضای (سریع الحساب) بودن خداوند، حساب بندگان را در آن روز به سرعت می رسد. این تعبیر در مورد قیامت بکار رفته تا مردم موقعیت رستاخیز را همواره در نظر داشته باشند. اکنون در این جا توجه خواننده را به آیات قرآنی که در قیام قیامت به ساعت تعبیر شده است جلب می نمایم.

ص: ۴۳۹

۱. خدای متعال در یک هشدار عمومی همه مردم را بدون استثناء مخاطب قرار داده می فرماید:

{ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ } (۱)

ای مردم! از (عذاب) پروردگارتان بترسید، که زلزله رستاخیز امر عظیمی است!

۲. { وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ }.

و اینکه رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می کند. (۲)

۳. { وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِنُدِ يَتَفَرَّقُونَ } (۳)

آن روز که قیامت برپا می گردد، (مردم) از هم جدا می شوند.

۴. { اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ } (۴)

قیامت نزدیک شد.

این موضوع قابل توجه است که تأکید خداوند در اثبات وقوع چنین روزی با قاطعیت و صراحت هشدار دهنده است، همچنان که در جای دیگر صراحتاً می فرماید:

{ إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ } (۵)

ص: ۴۴۰

۱- حج / ۱

۲- حج / ۷

۳- روم / ۱۴

۴- قمر / ۱

۵- غافر / ۵۹

روز قیامت به یقین آمدنی است، و شکی در آن نیست ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند!

و بسیار عجیب است که جمله اخیر می فرماید: {وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَمَا يُؤْمِنُونَ}. چقدر مصداق این معنا روشن است که می بینیم بیشتر جمعیت جهان به امر معاد و قیامت ایمان ندارند و علت آن همه ناروایی ها و فساد و بدبختی ها در دنیا از همین بی ایمانی و بی اعتقادی به روز رستاخیز است. البته همان اقلیتی هم که ایمان به عالم آخرت دارند باز اکثر آن ها، ایمانشان سطحی و در عالم بی تفاوتی است و الا اگر اعتقاد عمقی و حقیقی حاصل نمایند تمام مفاسد و ناروایی های اجتماعی از آن ها دور خواهد شد.

ب - نام دیگر قیامت در قرآن (آزفة) است چنانچه می فرماید:

{أَزَفَتِ الْأَزْفَةُ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ}. (۱)

آنچه باید نزدیک شود، نزدیک شده است (و قیامت فرامی رسد)، و هیچ کس جز خدا نمی تواند سختیهای آن را برطرف سازد.

«آزفة» در لغت به معنای (قرب و نزدیکی) استعمال می شود، روز قیامت از نظر قرآن خیلی دور نیست بلکه نزدیک است لذا قرآن قیامت را «یوم الازفة» خوانده است، یعنی به قیامت مدّت زیادی نمانده است.

در جای دیگر می فرماید:

{وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ}. (۲)

ص: ۴۴۱

۱- نجم / ۵۷.

۲- غافر / ۱۸.

آن‌ها را از روز نزدیک بترسان. روزی که از شدت وحشت قلب‌ها به گلوگاه می‌رسد و تمامی وجود آن‌ها مملو از اندوه می‌گردد.

قرآن مجید به بشر هشدار جدی می‌دهد تا مبادا از قیامت غافل شود، {اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ} (۱)؛ مردم به فکر حساب و قیامت نیستند و از آن غافل هستند ولی حساب به آنان نزدیک شده است، اما آنان از قیامت رویگردان هستند؛ از این آیه مبارکه استفاده می‌شود که خداوند قیامت را نه تنها نزدیک بلکه شدیداً نزدیک می‌داند؛ چون با کلمه {اقترب} از آن خبر داده است در جای دیگر می‌فرماید:

{وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ} (۲)

بهشت به پرهیزکاران نزدیک است و فاصله‌ای از آنان ندارد.

درباره جهنمی‌ها، نیز می‌فرماید:

{إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا} (۳)

ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می‌دهیم.

خداوند متعال در جای دیگر از قرآن درباره ناباوران قیامت با لحن عجیبی این چنین می‌فرماید:

{إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا} (۴)

ص: ۴۴۲

۱- انبیاء / ۱.

۲- ق / ۳۱.

۳- نبأ / ۴۰.

۴- معارج / ۷ و ۶.

تبهکاران می پندارند قیامت دور است ولی ما (که خالق جهان و انسانیم) آن را نزدیک می بینیم.

خداوند قادر حکیم خطاب به پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید کسانی که به قیامت ایمان ندارند به زودی از تو سؤال می کنند چه کسی ما را پس از مرگ زنده می کنند.

{قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا} (۱۱)

ای پیامبر به آنان بگو همان کسی که روز نخست شما را آفرید. آنان سر خود را از روی تعجب و انکار به سوی تو خم می کنند و می گویند در چه زمانی خواهد بود؟ به آنان بگو امید اینکه آن زمان نزدیک باشد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۱۰۳ چهره دنیا و قیامت را چنین به تصویر کشیده می فرماید:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَاغْتَبَرَ وَاعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ فَكَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ وَكَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ وَكُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ وَكُلُّ آتٍ قَرِيبٌ دَانٍ.

خدا رحمت کند کسی را که در امر قیامت اندیشه کند و عبرت گرفته به ناپایداری دنیا بینا شود و باور کند آنچه از دنیا مانده به زودی نابود خواهد شد و آنچه از آخرت موجود است زوال ناپذیر

ص: ۴۴۳

و همواره بوده است و آنچه از ساعات عمر که به حساب می آید به پایان می رسد و هر چه انتظار دارید از قبیل مرگ و قیامت، آینده است و هر آینده ای نزدیک است.

برخی از مفسرین می گویند نزدیک بودن قیامت یا به اعتقاد حتمیت و ضرورت تحقق به وقوع آن است؛ زیرا بر اساس سخن حضرت امیر هر آینده ای نزدیک است، یا نسبت به مجموع عمر جهان ازلیت که مثلاً هزار قرن آن هم اندک محسوب می شود (۱).

ج - یکی از نام های این روز بزرگ (قارعه) است،

{الْقَارِعَةُ * مَا الْقَارِعَةُ * وَ مَا أَذْرُئُكَ مَا الْقَارِعَةُ}. (۲)

آن حادثه کوبنده و چه حادثه کوبنده ای، تو چه می دانی که آن حادثه کوبنده چیست؟

(قرع) کوبیدن با شدت را گویند؛ چنانچه با فرارسیدن این روز جهان طبیعت در هم کوبیده شده گویی حادثه قیام آنقدر سخت و تکان دهنده است که قلبها را به شدت می کوبد، و مردم چون مور و ملخ و پروانه پراکنده می شوند اما کسی که در آن روز میزان عملش بر اثر داشتن حق، سنگین باشد، در بهشت در آسایش و زندگی خوش خواهد بود و کسی که میزان عمل او بر اساس حق نبوده و سبک باشد جایگاهش در جهنم است.

ص: ۴۴۴

۱- معاد در قرآن، ج ۴.

۲- قارعه / ۱ - ۳.

{فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى}. (۱)

هنگامی که آن مصیبت بزرگ بیاید.

قرآن در روز قیامت به روزی که پدیده ای بسیار بزرگ در آن رخ می دهد یاد کرده می فرماید: در آن روز آدمی هرچه کرده به یاد می آورد و دوزخ برای هر بیننده آشکار می گردد. (طامه) به مصیبت بزرگ می گویند که تمام مصیبت ها را تحت الشعاع قرار دهد، همان طور که قبلا نیز بازگو شد، حوادث سنگین قیامت شدایدی را به همراه دارد که برخی از آن ها روحی و بعضی بدنی است؛ ازدحام جمعیت از یکسو، حرارت ویژه آن روز از سوی دیگر و از همه مهمتر انفعال و شرمندگی از اعمال ناپسند، و بویژه اضطراب

و هراس درونی همه و همه عامل و باعث عذاب انسان می گردد، در حالی که گروهی دیگر مانند مقربان الهی به نعمت های بهشت رخسارانشان شاد است. امیر مؤمنان علیه السلام در این زمینه می فرماید:

اخْذَرُوا يَوْمًا تُفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ وَيَكْثُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ وَتَشِيبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ. (۲)

بندگان خدا؛ برحذر باشید از روزی که در آن اعمال رسیدگی می شود، اضطراب و نگرانی در آن زیاد است و کودکان در آن پیر می شوند.

تا این جا با برخی از اسامی آخرت آشنا شدیم، ولی باید توجه داشت که اکثر آن ها صیغه وصفی دارد که (یوم) به آن توصیف و یا به آن اضافه شده، بیان گر حالات مختلف آن روز است، شاید همه آن ها نام های رسمی قیامت

ص: ۴۴۵

۱- نازعات / ۳۴.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

نباشند، از این جهت می توان آن نام ها را همانند هزار اسم خدای سبحان که ظهور های متنوع آن حضرت در دنیا است، نسبت به آخرت ترسیم کرد که در هر نام سرّی یا اسراری نهفته است و هر اسم ظهور خاص خود را دارد.

مطلب سوّم: زمان قیامت چه وقت خواهد بود!؟

از بسیاری آیات قرآن استفاده می شود که هیچ کس از تاریخ وقوع قیامت با خبر نیست، ولی همین اندازه مسلم است که آن روز نزدیک است، و نیز آیاتی در قرآن است که از رسول اکرم درباره زمان قیامت سؤال شده و آن بزرگوار با توجه به وحی الاهی جواب داده است: که علم وقوع آن نزد پروردگار است:

{يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي}. (۱۱)

ای پیغمبر از تو سؤال می کنند که وقوع قیامت در چه زمانی است؟ بگو: علمش نزد پروردگار من است و هیچ کس جز او نمی تواند وقت آن را آشکار سازد.

هم چنان این انقلاب عظیم حتّی در آسمان ها و زمین سنگین و بسیار پر اهمیت است و جز به طور ناگهانی به سراغ شما نمی آید، و در ادامه این آیه می فرماید:

{يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَيَكُنَّ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ}.

باز از تو سؤال می کنند بر اینکه: گویی تو از وقوع آن آگاهی، باز بگو علمش نزد خداست ولی بیشتر از مردم نمی دانند که چنین

ص: ۴۴۶

علمی مخصوص ذات پاک و اقدس اوست.

و در رابطه با همین مضمون در آیه دیگر آمده است:

{يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا} (۱۱)

ای پیغمبر از تو درباره زمان وقوع قیامت سؤال می کنند.

در آیه قبل جواب داده شد که علم آن نزد خداوند است، ولی برای آنکه به منکران بفهماند که هیچ کس از لحظه وقوع قیامت با خبر نبوده و نخواهد بود روی سخن را متوجه پیامبر نموده می فرماید:

{فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا}.

تو را با یاد آوری این سخن چکار؟

یعنی ای پیامبر تاریخ وقوع قیامت حتی از تو پنهان است، چه رسد به دیگران، این همان علم غیبی است که از مختصات ذات پروردگار بوده و احدی را به آن راهی نیست. در جای دیگر با بیان تاکید می فرماید:

{إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ} (۲۲)

آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست.

در آیه دیگر می فرماید:

{إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ} (۲۳)

ص: ۴۴۷

۱- نازعات/۴۲.

۲- لقمان/۳۴.

۳- طه/۱۵.

بطور قطع قیامت خواهد آمد؛ می خواهم آن را پنهان کنم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه فوق مطلب قابل توجه و جالبی می گوید که جمله (أَكَادُ أُخْفِيهَا) نزدیک است پنهانش بدارد این است:

که نزدیک است حتی از خودم هم کتمانش کنم، و این تعبیر کنایه از شدت کتمان و مبالغه در آن است، چون خود آدمیان نیز وقتی می خواهند سری را کتمان کنند و در کتمان آن مبالغه نمایند می گویند: نزدیک است از خودم هم پنهانش بدارم، تا چه رسد به اینکه برای دیگران آنرا فاش سازم.

خداوند در آیه دیگر مطلبی را بیان می کند که حقیقتاً لرزه بر اندام هر انسانی می افکند:

{يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ}. (۱)

ای پیامبر از تو می پرسند قیامت کی خواهد بود؟ بگو: در آن زمان که چشم ها از شدت وحشت به گردش درآید.

خلاصه از آیات بسیاری استفاده می شود که آگاهی بر موضوع وقوع قیامت برای هیچ کس ممکن نیست، جز خدای سبحان.

مطلب دیگری که در قرآن مجید به آن بسیار تاکید می کند، وقوع ناگهانی آن حادثه بزرگ است.

ص: ۴۴۸

{بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَبِيْعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ}. (۱)

آری، این مجازات الهی بطور ناگهانی به سراغشان می آید و مبهوتشان می کند آن چنان که توانایی دفع آن را ندارند، و به آن ها مهلت داده نمی شود!

قرآن کریم درباره ی کسانی که منکر وقوع قیامت هستند و لقای پروردگار خود را انکار می کنند می فرماید:

{قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا حِيَاءُ تُهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ}. (۲)

آنها که لقای پروردگار را تکذیب کردند، مسلماً زیان دیدند (و این تکذیب، ادامه می یابد) تا هنگامی که ناگهان قیامت به سراغشان بیاید می گویند: «ای افسوس بر ما که درباره آن، کوتاهی کردیم!» و آن ها (بار سنگین) گناهانشان را بر دوش می کشند چه بد باری بر دوش خواهند داشت.

البته آیاتی که وقوع قیامت را نزدیک و یا دفعی می داند، ممکن است از نزدیکی وقوع، اشاره به این باشد که هیچ کس خود را در امان نبیند و قیامت را دور نپندارد، و

همیشه برای استقبال آن آماده باشد.

و این که در ناگهانی وقوع آن تاکید کرده شاید از آن نظر باشد که مردم

ص: ۴۴۹

۱- انبیاء / ۴۰.

۲- انعام / ۳۱.

بدانند که مجال دست و پا جمع کردن خود را در آن روز ندارند که حتی بخواهند در حین وقوع طلب عفو و آمرزش نمایند.

بنابراین یکی از علل پنهان داشتن قیامت جنبه‌ی تربیتی آن است که همواره باید آماده بر پا شدن آن بود و خود را مهیا کرد که این خود در تهذیب نفس فرد و جامعه و سازندگی آنان تاثیر بیشتری خواهد داشت.

مطلب چهارم: علائم و نشانه‌های قیامت

اشاره

بحث ما قبلاً درباره نام‌ها و صفات قیامت بود و نیز گفته شد که وقوع قیامت دفعی و ناگهانی است. اکنون در این جا باید دانست که برنامه خدای سبحان جلّ شأنه در مورد ظهور قیامت و پیاده کردن این امر چیست؟

هر انسانی که معتقد به عالم قیامت باشد، علاقه وافر دارد که بدانند قبل از پایان عمر دنیا چه اتفاق‌هایی رخ می‌دهد و روز رستاخیز چگونه برپا می‌شود؟ آیا یک تحول آرام و بی‌سر و صدا است؟ یا اینکه یک حادثه هولناک و عظیمی در جهان طبیعت به وقوع می‌پیوندد. آیا موضوعی مهم تر از واقعه قیامت در عالم وجود دارد؟!

چون بحث ما در این کتاب، اثبات امر معاد و مسائل مربوط به آن از نظر قرآن و روایات است، به پیروی از این دو منبع اصیل اسلامی که مستندترین و قوی‌ترین دلیل بر اثبات هر مسأله است، که به شرح و ظهور علائم و نشانه‌های قیامت که به «اشارات السّیّاعه» تعبیر می‌شود تأکید فراوان نموده است، به طور خلاصه اشاره می‌گردد. ناگفته نماند از مجموع آیات و روایات بسیاری که از

طریق شیعه و سنی درباره اشراط و علائم قیامت، وارد شده است به دست می آید که؛ جهان امروز ما، به طور کلی ویران و دگرگون می شود. و پس از آن، جهانی نو و آسمان و زمینی تازه بر ویرانه های آن بنا می گردد و زندگی تازه انسان ها در آن جهان نو بنا می شود. البته این ویران شدن جهان به معنای فنا و نابودی آن نیست؛ بلکه به معنای در هم کوبیده شدن و جمع و جور شدن آن است، به تعبیر دیگر، شکل جهان به هم می خورد؛ اما مواد آن نابود نمی شود. این حقیقتی است که از تعبیرات گوناگون در آیات معاد به ویژه بازآفرینی انسان از استخوان پوسیده و خروج او از قبر به خوبی دریافت می شود. (۱)

در هم ریخته شدن عالم از حادثه ای عظیم خبر می دهد. چنین حوادث هولناکی نشانه وقوع قیامت و به پایان رسیدن دنیا است. زمان اتفاق افتادن این حادثه عظیم چندان دور نیست. به هوش باشیم و فرصت را غنیمت بشماریم. {اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ} (۲) زمان با سرعت

تمام در حال گذر است و عمر جهان و انسان رو به پایان می رود. خدایی که بر همه عالم اشراف کامل دارد و از جایگاه برتر و بالاتر ناظر امور است، به خوبی شاهد گذران سریع عمر جهان است و پایان خط آن را می بیند و به انسان ها هشدار می دهد که از خواب گران بیدار شوید! امّا انسان ها در حالی که سرمایه عمرشان در حال تمام شدن است، هم چنان به بازیگری مشغولند و از برباد رفتن سرمایه شان غافل. (۳)

ص: ۴۵۱

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۵۱۲.

۲- قمر/۱.

۳- انبیاء/۲ و ۳.

بنابراین، اول باید واژه «اشراف الساعة» را دانست که در چه معنایی استعمال می شود. ابن منظور می گوید: (شرط به فتح راء) به معنای علامت و جمع آن، اشراف است و اشراف الساعة نشانه های آن می باشد. اما شرط بر وزن (صبر) به چیزی می گویند که وجود شیء به آن بستگی داشته باشد و جمع آن شروط و شرایط می باشد. (۱)

علائم و نشانه های قیامت

قسمت اول: رخدادهای پیش از قیامت

رخدادهایی پیش از وقوع قیامت و قبل از به هم خوردن نظام آفرینش، رخ می دهد و این در حالی است که انسان ها در روی زمین زندگی می کنند، و مقداری از عمر جهان کم و یا زیاد باقی مانده باشد، کلمه ی اشراف غالباً به این قسم رخدادهای استعمال می شود. حالا در این بحث به بیان این قسم از اشراف الساعة می پردازیم، که فعلاً مورد نظر ما است که هم در قرآن و هم در روایات مطرح شده است. نخست به بررسی علائم و نشانه های مختلف که در قرآن وارد شده است می پردازیم.

ضمناً بعد از ذکر هر آیه روایاتی را که مربوط به آن آیه است، یادآور می شویم.

۱. {فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ ذِكْرُهُمْ} (۲)

آیا (آنان در ایمان آوردن) منتظر چیزی جز قیامت می باشند، که

ص: ۴۵۲

۱- لسان العرب، ج ۸، ص ۳۲۹، ماده شرط.

۲- محمد / ۱۸.

ناگهان فرا برسد (تا آنگاه ایمان بیاورند) بگو علامت و نشانه های آن تحقق یافته است، کجا سود می بخشد ایمان آنان آنگاه که قیامت فرا رسد.

آیه مورد بحث بدون آنکه مصداق آن را بیان کند، اشاره مبهم به مسئله (اشراط الساعه) دارد، از این آیه دانسته می شود که برخی از علائم قیامت تحقق یافته است. آیا آن علامت تحقق یافته چیست؟ از این آیه چیزی دانسته نمی شود ولی برخی از مفسران در ذیل این آیه مبارکه حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را نقل کرده و گفته اند که مراد از تحقق علامت و نشانه قیامت، بعثت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است. زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خودش فرموده است:

إِنَّمَا بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ ثُمَّ ضَمَّ السَّبَابَةَ وَالْوَسْطَى. (۱)

بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت، در کنار هم است اشاره به دو انگشت مبارکش کرد، انگشت (سبابه) را با انگشت وسط در کنار یکدیگر قرار داد. (یعنی فاصله، میان بعثت من و برپائی قیامت نیست. پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم پیامبر آخر الزمان است.)

بعضی گفته اند مراد از اشراط در آیه فوق دو نیمه شدن ماه توسط پیامبر است.

{أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ}. (۲)

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت!

ص: ۴۵۳

۱- این حدیث را بسیاری از مفسرین شیعه و سنی با مختصر اختلاف نقل کرده اند. مانند: مجمع البیان، تفسیر قرطبی، فی ظلال القرآن، روح البیان و باقی تفاسیر.

۲- قمر / ۱.

۲. {حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّن كَمَلٍ حَيْدَبٍ يَنْسِلُونَ وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصِرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَأْوِلُنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ}. (۱)

تا آن زمان که «یاجوج» و «ماجوج» گشوده شوند و آن‌ها از هر محل مرتفعی بسرعت عبور می‌کنند. و وعده حق [قیامت] نزدیک می‌شود در آن هنگام چشم‌های کافران از وحشت از حرکت بازمی‌ماند (می‌گویند): ای وای بر ما که از این (جریان) در غفلت بودیم بلکه ما ستمکار بودیم!

در این آیات سخن از گشوده و باز شدن سد یاجوج و ماجوج مطرح شده و اینکه آنان به عمل پیشین خود مبادرت می‌کنند، و از بلندیها سرازیر می‌شوند، و به فساد و تباهی گری قبلی خود ادامه می‌دهند، با دقت به این مطلب این نتیجه به دست می‌آید که این حادثه از قسم علامات اول روز قیامت است.

۳. {فَازْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ رَبَّنَا اكشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ}. (۲)

پس منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد... که همه مردم را فرامی‌گیرد این عذاب دردناکی است! (می‌گویند): پروردگارا! عذاب را از ما برطرف کن که ایمان می‌آوریم. چگونه: و

ص: ۴۵۴

۱- انبیاء/ ۹۶ - ۹۷.

۲- دخان/ ۱۰ - ۱۵.

از کجا متذکر می شوند با اینکه رسول روشنگر (با معجزات و منطق روشن) به سراغشان آمد! سپس از او روی گردان شدند و گفتند: «او تعلیم یافته ای دیوانه است!» ما عذاب را کمی برطرف می سازیم، ولی باز به کارهای خود بازمی گردید!

مفسران درباره ی این آیه ی مبارکه اقوال مختلفی دارند ما آن تفسیری را که هم موافق ظاهر آیه و هم مطابق اخبار متعددی است که در منابع تفسیر شیعه و سنی آمده است، می آوریم و آن این است که: آیه اشاره دارد به یکی از نشانه های نزدیک شدن قیامت که مربوط به اشراط و علامت قیامت از قسم نخست خواهد بود؛ یعنی پیش از آنکه رستاخیز بر پا شود، آسمان را دود فرا می گیرد، و مردم دست به دعا بلند می کنند، و درخواست برطرف شدن آن را می نمایند، خطاب می آید که شما به گفتار پیامبر ما توجه نکردید، و او را به دیوانگی یا آموزش داده شده ی از جانب غیر خدا، متهم کردید، ما عذاب را کمی از شما بر طرف می کنیم، باز شما به اعمال زشت خود باز می گردید، مؤید این احتمال آیه بعد است که می فرماید:

{يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ}. (۱۱)

(ما از آن ها انتقام می گیریم) در آن روز که آن ها را با قدرت خواهیم گرفت آری ما انتقام گیرنده ایم.

مسئلاً این روز (دوم) روز رستاخیز است، به نشانه اینکه آنرا کبری توصیف نموده است. در این صورت تناسب ایجاب می کند که حوادث قبلی مربوط به پیش از رستاخیز باشد، که آن روز از اشراط باشد که مردم در آن روز نیز از

ص: ۴۵۵

عذاب الاهی عبرت نمی گیرند و روز دوّم مربوط به خود قیامت.

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که آن حضرت فرمود:

چهار چیز از نشانه های نزدیک شدن قیامت است: اوّل ظهور دجال، و دیگری نزول عیسی، و سوّم آتشی است که از قعر سرزمین عدن بر می خیزد و چهارم دخان (دود) است.

یکی از اصحاب سؤال می کند، دخان چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آیه فوق را تلاوت فرمود: {فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ} و سپس افزود:

يَمَلَأُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ يَمَكُثُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَلَيْلَةً أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَصِيبُ مِنْهُ كَهَيْئَةِ الزَّكْمَةِ وَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَخْرُجُ مِنْ مَنْخَرِهِ وَادْنِيهِ وَدَبْرَهُ!

دودی است که بین مشرق و مغرب را پر می کند، و چهل شبانه روز باقی می ماند، اما مؤمن حالتی شبیه به زکام به او دست می دهد، و کافر همچون مستان خواهد بود، و دود از بینی و گوش ها و پشت او بیرون می آید (۱).

۴. {وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ}. (۲)

و هنگامی که فرمان عذاب آن ها رسد (و در آستانه رستاخیز قرار گیرند)، جنبنده ای را از زمین برای آن ها خارج می کنیم که با آنان تکلم می کند (و می گوید) که مردم به آیات ما ایمان نمی آوردند.

ص: ۴۵۶

۱- تفسیر درّ المنثور ج ۶ ص ۲۹.

۲- (نمل / ۸۲).

مسأله (دَابَّةُ الْأَرْضِ) یک مسأله پر پیچ خم و پر رمز و راز است که ابهامات بسیاری اطراف آن را فرا گرفته است.

علامه طباطبایی در تفسیر «دَابَّةُ الْأَرْضِ» می نویسد:

این جمله بیان کننده یکی از آیات خارق العاده است. سپس می افزاید: در قرآن، آیه ای نیافتم که بتواند این آیه را تفسیر کند و روشن کند که مراد از تَكَلَّمَ این دابّه چیست و صفات آن چگونه است و چطور از زمین خارج می شود و به مردم چه می گوید. سیاق آیه بهترین گواه است بر این که می خواسته به اجمال و به نحو سر بسته از آن بگذرد؛ در نتیجه معنای آیه چنین می شود که وقتی کار مردم به آن جا رسید که به آیات مشهوده ارضی و سماوی ایمان نیاوردند و زمینه ایمان از طریق تفکر و اندیشه و عبرت گرفتن از بین رفت، وقت آن فرا می رسد که آیات خارق العاده ای را که به آن ها وعده داده بودیم، نشان داده تا آن که به ناچار اعتراف به حق کنند. «پس از زمین جنبه ای خارج می کنیم که با آن ها سخن بگوید». (۱)

شیعه معتقد است در قرآن، توضیحی در این باره وجود ندارد و باید در احادیث جست وجو کرد. در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دَابَّةُ الْأَرْضِ، به امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر شده است. در همین رابطه، روایتی است از علی ابن ابراهیم مهزیار که از امام زمان سؤال می کند:

مَتَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟؛ این امر در چه زمانی اتفاق می افتد؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام :

ص: ۴۵۷

إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ ... تَخْرُجُ دَابَّةُ الْأَرْضِ مِنْ بَيْنِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَمَعَهُ عَصَا مُوسَى وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ تَسْوِقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ. (١)

آن حضرت علیه السلام فرمود: هنگامی که میان شما و کعبه مانعی قرار گیرد ... از میان صفا و مروه جنبنده زمین بیرون می آید

و عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست، و مردم را به سوی محشر می کشاند.

پس خروج دابۀ الارض از نشانه های قیامت است.

٥. {وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مَّمَّنْ يُكَذِّبُ بَيِّنَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ}. (٢)

(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم و آن ها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!

از آیه مبارکه استفاده می شود این حشر زنده شدن، مخصوص عدۀ ای است و غیر از حشر و زنده شدن عمومی در روز قیامت می باشد. زیرا در آن روز همه مردم محشور می شوند. چنانچه می فرماید:

{يَوْمَ نَسِيزُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا}. (٣)

روزی را (به یاد آور) که کوه ها را به حرکت در آوردیم و زمین را آشکار (و مسطح) می بینی و همه آنان (انسان ها) را بر... می انگیزیم و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد.

ص: ٤٥٨

١- غیبت شیخ طوسی، ص ٢٦٦.

٢- نمل / ٨٣.

٣- کهف / ٤٧.

در آیه دیگری، درباره حشر قیامت آمده است:

{وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا} (۱)

بیاد بیاور روزی را که همه آنان را محشور می کنیم.

مرحوم شیخ مفید، شیخ طوسی و طبرسی هر کدام استدلال کرده اند بر اینکه آیه دلالت بر رجعت در آخر الزمان دارد. در تفسیر المیزان و تفسیر نمونه نیز در ذیل آیه فوق می نویسد: این حشر مربوط به همین دنیا در آستانه قیامت است، نه حشر در قیامت. چون حشر در قیامت همگانی است و احدی را جانمی گذارد.

در هر حال درباره این آیه و نیز آیه قبل بحث مفصّلی در کتاب «رجعت در عصر ظهور» صورت گرفته است. کسانی که بخواهند پیرامون این دو آیه و هم چنین روایاتی که در این زمینه وارد شده، به صورت گسترده بررسی کنند، چنانچه به این کتاب رجوع نمایند به این نتیجه خواهند رسید که در این دو آیه، دو علامت و نشانه از علائم رستاخیز از قسم اول بیان شده است.

اول: علامت قیامت، خروج دابّه است که از زمین بیرون می آید و با مردم سخن می گوید: دوّم: از زنده شدن گروهی از هر امت سخن می گوید که گروه خاصی را یادآور می گردد که این روز همان عصر رجعت است.

۶. {وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ} (۲)

و او [مسیح] سبب آگاهی بر روز قیامت است. (زیرا نزول عیسی

ص: ۴۵۹

۱- أنعام / ۲۲.

۲- زخرف / ۶۱.

گواه نزدیکی رستاخیز است) هرگز در آن تردید نکنید و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است!

آنگاه که پیامبر گرامی مشرکان را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

{إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ}. (۱)

شماها و آنچه آن ها را می پرستید هیزم دوزخ خواهند بود.

مشرکان اعتراض نموده و گفتند: در این صورت تکلیف حضرت مسیح چیست؟ زیرا او هم مورد پرستش اقوام نصاری است، قرآن در پاسخ آنان ضمن آیاتی مطالبی را یاد آور می شود که یکی از آن ها همین آیه مورد بحث ما است و آن این که مسیح واجد چیزی از الوهیت، نیست، وجود او یکی از عوامل آگاهی از فرا رسیدن رستاخیز است.

البته قرائت مشهور در آیه «علم» بر وزن «حلم» است یعنی مایه آگاهی، در حالی که برخی آن را (علم) بر وزن «سلف» قرائت نموده اند که به معنی نشانه و علامت است یعنی وجود مسیح علامت تحقق رستاخیز می باشد. ولی اکنون باید دید وجود مسیح در چه زمانی از نشانه های رستاخیز است آیا در آن روز که از مادر متولد شد، یا در روز دیگر؟

در این مورد محدثان شیعه و سنی می گویند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «کیف انتم إذا نزل فیکم ابن مریم و إمامکم منکم» (۲) چگونه خواهید بود وقتی حضرت

ص: ۴۶۰

۱- انبیاء / ۹۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۴۴؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۴.

عیسی بن مریم علیه السلام نازل شود و امام شما (حضرت صاحب الامر) از شما باشد. در این زمینه روایت دیگری وجود دارد که حضرت مسیح در زمان ظهور حضرت مهدی فرود می آید، و در همین شرایط است که وجود او از علائم آخرت می باشد. در تفسیر آیه قول دیگری نیز هست. که می گوید: وجود حضرت عیسی علیه السلام خود حادثه خارق العاده و یک نوع معجزه بود، و همچنین زنده کردن مردگان که یکی از معجزات او به شمار می رفت، از دلایل امکان قیامت است زیرا قیامت جز یک معجزه بزرگ که در آن مردگان زنده می شوند، چیز دیگری نیست و با مشاهده معجزه وجود مسیح، و کارهای خارق العاده او، نباید درباره رستاخیز شک و تردید کرد، در این صورت معنی آیه این است که مجموع زندگانی مسیح یکی از دلایل ممکن بودن رستاخیز می باشد چرا درباره آن شک و تردید می کنید؟ و اگر بنا است در مورد حضرت مسیح بیندیشید، او را از این جهت مورد مطالعه قرار دهید نه از آن نظر که او معبود و خدا بود؟

مؤید این تفسیر جمله «فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا» است که شک نکردن در قیامت را متفرع بر وجود حضرت مسیح نموده است هر چند این جمله با تفسیر نخست نیز چندان مخالفت ندارد زیرا اگر وجود عیسی در ظرفی، از علائم قیامت باشد، با دیدن علامت، نباید درباره معاد شک کرد. (۱) ناگفته نماند درباره علائم و نشانه های قیامت روایات زیادی از شیعه و سنی وارد شده است. از آن جا که بررسی همه این روایات نیاز به بحث گسترده ای دارد، ما در این جا به طور

ص: ۴۶۱

۱- این قول در تفسیر المیزان مورد قبول واقع شده است. ج ۱۸، ص ۱۲۵.

فشرده به چند روایت دیگر که علائم رستاخیز را یادآور شده اند، اکتفا می کنیم:

الف) حُذِيفَةُ بْنُ أَسِيدٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي غُرْفَةٍ وَنَحْنُ أَسْفَلَ مِنْهُ فَطَلَعَ إِلَيْنَا فَقَالَ مَا تَذْكُرُونَ؟ قُلْنَا: السَّاعَةَ، قَالَ إِنَّ السَّاعَةَ لَا يَتَكَوَّنُ حَتَّى تَكُونَ عَشْرُ آيَاتٍ: خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَالذُّخَانُ وَالذَّجَالُ وَدَابَّةُ الْأَرْضِ وَيَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدْنٍ تَرَحَّلُ النَّاسَ...

وَنُزُولُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ أَوْ رِيحٌ تُلْقَى النَّاسَ فِي الْبَحْرِ. (۱۱)

حذیفه بن اسید می گوید: ما و گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سرگرم گفتگو بودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از موضوع مورد گفتگوی ما سؤال کرد، گفتیم: درباره قیامت سخن می گوئیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: قیامت برپا نمی شود مگر آن که ده آیه و نشانه از حوادث غیر طبیعی رخ دهد: فرورفتگی در زمین، در ناحیه مشرق، پدیدار می گردد. شکافی در ناحیه مغرب زمین نمودار می شود. در جزیره العرب نیز در زمین شکافی پدید می آید. دودی در آسمان پدیدار می گردد. دجال ظاهر می شود. جنبنده ای از زمین بیرون می آید. یاجوج و ماجوج بر مردم هجوم می آورند. خورشید از سمت مغرب طلوع می کند. آتش از ناحیه عدن نمودار می گردد. عیسی بن مریم علیهم السلام باز می گردد، یا بادی که مردم را به دریا پرت می کند.

در این روایت یکی از اشراط ده گانه، نزول حضرت عیسی علیه السلام ذکر شده که

ص: ۴۶۲

۱- صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۹. این روایت را مرحوم صدوق نیز در خصال نقل نموده، ولی نشانه دهم را ذکر نکرده است. در بحار الانوار، ج ۶؛ ص ۳۰۳ نیز به نقل از خصال، آن را روایت کرده است.

از نشانه های قیامت دانسته شده است، جابر بن عبد الله می گوید:

سمعتُ رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يقول: ينزل عيسى بن مريم فيقول أميرهم: تعال صل بنا. فيقول: لا. إن بعضكم على بعض أمراء تكرمه من الله لهذه الأمة. (١)

از نشانه های قیامت نزول حضرت عیسی علیه السلام است. در آن هنگام سالار آنان می گوید: بیا برای ما نماز بگذار تا به تو اقتدا کنیم. حضرت عیسی علیه السلام نمی پذیرد و می گوید خداوند متعال از باب گرامیداشت این امت (آخر الزمان) برخی از شما (حضرت مهدی «عج») را بر دیگران بزرگ و سالار قرار داده است.

ب) ابْنُ فَضَالٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي نَصْرِ بْنِ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَشْرٌ قَبْلَ السَّاعَةِ لَا بَيْدَ مِنْهَا السُّفْيَانِي وَالِدَجَّالُ وَالِدُّخَانُ وَالِدَّابَّةُ وَخُرُوجُ الْقَائِمِ وَطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَنَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدَنٍ تَسُوقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ. (٢)

از عامر بن وائله، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که پیامبر فرمود: ده چیز پیش از قیامت حتماً واقع می شود: خروج سفیانی، دجال، دود (آسمانی)، جنبنده، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب، نزول حضرت عیسی علیه السلام و شکافی در مشرق، و شکافی در جزیره العرب و آتشی از ناحیه عدن، مردم را به طرف محشر سوق می دهد.

ص: ۴۶۳

۱- نور الثقلین، ج ۴، ص ۶۱۱.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۹.

در این مورد، روایات زیادی وجود دارد اما چون بنای این کتاب حتی الامکان اختصار است ما از ذکر همه آن ها صرف نظر نمودیم، و به ذکر دو روایت - به عنوان «اشراط السّاعة» درباره اخلاق و رفتار مردم قبل از رستاخیز و اینکه مردم در آن زمان از برنامه های دینی فاصله می گیرند، - این قسمت را خاتمه می دهیم که ذیلاً اشاره می شود:

۱. قال صلى الله عليه و آله وسلم : إن من أشراط الساعة أن يرفع العلم ويظهر الجهل ويشرب الخمر ويفشو الزنا. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: از نشانه های قیامت برچیده شدن علم، آشکار شدن جهل، شراب خواری و زناکاری فراوان است.

۲. از مشروح ترین و جامع ترین روایاتی که نشانه های قیامت را به گونه ای گسترده بیان کرده است - که در افکار و رفتار انسان ها چگونه تحولاتی پدید می آید - روایت عبدالله بن عباس است که از رسول مکرم اسلام نقل نموده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ حَجَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَجَّةَ الْوُدَّاعِ فَأَخَذَ يَابَ الْكَعْبَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ وَكَانَ أَدْنَى النَّاسِ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ سَلَمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ الْقِيَامَةِ إِضَاعَةَ الصَّلَاةِ وَاتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ وَالْمَيْلَ مَعَ الْأَهْوَاءِ وَتَعْظِيمَ الْمَالِ وَبَيْعَ الدِّينِ بِالْأَدْنَى فَعِنْدَهَا يُذَابُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ وَجَوْفُهُ [فِي جَوْفِهِ] كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ مِمَّا يَرَى مِنَ الْمُتَكْرِفِ فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُعَيَّرَهُ.

ص: ۴۶۴

۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۷؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۸۵.

عبد الله بن عباس می گوید: ما با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در آخرین حج پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همراه بودیم. حضرت حلقه در کعبه را گرفت و رو به ما کرده، فرمود: آیا شما را از نشانه های قیامت آگاه سازم؟ سلمان که در آن هنگام از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک تر بود عرض کرد: آری ای پیامبر خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

از نشانه های قیامت ضایع سازی نماز، پیروی از خواسته های نفسانی، میل به هواپرستی، گرامی داشتن ثروتمندان، فروختن دین به دنیاست. در این هنگام است که قلب مؤمن در درونش آب می شود، چنان که نمک در آب، از این همه زشتی ها که می بیند و بر تغییر آن توانایی ندارد.

قَالَ سَلْمَانُ وَإِنَّ هَذَا لَكَايُنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَى وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ يَا سَلْمَانُ إِنَّ عِنْدَهَا أُمْرَاءَ جَوْرَةَ وَوُزَرَءَ فَسَقَهَ وَ عُرْفَاءَ ظَلَمَهُ وَ أُمْنَاءَ حَوْنَهُ.

سلمان عرض کرد: آیا چنین امری واقع می شود ای پیامبر خدا؟! فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم به دست اوست ای سلمان. در آن زمان زمامدارانی ستمگر و وزرای فاسق، کارشناسانی ستمگر و امنایی خائن بر مردم حکومت می کنند.

سلمان پرسید: آیا چنین چیزی واقع خواهد شد ای رسول خدا؟!!

فرمود: آری سوگند به آن کسی که جانم در دست

اوست ای سلمان، در آن هنگام زشتی‌ها زیبا و زیبایی‌ها زشت می‌شود. امانت به خیانت کار سپرده می‌شود و امانت‌دار خیانت می‌کند. دروغگو را تصدیق می‌کنند و راستگو را تکذیب.

سلمان پرسید: آیا چنین چیزی واقع خواهد شد ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است ای سلمان.

فَعِنْدَهَا تَكُونُ إِمَارَةُ النِّسَاءِ وَ مُشَاوَرَةُ الْإِمَامِ وَ قُعُودُ الصَّبِيَّانِ عَلَى الْمَنَابِرِ... .

آن روز حکومت به دست زنان و مشورت با بردگان خواهد بود. کودکان بر منبرها می‌نشینند.

و دروغ، ظرافت، زکات، غرامت و بیت‌المال، غنیمت شمرده می‌شود. مردم به پدر و مادر بدی می‌کنند و به دوستان نیکی و ستاره دنباله‌دار در آسمان ظاهر می‌شود. سلمان گفت: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست ای سلمان. در آن زمان زن با شوهرش شریک تجارت می‌شود. باران کم می‌بارد. صاحبان کرم، خسیس و تهی‌دستان حقیر شمرده می‌شوند. در آن هنگام بازارها به هم نزدیک می‌گردد. یکی می‌گوید: چیزی نفروختم، دیگری می‌گوید: سودی نبردم و همه زبان به شکایت و مذمت پروردگار می‌گشایند.

سلمان گفت: آیا این امر واقع خواهد شد ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست ای سلمان. در آن زمان اقوامی به حکومت می‌رسند که اگر مردم سخن بگویند آنان را می‌کشند و اگر سکوت کنند همه چیزشان را مباح می‌شمرند. اموال آنان را غارت می‌کنند. احترامشان را پایمال می‌سازند. خون‌هایشان را می‌ریزند. دل‌ها را پر از عداوت و وحشت می‌کنند و همه مردم را ترسان و مرعوب می‌بینی.

سلمان گفت: آیا این امر واقع می‌شود ای پیامبر خدا؟! فرمود: آری

قسم به آن کسی که جانم در دست اوست ای سلمان. در آن هنگام چیزی از مشرق و چیزی از مغرب می آورند و امت من رنگ به رنگ (متلون) می گردند. در آن روز وای بر ضعیفان امت از آنان و وای بر آنان از عذاب الاهی. نه بر صغیر ترحم می کنند و نه به کبیر احترام می گذارند و نه گنه کاری را می بخشند. بدن هایشان همچون آدمیان است، ولی دل‌هایشان دل‌های شیاطین.

سلمان گفت: آیا این چنین خواهد شد ای رسول خدا؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست اوست ای سلمان. در آن زمان مردان به مردان قناعت می کنند و زنان به زنان و بر سر پسران به رقابت برمی خیزند، آن سان که برای دختران در خانواده هایشان. مردان خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان می کنند. زنان بر زین سوار می شوند. لعنت خدا بر آنان باد.

سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری قسم به کسی که جانم در دست اوست».

يَا سَلْمَانَ إِنَّ عِنْدَهَا تُرْخَرَفُ الْمَسَاجِدُ كَمَا تُرْخَرَفُ الْبَيْعُ وَالْكَنَائِسُ وَيُحَلَّى الْمَصَاحِفُ وَتَطُولُ الْمَنَارَاتُ وَتَكْثُرُ الصُّفُوفُ بِقُلُوبٍ مُتَبَاغِضَةٍ وَ أَلْسِنٍ مُخْتَلِفَةٍ.

ای سلمان. در آن زمان به تزئین مساجد می پردازند؛ چنان که یهود و نصارا معابد را تزئین می کنند. قرآن‌ها را می آریند. مناره‌های مساجد طولانی و صفوف نمازگزاران فراوان، اما دل‌ها دشمن یکدیگر و زبان‌ها مختلف است.

سلمان گفت: آیا این امر واقع می شود ای پیامبر خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان. در آن هنگام پسران امت و مردان آنان با طلا زینت می کنند و لباس‌های ابریشمین و دیباج می پوشند و از پوست‌های پلنگ برای خود لباس تهیه می کنند.

سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع شدنی است ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم در قبضه قدرت اوست ای سلمان. در آن هنگام ربا آشکار می گردد. معاملات با غیبت و رشوه انجام می پذیرد و دین را فرو می نهند و دنیا را بالا می برند.

سلمان گفت: آیا این امر شدنی است یا رسول الله؟! فرمود: آری

سوگند به کسی که جانم به دست اوست. ای سلمان. در آن هنگام طلاق فزونی می گیرد و حدی برای خدا اجرا نمی شود، اما با این حال به خدا زیان نمی رسانند.

سلمان گفت: آیا این چنین خواهد شد ای پیامبر خدا؟! فرمود: آری سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، در آن هنگام زنان خواننده و آلات لهو و نوازندگی آشکار می شود و اشرار امتم به دنبال آن می روند.

سلمان گفت: آیا این چنین می شود ای پیامبر خدا؟! فرمود: آری سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست».

يَا سَلْمَانَ وَعِنْدَهَا تَحِيُّجُ أَغْيَاءِ أُمَّتِي لِلنُّزْهِهِ وَتَحِيُّجُ أَوْسَاطِهَا لِلتَّجَارَةِ وَتَحِيُّجُ فُقَرَاؤُهُمْ لِلرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ فَعِنْدَهَا يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَيَتَّخِذُونَهُ مَزَامِيرَ وَيَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَيَكْتُمُونَ أَوْلَادَ الزَّانَا وَيَتَغَنَّوْنَ بِالْقُرْآنِ وَيَتَهَافَتُونَ بِالْأَلْبَانِ.

ص: ۴۶۸

ای سلمان. در آن هنگام ثروتمندان اتمم برای تفریح به حج می روند و طبقه متوسط برای تجارت و فقرای آنان برای ریا و تظاهر. در آن زمان گروه هایی پیدا می شوند که قرآن را برای غیرخدا فرا می گیرند و با آن همچون آلات لهو رفتار می کنند و اقوامی بر سر کار می آیند که برای غیر خدا علم دین را فرا می گیرند. فرزندان نامشروع فراوان می شود. قرآن را به صورت غنا می خوانند و برای دنیا بر یکدیگر سبقت می گیرند.

سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای پیامبر خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست اوست ای سلمان. این در زمانی است که پرده های حرمت دریده می شود، بدان بر نیکان مسلط، دروغ زیاد، لجاجت آشکار، فقر فزونی یافته و مردم با انواع لباس ها با یکدیگر فخر می فروشند. باران های بی موقع می بارد. قمار و آلات موسیقی را جالب می شمرند و امر به معروف و نهی از منکر را زشت می دانند. مؤمن در آن زمان از همه امت خوارتر است. قاریان قرآن و عبادت کنندگان پیوسته به یکدیگر بدگویی می کنند، پس آنان را در ملکوت آسمان ها افرادی پلید و آلوده می خوانند. سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!

فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم به دست اوست ای سلمان. در آن زمان ثروتمند رحمی به فقیر نمی کند، تا آن جا که نیازمندی در میان جمعیت برمی خیزد و اظهار نیاز می کند و هیچ کس چیزی در دست او نمی نهد.

سلمان گفت: آیا این امر شدنی است ای رسول خدا؟! فرمود: آری

سوگند به کسی که جانم به دست اوست ای سلمان. در آن هنگام «روبیضه» سخن می گوید. سلمان عرض کرد: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا «روبیضه» چیست؟ فرمود: کسی درباره محروم سخن می گوید که هرگز سخن نمی گفت.

در این هنگام طولی نمی کشد که فریادی از زمین بر می خیزد، آن چنان که هر گروهی می پندارد این فریاد در منطقه اوست. باز مدتی که خدا می خواهد به همان حال می مانند سپس در این مدت زمین را می شکافند و زمین پاره های دل خود را بیرون می افکنند و منظورم طلا و نقره ای به درد نمی خورد. این است معنای سخن پروردگار: (فقد جاء أشراتها).^(۱)

قسمت دوم: رخدادهای هنگام وقوع قیامت

یک نوع حوادث و تحولات در سراسر نظام کائنات رخ می دهد که بلافاصله سبب به هم خوردن نظام آفرینش می گردد. این نوع علائم را می توان (مشاهد الساعه) نامید؛ یعنی حوادثی که وقوع آن ها خبر قطعی از پایان یافتن عمر دنیا و وقوع قیامت می دهد. از آغاز این نشانه ها مشخص می شود که عمر جهان دیگر سپری می گردد و حیات دنیوی آن ها پایان خواهد یافت.

این نشانه ها عبارت است از دگرگونی های کیهانی همانند حوادث مهم آسمان، زمین، دریاها، کوه ها، خورشید و ستارگان و در یک کلمه می توان گفت: نظام کنونی موجود فروریخته و قیامت موعود برپا می گردد و زندگی نوینی

ص: ۴۷۰

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۵؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۰۵.

از آفرینش شروع می شود، زیرا این پایان حقیقی حیات نیست بلکه خود نویدبخش حیات نوین و جاودان می باشد. همان حیاتی که قرآن آن را قیامت و رستاخیز می نامد. البتّه عقل و خرد نیز چنین حکم می کند که نظام نوین زندگی در نظام متغیر و فرسوده پیشین ممکن نیست بلکه باید این طرح نو، در جهان نو؛ با قوانین جدید و ثابت پیاده شود.

طبعاً چنین حادثه ای شگفت و شکننده خواهد بود. اکنون به قسمتی از آیاتی که در این زمینه وارد شده است توجه کنید؛

{إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ}. (۱)

در آن زمان خورشید و ستارگان در هم پیچیده و تیره.

{وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ}.

در آن زمان کوه ها به حرکت درآیند.

{وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ}. (۲)

ماه و خورشید با خارج شدن از مدار به هم می پیوندند.

{إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا}. (۳)

زلزله عظیمی کره زمین را چنان می لرزاند که همه چیز در هم کوبیده می شود.

ص: ۴۷۱

۱- تکویر ۱/ - ۳.

۲- قیامت ۹/.

۳- زلزله ۱/.

و این زلزله اشاره به نوع خاصی از زلزله دارد که دیگر هیچ چیزی به حال خودش باقی نمی ماند.

{وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا}.

آنچه زمین در درون خود دارد بیرون خواهد ریخت.

«أثقال» جمع «ثقل» با دو فتحه است. یعنی متاع و اثاث البیت، و حاصل آن که آنچه در شکم زمین که خارج از ماهیت آن است، آن ها را بیرون می ریزد؛ ظاهراً مقصود آیه انسان ها هستند که از درون زمین بیرون می آیند.

{لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا}. (۱)

تمام پستی و بلندی های زمین یکسان و صاف می شود.

{وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ}. (۲)

دریاها شکافته و جاری می شود.

{وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ}. (۳)

و آب های موج به شعله های آتش تبدیل می گردد.

{وَوُحِّمَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً}. (۴)

زمین و کوه ها از جا برداشته و یکباره در هم کوبیده و متلاشی می گردند.

ص: ۴۷۲

۱- طه/۱۰۷.

۲- انفطار/۳.

۳- تکویر/۶.

۴- حاقه/۱۴.

{وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ}. (۱)

و همچون پنبه زده شده در هم می ریزند.

عَلَّتْ از هم پاشیدگی کوه ها شاید زلزله ای باشد که در آستانه قیامت رخ می دهد.

{يَوْمَ تَزْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا}. (۲)

روزی که زمین و کوه ها به لرزه آید و کوه ها به صورت تلی از شن درآید.

{وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا}. (۳)

و چون گرد و غبار در فضا پراکنده می گردند.

{فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ}. (۴)

آسمان شکافته و همچون روغن مذاب، گلگون گردد.

{يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ}. (۵)

و آسمان هم چون فلز گداخته می شود.

{يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ}. (۶)

روزی که آسمان را همچون طومار در هم می پیچیم.

ص: ۴۷۳

۱- معارج/۹.

۲- مزمل/۱۴.

۳- واقعه/۶۵.

۴- رحمان/۳۷.

۵- معارج/۸.

۶- انبیاء/۱۰۴.

{فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ}. (۱)

پس منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد.

{وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَشَرَتْ}. (۲)

آن زمان که ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند.

{فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ}. (۳)

آن زمان که ستارگان، محو و تاریک گردند.

{يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ}. (۴)

روزی که این زمین به زمین دیگر و آسمان ها به آسمانی دیگر تبدیل شود.

{الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ}. (۵)

کوبنده، چیست کوبنده؟ و تو چه دانی که کوبنده چیست؟ روزی که مردم چون پروانه[های] پراکنده گردند، و کوه ها مانند پشم زده شده رنگین شود.

در این آیه اشاره به وضع انسان های سرگردان شده است که در نخستین ضربه ها به قدری وحشت زده به هیجان می آیند که همچون پروانگانی که پی در

ص: ۴۷۴

۱- دخان/۱۰.

۲- انفطار/۲.

۳- مرسلات / ۸.

۴- ابراهیم / ۴۸.

۵- قارعه / ۱ - ۵

پی به شعله های شمع ها می کوبند تا بسوزند و نابود شوند، خود را به هر طرف می زنند! گرچه داستان نویسان و قصه گوینان معروف و مشهور درباره ی پروانه و شمع در اذهان مردم داستان ها و تشبیهات عجیب و غریب تعریف و تحریر نموده اند، همچنین شاعران خوش سلیقه شعرهای متنوع

سروده و ترسیم کرده اند بر اینکه پروانه ی عاشق همیشه قربانی راه عشق که به معشوق بی رحم و سنگدلی همچون شمع دارد می شود، می سوزد. و حال آنکه پروانه هرگز قربانی راه عشق به شمع نمی شود بلکه قربانی راه فراموشکاری خویش است زیرا پروانه حافظه اش به قدری ضعیف است که با نزدیک شدن به شعله ی شمع و احساس سوزش گرماً فوراً به عقب بر می گردد، اما با گذشت یک لحظه، فراموشی به او دست می دهد، مجدداً به سوی شعله ی شمع بر می گردد، این کار را آنقدر تکرار می کند تا جان خود را از دست بدهد.

و شاید تشبیه مردم در آیات مذکور به پروانه های پراکنده به هنگام ظهور نخستین نشانه های وحشتناک رستاخیز برای نشان دادن عظمت حادثه است که افکار و عقل ها را از کار می اندازد و هوش و حافظه را به کلی از بین می برد؛ جمعیت گاه به آنطرف و گاه به این طرف همانند مستان در حرکتند.

این بود قسمتی از نشانه های جهان دیگر در آیات.

امیرمؤمنان علیه السلام که سخنش آثار علم الاهی، و بوی عطر سخن پیامبر را به همراه دارد.

در نهج البلاغه به برخی از نشانه های قیامت اشاره نموده و می فرماید:

تَدْكُ الشُّمُّ الشَّوَامِخُ وَالصُّمُّ الرِّوَاخُ فَيَصِيرُ صَلْدُهَا سَرَابًا رَقْرَقًا

ص: ۴۷۵

وَمَعَهَا قَاعًا سَمَلَقًا فَلَا شَفِيعَ يَشْفَعُ وَلَا حَمِيمٌ يَنْفَعُ وَلَا مَعْدِرَةٌ تَدْفَعُ. (۱)

کوه های محکم و سر به فلک کشیده فرو می ریزند و قسمت های سخت آن نرم، چون سرابی می ماند. کوهستان ها با زمین هم سطح می گردد چنان که نه پستی و نه بلندی موجود است. در آن روز نه شفيعی شفاعت کند، و نه خویشاوندی حمایت نماید، و نه پوزشی پذیرفته گردد.

امّا از چگونگی آینده جهان با محاسبات علمی چندان نمی توان خبر داد. منبع این دگرگونی، قرآن و روایات ائمه معصومین علیه السلام است که به گوشه‌هایی از آن اشاره شد، امّا این که چگونه رخ خواهد داد، روشن نیست. تنها چیزی که از این شرایط می توان به دست آورد، این است که در چنین شرایطی وحشت و هراس همه را فرا می گیرد، جز کسانی که قلبی مالمال از ایمان و محبت به خداوند دارند. در این هنگام شیپور مرگ همگان دمیده می شود و همه جز آن‌هایی را که خداوند بخواهد می میرند. (۲)

مطلب پنجم: اثبات معاد

در همه ی افراد بشر، از طریق فطرت میل به بقا و ادامه زندگی کاملاً به روشنی مشهود و محسوس است و هیچ انسانی از زندگی و ادامه آن نمی‌گریزد. به عکس از هر گونه زوال و نابودی رنج می‌برد و از آن می‌گریزد و حتی آنانی که دست به انتحار و خودکشی می‌زنند،

میل به بقای زندگی دارند و چون زندگی

ص: ۴۷۶

۱- خطبه ۱۹۵، ص ۳۰۹.

۲- زمر/۶۸.

کنونی را رنج آور و درد خیز می‌انگارند، انتحار می‌کنند تا خود را از رنج برهانند و به یک زندگی مطمئن و دائمی برسند. چنین میل مشهود فطری، نشانه‌ی زندگی پس از مرگ است که معروف به «برهان حبّ زندگی ابدی» می‌باشد. بنابراین یک زندگی دائم و حیات مصون از مرگ، در عالم وجود دارد که شوق به زندگی دائمی در نهاد هر انسانی نهفته است. همانند تشنگی که در همه موجودات نباتی و حیوانی و انسانی وجود دارد، این خود دلیل بر وجود یک چیزی است که رفع آن تشنگی کند. اگر چنین امر فطری و اشتیاق به حیات جاودان و ابدی در جهان آفرینش نمی‌بود، از سوی خداوند حکیم این اشتیاق نهفته که در درون هر انسانی وجود دارد لغو، بیهوده و بی‌هدف می‌بود؛ و حال آنکه خداوند، حکیم علی‌الاطلاق و خالی از نقص است و هیچ کاری از کارهای او بدون حکمت و غایت عقلایی نیست. بنابراین مجموعه نظام آفرینش و از جمله

علاقه انسان به حیات ابدی، دلیل بر وجود آن حیات و هدف نهایی خواهد بود؛ آن هدف نهایی، جز ذات مقدس حق و وصول به کمال مطلق و مشاهده جمال ربوبی نمی‌تواند باشد و در حدیث قدسی می‌خوانیم:

یا بن آدم! خلقت الاشیاء لأجلک و خلقتک لأجلی. (۱)

ای فرزند آدم! همه چیز را برای تو خلق کردم و تو را برای خودم.

خداوند عالم همانگونه که مبدء المبادی است، غایه الغایات نظام وجود نیز می‌باشد. در قرآن کریم می‌خوانیم: {إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ} (۲) و {إِنَّ إِلَی رَبِّكَ

ص: ۴۷۷

۱- شرح الأسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، ج ۱، ص ۱۳۹؛ علم الیقین، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۶۸.

۲- بقره/ ۱۵۶.

الرُّجْعَىٰ} (۱)؛ «به طور یقین بازگشت به سوی پروردگارت خواهد بود». و {يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ} (۲)؛ ای انسان! تو با مشقت رهسپار به سوی پروردگار خویش می باشی و ملاقات کننده او خواهی بود. به هر حال، خداوند عالم می فرماید: {كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ} (۳)؛ «هر نفسی شربت مرگ را خواهد چشید». زندگی جاوید و حیات مصون از مردن در دنیا ممکن نیست. البته داستان معروف و مشهور «اکسیر جوانی» و «آب حیات» را شنیده اید، که بشر برای آن ها افسانه ها به هم بافته و آرزوها در دل پرورانده است. این همه داستان پردازی و گفتگو حکایت از یک چیز می کند و آن مسأله عشق و علاقه به ادامه حیات و فرار از پایان زندگی است. حال آن که همه می دانند، نه اکسیر جوانی وجود دارد و نه آب حیات از آسمان می بارد و نه از زمین می جوشد. (۴)

و به حکم قرآن کریم که می فرماید:

{وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مَّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ} (۵)

و ما به هیچ کس پیش از تو عمر ابد ندادیم (تا به تو دهیم) آیا اگر تو بمیری آنان ابدًا به دنیا زنده مانند؟!

آیه مبارکه صراحت دارد که هیچ فردی در این عالم برای همیشه نمی ماند و

ص: ۴۷۸

۱- علق / ۸

۲- انشقاق / ۶

۳- آل عمران / ۱۸۵

۴- اگر در جایی اسم از آب حیات برده شده، قطعاً زندگی جاوید در دنیا نیست. ممکن است کنایه از ایمان و معرفت باشد که مؤمن عارف از آن بهره مند می گردد.

۵- انبیاء / ۳۴

بر این اساس، باید عالمی وجود داشته باشد که سراسر آن حیات بوده و از گزند مرگ مصون باشد و آن عالم، همان قیامت است که خداوند حکیم می فرماید:

{إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ} (۱)

و بی تردید سرای آخرت، همان زندگی [واقعی و ابدی] است.

برخی از محققین و مفسرین بزرگ جهان اسلام

در رابطه با دلایل عقلی در اثبات معاد مطالب مفیدی تحت عنوان «برهان حکمت» آورده اند: اگر زندگی این جهان را بدون جهان دیگر در نظر بگیریم پوچ و بی معنی خواهد بود، درست به این می ماند که زندگی دوران جنینی را بدون زندگی این دنیا فرض کنیم.

اگر قانون خلقت این بود که تمام جنین ها در لحظه تولد خفه می شدند و می مردند چقدر دوران جنینی بی مفهوم جلوه می کرد؟ همچنین اگر زندگی این جهان بریده از جهان دیگر تصور شود این سردرگمی وجود خواهد داشت. (۲) و در رابطه با همین معنا تحت عنوان «برهان عدالت»، «برهان رحمت» و «برهان هدف» مطالب قابل توجه و ارزنده ای ذکر نموده اند که این خود به شرحی مفصل نیاز دارد و از گنجایش این نوشتار خارج است.

از این جهت می توان گفت مرگ پایان زندگی نیست، بلکه خارج شدن از یک محدوده ی تنگ، به جهانی وسیع و گسترده است که حیات شان را به طریق دیگر ادامه می دهند، از نگاه تعالیم دینی و شرایع آسمانی این تجدید حیات از

ص: ۴۷۹

۱- عنکبوت/ ۶۴.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۴۸۰.

اهمیت والایی برخوردار است. اصولاً شریعت الاهی، بدون اصل معاد، نمی تواند دین الاهی باشد و هر نوع ادعای شریعت که در آن معاد وجود نداشته باشد و یا به شکل کم رنگ در آن مطرح شود، این خود، نشانه‌ی جعل و یا تحریف در آن شریعت خواهد بود.

لازم به یادآوری است این بحث به خاطر پیچیدگی ای که دارد، از چنان اهمیتی برخوردار است که باید بحث مفصل کلامی و فلسفی صورت گیرد و مقدماتی تدوین شود. سپس نتیجه بحث بدست آید؛ ولی بنای این نوشته بر اختصار است و از عهده ی این کتاب خارج خواهد بود. اما از آن جایی که معروف است: «ما لا یدرک کله، لا یترک کله» نتیجه ی بحث را به طور فشرده و خلاصه با استناد به آیات

قرآن کریم و روایات حضرات معصومین علیه السلام می آوریم.

ص: ۴۸۰

چنانچه قبلاً گفته شد، بحث معاد به طور کلی مربوط به اصول عقاید می باشد و از پیچیدگی و اهمیت فوق العاده ای برخوردار است؛ خصوصاً مسأله معاد جسمانی که همیشه مسأله دشواری بوده است. حتی فیلسوفان مشائی قادر به حلّ مسأله نبوده. فلاسفه اشراق با تأسیس مکتب اشراق سهروردی پیش رفت هایی در این مسأله داشتند و گام هایی در این مسیر برداشتند و هم چنین حکمت متعالیه صدر المتألهین با نظریه خود یعنی «حرکت جوهری» و با استفاده از مبنای اصالت الوجود، گام مهمی در این باره برداشته که امروزه طرفدارانی داشته و دارد. حدّ اقل ملاصدرا توانست امکان نوعی معاد جسمانی را

در چارچوب کلی در نظریه خود فراهم سازد. اما هنوز می بینیم که بر این نظریه ملاحظاتی وجود دارد که در این فصل به طور خلاصه اشاره خواهد شد. به نظر می رسد منشأ تمام این اختلافات و نظرات گوناگون، همان اختلافاتی است که در کیفیت و حقیقت نفس و روح وجود دارد که هر کس بر مبنای خویش روح را تعریف و تبیین نموده است.

به هر حال می بینیم در بحث معاد و چگونگی تحقق آن، اقوال مختلفی به

وجود آمده است، که در این موضوع به طور کلی می توان گفت سه نظریه وجود دارد: یک. نظریه توقّف (اگر توقّف را قول بدانیم)؛ دوّم. نظریه منکرین معاد؛ و سوّم. نظریه قائلین به معاد.

امّا نظریه اوّل که از جالینوس و پیروان او ذکر شده است. جالینوس با علم و آگاهی کامل از اصطلاحات و مسائل فلسفی و اطلاع از مفهوم جوهر و عرض، در عین حال در اصل جوهریّت روح و نفس شک و تردید کرده، از همین جهت در امر معاد توقّف نموده است.

ملاصدرا در این رابطه می گوید:

والمنقول من جالینوس فی أمر المعاد هو التّوقّف، بناء علی تردّد فی أمر النّفس، أنّها هل هی المزاج فیفنی بالموت فلا یعاد، أم هی جوهر مجرّده باق بعد الموت لیكون لها المعاد. (۱)

و آنچه از جالینوس درباره معاد نقل شده این است که او در این مورد دچار تردید شده و تردید او در این مورد ناشی از تردید او درباره نفس است؛ که آیا نفس صورت جسمانی و مولود از مزاج است، تا با فساد مزاج و بدن، نفس فاسد و نابود گردد و معادی وجود نداشته باشد و یا نفس، جوهری است مجرد و روحانی که بعد از مرگ باقی بماند تا برای آن معاد وجود داشته باشد.

اما نظریه دوّم به دو دسته تقسیم می شود:

دسته اوّل: که همان طبیعیون و دهریون هستند، می گویند که انسان جز همان

ص: ۴۸۲

۱- المبداء و المعاد، ص ۳۷۴؛ الشواهد الربوبیه، المشهد الرابع و الاشراف الرابع، ص ۳۴۸.

هیكل طبیعی و اجزاء و اعضایی که دارد چیز دیگری نیست و عبارت از پوست، گوشت، استخوان، رگ، خون، مخ، دل، کبد، کلیه و امعاء و احشاء و پیه و اعضاء و اجزاء دیگر که از سنخ موجود طبیعی است، می باشد. بعد می گویند این مجموعه وقتی که پوسید و از بین رفت همه چیز تمام می شود، چون انسان بیش از اجسام طبیعی نیست تا چیزی باقی بماند. لذا این ها از منکرین معاد بوده و اصلاً نامی از روح را نمی آورند به غیر از آنچه که در تشریح دیده می شود به چیز دیگری اعتقاد ندارد.

دسته دوّم: جماعت دیگری از مادّیون هستند که نامی از روح می برند، اما مرادشان از روح همان روحی است که در حقیقت بخار خون است که به غیر از آن و اعضا و جوارح به چیز دیگری قایل نمی باشند(۱)؛ این طایفه نیز منکر معاد می باشند چون روح را بیشتر از بخاری که از خون متصاعد می شود نمی دانند و تا خون سرد شد، این هم سرد شده، و مثل انحلال اجزاء، گوشت و پوست و... منحل می شود و بلکه به مجرد سرد شدن خون، این بخار خیلی زودتر منحل شده و از بین می رود.

ملاصدرا در کتاب «الشّواهد الربوبیه» می گوید:

و هؤلاء أرذل النَّاس رأياً و أدونهم منزلةً. (۲)

آنان از نظر ما رذل ترین مردم در رأی و عقیده اند و پست ترین مردم از حیث مقام و منزلت هستند.

ص: ۴۸۳

۱- نقد المحصل ص ۳۷۹ و اسفار ج ۳ ص ۵۲۱.

۲- الشّواهد الربوبیه، ص ۳۴۸.

البته ما نیز در این رابطه در بحث «منکران ارتباط با ارواح» به طور خلاصه سخن گفته ایم.

اما نظریه قائلین به معاد؛ در این زمینه بین فلاسفه و متکلمان و اهل حدیث سه نظریه وجود دارد که ذیلاً بیان می شود: (۱)

مطلب اول: معاد فقط جسمانی

بیشتر فقها و حدیث نگاران در دوره پیشین قائل به معاد جسمانی بودند و معاد روحانی را انکار می کردند می گفتند روح دارای واقعیت مادی است یعنی روح و نفس انسان را جسمی لطیف که مانند آتش در ذغال و یا روغن در کنجد و آب در برگ های گل و گلاب در گل و... در بدن جریان دارد، تشکیل می دهد (۲) و این جسم فقط مدرک جزئیات و لذایذ و آلام حسیه و خیالیه و قصور و حور و زقوم و آتش است، در نتیجه با نابودی بدن پس از مرگ، روح نیز نابود گردیده و چیزی به عنوان واقعیت انسان باقی نمی ماند تا در عالم

دیگر برانگیخته شود.

البته قائلین به این نظریه که معاد را جسمانی می دانند؛ نه جسمانی به معنای جماد، بلکه جسمانی که در دنیا به همان حال زندگی می کرد که دارای حس و حرکت و ادراک است و روح را از آثار خواص بدن می داند که بعد از برگشت اجزای متلاشی شده بدن، آن آثار بر می گردد.

ص: ۴۸۴

-
- ۱- البته مقصود نظریه کسانی است که معتقد به خدا و وحی می باشند نه آرای کسانی که به طور کلی خدا را انکار می کنند.
 - ۲- «انها أجزاء جسمانیه ساریه فی هذا الهیکل سریان النار فی الفحم، والدهن فی السمسم، وماء الورد فی الورد..»؛ شرح المقاصد، تفتازانی، ج ۲، ص ۲۱۱.

فلاسفه پیشین و پیروان حکمت مشاء، قائل به معاد روحانی و عقلی بودند و تصوّر می کردند که روح منحصر به درک کلیات وجودی، هم چون مشاهده جمال حق تعالی و اسماء و صفات او و ملائکه است؛ و این نفس و روح توان درک جزئیات چون حور و زقوم و امثال آن ها را ندارد. از این رو بدن پس از مرگ و قطع علاقه روح از آن نابود می گردد و چیزی از صورت و اعراض آن باقی نمی ماند، تا بار دیگر در قیامت برگردد، این گروه معتقد بودند همان طور که جوجه برای مدّتی نیاز دارد که در درون پوست تخم مرغ زندگی کند، و هنگامی که دوران تکاملی خود را در آن طی کرد و از آن جدا شد، دیگر هرگز این جوجه به آن پوست باز نمی گردد و تعلق روح انسان به بدن در این عالم به جهت تحصیل کمالات است نه اینکه این تعلق مقتضای ذات او باشد.

امّا خود نفس واقعی مجرّد از ماده است، که نابودی و فنا ندارد بنابراین نفس پس از مرگ و قطع علاقه آن از بدن به عالم مجرّدات صعود و سفر کرده و تنها مدرک کلیات یعنی حقایق هستی غیر محسوس خواهد بود و در عالم دیگر بدون بدن مادی باز می گردد.

برای توضیح بیشتر، اشاره ای اجمالی به برخی ویژگی های موجود مادی و مجرّد می کنیم. اصطلاح (مجرّد) در مباحث فلسفی و کلامی در مقابل (مادی) به کار می رود. از این رو می توان مجرّد را غیر مادی هم نامید.

شیء مادی، شیء است که جرم و حجم و وزن دارد و نیاز به مکان دارد و همچنین، شیء مادی قابلیت انقسام خارجی دارد، یعنی همواره امکان تجزیه ی آن

به دو یا چند جزء هست. افزون بر این، می توان شیء مادی را ولو با استفاده از ابزار با حواس ظاهری ادراک کرد و آن را مورد اشاره ی حسی قرار داد. شیء مادی، همواره در معرض تغییر و تحوّل قرار دارد. در مقابل، شیء مجرد، شیئی است که خواص اشياء مادی در آن راه ندارد و از اوصاف مذکور خالی است.

مطلب سوم: معاد جسمانی و هم روحانی

اشاره

عمده ی بزرگان حکما و مشایخ عرفا و برخی از متکلمین و محدّثین و علمای امامیه، قائل به معاد جسمانی و روحانی هستند و این نظریه را پذیرفته اند.

البته قائلین به این نظریه در مورد چگونگی معاد جسمانی به دو دسته تقسیم شده اند: برخی از فلاسفه از جمله صدر المتألّهین شیرازی معتقد است که معاد همان

بازگشت روح با جسم مثالی اخروی است و نه با جسم مادی دنیوی. ملّا صدرا در مباحث نفس می گوید(۱):

انسان دارای سه بدن است که در طول یکدیگر قرار گرفته اند. نه اینکه سه بدن مجزّا و جدا در عرض یکدیگر وجود داشته باشند!

۱. بدن عنصری و دنیوی، همین بدنی است که مشاهده می کنیم و از اعضاء و اجزای مادی تشکیل شده است که به واسطه مرگ، تعلق روح از آن قطع می شود و آن بدن فرسوده و متلاشی می گردد. در طبیعت، نفس محصول عالی بدن و متعلق به آن و در فاعلیت وابسته به آن می باشد.

۲. بدن مثالی برزخی، که دارای تجرّد ناقص و متوسط است. یعنی احکام

ص: ۴۸۶

۱- از آغاز تا انجام، مرحوم آیت الله منتظری، ص ۳۱۷ - ۳۱۹؛ اقتباس از اسفار، ج ۹، ص ۱۷۱ - ۱۷۴.

ماده را دارا است ولی از سنخ عالم ماده نیست و این همان بدنی است که در عالم خواب تجلی پیدا می کند و انسان در عالم خواب با آن گردش می کند، لذت و غم و اندوه را نیز احساس می کند. این بدن مثالی معلول نفس و جلوه ی آن در قوس صعود است. چون ماده ندارد به وسیله مرگ نابود نمی شود و پس از مرگ در عالم برزخ و قبر نیز وجود دارد و سؤال منکر و نکیر در عالم قبر نیز با این بدن است که در بخش برزخ، تفصیلاً ذکر شد. البته تجلی عالم برزخ از خواب بیشتر و قوی تر است. زیرا علاقه نفس و روح از بدن مادی به طور کلی قطع شده است ولی در خواب علاقه باقی است.

بالاخره، روح هیچ وقت بدون بدن نخواهد بود و تشخیص و هویت انسان در هر حال باقی است. هر چند بدن متغیر و متحول گردد.

۳. بدن مثالی اخروی، که آن مانند بدن مثالی برزخی است ولی قوی تر و لطیف تر و برتر است؛ یعنی محدوده آن وسیع تر و قوی تر از بدن برزخی است و این بدن نیز جلوه نفس می باشد.

بنابراین معاد می تواند علاوه بر روحانی بودن، جسمانی نیز باشد منتها جسم مثالی و درک جزئیات به وسیله قوای بدن مثالی اخروی که تکامل یافته ی همان بدن برزخی است تحقق می پذیرد و تشخیص و هویت انسانی به روح و نفس اوست؛ هر چند بدن او متحول و متغیر باشد. بدن او همان است که فعلاً تحت تدبیر روح او می باشد. مادی یا مثالی، نفس موجود با بدن مثالی نیز همان انسان موجود با بدن مادی دنیوی محسوب می شود. به گونه ای که هر کس او را می شناخته، می گوید: این همان شخص است.

لازم به ذکر است اگر مقصود از معاد جسمانی بازگشت با بدن مثالی اخروی باشد، طبعاً شبهاتی که بر معاد جسمانی مادی وارد کرده اند، وارد نخواهد بود.

دسته دوم: این گروه، نفس را جوهری مجرد از ماده می دانند و می گویند: نفس گرچه به سبب مرگ از بدن جدا می شود و بدن مادی، متلاشی و پوسیده می گردد ولی در معاد و قیامت، همین انسان که مرگ از نفس و بدن است به قدرت خداوند دوباره زنده می شود و در حیات نوینی به زندگی دائمی خود ادامه می دهد، منتها در سطحی بالاتر و جهانی وسیع تر و حیاتی عالی تر. ممکن است همین نظریه حق و صواب باشد؛ که قطعاً چنین است زیرا این عقیده‌ای است که از متون آیات قرآن مجید که معتمدترین مدرک و موثق ترین دلیل برای اثبات هر مطلبی می باشد، گرفته شده است. این آیات از وجود لذت ها و عذاب های جسمانی و روحانی اخروی حکایت دارند که بعداً ذکر خواهیم نمود.

معیار و ملاک جسمانی و روحانی بودن معاد

قبل از این که نظریات را بررسی کنیم، باید توجه به معیار و ملاک جسمانی و یا روحانی داشته باشیم، تا وضعیت معاد جسمانی و روحانی مشخص شود. در این مورد دو معیار و ملاک وجود دارد که باید تبیین گردد:

الف) واقعیت انسان

ب) انواع پاداش ها و کیفرها

اما در قسمت اول، متفکرین با حفظ ظواهر قرآن، معتقدند که برای انسان و حقیقت آن غیر از این هیكل ظاهری و حس و حرکتی که در او دیده می شود، یک حرکت و حس دیگری به نام نفس مجرد و روحی جدا از ماده ظاهری

ص: ۴۸۸

وجود دارد که نسبت به این بدن تعلق دارد و تدبیر این بدن در اختیار او است و بعد از مرگ این تعلق و تدبیر از بین می رود. امّا در قسمت دوّم، (پاداش و کیفرها) که انسان در روز قیامت پس از ورود به بهشت و دوزخ، دو نوع پاداش و کیفر را مشاهده می کند، یک نوع پاداش و کیفر مربوط به جنبه جسمانی است تا بدن وجود نداشته باشد پاداش و کیفر تحقق نمی پذیرد. مثل کامیابی از طریق میوه های لذیذ بهشت و لذایذ حور و غلمان یا مناظر زیبای آن که همگی نوعی لذت جسمانی است و هم چنین است ورود به دوزخ و عذاب و سوختن در آن که نیاز به جسم و بدن دارد. نوع دوّم پاداش و کیفر در روز رستاخیز به

گونه ای است که علاوه بر لذت ها و آلام جسمی، یک سلسله پاداش ها و کیفرها، لذات و آلام روحی و عقلی نیز وجود دارد که نفس مجرد در ادراک آن ها هرگز به بدن مادی و قوای حسی آن نیاز ندارد، چون جسم مادی توان درک این گونه لذایذ و آلام را ندارد.

مطلب چهارم: بررسی و نقد اقوال بر اساس معیارها

اشاره

اکنون که با ملاک های معاد جسمانی و روحانی آشنا شدیم، لازم است هر چهار نظر را درباره کیفیت و چگونگی معاد بر اساس هر دو ملاک مورد بررسی قرار دهیم؛

نظریه اوّل:

که معاد جسمانی است؛ آن چه در این مورد می توان گفت این است که اگر جسم را منسلخ و جدا از روح می گوید، در این صورت بدن انسان، یک جسم جمادی بیش نیست که فاقد هر نوع ادراک و شعور است و در نتیجه مسئله کیفر

و پاداش و لذت و الم اصلاً وجود ندارد، زیرا جسم به معنای جماد، کامیابی لذایذ و عذاب و دوزخ در آن راه ندارد و معنی معقول نخواهد داشت.

اگر گفته شود مراد از معاد جسمانی، بدن مادی دنیوی با همان حس و حرکت و ادراک است نه جسمی مشابه جماد، در این صورت جواب این است که این بدن مادی بدون روح مجرد فقط مدرک جزئیات مانند لذایذ و آلام حسّیه و خیالیه و حور و قصور و آتش دوزخ و... است و از ادراکات کلیه همانند مشاهده جمال حق تعالی و اسماء و صفات او و ملائکه و... اصلاً نباید وجود داشته باشد که این طور نیست، بلکه در قیامت این ادراکات به مراتب قوی تر و تواناتر از عالم دنیا است، لذا حیات اخروی را غیر قابل قیاس به حیات دنیوی می دانیم، حیات اخروی از کمال خاص برخوردار است. لذا نظریه اول را نمی توان مورد قبول قرار داد. از همین جهت است که امام خمینی در این مورد فرموده است: این طایفه اگرچه به نظر خودشان به معاد قائل هستند، ولی لازمه حرفی که گفته اند، انکار معاد است. (۱)

نظریه دوّم:

که معاد را تنها روحانی می دانند، و معتقدند نفس یک واقعیت مجرد از ماده است که فنا ندارد، و بدن پس از جدایی روح مجرد و قطع علاقه روح از بدن معدوم و نابود می گردد؛ مشکل در این نظریه این خواهد بود که اگر روح مجرد بدون جسم مادی باشد، باید بگوییم که در قیامت، تنها مدرک کلیات وجودی،

ص: ۴۹۰

تحقق می پذیرد، مانند جمال و صفات و اسمای حق تعالی که به طور مفصل بیان گردید اما مدرکات جزئیة مثل پاداش و کیفر و لذایذ و آلام بهشت و دوزخ وجود نداشته باشد که این چنین نیست. گذشته از آن، لازمه تنها روحانی و عقلی بودن معاد آن است که افرادی که در این دنیا به مرتبه تعقل کامل نرسیده و از دنیا رفته اند - که این گونه افراد اکثریت را تشکیل می دهند - معاد نداشته باشند. علاوه بر آن آیاتی وجود دارد که معاد جسمانی و بازگشت روح مجرد به آن بدن را تأیید می کند. بنابراین پاداش های قیامت هم جنبه مادی دارد و هم جنبه روحانی و معنوی، چرا که معاد هم روحانی است و هم جسمانی.

نظریه ابن سینا

اشاره

از همین جهت است که شیخ بو علی سینا از حکمای بزرگ اسلامی می گوید: آنچه که ما از طریق دلیل فلسفی عقلی می توانیم ثابت کنیم این است که ارواح انسان ها بعد از مردن فانی نمی شوند و باقی می مانند و در جهان دیگر این ارواح یا متنعم هستند یا معذب؛ یعنی از نوع لذت و الم معنوی است نه لذت و المی جسمانی چون جسم هر چه هست، همه معدوم و فانی می شوند، بنابراین معاد روحانی است نه جسمانی.

وی بعد از اظهار این نظریه، بحث را ادامه داده و می گوید:

يجب أن يعلم أنّ المعاد منه ما هو مقبول من الشرع ولا سبيل إلى إثباته إلا من طريق الشريعة وتصديق خبر النبوه وهو الذي للبدن عند البعث، وخيرات البدن وشروحه معلومه لا يحتاج إلى تعلم (۱)، وقد بسطت

ص: ۴۹۱

۱- در بعضی نسخه ها «أن تعلم» آمده است.

الشريعة الحقّه التي أتانا بها نبينا وسيّدنا ومولانا محمد صلى الله عليه وآله وسلم حال السّعادة والشقاوه التي بحسب البدن. ومنه ما هو مدرّك بالعقل والقياس البرهاني وقد صدقته النبوه وهو السّعادة والشقاوه الثابتان بالقياس اللتان للأنفس وإن كانت الأوهام منّا تقصر عن تصوّرهما الآن. (١)

يعني يك قسم از معاد، آن است که از ناحیه شرع مورد قبول ما واقع شده است (بر سبیل تقلید و تعبد). راهی برای ما جهت اثبات این قبیل از معاد وجود ندارد (و عقل نمی تواند آن را اثبات نماید) و از طریق شریعت و تصدیق خبر انبیاء به آن اذعان می نمایم و آن معادی است مخصوص ابدان در روز قیامت» خیرات و شرور بدن که همان لذات و آلام جسمانی باشد، معلوم و ظاهر است و محتاج به تعلیم و بیان نیست، حال آنکه پیغمبر ما صاحب شریعت محمّدیه، حال سعادت و احوال مربوط به شقاوت بدن و لذات و آلام و خیرات و شرور جسمانی را به نحو مبسوط بیان کرده است و بهشت و دوزخ عبارت است از همین لذات و آلام جسمانی مخصوص به ابدان در عالم آخرت و قسم دیگری از معاد آن است که به عقل و قیاس برهانی ادراک شود در حالی که انبیاء نیز آن را تصدیق نموده اند و این سعادت و شقاوتی است که بابرهان عقلی ثابت می شود و اختصاص دارد به نفوس مجرد از ابدان. اگرچه

ص: ۴۹۲

۱- الهیات / شفاء، فن ۱۳، مقاله ۹، فصل ۷، ص ۴۲۳. گرچه لفظ تقلید و تعبد در عبارت وجود ندارد. اما لفظ مقبول بر اعتقاد تقلیدی دلالت دارد. چون حکما این قسم از عقاید را جزء مقبولات شمرده اند و همین دلیل است بر این که لفظ «مقبول» صحیح است و نه «معلوم» یا «منقول» که در برخی از نسخ شفاء موجود است؛ «معلوم من الشرع...» و در برخی نسخ آمده است «منقول من الشرع...».

قوای واهمه ما از دریافت حقیقت سعادت و شقاوت مخصوص ارواح مادامی که در قید بدن و تعلق طبیعت است عاجز است.

اما در کتاب «نجات» چنین می گوید:

باید دانست که ما از دین و شریعت، نوعی از معاد را می پذیریم، و برای اثبات این نوع معاد، راهی جز شریعت و تصدیق پیامبران نداریم و این همان معاد جسمانی است. (۱)

در اینجا می بینیم ابن سینا آموزه های دینی را فراتر از اصول فلسفی مورد پذیرش خود قرار داده و بر اساس آموزه های دینی آن را پذیرفته و آموزه های اصول فلسفی خود را کنار نهاده است. بنابراین اگر کسی این سخن شیخ را، دلیل بر مخالفتشان با معاد جسمانی بداند، دور از انصاف و ناشی از عدم تدبّر کافی در کلام او است. زیرا از کلام شیخ نه تنها انکار معاد جسمانی استفاده نمی شود که هیچ، بلکه کلامشان صریح بر اعتقاد به معاد جسمانی می باشد، و هم چنین اگر بگوییم ایشان به طور کلی دلیل عقلی را نفی می کند؛ بلکه شیخ می فرماید: ما به دلیل عقلی و فلسفی که اثبات معاد جسمانی کند دست نیافتیم و این حرف به این معنا نیست که اصلاً دلیل عقلی وجود ندارد، چون نیافتن غیر از نبودن است. مثل معروفی است که: (عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود) در حقیقت ایشان می خواهد بگوید من به دلیلی دست نیافتم؛ پس (نیافتن) را به جای (نبودن) نمی توان قبول کرد. بنابراین با جرأت می توان گفت که بوعلی سینا معتقد به معاد روحانی و جسمانی عنصری بوده است.

ص: ۴۹۳

اما دسته ی اوّل از قائلین به معاد جسمانی و روحانی - که در حقیقت قول سوّم می شود - معتقد بودند: در عالم دیگر وجود مادّی در کار نیست، نه از بدن مادّی عنصری خبری است و نه از کیفرها و پاداش های حسی و مادّی، بلکه درک این نوع لذّت ها و آلام با بدن مثالی صورت می پذیرد، چون اگر با بدن مادّی باشد این در حقیقت بازگشت به دنیا است، نه آخرت. (۱۱)

در پاسخ به این دسته آنچه می توان گفت این است که: این نظریه، نه برهان قطعی همراه دارد و نه با ظاهر بسیاری از آیات قرآن هماهنگ است، و نیز زندگی قیامت دائمی و زندگی دنیا موقت است و هرگز این دو قابل مقایسه نیستند و همچنین بدن دنیوی متناسب با نشئه عالم آخرت تحقّق می پذیرد. بنابراین با اعتقاد به وجود بدن مادّی عنصری و کیفرها و پاداش های حسی مادّی در سرای دیگر می توان تفاوت دو جهان را به گونه ای دیگر تفسیر کرد. آن اینکه یک نوع تفاوت های کیفی

میان دو نشئه حاکم است که ملاک و امتیاز این دو جهان از یکدیگر می باشد. به قول فلاسفه در آن جا عالم قوه نیست، عالم فعلیت محض است. در آن جا مثلاً توالد و تناسل نمی تواند وجود داشته باشد؛ خوردن هست ولی خوردن آن جا با خوردن این جا فرق می کند. آن لذتی که از خوردن حاصل می شود هست، اما نه مثل خوردن این جاست؛ که این چنین جذب و دفع باشد. پس باید اذعان کرد که زندگی ما در این جهان، مثال زندگی جنین در رحم مادر است. از امام باقر علیه السلام سؤال شد.

ص: ۴۹۴

۱- هذا حشر فی الدنیا لا فی النشأه الآخری وعود إلى الدار الأولى دارالعمل والتّحصيل لا إلى الدار العقبی دارالجزاء و التّکمیل.
(نظر ملاصدرا در اسفار، ج ۹، ص ۱۵۳)

سَأَلَ نَضْرَانِي الشَّامِ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ كَيْفَ صَارُوا يَأْكُلُونَ وَلَا يَتَعَوَّطُونَ أُعْطِنِي مِثْلَهُ فِي الدُّنْيَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا الْجَنِينُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُ أُمُّهُ وَلَا يَتَعَوَّطُ. (١)

عالم مسیحی شامی از امام باقر علیه السلام سؤال کرد که: چگونه اهل بهشت می خورند ولی دفع ندارند؟ مثالش را

در دنیا به من بگو. امام فرمودند: بچه در شکم مادر از آنچه مادر می خورد تغذیه می کند و دفع ندارد.

قرآن مجید هم در باب عدم آگاهی از چگونگی حیات آخرت اشاره ای دارد.

{عَلَى أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالِكُمْ وَتُتَشَبَّهَ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ}. (٢)

ایجاد مجدد شما در کیفیتی است که علم و آگاهی از آن ندارید.

بنابراین آن چه در آن عالم هست با آن چه در این عالم هست در عین این که در جسمانی بودن شریک اند، تفاوت های زیادی با یکدیگر دارند که این تفاوتها به زودی طبق آیات و روایات بیان خواهند شد.

امیانظریه دسته دوم - که در حقیقت قول چهارم می شود که معاد را هم جسمانی و هم روحانی می دانستند؛ یعنی در روز قیامت انسان، که مرکب از نفس و بدن است دوباره

زنده می شود، و گفته شد این نظریه نزدیک به صواب می باشد؛

چنان چه قبلاً در فصل دوم گفته شد که طبق آیات و روایات، انسان موجودی دو ساحتی است که از دو بُعد جسمانی و روحانی فراهم آمده به

ص: ۴۹۵

۱- بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۲.

۲- واقعه / ۶۱.

گونه ای که هر دو بُعد در حقیقت او دخیل اند و چنین نیست که یکی (مثلاً بُعد جسمانی) جنبه ی عارضی و موقتی داشته باشد. البته بُعد روحانی انسان در مقایسه با ساحت جسمانی او، از نوعی اصالت برخوردار است، اما فرعیت بُعد جسمانی لزوماً به معنای خروج آن از حقیقت ذات انسانی نیست. بنابراین حضور حقیقت هر فرد که مدّت زمانی در دنیا به سر برده اند، در سرای آخرت ضروری است و در غیر این صورت، حاضران در رستاخیز، موجوداتی مغایر با انسان هایی که در دنیا زندگی کرده اند خواهند بود. و نمی توان گفت که همان فردی که در دنیا بوده است، اینک در پیشگاه الهی حاضر می شود و پاداش یا کیفر اعمال خود را می بیند؛ پس باید گفت لزوم حضور انسان با تمام حقیقت وجودی دنیوی خود در عالم آخرت، اقتضا می کند که معاد او جسمانی و روحانی باشد و چاره ای جز پذیرش این معنا نخواهیم داشت.

الف) معاد جسمانی بر اساس ملاک اول

اشاره

توضیح مطلب: نظر قرآن درباره معاد جسمانی بر اساس ملاک اول یعنی حقیقت انسان، بسیار روشن است؛ که روح مجرد با مردن فانی نمی شود و همیشه باقی است. نیز مسلم است، بدن در روز قیامت برانگیخته می شود و نفس یک بار دیگر به آن تعلق می گیرد و پاداش ها و کیفرها را می بیند.

برای توضیح بیشتر این مطلب را یادآور می شویم که بین متکلمان اسلامی که قائل به معاد جسمانی مادی و عنصری اند با قائلین به معاد جسمانی مثالی و برزخی، دو اصل وجود دارد که همه متفق اند:

الف) هر دو گروه معتقدند، که نشئه دنیا و نشئه آخرت با هم متفاوت است.

ب) هر دو گروه معتقدند، روزی این زمین به زمین دیگر و آسمان ها به آسمان دیگر تبدیل می گردد. (۱) و خدا انسان ها را بار دیگر به این دنیا باز نمی گرداند، بلکه در عالمی دیگر به حیات ابدی خود ادامه می دهند و گرنه از بین بردن زمین و آسمان کار لغو خواهد بود.

اما اختلاف بر سر این است، که نشئه آخرت چگونه نشئه ای است. دسته اول معتقد است که در رستاخیز روح با بدن مثالی برانگیخته می شود، در حالی که دسته دوم معتقدند با همین بدن مادی برانگیخته می شود. (که قبلاً اشاره شد) با اعتراف به این که انسان محشور در رستاخیز همین بدن عنصری و مادی است، اما هرگز نمی توان گفت زندگی قیامت مثل زندگی دنیا است، بلکه چنانکه قبلاً گفته شد، زندگی دنیا موقت و زندگی قیامت دائمی است. بنابراین بدن دنیوی به گونه ای می شود متناسب با آن نشئه ای که همه ی آن حتی سرزمین آن، حیات جاویدانی است.

{وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ} (۲)

و زندگی واقعی سرای آخرت است، اگر می دانستند.

تفاوت های میان این جهان و جهان آخرت

بین عالم دنیا و عالم آخرت تفاوت های اساسی وجود دارد، یعنی دو نوع زندگی با دو نوع قوانین متفاوت می باشند؛ در این باره برای نشان دادن

ص: ۴۹۷

۱- {يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ}. ابراهیم/۴۸.

۲- عنکبوت ۶۴.

تفاوت هایی که بین این دو نوع زندگی وجود دارد، به گفته شهید مطهری مثالی درست نمی توان ذکر کرد؛ زیرا هر مثالی که بیاوریم از دنیا خواهد بود و تابع قوانین زندگی این دنیا است؛ ولی از برای تقریب به ذهن می توان - با کمی مسامحه - دنیا و آخرت را به عالم رحم و دنیا تشبیه نمود.

طفل در رحم مادر، نوعی زندگی دارد و پس از تولد، از نوعی دیگر از زندگی برخوردار می گردد. یک جنبه مشترک این دو زندگی این است که در هر دو، تغذیه هست اما نحوه تغذیه جنین با تغذیه کودک پس از تولد فرق دارد. طفل در رحم مادر همچون یک گیاه زندگی می کند، از خون مادر از راه بند ناف مانند ریشه گیاه غذای خود را می گیرد، نه با ریه ها تنفس انجام می دهد و نه معده اش فعالیت دارد؛ ولی به محض این که به جهان پا می نهد نظام زندگی بر هم می خورد، نشئه دیگری پیدا می کند و نظامی دیگر بر حیاتش حاکم می گردد و جهانش عوض می شود. در اینجا یک لحظه هم نمی تواند مثل سابق زندگی کند؛ در اینجا باید تنفس کند و از راه دهان غذا بخورد. اگر قبل از تولد، هوا وارد ریه اش و غذا وارد معده اش می شد، می مرد. حالا برعکس، اگر لحظه ای چند هوا وارد ریه اش و غذا وارد معده اش نگردد می میرد. بعد از تولد اگر کسی بخواهد همان وضع سابق را برای طفل ادامه دهد، مثلاً او را در محفظه ای قرار دهد و از همان راه بند ناف خون به او تزریق کند و در عوض، مجرای دهان و بینی او را مسدود نماید، ممکن نیست؛ زیرا نظام زندگی طفل عوض شده است و باید از نظام نوین استفاده کند.

جهان آخرت نیز نسبت به دنیا چنین است. وضع زندگی در آخرت با وضع آن در دنیا متفاوت است. در هر دو تا حیات هست ولی نه یکجور. زندگی در آنجا قوانین و نظاماتی دارد غیر از آنچه که در اینجا هست. به عبارت دیگر، دنیا و آخرت دو نوع جهان و دو نشئه اند. برای بدست آوردن تفاوت های این دو جهان، باید به توصیف هایی که از ناحیه متون دینی در این باره رسیده است مراجعه

کنیم. (۱)

در آیات و روایات این تفاوت ها به روشنی مطرح شده است که نمونه هائی را به طور خلاصه می شویم:

۱. شراب این جهان، مست کننده است، ولی در جهان دیگر این اثر تباه کننده را ندارد. (۲)

۲. قرآن کریم از چهار نعمت بهشتی سخن به میان می آورد و برای آن ها اوصافی ذکر شده است که همگی بر خلاف اوصاف دنیوی آن ها است: واقعیت بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است در آن نهرهائی از آب و نهرهائی از شیر است که هرگز تغییر نکرده و بدمزه و یا بدبو و فاسد نمی گردد و نهرهائی از شراب لذت بخش و گوارا و نهرهائی از عسل های مصفی و پاکیزه در آن موجود است. (۳)

ص: ۴۹۹

۱- شهید مطهری، عدل الهی، ص ۱۹۴.

۲- {لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ}. (صافات/۴۷)

۳- {مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى}. (محمد/۱۵)

۳. در جهان دیگر از مرگ خبری نیست، قرآن کریم در این باره می فرماید:

{لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ}. (۱)

بهشتیان جز مرگ نخست، مرگ دیگری را نمی چشند.

آری زندگی در جهان آخرت خالص است، آمیخته به موت نیست. از عنصر کهنگی و فرسودگی و مرگ و فنا در آنجا خبر و اثری نیست، بر آن جهان، جاودانگی حکم فرماست.

۴. در این جهان در مناسب ترین و معتدل ترین شرایط آب و هوا باز هم بدن انسان از احساس گرما و سرما به کلی مصون نیست ولی در جهان دیگر اهل بهشت از هر گونه سردی و گرمی در امان می باشند. (۲) برای کافران آتش دوزخ است و بر آنان حکم مرگ صادر نمی شود تا بمیرند. (۳)

۵. دنیا عالم حرکت، استعداد و قوه است، اما آخرت جهان فعلیت و نتیجه است.

۶. آخرت یک موجود زنده و یک حیوان و جاندار است.

عضوها و اندام ها در این جهان، شعور و درک ندارند ولی در آن جهان پوست و ناخن هم فهم دارد و حتی سخن هم می گوید. در قیامت بر دهان ها مهر زده می شود و هر عضوی خودش کارهایی را که انجام داده است، بازگو می کند. از زبان پرسش نمی شود تا با دروغگویی پرده پوشی کند. هر عضوی در آنجا ناطق می گردد، خودش کارهای خود را شرح می دهد.

ص: ۵۰۰

۱- دخان/۵۶.

۲- {لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا}. (انسان/۱۳).

۳- {وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا}. (فاطر/۳۶).

قرآن کریم می فرماید:

{الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ}. (۱)

امروز بر دهان هایشان مهر می زنیم و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان گواهی می دهند، که چه انجام داده اند.

در جای دیگر می فرماید:

{وَيَوْمَ يُخَشِّرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ* حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ}. (۲)

و روزی که همه دشمنان خدا را گرد آورده و به سوی آتش دوزخ کشانند و آنجا برای جمع آوری بازیشان دارند. تا چون همه بر در دوزخ رسند آن هنگام گوش و چشمها و پوست بدنهایشان بر جرم و گناه آنها گواهی دهند.

در آیه دیگری ذیل همین آیات مکالمه و مشاجره انسان ها را با اعضاء و جوارح خودشان ذکر می کند:

{قَالُوا لِيُجْلُو دِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهَ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ}. (۳)

پس از بیان این مطلب که در قیامت گوش و چشم مجرمین و دیگر اندام هایشان

ص: ۵۰۱

۱- یس / ۶۵.

۲- فصلت / ۲۰ - ۱۹.

۳- فصلت / ۲۱.

علیه آنها گواهی می دهند، مشاجره ای را که بین آنان درمی گیرد چنین شرح می دهد:

و به پوست های بدنشان می گویند چرا به ضرر ما شهادت دادید؟ پاسخ می دهند: خدا ما را ناطق ساخت، خدایی که هر چیز را به سخن آورده است.

در این آیه گواهی دادن پوست ها به طور مطلق آمده است و در نتیجه همه کارهایی را که با اعضای بدن مانند دست و پا انجام می گیرد شامل می شود و معنای آن از آیه هایی که بر شهادت دست و پا دلالت داشت گسترده تر خواهد بود.

در این جا این سؤال مطرح می شود که چرا این گروه فقط به گواهی دادن پوست هایشان اعتراض می کنند و شهادت گوش ها و چشم هایشان را مورد اعتراض قرار نمی دهند؟ گفته شده است که این بدین خاطر است که پوست تنها به کارهایی که بواسطه آن انجام گرفته است شهادت می دهد. ولی گوش و چشم به کارهایی هم که دیگر اعضاء انجام داده اند گواهی می دهند، گویا وجه اعتراض گنهکاران به پوست هایشان این است که شما خود واسطه انجام این گناهان بوده اید، حال چرا علیه ما گواهی می دهید. (۱)

گرچه بعضی مفسرین، از جلود معنای خاصی را گرفته اند که ما از ذکر آن صرف نظر نمودیم.

با تأمل و دقت در این آیات مطلب مهم دیگری دانسته می شود، که:

گواهی اعضاء، دست و پا و چشم و گوش و پوست های بدن در روز قیامت

ص: ۵۰۲

مربوط به کفار و مجرمان است. ما در قرآن آیه های نداریم که در روز قیامت پوست بدن مؤمن یا دست و پای او شهادت می دهند. صدر آیه با صراحت می گوید: {وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ} دشمنان خدا که محشور می گردند، حالشان این چنین است. وگرنه مؤمنین حسابشان روشن است. در روایت مفصلی از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

وَلَيْسَتْ تَشْهَدُ الْجَوَارِحُ عَلَى مُؤْمِنٍ إِنَّمَا تَشْهَدُ عَلَى مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: {فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا}. (۱)، (۲)

اعضای پیکر انسان مؤمن در روز قیامت، بر ضد او شهادت نمی دهد؛ بلکه بر ضد کسی گواهی می دهد که

فرمان عذاب بر او مسلم شده است. اما نامه ی اعمال مؤمن را به دست راست او می دهند. همان گونه که خداوند متعال می فرماید: کسانی که نامه ی اعمالشان به دست راستشان داده شود، آن را با شادی و سرور می خوانند؛ و به قدر رشته ی شکاف هسته ی خرمایی به آن ها ستم نمی شود.

از این روایت استفاده می شود که شهادت اعضای بدن انسان اختصاص به اهل معصیت دارد؛ زیرا ملکه ی دروغ گویی و دروغ پردازی که در افراد دروغ ساز هست، ایجاب می کند که در محضر خدا هم دروغ بگویند و تمام اعمال زشتی که انجام داده اند را انکار نموده و با خدا مباحثه هم بکنند. در این زمینه روایتی است

ص: ۵۰۳

۱- اسراء/۷۱.

۲- (کافی، ج ۲، ص ۳۱).

از امیر مؤمنان علی علیه السلام که حالات کفار و مجرمان را بسیار زیبا بیان می کند:

قَالَ إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دَفَعَ إِلَى كُلِّ إِنْسَانٍ كِتَابَهُ فَيَنْظُرُونَ فِيهِ فَيَتَكَبَّرُونَ أَنَّهُمْ عَمِلُوا مِنْ ذَلِكَ

شَيْئاً فَيَشْهَدُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ يَا رَبِّ مَلَأْنَا كِتَابَكَ بِشَهَدُونَ لَكَ ثُمَّ يَحْلِفُونَ أَنَّهُمْ لَمْ يَعْمَلُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَهُوَ قَوْلُهُ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ خَتَمَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ وَيَنْطِقُ جَوَارِحُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. (۱)

امام علیه السلام فرمودند: چون خداوند تعالی خلائق را در روز قیامت مبعوث فرماید و گرد آورد نامه ی عمل هر کس را به صاحبش می رساند؛ آنان در نامه عمل خود نظر می کنند و یک باره همه را انکار می نمایند و می گویند: ما ابداً چنین کارهایی را انجام نداده ایم و از این ها به هیچ وجه من الوجود اطلاعی نداریم.

در این حال خداوند فرشتگان را به گواهی می خواند؛ و فرشتگان همه گواهی می دهند.

آنان می گویند: بار پروردگارا! این ها که شهادت دادند فرشتگان تو بودند، و گواهی به نفع تو دادند؛ و سوگند یاد می کنند که ما ابداً چنین کارهایی را به جای نیاورده ایم و اطلاعی از این اعمال نداریم! و این است معنای گفتار خداوند متعال که: سپس خداوند ایشان را برمی انگیزد و آنان برای شما سوگند دروغ یاد می کنند؛ و چون کار به اینجا می رسد پروردگار تعالی بر دهان های آنها مَهر می زند و اعضا و جوارح بدن آنها به آنچه در دنیا به جای آورده اند گواهی می دهد.

ص: ۵۰۴

راستی چه دادگاه عجیبی است که شاهدان آن، اعضای پیکر خود انسان است؛ همان ابزاری که گناه را با آنها انجام داده است. چنانکه از روایت دانسته شد، این مجرمان بیچاره هنگامی که به آنها گفته می شود کیفر شما در برابر اعمالی که انجام داده اید، دوزخ است؛ به انکار می خیزند؛ به گمان این که دادگاه دنیا است و می شود حقایق را انکار کرد و در دنیا این امکان وجود داشت که با قاضی به یک شکلی به توافق برسد و یا دو شاهد از خدا بی خبر را جهت شهادت دروغین حاضر کند. اما آنجا اعضای بدن به فرمان خدا به سخن می آیند و گناهی را که خود انجام داده اند بیان می کنند و بدین ترتیب تمام راه‌های فرار بر شخص گنهکار بسته می شود.

گذشته از تفاوت های یاد شده، در آیات و روایات، تفاوت های دیگری نیز ذکر شده است؛ ما برای پرهیز از طولانی شدن بحث از آن صرف نظر می کنیم. چون مقصود ما در این جا اثبات این مطلب است که قائل شدن به معاد جسمانی عنصری لازمه اش این نیست که به وجود همه احکام و خصوصیات ماده ای این جهان در جهان دیگر و عالم رستاخیز قائل شویم؛ مانند: پیری، مریضی و... و ما هیچ دلیل عقلی و نقلی بر این نداریم، که ماده در هر ظرفی که موجود گردد هر چند شرایط مختلف باشد، احکام و آثار یکسانی دارد زیرا ممکن است بدن فیزیکی عالم محشر و پس از آن یعنی عالم بهشت یا دوزخ با بدن فیزیکی دنیا با پاره ای از تغییرات و تحولات که لازمه محیط عالم قیامت است، وجود داشته باشد، و این تغییرات محیطی ضروری بر معاد جسمانی و زندگی مادی بشر در آخرت ندارد و هم چنین نمی شود که وضع فعلی فکری و بدنی خود را در این

عالم، معیار برای وضع فکری و بدنی آنجا قرار دهیم. (۱۱)

کوتاه سخن اینکه قوانین حاکم بر آن جهان، غیر از قوانینی خواهد بود که در این جهان حاکم است. همانگونه که عالم آخرت غیر از عالم دنیا است که اشاره شد. البتّه ناگفته پیداست که خلقت هر دو جهان و وضع قوانین آن، در سیطره قدرت الاهی است و هرچه اراده کند، تحقّق پیدا می کند؛ «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».

اصل معاد جسمانی عنصری در آیات

بنابراین می توان گفت که اصل معاد جسمانی عنصری، امری است مسلم و انکار ناپذیر، در این زمینه آیات قرآن کریم فراوان است و روایات نیز بر آن گواهی می دهند. ما برای اختصار به دسته بندی آیات می پردازیم.

۱. آیاتی که از احیای مردگان در امت های گذشته خبر می دهد (۲)، مانند زنده شدن عزیز و زنده شدن گروهی از امت بنی اسرائیل و سرگذشت گاو بنی اسرائیل و...، که رجعت با بدن مادی تحقّق پیدا کرد. مردگانی که زنده شدند فقط افرادی نبودند که به تازگی جان سپرده بودند، بلکه مردگانی که مدت طولانی از مرگ آنان سپری شده بود زنده شدند، و همچنین زنده شدن پرندگان به دعای حضرت ابراهیم، که خداوند در این آیه مبارکه می فرماید:

ص: ۵۰۶

۱- تلخیصی از منشور جاوید ج ۹، ص ۱۷۵.

۲- علاقه مندان می توانند به کتاب «رجعت در عصر ظهور» نگارنده، که به طور مفصل به این مطلب پرداخته است، مراجعه نمایند.

{وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِمُتَىٰ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي}. (۱)

و چون ابراهیم گفت: بار پروردگارا، به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟ خدا فرمود: باور نداری؟ گفت: آری باور دارم، لیکن خواهم (به مشاهده آن) دلم آرام گیرد.

در تفاسیر آمده است که حضرت ابراهیم علیه السلام از کنار دریایی می گذشت، مرداری را دید که در کنار دریا افتاده قسمتی از آن داخل آب و قسمتی از آن بیرون از آب قرار گرفته و از دو طرف حیوانات دریایی و خشکی به آن هجوم آورده و گوشت آن را می خورند، حتی گاهی بر سر آن با یکدیگر نزاع می کردند، ابراهیم به فکر فرو رفت که چگونه مردگانی چون این مردار که اجزای آنان پراکنده و بسا خوراک دیگر حیوانات می شوند در قیامت دوباره زنده می شوند، از این رو از خداوند متعال درخواست نمود کیفیت زنده کردن مردگان را به او نشان دهد؛ او به اصل حیات دوباره ایمان داشت ولی چگونگی آن برای او به طور مشاهده حضوری مجهول بود. خداوند به وی دستور داد:

{قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ}. (۲)

چهار پرنده انتخاب کن و آن ها را ذبح نموده قطعه قطعه نما و هر جزئی از آن ها را بر کوهی قرار ده و سپس آن ها را بخوان، می بینی

ص: ۵۰۷

۱- بقره/۲۶۰.

۲- بقره/۲۶۰.

که آن‌ها شتابان به سوی تو خواهند آمد، بدان به راستی خداوند غالب و حکیم است. خداوند اجزای بدن هر کدام را می‌داند و هم می‌تواند آن‌ها را جمع‌آوری کند.

از این آیه می‌فهمیم که خداوند عالم به قدرت بی‌منت‌های خود می‌تواند ذرات اصلی بدن را که متفرق شده‌اند و یا از بین رفته‌اند دوباره گرد هم آورده و روح انسانی را در آن بدن دنیایی ظاهر نماید. به همین دلیل می‌توان گفت معاد با همین بدن مادی و عنصری است.

آیات یاد شده مطالب زیر را به روشنی اثبات می‌کنند:

نخست این که، هدف از بیان سرگذشت آنان علاوه بر اثبات امکان وقوع معاد در سرای دیگر، اشاره به کیفیت معاد نیز است. دوم این که، ثابت می‌کند چگونگی معاد در عالم قیامت مثل سرگذشت مردگانی است که در این داستان‌ها آمده است، یعنی آیات به روشنی دلالت دارد که بدن‌های مادی دنیوی برانگیخته می‌شود، نه این که در سرای دیگر بدن اخروی با بدن برزخی و صورت مثالی زنده می‌گردد.

اگر در غیر این صورت باشد تمام تشبیه‌ها و تقریب‌ها بلاغت خود را از دست خواهد داد و رابطه میان معاد و مردگان زنده شده به وسیله انبیاء از بین خواهد رفت. پس وحدت و عینیت انسان در دنیا و آخرت فقط و فقط به این طریق میسر است و توجیه دیگری ندارد.

علاوه بر این اگر معاد را با بدن مادی ندانیم و با بدن مثالی بدانیم باید بگوییم معاد روحانی و نیمه جسمانی است.

۲. آیاتی که به روشنی دلالت می کنند بر اینکه خداوند می فرماید ما همان انسان اولیه را که هیچ چیز قبلی نبود خلق کردیم و دوباره برمی گردانیم.

{قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ}. (۱)

بگو: همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید و او به هر مخلوقی داناست!

در آیه دیگر نیز همین مضمون را در جمله کوتاه تری بیان می کند:

{كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ}. (۲)

همانطور که در آغاز آفریدیم باز می گردانیم.

خداوند در این دو آیه شریفه به دو اصل اساسی اشاره فرموده است که آن مبدأ و معاد است. همان طور که آفرینش را آغاز کرده است، سپس آن را تجدید می کند. آنان که در معاد شک و تردید دارند باید این مسئله را به خوبی بدانند و به آغاز خلقت بنگرند. کسی که جهان را در اول ایجاد کرد، توان اعاده آن را دارد؛ همچنانکه این معنا را در جای دیگری از قرآن، به صراحت می فرماید:

{كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ}. (۳)

همان گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) باز می گردید!

ص: ۵۰۹

۱- یس/۷۹.

۲- انبیاء/۱۰۴.

۳- اعراف/۲۹.

قرآن مجید در جایی دیگر، جواب تمام منکرین معاد را داده است. در آن جایی که گروهی دیگر از معاندین گفتند که آیا هنگامی که استخوان های ما پوسید، چه کسی دیگر ما را آفرینشی تازه خواهد داد؟ خداوند متعال دستور می دهد به رسول خود که به آنان بگوید: اگر شما سنگ و آهن باشید، یا هر مخلوقی که از نظر شما از این هم سخت تر باشد باز خدا قادر است که شما را به زندگی مجدد بازگرداند همانگونه که شما را نخستین بار آفرید.

{فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ}. (۱۱)

آن ها بزودی می گویند: «چه کسی ما را باز می گرداند؟!» بگو: «همان کسی که نخستین بار شما را آفرید.

البته مضمون آیات فوق را با توجه به اصل فلسفی (حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد) می توان تبیین کرد که این آیات، برهان قوی بر امکان حشر اجساد است و حاصل آن، بدنی است که خداوند در قیامت محشور خواهد کرد، همانند بدن دنیوی؛ و احیای آن نیز همانند احیای بدن دنیوی است؛ از این رو، همان طور که ساختن و احیای بدن دنیوی ممکن است باید ساختن و احیای بدن در آخرت نیز ممکن باشد؛ چرا که این دو مثل هم هستند (حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد) یکی از مصادیقش همین جاست.

ناگفته پیداست که آیات یاد شده و آیات دیگری در قرآن، دفع استبعاد از منکران معاد و قیامت می کنند. چون مسأله انکار و دیرباوری در امر قیامت و

ص: ۵۱۰

معاد، در هر دورانی بوده و چه بسا هنوز هم ممکن است کسانی این سؤالات را در ذهن داشته باشند و یا سخنانی را بر زبان جاری کنند؛ اما در صدر ظهور اسلام، شدت آن از طرف دشمنان و اهل کفر در حد بسیار بالایی بوده، مکرر از طریق دشمنی و لجاجت یا از طریق مخاصمه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به بحث و گفتگو می پرداختند و وقوع قیامت را انکار کرده و می گفتند:

{أَذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ}. (۱)

(و با تعجب و انکار گویند) آیا چون ما مردیم و خاک و استخوان پوسیده شدیم باز زنده و برانگیخته می شویم؟

{وَقَالُوا أَيْنَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا}. (۲)

(و کافران به معاد) گفتند: آیا ما چون استخوان پوسیده و غبار پراکنده شویم باز روزی از نو زنده و برانگیخته خواهیم شد؟!

همچنان خدای تعالی از تعجب و انکار منکران معاد در جای دیگر با بیانی دیگر می فرماید:

{قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ * إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ}. (۳)

آنها تعجب کردند که پیامبری اندازگر از میان خودشان آمده و کافران گفتند: «این چیز عجیبی است! آیا هنگامی که مُردیم و خاک

ص: ۵۱۱

۱- صافات/۱۶.

۲- اسراء/۴۹.

۳- ق/ ۲-۳.

شدیم (دوباره به زندگی بازمی گردیم)؟! این بازگشتی بعید است!

امام سجاد علیه السلام در این باره می فرماید:

الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى. (۱)

تعجب و آنچه عجیب است از کسی که برانگیختن قیامت را انکار می کند و حال آنکه خلقت و ایجاد آغازین را دیده است.

از این آیات مبارکه استفاده می شود که استبعاد و انکار مخالفان معاد، همان زنده شدن بدن های متلاشی و پراکنده در زمین، پس از مرگ بود. اگر معاد، جسمانی نبود و صحبت از برگشت جسم نبود و فقط معاد روحانی بود و یا جسمانی به معنایی که مرحوم ملاصدرا و برخی دیگر می گویند، کفار استبعاد نمی کردند. همه، استبعادشان از زنده شدن بدن پوسیده و خاک شده بود.

۳. آیاتی که با تاکیدهای فراوان می گوید که خلقت دوّم و زنده کردن، آسانتر از خلقت اوّل است.

{وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ}. (۲)

و او کسی است که خلقت را آغاز کرد و اعاده اش می کند، و اعاده برایش آسان تر است.

از آنجا که این موضوع نزد خداوند از اهمیت بالایی برخوردار است، در بسیاری از آیات با کلمات گوناگون این مسأله را یادآور می شود، آنجا که می فرماید:

ص: ۵۱۲

۱- تفسیر صافی، ج ۲، ص ۶۵۵؛ کافی، ج ۳، ص ۲۵۸.

۲- روم/۲۷.

{أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ}. (۱۱)

آیا (مردم بارها به چشم خود) ندیدند که خدا چگونه ابتدا خلق را ایجاد می کند و باز به اصل خود برمی گرداند؟ این کار بر خدا بسیار آسان است.

خوب توجه کنید که خدای تعالی در جمله «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» با کوتاه ترین استدلال مسأله امکان معاد را اثبات کرده و برای کوتاه فکری منکران معاد، که استبعاد می کنند چنین چیزی ممکن نیست؛ اعلام می کند خدا هر کاری بخواهد انجام می دهد و هیچ کاری برای او دشوار و سخت نیست.

دلیل آسان تر بودن «اعاده خلق» از آغاز خلقت بسیار روشن است زیرا در آغاز اصلاً چیزی نبود و خدا آن را ابداع کرد ولی در اعاده لااقل مواد اصلی موجود است، قسمتی از لابلای خاک های زمین و بخشی در فضا پراکنده می باشد، تنها مسأله، همان نظام دادن و صورت بندی آن است. کوزه گری که بدون خاک کوزه می سازد، از کوزه شکسته و خاک شده خیلی آسانتر می تواند کوزه بسازد. پس زنده کردن انسان بعد از مرگ از خلقت اولیه آسانتر است.

لازم به یادآوری است که تعبیر به آسان بودن و سخت بودن از دریچه فکر ما است و گرنه برای وجودی که بی نهایت است «سخت و آسان» هیچ تفاوتی ندارد. اصولاً سخت و آسان در جایی مفهوم دارد که سخن از قدرت محدودی در میان باشد که از عهده کاری به خوبی برآید و از عهده کار دیگری به زحمت.

ص: ۵۱۳

امّا هنگامی که سخن از قدرت نامحدود در میان است سخت و آسان بی معنا می شود و خداوند متعال، قادر علی الاطلاق است.

خلاصه آیات مذکور موضوع بازگشت همان موجود سابق را مطرح کرده است. یعنی همان خلقت اولیه را بازخواهد گرداند.

۴. آیاتی که می گویند انسان از خاک آفریده شده و به آن باز می گردد و سپس از آن بیرون می آید؛

{مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى}. (۱)

ما شما را از آن [زمین] آفریدیم و در آن باز می گردانیم و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم!

تمام افراد بشر از زمان آدم تا قیام قیامت که در زمین به تدریج وارد شده و جزء واردات زمین محسوب می شده اند؛ حالا دیگر نوبت صدور آنها رسیده؛ و به عنوان صادرات از زمین خارج می شوند؛ زیرا وقت آن رسیده که باید به پرونده ها رسیدگی شود و در موقف حساب و کتاب و در موقف عرض و شهادت حضور به هم رسانند. چرا؟ {... لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ} (۲)؛ ... برای آن که اعمالشان به آنها نشان داده شود [و بنگرند که چه کرده اند].

و نیز می فرماید:

{تُمْ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا}. (۳)

ص: ۵۱۴

۱- طه/۵۵.

۲- زلزله/۶.

۳- نوح/۱۸.

سپس شما را به همان زمین بازمی گرداند، و بار دیگر شما را خارج می سازد!

همچنین می فرماید:

{قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ}. (۱)

گفت: در آن زندگی می کنید و در آن می میرید و از آن خارج می شوید (دوباره زنده می شوید).

{كَذَلِكَ الْخُرُوجَ}. (۲)

همچنین پس از مرگ سر از خاک بیرون می کنند.

{كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى}. (۳)

همین گونه مردگان را هم از خاک برانگیزیم.

آیات فراوانی وجود دارد که همه دلالت روشن بر جسمانی بودن معاد دارند اما برای رعایت اختصار همه آنها را نقل نکردیم.

بنابراین به روشنی می بینیم اجزای این بدن کنونی ما، قبلا هر کدام در گوشه ای از این زمین پهناور و بی جان پراکنده بوده است، و شاید میان ذرات آن میلیون ها کیلومتر فاصله وجود داشته است. اما نه آن پراکندگی و نه این فاصله ها مانع از این شد که روزی گرد هم آیند و دست به دست هم بدهند و بدن ما را بسازند.

آیا جای تعجب است که این کار بار دیگر تکرار گردد ذرات خاک شده و

ص: ۵۱۵

۱- اعراف/۲۵.

۲- ق/۱۱.

۳- اعراف/۵۷.

پراکنده بدن ما گرد هم آیند و لباس حیات بپوشند و آفرینش نخستین تکرار گردد؟ اگر آن عرب جامد و بی سواد این سخن را محال و نشانه جنون می دانست ما امروز در پرتو پیشرفت علم و دانش آن را کاملاً عملی و انجام شده می دانیم و این همان است که قبلاً هم گفتیم که فلاسفه در عبارت کوتاه و پرمعنی شان می گویند:

حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد.

حکم چیزهای مشابه و همانند در جواز و عدم جواز یکسان است.

۵. آیاتی که می گویند اگر اجزای بدن به قطعات ریزی تبدیل شوند و در جاهای مختلفی پراکنده گردند، گردآوری آنها از گوشه و کنار و به هم متصل کردنش برای قادری توانمند کار دشواری نیست.

{أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نُجْمَعَ عِظَامَهُ. بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ} (۱۱)

آیا آدمی می پندارد که ما استخوان‌هایش را گرد نخواهیم آورد؟ آری، ما قادر هستیم که سر انگشتهایش را برابر کنیم.

در این آیه مبارکه پروردگار عالم در عین بکارگیری هنر و حکمت و علم، قدرت خود را به دو مرحله نمایش داده است. اولاً: اولین قدرت خلقت این است که در میان میلیاردها نفوس بشری نقش سر انگشتان دو انسان مثل هم نیست و چون مغایرند انگشت نگاری اعتبار دارد. ثانیاً: همان وجود مقتدری که اول بار این آفرینش اعجاب انگیز را ابداع کرد از تجدید بنایش عاجز و ناتوان نیست،

ص: ۵۱۶

بنابر این باید اقتدار و سلطه واسعه حق تعالی در این نوع ابداعات را هر انسانی باور نماید و این خود یک درس تربیتی برای همگان است.

خدای تعالی در آیه ای دیگر با بیانی روشن و شدید اللحن می فرماید:

{أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ}. (۱) آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم (که قادر بر آفرینش رستاخیز نباشیم)؟! ولی آن ها (با این همه دلایل روشن) باز در آفرینش جدید تردید دارند!

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می گوید: «مراد از خلق جدید تبدیل نشئه دنیا به یک نشئه دیگر است که دارای نظام دیگر، غیر از نظام طبیعی است که در دنیا حاکم است». (۲)

به هر صورت بدن اخروی در عین این که همین بدن و جسم دنیوی خواهد بود، ولی بعضی از احکام و آثار دنیوی را نخواهد داشت. بدن اخروی، متناسب با عالم اخروی و با نظام های بالاتر سازش دارد و باید خصوصیات جدیدی را کسب نماید.

۶. آیاتی که کیفیت حشر را در روز قیامت بیرون آمدن از قبر می داند، چنان که می فرماید:

{فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ}. (۳)

ص: ۵۱۷

۱- ق/ ۱۵.

۲- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۵۱۷.

۳- یس/ ۵۱.

ناگهان آنها از قبرها، شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می روند!

و نیز می فرماید:

{يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ}. (۱)

همچون ملخ های پراکنده از قبرها خارج می شوند.

{يَوْمَ يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا}. (۲)

آن روزی که به سرعت سر از قبرها برآورده.

و همچنین می فرماید:

{أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ}. (۳)

آیا نمی داند در آن روز که تمام کسانی که در قبرها هستند برانگیخته می شوند.

{وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ}. (۴)

و هنگامی که قبرها زیر و رو شود.

{أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ}. (۵)

خدا به یقین مردگان را از قبرها برانگیزد.

ص: ۵۱۸

۱- قمر/۷.

۲- معارج/۴۳.

۳- عادیات/۹.

۴- انفطار/۴.

۵- حج/۷.

از این آیات این نتیجه به دست می آید که در قیامت و معاد، این روح و نفس نیست که تنزل یافته و به بدن عود می کند تا حرکت فیهراقی لازم آید، بلکه این بدن است که به سوی نفس و روح خود شتافته و عود می نماید؛ همچنین آن چه به روشنی از این آیات قرآن بر می آید این است که؛ در روز رستاخیز، آخرین بدنی را که انسان داشته و تبدیل به خاک شده زنده می شود، چون می دانیم یک انسان در طول عمرش، چندین بار جسم و بدن او عوض می شود، و گفته اند که هر هفت سال تمام سلول های بدن یک انسان عوض می گردد و سلول هایی نو جانشین آنها می شود. البته این دگرگونی آنچنان دقیق و ماهرانه و تدریجی صورت می گیرد که به هیچ وجه محسوس نیست. جالب اینکه؛ سلول های نو تمام مشخصات و صفات سلول های کهنه را به خود جذب می کند، یعنی به همان اندازه، به همان شکل، و به همان رنگ در می آیند. جالب تر اینکه سلول های نو به هنگام تعویض حتی عوارض اکتسابی سلول های قبلی را نیز به خود جذب می کنند. مثل کسانی که روی بدن خالکوبی کرده اند، این خالها ممکن است تا آخر عمر از آنها جدا نشود، با اینکه سلول ها عوض می گردند. و این به خوبی نشان می دهد که حتی صفات اکتسابی نیز نقل مکان داده به (سلول های جانشین) منتقل می گردند، لذا می توان گفت هر بدن بعدی آینه تمام نمای بدن پیشین است و آخرین بدن، خلاصه و فشرده ای است از تمام مشخصات بدن های گذشته (۱).

از

ص: ۵۱۹

۱- از مطالب فوق می توان یک مسئله مهم و اساسی نیز استفاده کرد و آن مسأله وحدت شخصیه در طول عمر آدمی است؛ یعنی انسان غیر از اجزای مادی، یک حقیقت واحد ثابت در سراسر عمرش وجود دارد که همانند اجزای مادی تعویض و تبدیل نمی شود و اساس وجود را، همان حقیقت ثابت تشکیل می دهد از آغاز تا پایان عمر یک شخص بیشتر نیست (من امروز) همان (من دیروز) و همان (من بیست سال قبل) می باشد. من از کودکی تاکنون یک نفر بیشتر نبودم، من همان شخصی هستم که بوده ام و تا آخر عمر نیز همین شخص هستم، نه شخص دیگر. البته درس خوانده ام، با سواد شده ام، تکامل یافته ام و باز هم خواهم یافت ولی یک آدم دیگر نشده ام. به همین دلیل مردم از آغاز تا پایان عمر مرا یک آدم می شناسند؛ که در حقیقت، عامل وحدت شخصیت ما همان (من) است. آن من غیر از روح چیز دیگری نخواهد بود که در تمام مراحل دنیا و برزخ و قیامت عیناً باقی است و دقیقاً می توان گفت فرد محشور شده در قیامت همان فردی است که در دنیا زندگی می کرده است. [اقتباس از تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۶۴]

اصل بحث دور نشویم، این آیات از قرآن می گوید که مردم در روز قیامت از قبرها برانگیخته می شوند، مسلم است که در قبرها چیزی جز خاک آخرین بدن نیست. این در صورتی است که بدن دفن شده باشد اما اگر بدن هایی که در اثر سوزاندن تبدیل به خاکستر گردد یا در دریا طعمه ی حیوانات دریایی شود و یا بر اثر عوامل دیگری از بین برود در روز رستاخیز ذرات آخرین بدن باز می گردد، اگر چه قبری در کار نبوده است.

۷. آیاتی که گواهی می دهند که روز رستاخیز اعضای انسان به اعمال او گواهی می دهند و تفسیر این اعضا به اعضای برزخی و صورت های بدون ماده کاملاً برخلاف ظاهر است. چنان که می فرماید:

{يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ}. (۱)

در آن روز زبان ها و دست ها و پاهایشان برضد آن ها به اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهد!

ص: ۵۲۰

و نیز می فرمایند:

{الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ}. (۱۱)

امروز بر دهانشان مهر می نهیم، و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می دادند شهادت می دهند!

در این جا ممکن است یک سؤال که قابل توجه است مطرح شود. البته از قدیم ترین ایام تا کنون مطرح بوده است و آن اینکه آیه ی سوره ی یس صراحت دارد که در روز قیامت به دهانهایشان مهر می زنیم و دست ها و پاهایشان گواهی می دهد؛ اما آیه ی سوره نور به وضوح می رساند که، در آن روز زبانها نیز ضد آنها به اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهند. در این آیه علاوه بر دست و پا، زبان هم داخل در گواهان شده است. بنابراین، این دو آیه با هم تنافی داشته و در تضاد هستند.

پاسخ: تمام مفسران بزرگ اسلام - از شیعه و اهل تسنن - درباره این آیات سخنان بسیاری گفته اند و برای شکافتن این حقیقت تلاش فراوان کرده اند، تا پرده از روی این حقیقت بردارند؛ به همین دلیل نظریات گوناگونی ارائه نموده اند. هر چند بحث مشکلی بوده و از موضوع و هدف این کتاب نیز خارج است، اما در عین حال مفید فایده می باشد. از این رو چند نظریه را که به نظر شایان ذکر می رسید؛ به طور خلاصه بیان می کنیم و خوانندگان محترم را به کتب تفاسیر ارجاع می دهیم.

ص: ۵۲۱

الف) برخی گفته اند، بین آیات تنافی وجود ندارد و قابل جمع می باشد. و این گونه جمع نموده اند:

أما قوله {الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ...} فإنه يجوز أن تخرج الألسنة ويختم على الأفواه ويجوز أن يكون الختم على الأفواه في حال شهادة الأيدي والأرجل. (١)

اما آیه {الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ...} ممکن است منظور این باشد که زبان آنها را بیرون می آوریم و دهان آنها را مهر می زنیم [در آیه گفته نشده است که زبانشان را مهر می زنیم] و ممکن است مقصود این باشد که در حال شهادت دست و پا، دهانشان را مهر می زنیم.

شهادت زبان ها این است که گنهکاران وقتی می بینند انکار برای آنها فایده ندارد، ناچار اعتراف می کنند.

ب) بعضی دیگر گفته اند: این نکته نیز قابل توجه است که در یک جا می گوید: «زبان های آنها گواهی می دهد» (مانند آیه سوره نور) و در آیه دیگر می فرماید: «ما مهر بر زبانشان می نهیم». (مانند سوره یس). ممکن است این تعبیر به خاطر آن باشد که نخست بر زبان آدمی مهر نهاده می شود و اعضای او به سخن در می آیند؛ هنگامی که او شهادت اعضا را می بیند زبانش باز می شود و چون جای انکار نیست زبان نیز اعتراف می کند. (٢)

ج) بعضی دیگر می گویند: اختلاف این دو آیه به حسب اختلاف موطن و

ص: ۵۲۲

۱- مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۱۱.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۸، صص ۴۳۲-۴۳۳

مواقف است. در تفسیر نور الثقلین به نقل از احتجاج طبرسی روایتی طولانی از امیر المؤمنین در ذیل آیه ی مبارکه ی {الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ...} نقل نموده است که آن حضرت فرمود:

ذَلِكَ فِي مَوَاطِنَ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ مَوَاطِنِ ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ. (۱)

این موارد، در مواطن و مواقف روز قیامت است که مقدار آن روز هزار سال می باشد.

یعنی در بعضی مواقف بر دهانشان مهر زده می شود و در بعضی مواقف دیگر زبانشان شهادت می دهد. اگر آیات پیشین، بر گواهی دادن اعضای بدن، دلالت می کند، برخی از آیات گواه دیگری را معرفی می کنند به نام «پوست بدن» و اینکه در روز رستاخیز «پوست» انسان بر اعمال او گواهی می دهد چنان که قبلاً هم گذشت:

{... حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَيِّئُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وُجِلُّوهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَقَالُوا لِيُجْلُو دِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ}. (۲)

... تا چون همه بر در دوزخ رسند آن هنگام گوش و چشم ها و پوست بدن هاشان بر جرم و گناه آنها گواهی دهند. و آن ها به اعضاء بدن گویند: چرا بر اعمال ما شهادت دادید؟ آن اعضاء جواب

ص: ۵۲۳

۱- الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۴۲؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۹۲.

۲- فصلت / ۱۹-۲۱.

گویند: خدایی که همه موجودات را به نطق آورد ما را نیز گویا گردانید و او شما را نخستین بار بیافرید و باز به سوی او باز گردانیده می شوید.

نکته قابل توجه اینکه، تکلم و نطق و گواهی دست و پا و جلود و ... چگونه است؟ و اعضای انسان در قیامت چگونه به سخن می آیند؟ در کلمات مفسران بزرگ، سخنان گوناگونی به میان آمده است و هر کدام احتمالاتی داده اند که ذیلاً بیان می شود:

الف) خداوند در آن روز درک و شعور و قدرت سخن گفتن در یک یک اعضا می آفریند، و آنها به راستی سخن می گویند، و چه جای تعجب؟ همان کسی که این قدرت را در قطعه گوشتی به نام زبان یا مغز آدمی آفریده می تواند در سایر اعضا نیز بیافریند.

ب) آن ها از درک و شعوری بهره مند نمی شوند، ولی خداوند آنها را به سخن گفتن وا می دارد و در حقیقت اعضا محل ظهور سخن خواهند بود، و حقایق را به فرمان خدا آشکار می کنند.

ج) اعضای بدن هر انسانی آثار اعمالی را که در تمام طول عمر انجام داده مسلماً باخود خواهد داشت، چرا که هیچ عملی در این جهان نابود نمی شود، مسلماً آثار آن روی یک یک اعضای بدن، و در فضای محیط باقی می ماند، آن روز که روز بروز و آشکار شدن است، این آثار نیز بر دست و پا و سایر اعضا ظاهر می شود، و ظهور این آثار به منزله شهادت آن ها است.»
(۱)

ص: ۵۲۴

چنانچه در بین خودمان می‌گوییم: «رنگ رخساره خیر می‌دهد از سرّ ضمیر!»

شما می‌گویید: فلان مریض را دیدم، چهره اش نشان میداد که حالش خوب نیست؛ و یا زید را دیدم، سیمایش بیانگر شادی و خوشحالی او بود.

چنانچه سعدی سروده است:

سخن عشق تو بی آن که

بر آید به زبانم

گاه گویم که بنالم ز پریشانی حالم

رنگ رخساره خبر می‌دهد

از حال نهانم

باز گویم که عیانست چه حاجت به بیانم

خلاصه سخن گفتن در اینجا معنایش این است که در حالی و کیفیتی است که خود را ارائه نموده، نمایش می‌دهد.

۸. آیاتی که بحث از احیای اموات می‌کند:

{إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}. (۱)

آن کس که زمین را زنده کند مردگان را هم زنده گرداند که او بر هر چیز قادر است.

{وَلَمْ يَعْزِبْ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى}. (۲)

و هیچ از آفرینش آنها فرو نماند البته هم او قادر بر آن است که مردگان را باز زنده کند؟ آری البته او بر هر چیز قادر است.

{أَنَّهُ يُحْيِيَ الْمَوْتَى}. (۳)

قطعاً او مردگان را زنده خواهد کرد.

ص: ۵۲۵

٢- احقاف/٣٣.

٣- حج/٦.

در این آیات و آیات فراوان دیگری (۱۱)، بحث از احیای اموات است، بویژه با در نظر گرفتن صدر آیات، دلالت روشن بر جسمانی بودن معاد دارد، چون اگر روحانی بود تعبیر احیای اموات معنی نداشت؛ زیرا روح همیشه باقی است؛ به عبارت دیگر، قبل از قیامت، روح زنده و باقی بود.

۹. آیاتی که بر دگرگونی های بدن در دوزخ گواهی می دهند، چنان که می فرماید:

{كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ}. (۲۲)

هرگاه پوست های تن شان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوست های دیگری به جای آن قرار می دهیم، تا کیفر (الهی) را بچشند.

مسأله پوست نو به خاطر آن است که درد سوزندگی کم نشود، زیرا پوست بدن به هنگام سوختن خیلی حساس و سبب زجر می شود، ولی هنگامی که پوست سوخت و آتش به استخوان رسید، آهسته آهسته درد کم می شود. قرآن باین آیه می فرماید: ما با دادن پوست نو جلوی کم شدن درد را می گیریم.

در این آیه بحث از دگرگونی پوست بدن است و می توان گفت، صریح در معاد جسمانی است.

۱۰. وضع درونی؛ قرآن کریم در این باره می فرماید:

{وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ}. (۳۳)

ص: ۵۲۶

۱- بقره/۷۳؛ قیامت/۴۰؛ روم/۵۰؛ یس/۱۲.

۲- نساء/۵۶.

۳- محمد/۱۵.

و از آب جوشان نوشانده می شوند که اندرونشان را از هم متلاشی می کند.

یعنی برای دوزخیان، به جای آب گوارا آب جوشانی داده می شود که همچون اسید، اندرون آنان را قطعه قطعه می کند.

علاوه بر آن، آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این است که در صدر جاهلیت و عرب جاهلی اعتقاد به بقای روح داشتند، و آن چه آنها تعجب داشتند و به شدت انکار می نمودند، مسأله معاد جسمانی و بازگشت این بدن به زندگی بعد از مرگ بوده است. چنانچه می بینیم که قرآن از زبان آن ها چنین می گوید:

{أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ}. (۱)

آیا او (پیامبر) به شما وعده می دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان‌هایی (پوسیده) شدید، بار دیگر (از قبرها) بیرون آورده می شوید؟

در جای دیگر می خوانیم:

{وَقَالُوا أَلَمْ نَكُنْ فِي الْأَرْضِ مِنْ قَبْلِهِ خَلْقًا وَجَاءَنَا بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمِهِمْ}. (۲)

آن ها گفتند: «آیا هنگامی که ما (مردیم و) در زمین گم شدیم، آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟!»

هم چنین می گویند:

{وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبْسِكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ مِمَّنَّ مَرَّتْ عَلَيْهِمْ}. (۳)

ص: ۵۲۷

۱- مؤمنون/۳۵.

۲- سجده/۱۰.

إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ. (۱۱)

و کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می دهد هنگامی که (مُردید و) سخت از هم متلاشی شدید، (بار دیگر) آفرینش تازه ای خواهید یافت؟!

آیا او بر خدا دروغ بسته یا به نوعی جنون گرفتار است؟! (چنین نیست)، بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، در عذاب و گمراهی دوری هستند و نشانه گمراهی آن ها همین انکار شدید است.

از این آیات استفاده می شود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم همه جا سخن از بازگشت این بدن و معاد جسمانی می گفته است. اصولاً کمتر کسی معاد روحانی را انکار می کرده است. در هر صورت جسم و روح همراه یکدیگر و مکمل یکدیگرند همان طوری که جسم بدون روح ناقص است، روح نیز بدون جسم کمبود دارد و اگر در جهان برزخ این دو از هم جدا می شوند جنبه موقتی دارد و در همان مرحله موقتی نیز فعالیت های روح محدود است. و لذا زندگی برزخی به هیچ وجه توسعه زندگی عالم قیامت را ندارد. روح برای ادامه فعالیت های خود بی نیاز از جسم نیست، منتها روح در جهان دیگر چون در سطح بالا تر از این جهان قرار می گیرد، به همان نسبت باید جسم کامل تر و عالی تر در اختیار داشته باشد، و چنین هم خواهد بود. بنابراین معاد نمی تواند تنها جنبه روحانی و یا تنها جنبه جسمانی داشته باشد.

در این زمینه روایاتی وجود دارد بر اینکه اجزای اصلی و تشکیل دهنده بدن

ص: ۵۲۸

انسان که از آن ها به «طینت» یا «عجب الذنب» تعبیر شده است دست نخورده باقی خواهد ماند از جمله روایت موثق عمار است که از امام

صادق علیه السلام سؤال شد که جسد میت در قبر نابود می شود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنِ الْمَيِّتِ يَلِي جَسَدُهُ قَالَ نَعَمْ حَتَّى لَا يَبْقَى لَهُ لَحْمٌ وَلَا عَظْمٌ إِلَّا طِينَتُهُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا فَإِنَّهَا لَا تُبْلَى تَبْقَى فِي الْقَبْرِ مُسْتَدِيرَةً حَتَّى يُخْلَقَ مِنْهَا كَمَا خُلِقَ أَوَّلَ مَرَّةٍ. (۱)

امام علیه السلام فرمود: گوشت و استخوان میت در قبر باقی نمی ماند فقط طینت انسان تا روز قیامت در قبر می ماند و بدن آدمی دوباره از آن بوجود می آید.

بنابراین اجزای اصلی بدن عنصری و مادی نیز همانند نفس باقی است و تنها آنچه که نابود می شود ترکیب و حالات و صورت و هیأت بدن است چنانچه فلاسفه گفته اند: هیچ موجودی معدوم محض نمی شود بلکه حالات موجود است که دگرگون می شود ولذا ممکن است پروردگار عالم همانطور که از آن اجزا بدن انسان را بوجود آورد دوباره جمع آوری کند به آن اجزا صورتی دوباره بخشد و از نو زنده کند (۲) و یقیناً استعداد و قابلیت اجزای اصلی هیچگاه از بین نمی رود.

خلاصه اینکه: بدون هیچ تردید، روزی خواهد آمد که تمام ارواح از اولین تا آخرین، با همان جسد اثیری خود که اکنون در جهان اثیری به زندگی برزخی

ص: ۵۲۹

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۵۱. این مضمون در این حدیث نیز وجود دارد. قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: کل ابن آدم يأكله التراب الا عجب الذنب، منه خلق و فيه یرکب. الفصل ابن حزم، ج ۴، ص ۶۹.

۲- یس/۷۹.

ادامه می دهند، همه با همان جسد عنصری خود که در دنیا داشتند عود می کنند و مراحلی را در مواقع قیامت طی می کنند و سپس به جایگاه اصلی خود که به بهشت یا دوزخ منتهی می شود رهسپار می گردند.

البته می دانید مسئله معاد از پیچیدگی های خاص برخوردار است و امر استبعاد انگیزی به نظر می رسد. از همین جهت است که خداوند متعال به الفاظ و روش های گوناگون آن را در قرآن مجید مطرح کرده است که بخش مختصری از آن را اشاره نمودیم.

(ب) معاد جسمانی به اعتبار ملاک دوّم

اشاره

از نظر قرآن معاد جسمانی به اعتبار ملاک دوّم - یعنی در عالم رستاخیز که یک سلسله لذّات و آلام و پاداش ها و کیفرها وجود دارد - توسط بدنی مادّی که مدرک جزئیات است، صورت می گیرد؛ چنانکه در قرآن کریم از پاداش نیکوکاران در بهشت و عذاب کافران و گناهکاران در جهنّم سخن به میان آمده و در این زمینه آیات به قدری زیاد است که نمی توان همه آن ها را ذکر کرد، ما تنها به عنوان نمونه چند آیه، نسبت به هر دو گروه که قرآن آن ها را به نام اصحاب یمین و اصحاب شمال دسته بندی کرده است می آوریم و خوانندگان محترم را به مطالعه سوره «واقع» حواله می دهیم.

۱. لذّات جسمانی بهشت

اشاره

قبل از ذکر این مطلب، یادآور می شویم که رابطه عالم آخرت نسبت به ما، در این دنیا، مثل رابطه ی میان مادر و کودکی است که در شکم او قرار دارد، اگر رابطه میان مادر و جنین برقرار شود و بتوانند با هم سخن بگویند، آیا مادر قادر

ص: ۵۳۰

خواهد بود که منظره های لذت بخش و مسرت آمیز، لحظه های طلوع و غروب آفتاب و وضعیت ماه و ستارگان و نیز محبت و عشق و علاقه که در این عالم وسیع و بزرگ وجود دارد، با الفاظ مدرن این دنیا به آن جنین منتقل کند؟! و هم چنین آلام و رنج و مصیبت دنیا را؟! آیا جنینی که جز با یک مقدار خون و گوشت با چیز دیگری سروکار ندارد، می تواند این مفاهیم را که از مادر می شنود درک کند؟! هرگز! تعریف لذت ها و نعمت های بهشتی و نیز آلام و عذاب های دوزخ برای ما که در این دنیا مانند جنین در شکم مادر زندگی می کنیم، دقیقاً همین گونه است. الفاظ و کلماتی که برای زندگی این دنیای محدود وجود دارد ناقص تر و ناتوان تر از آن است که بتوان حقایقی را که بیرون از این عالم است، یعنی عالم جاویدان و همیشگی، تشریح و تعریف کرد؟

بنابراین الفاظ و کلمات دیگر و دید و درک و احساس دیگری لازم است تا بتوان از آن ها سخن گفت و یا سخن شنید. چنانکه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم در حدیثی پرمعنا و زیبا می فرماید:

وَفِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ. (۱)

در آن جا چیزهایی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و حتی از لابلای پرده های خیال هیچ کس نگذشته است.

آیاتی که درباره مؤمنان صالح بشارت ثواب و لذایذ بهشتی را بیان می کند، با آنچه در دنیا وجود دارد، اصلاً قابل مقایسه نیست.

ص: ۵۳۱

در این مورد ما قسمتی از آن‌ها را بازگو، ترجمه و تفسیر می‌کنیم، خداوند می‌فرماید:

الف) سایه های درختان بهشتی و چشمه ها:

{وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ}. (۱)

و یاران راست، یاران راست کدامند؟ در زیر درختان سدر بی خار و درخت های موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده شده است و سایه ای پایدار و آبی ریزان.

در این آیه مبارکه، رساترین توصیفی وجود دارد که برای درختان بهشتی، در قالب الفاظ دنیوی امکان پذیر است؛ درخت سدر، درختی تناور است که بلندی اش گاه تا چهل متر می‌رسد و می‌گویند که تا دو هزار سال عمر می‌کند و سایه بسیار سنگین و لطیفی دارد، تنها عیش این است که خار دارد، ولی وصف (مخضود) که از ماده (خضد) به معنای بی خار است نشان می‌دهد که این مشکل نیز در درختان سدر بهشتی حل شده است.

در حدیثی از پیامبر آمده است:

يخضده الله من شوكه - فيجعل مكان كل شوكه ثمره - أنها تنبت ثمراً تفتق الثمر منها - عن اثنين وسبعين لونا من الطعام - ما فيها لون يشبه الآخر. (۲)

ص: ۵۳۲

(۱) - واقعه / ۲۷ - ۳۱.

۲- المیزان، ج ۱۹، ص ۱۲۸؛ در المثنور، ج ۶، ص ۱۵۶.

خداوند خارهای آن درخت را قطع کرده و جای هر خاری، میوه ای قرار داده که هر میوه ای هفتاد و دو نوع ماده غذایی دارد که هیچ یک به دیگری شباهتی ندارد.

امّا طلح؛ غالب مفسّران «طلح» را به معنی «درخت موز» تفسیر کرده اند که برگ های بسیار پهن و سبز و زیبا، و میوه ای شیرین دارد، و «منضود» از ماده «نضد» به معنی «متراکم» است که اشاره به خوشه های موز است که روی هم قرار گرفته اند.

بعضی نیز «منضود» را اشاره به تراکم برگ های این درخت می دانند، و با توجه به اینکه درخت سدر برگ های بسیار کوچک، و درخت موز برگ های بسیار پهن و گسترده دارد ذکر این دو درخت در دو آیه پشت سر هم اشاره لطیفی به تمام انواع درخت های بهشتی است که در میان این دو قرار دارد. (۱) {وَوَظِلٌّ مَّمْدُودٍ} در سایه های دائمی هستند که با حرارت و آفتاب لطافت آن از بین نمی رود، «وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ» در کنار آب جاری زندگی می کند. {مُدَّ هَامَتَانِ} (۲) برگ های درختان این دو بهشت از شدت طراوت و سبزی، رنگشان مایل به سیاهی می گردد. (مُدَّ هَامَه، مُدَّ هَامِمَه)؛ اسم فاعل از باب افعیلال از ماده (دَهَم) است. و (دُهَمَه) به رنگ سبزی گویند که از شدت سبزی مایل به سیاهی شود. (۳)

ص: ۵۳۳

۱- پیام قرآن، ج ۶، به نقل از تفسیر فخر رازی، ج ۲۹.

۲- الرحمن/۶۴.

۳- و از همین قبیل است، (فرس ادهم) یعنی اسب مایل به سیاه رنگ. و (أَذْهَمَّ وِ إِذْهَامٌ) از باب (افعیلال و افعیلال)، هر دو به یک معنا است؛ یعنی مایل به رنگ سیاه شدن. اما این رنگ در درختان کمال طراوت رنگ برگ است که از شدت سبزی آن مایل به سیاهی می شود.

علاوه بر این ها هوای لطیف و آهنگ های دلربایی در آنجا است که - به گفته روایات - توسط حوریان و یا درختان نواخته می شود؛ ولی با مفاهیم عمیق و بسیار بلند عرفانی که شامل حمد و تقدیس خداوند متعال است. این روایات را در جلد هشت بحار ص ۱۹۶ می توانید بخوانید.

خداوند رازق متعال می فرماید:

{أَكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا} (۱)

مأکولاتش همیشگی و سایه آن برقرار است.

(ب) منازل شایسته:

{يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ} (۲)

و شما را در باغ هایی که از زیر درختان آن جویبارها روان است و در سرراهی خوش، در بهشت های همیشگی درآورد. این خود کامیابی بزرگ است.

در وصف منازل اهل بهشت همین بس که قرآن، سی و شش مرتبه فرموده: «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» یعنی باغ هایی که شاخه های آن بر هم گردن نهاده و در پای درختانش نهرهای آب زلال جاری است، درختانی که خشک شدن و فاسد شدن و کهنه شدن ندارند، که نام بعضی از آن ها ذکر شد.

ص: ۵۳۴

۱- رعد/ ۳۵.

۲- صف/ ۱۲.

{فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ}. (۱)

در آن دو بهشت از هر میوه ای دو نوع وجود دارد.

هر یک از دیگری بهتر است. میوه ای که در دنیا بوده، و بهشتیان آن را از قبل می شناخته اند، و دیگری میوه ای است که در آن جا هست و هنوز آن را ندیده اند و حالا به آن دست می یابند.

{... وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ}. (۲)

و میوه ی چیده شونده آن دو بهشت نزدیک و در دسترس است.

«جنی» یعنی میوه ی «مجنتی» میوه ای که باید چیده شود و «دان» در اصل دانی بوده است، اسم فاعل از «دنا، یدنو» به معنای نزدیک و قریب است.

در جای دیگری از قرآن می فرماید:

{قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ}. (۳)

و میوه های چیدنی آن نزدیک است.

«قُطُوف» جمع «قطف» است و قطف به میوه ای گویند که تازه چیده باشند. مانند آیه ی:

{وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَدْلِيلًا}. (۴)

ص: ۵۳۵

۱- الرحمن / ۵۲.

۲- الرحمن / ۵۴.

۳- الحاقه / ۲۳.

۴- انسان / ۱۴.

و سایه‌های درختان بهشتی بر سر آن‌ها نزدیک است و میوه‌های چیدنی آن، رام و در اختیار آن‌هاست.

{وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ}. (۱)

و میوه‌هایی از هر نوع که انتخاب کنند، و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند!

مقدم داشتن میوه بر گوشت به خاطر آن است که میوه از نظر تغذیه بهتر و عالی‌تر است؛ گذشته از آن خوردن میوه قبل از غذا لذت و لطف دیگری دارد.

گرچه میوه‌های اهل بهشت، به طوری که از قرآن استفاده می‌شود متنوع و گوناگون است و در آیات بسیار، از میوه‌های بهشتی تحت عنوان «فواکه» و «فاکهه» اسم برده شده است. راغب در مفردات می‌گوید: «فاکهه» تمام اقسام میوه‌ها را شامل می‌شود ولی بعضی از آیات میوه‌های خاص و معینی را نام‌ب-رده اس-ت، در سوره الرّحمن می‌فرماید:

{فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ}. (۲)

در آن دو بهشت نیز هر گونه میوه خوش و خرما و انار بسیار است.

فخررازی در اینجا دقتی به خرج داده و گفته است. بیان این دو میوه به خاطر تفاوت زیادی است که از جهات مختلف در میان آن دو وجود دارد، یکی شیرین و دیگری غیر شیرین، یکی گرم و دیگری خنک، یکی دارای ماده غذایی و دیگری فاقد آن، یکی میوه مناطق گرمسیر و دیگری مناطق سردسیر یکی

ص: ۵۳۶

۱- واقعه / ۲۰ - ۲۱.

۲- الرحمن / ۶۸.

درختش بسیار بلند و دیگری کوتاه، گویی قرآن با این بیان می خواهد به تمام انواع میوه‌هایی

که در میان این دو قرار دارد اشاره کند. (۱)

د) نوشیدنی های بهشتی:

درباره ی نوشیدنی های بهشتی آیات زیادی وجود دارد، ما به طور خلاصه به تعدادی از آن ها اکتفا می کنیم:

{فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ}. (۲)

در آن دو بهشت دو چشمه است که جاری است.

در آیه ی دیگر می فرماید: {فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ} در آن دو بهشت، دو چشمه ای است که هر دو می جوشند و از منبع و سرچشمه، فوران می کنند. چون نَضَخٌ، يَنْضَخُ، نَضَخًا، نَضْخَانًا، به معنای اشتداد فوران و جوشیدن آب از چشمه است در جوامع الجامع می نویسد: «نضح» با (خ) نقطه دار سریع تر از «نضح» با (ح) است چون «نضح» با (ح) مانند آب پاشیدن است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل این آیه از ابن عباس آورده است که: «آن دو چشمه بر اولیای خدا ترشح به مشک و عنبر و کافور می کند». جلال الدین سیوطی در «در المنثور» می نویسد: «تنضخان بالوان فاکهه؛ آن دو چشمه بهشتی به رنگ های میوه ها فوران و جوشش می کنند». (۳)

ص: ۵۳۷

۱- پیام قرآن، ج ۶، به نقل از تفسیر فخر رازی، ج ۲۹.

۲- الرحمن/ ۵۰.

۳- ج ۶، ص ۱۵۰.

البته هیچ یک از این نظریه ها دلیل خاصی ندارد و در عین حال ممکن است همه آن ها در آیه جمع باشد. به هر صورت این دو چشمه غیر از دو چشمه ی آیه قبلی است.

در آیه ای دیگر خداوند جایگاه بلند اهل ایمان را این چنین بیان می کند:

{إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَأَمِينِينَ}. (۱)

به یقین، پرهیزگاران در باغها (ی سرسبز بهشت) و در کنار چشمه ها هستند. (فرشتگان به آن ها می گویند):

داخل این باغ ها شوید با سلامت و امتیت!

از این آیه استفاده می شود که یک نوع چشمه هم نیست بلکه انواع چشمه های مختلف در آن جوشیدن دارد، چون ذکر (جَنّات و عیون) به صیغه جمع، اشاره به باغ های متنوع و چشمه های فراوان و گوناگون بهشت است که هر کدام لذت تازه ای می آفریند و ویژگی خاصی دارد. (۲)

در آیه دیگری اوصاف بیشتری برای نوشیدنی های بهشتی ذکر نموده است.

{مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ}. (۳)

توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، چنین است: در

ص: ۵۳۸

۱- حجر / ۴۵ و ۴۶.

۲- علل الشرایع، ص ۲.

۳- محمد / ۱۵.

آن نهرهایی از آب صاف و خالص که بدبو نشده، و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نهرهایی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است، و نهرهایی از عسل مصفاست، و برای آن ها در آن از همه انواع میوه ها وجود دارد... .

از روایات استفاده می شود که این چهار نهر در کنار هم جاری است بدون اینکه حائلی بین آن ها باشد باهم مخلوط نمی شوند. شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: چگونه این نهرها حرکت می کنند و مخلوط هم نمی شود؟ امام علیه السلام فرمود: نمی بینی که در تخم مرغ بین یک پوسته دو مایع با اختلاف رنگ و مزه و طبع جمع شده اند و مخلوط نمی شوند.

اکنون لازم است فرازی از این آیه مبارکه را مورد بررسی قرار دهیم آنجا که می فرماید: {أَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ} نهرهایی از شراب که برای نوشندگان لذت آور است و در جای دیگر می فرماید: همینکه اهل

بهشت از آن میل فرمودند، در پایان بوی مشک در خود احساس می نمایند: {يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ} (۱)؛ آن ها از شراب (طهور) زلال دست نخورده و سربسته ای سیراب می شوند، مَهْری که بر آن نهاده اند از مشک است» از این دو آیه مبارکه استفاده می شود که این شراب طهور بهشتی بسیار معطر و خوشبو است که هم قوه ذائقه از آن لذت می برد و هم قوه شامه. قرآن مجید در این باره می فرماید: {لَا يَصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْفُونَ} (۲) یعنی نه صداع و سر درد آور است، نه مستی و گیجی دارد.

ص: ۵۳۹

۱- مطفین/۲۵ و ۲۶.

۲- واقعه/ ۱۹.

علاوه بر لذت های جسمانی یک حالت نشئه روحانی توصیف ناپذیر به آن ها دست می دهد که تمام وجودشان را در لذتی بی نظیر فرو می برد. قرآن کریم می فرماید: {وَسَيَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا} (۱) «و خدایشان آنانرا شرابی پاک و گوارا بنوشاند». شرابی که پروردگار

به آن ها بنوشاند شراب نابی است که به انسان نشاط و طراوتی خاص می بخشد.

مرحوم حاج ملا مهدی نراقی روایتی از امام علی علیه السلام نقل کرده است که قابل توجه می باشد:

قال عليه السلام: انّ الله تعالى شراباً لاؤليائه، اذا شربوا سكروا واذا سكروا طربوا واذا طربوا تابوا واذا تابوا ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا خلصوا طلبوا واذا طلبوا وجدوا واذا وجدوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا لافرق بينهم وبين حبيهم. (۲)

آن حضرت فرمود: خدای قادر متعال برای اولیاء خود از شراب های بهشتی شرابی معین نموده است که چون بیاشامند، مست جمال و لقای حضرت احدیت می گردند؛ و چون مست شوند، به حالت وجد و مسرت فوق العاده در آیند؛ چون مسرور شوند، پاک و پاکیزه می گردند؛ و چون پاک و پاکیزه شدند، از شدت محبت فانی و ذوب می گردند؛ و چون فانی شدند، از بندگان خالص خدا

ص: ۵۴۰

۱- انسان/۲۱.

۲- جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۲۲؛ شرح الأسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۹۸؛ تفسیر ثعلبی، ج ۷، ص ۱۶۸. - البته جمله آخر را به این معنا باید حمل کنیم که آنها نیز دارای صفات الاهی شده و آئینه صفات الاهی می شوند. (محقق)

می گردند؛ و چون از مخلصین شدند، به دنبال طلب حضرتش برمی آیند؛ و چون طلب کردند، او را می یابند؛ و چون او را یافتند، به مقام وصال او می رسند؛ و چون به مقام وصال رسیدند، متصل می شوند؛ و چون متصل شدند، فرق و جدایی بین آنان و بین حبیب شان نیست.

اما شراب دنیا انسان را مست می کند و سبب گیجی و سردرد می شود و تند و تلخ است و سبب انواع امراض جسمی و روحی می گردد.

شراب دنیا نجس و به قول قرآن «رجس» است.

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ}. (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بتها و ازلام [نوعی بخت آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آن ها دوری کنید تا رستگار شوید!

اما درباره شراب بهشت می خوانیم: «شَرَابًا طَهُورًا» شراب دنیا عامل فتنه و دشمنی است و شیطان با شراب و قمار میان مردم دشمنی ایجاد می کند.

{إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصِيءَ بِكُمْ عَنِ الذِّكْرِ لِلَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ}. (۲)

شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و

ص: ۵۴۱

۱- مائده/ ۹۰.

۲- مائده/ ۹۱.

کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید)،

خودداری خواهید کرد؟!

اما شراب بهشت هیچ گونه کینه و دشمنی نمی آورد بلکه برادرانه روبروی هم بر تخت ها تکیه زده و شادمانند.

دیگر اینکه شراب دنیا دروغ گویی و یاوه گویی می آورد اما در بهشت چنین نیست. {لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا} (۱) یعنی به هیچ وجه بیهوده گویی و دروغ در بهشت نیست، در جای دیگر می فرماید: {لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا} (۲) در بهشت نه گفته لغوی می شنوند و نه نسبت گناه به یکدیگر می دهند، بر خلاف دوزخیان که یکدیگر را ملامت می کنند و به گفته قرآن هر دسته ای به دوزخ پرتاب می شوند به گروه دیگر نفرین و لعنت می کنند: {كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا} (۳) در آیه مذکور لفظ اخت به کار گرفته شده است شاید دلیلش این باشد که این امتهای منحرف پیوند فکری با هم داشتند.

البته در منابع شیعه و اهل سنت روایاتی درباره حرمت و زشتی شراب خواری در دنیا ذکر شده است؛ که به عنوان نمونه به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

در روایتی از امام صادق نقل شده است:

مُذْمِنُ الْخَمْرِ يَلْقَى اللَّهَ يَوْمَ يَلْقَاهُ كَعَابِدٍ وَثَنٍ. (۴)

ص: ۵۴۲

۱- نبأ / ۳۵.

۲- واقعه / ۲۵.

۳- اعراف / ۳۸.

۴- وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۳۱۸.

شراب‌خوار، در روز قیامت، مانند بت پرست، در پیشگاه خدا حاضر می شود.

بدین ترتیب، امام علیه السلام شراب‌خوار را بی دین و هم ردیف مشرک و بت پرست معرفی فرمود. در روایت دیگر از آن حضرت آمده است:

شَارِبُ الْخَمْرِ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا وَجْهَهُ مَائِلًا شَفْتَهُ مُدْلَعًا لِسَانَهُ يُنَادِي الْعَطَشَ الْعَطَشَ. (۱)

در روز قیامت شراب‌خوار وارد محشر می شود در حالی که رویش سیاه و دهانش کج و زبانش بیرون افتاده و فریاد تشنگی اش بلند است.

در روایتی بدین مضمون آمده است: خداوند شراب‌خوار را از چرک و کتافاتی که در چاهی در جهنم جمع شده می نوشاند. در این باره روایات متعددی وجود دارد. (۲)

هـ- ظرف های بهشتی:

ظرف ها و لیوان‌هایی که اهل بهشت برای آشامیدن استفاده می کنند طوری است که سرد و خوشبو می کند،

{إِنَّ الْأُبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا}. (۳)

همانا نیکان همواره از جامی می نوشند که نوشیدنی اش آمیخته به کافور [آن ماده سرد، سپید و معطر] است.

ص: ۵۴۳

۱- همان، ص ۲۹۷.

۲- ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۲۹۶ - ۳۷۵.

۳- انسان/ ۵.

در تفسیر المیزان می نویسد: که کافور یک ضرب المثلی است برای خنکی و خوشبویی و کلمه کأس هم به معنای ظرف آب است، بنابر این خود ظرف‌های آب مخلوط با ماده ای سرد و خوشبو کننده است و از ظرف های بلورینی از نقره استفاده می نمایند و مأموران پذیرایی به قدر میل آنان از آبهای گوارا در ظرف‌های زیبا می ریزند نه کمتر و نه زیادتر {قَوَارِيرًا مِنْ فِضِّهِ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا} (۱) در جای دیگر می فرماید: ظرف های شراب صاف و خالص و در بسته و مهر خورده است {يُسَيِّقُونَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ...} (۲) در آیه ای دیگر، توضیح بیشتری درباره ظرف های بهشتی داده شده، چنین می فرماید: {وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِنْ فِضِّهِ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا} (۳)؛ و در گرداگرد آن ها ظرف‌هایی سیمین و قدح هایی بلورین می گردانند(پر از بهترین غذاها و نوشیدنی ها) «آنیه» جمع اناء به معنای مطلق ظرف است و «آکواب» جمع «کوب» به معنای ظرف آبی است که دسته نداشته باشد(۴). «قواریر» جمع «قاروره» به معنای ظرف بلورین و شیشه ای است که نمی شکند(۵).

از این آیه استفاده می شود که ظرف ها و جام های بهشتی، هم صفا و شفافیت بلور را دارد و هم درخشندگی و زیبایی نقره را؛ و نوشیدنی هایی که در آن است، کاملاً نمایان است.

ص: ۵۴۴

۱- انسان/ ۱۶.

۲- مطففین / ۲۵. رحیق به معنای شراب خالص و صاف است.

۳- انسان/ ۱۵.

۴- لسان العرب، ج ۱، ص ۷۲۹؛ مفردات، ۷۲۸.

۵- لسان العرب، ج ۵، ص ۸۸؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۵۵.

در این رابطه روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

{يُنْفَذُ الْبَصَرَ فِي فَضِّهِ الْجَنَّةِ كَمَا يُنْفَذُ فِي الزُّجَاجِ}. (۱)

چشم انسان در نقره بهشتی نفوذ می کند آن چنان که در شیشه و بلور دنیایی نفوذ می کند.

ابن عباس می گوید:

ليس في الجنة شيء إلا قد أعطيتم في الدنيا شبهه إلا قوارير من فضة. (۲)

همه نعمت های بهشتی شبیه و مانندی در دنیا دارد، جز ظرف های بلورین بهشتی که از نقره است؛ در دنیا شبیه و مانندی برای آن نیست.

(و) خادمان همچون مروارید:

خداوند، نعمت ها را بر اهل بهشت تمام کرده و همه چیز به آن ها داده است؛ از جمله خدمتکارانی که از آن ها با عالی ترین صفات توصیف شده است. قرآن مجید درباره آنان می فرماید: «وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنشُورًا» (۳) و بر گردشان (برای پذیرایی) نوجوانانی جاودانی می گردند که هرگاه آن ها را ببینی گمان می کنی مروارید پراکنده اند!

در آیه دیگر در سوره طور چنین می فرماید:

{وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ}.

ص: ۵۴۵

۱- بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۱۱. مجمع البحرين، ج ۱۰، ص ۶۲۱.

۲- روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۷۶.

۳- انسان / ۱۹.

و پیوسته بر گردشان نوجوانانی برای (خدمت) آنان گردش می کنند که همچون مرواریدهای درون صدفند!

حسن ظاهر و لطف مأموران پذیرایی و خلق نیکوی ایشان، چنان بهشتیان را به خود مجذوب می کند که همه دردها و رنج هایی را که در دنیا در مسیر اطاعت حق کشیده بودند، فراموش می کنند. قرآن مجید در آیات بسیاری، خادمان بهشتی را به مروارید درون صدف تشبیه کرده؛ زیرا این گوهر به قدری شفاف و زیبا و تازه است که حدّی برای آن نیست. از این رو، لحظه‌ای که آن را از صدف بیرون می آورند - با این که مروارید همیشه شفاف و زیبا است - ویژگی خاصی دارد. خدمتکاران بهشتی نیز آن قدر زیبا و سفیدچهره و باصفا هستند که گویی مرواریدهای در صدف یا تازه بیرون آمده از صدف‌اند. تعبیر «لهم» نیز نشان می دهد که هر یک از بهشتیان، خدمتگزارانی مخصوص خود دارند و چون بهشت جای غم و اندوه نیست، آن خدمتکاران نیز از خدمت به این بندگان خاص خدا لذّت می برند. ذکر این نکته لازم است که «غلمان» جمع «غلام» به معنای نوجوان است و نه به معنای برده. بدیهی است افرادی که در این سن و سال هستند، چابک و جدّی و فعال‌اند و پر شور و نشاط هستند. البتّه در بهشت - طبق تعبیراتی که در آیات یا روایات آمده - نیازی به خدمتکار نیست و هر چه بخواهند، فوری در اختیارشان قرار می گیرد؛ ولی این خود احترام و اکرام فوق العاده‌ای است که چنین خدمتکارانی از آن ها پذیرایی کنند. گر چه به صراحت در این آیه نیامده که آن ها چه کاری می کنند، آیات دیگری نشان می دهد که برنامه آن ها پذیرایی از بهشتیان با انواع نوشیدنی های گوارا و انواع غذاهای بهشتی

است. در روایتی می خوانیم که از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم سؤال شد:

يَا رَسُولَ اللَّهِ الْخَادِمُ كَاللُّؤْلُؤِ فَكَيْفَ الْمَخْدُومُ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ فَضْلَ الْمَخْدُومِ عَلَى الْخَادِمِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ. (۱)

وقتی خدمتگزار همچون مروارید در صدف باشد، مخدوم (یعنی مؤمن بهشتی) چگونه است؟! آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در جواب فرمودند: «سوگند به کسی که جانم به دست اوست، برتری مخدوم بر خدمتکار در آنجا همچون برتری ماه است در شب چهارده بر سایر ستارگان.

ز) همسران بهشتی:

قرآن مجید بارها درباره همسران بهشتی و ویژگی های آن به الفاظ گوناگون سخن گفته است؛ از آن جمله دو بار چنین آمده است:

{وَرَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ}. (۲)

حورالعین را به همسری آن ها در می آوریم.

«حور» جمع «حوراء» است؛ و حورا زن سیاه چشم را گویند که سیاهیش بسیار و سفیدی آن نیز شدید باشد. «عین» جمع «عیناء» است و آن زن سیاه چشم است که سیاهی چشمش در عین حال درشت باشد. بنابراین حورالعین به کسی گفته می شود که سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدی آن کاملاً شفاف باشد و یا به طور کلی

ص: ۵۴۷

۱- بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۰۲.

۲- طور/۲۰؛ دخان/۵۴.

کنایه از جمال و زیبایی کامل است؛ چرا که زیبایی بیش از همه در چشمان تجلی می کند. درباره ویژگی های همسران بهشتی، در جایی دیگر می فرماید:

{فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ}.

در آن بهشت زنان زیبای با حیاتی است (که به چشم پر ناز جز به شوهر خود ننگرند) و دست هیچ کس از جن و انس پیش از آن ها بدان زنان نرسیده است. (۱)

از ابوذر نقل شده که: همسر بهشتی به شوهرش می گوید:

وعزّه ربّی ما أرى شيئاً فی الجنّه أحسن منك فالحمد لله الذی جعلنی زوجک و جعلک زوجی. (۲)

سوگند به عزت پروردگارم که در بهشت چیزی را بهتر از تو نمی یابم، سپاس مخصوص خداوندی است که مرا همسر تو و تو را همسر من قرار داده است.

{وَحُورٌ عَيْنٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ} (۳)

و همسرانی از حور العین دارند، همچون مروارید در صدف پنهان! پاداش بدانچه بودند و می کردند.

{كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ} (۴)

گویی از (لطافت و سفیدی) همچون تخم مرغ هایی هستند که (در

ص: ۵۴۸

۱- الرحمن/۵۶.

۲- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۰۸.

۳- واقعه/ ۲۲ - ۲۴.

۴- صافات/۴۹.

زیر بال و پر مرغ) پنهان مانده (و دست انسانی هرگز آن را لمس نکرده است)!

در این آیه شریفه تشبیهی زیبا برای لطافت و ظرافت همسران بهشتی است. این تشبیه قرآن، هنگامی به درستی روشن می شود که انسان در آن لحظاتی که تخم از مرغ جدا می شود، و هنوز دست کسی به آن نرسیده، و زیر بال و پر مرغ قرار دارد، آن را از نزدیک بنگرد؛ در این حال، شفافیت و صفای عجیبی در آن مشاهده می شود. بعضی از مفسران «مکنون» را به معنی محتوای تخم مرغ گرفته اند که در زیر پوست پنهان است؛ اشاره به موقعی که تخم مرغ را بپزند و پوست آن را یک جا جدا کنند، که در این حالت علاوه بر سفیدی و درخشندگی، لطافت و نرمی خاصی دارد. به هر حال تعبیرات قرآن در بیان حقایق به قدری عمیق و پر محتوا است که با یک تعبیر کوتاه مطالب زیادی را با لطافت خاصی بیان می کند (۱). در جای دیگری در قرآن می فرماید:

{كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ}. (۲)

گویی آن زنان بهشتی (در درخشندگی و تابناکی همانند) یاقوت و مرجان اند.

در اینجا خداوند زنان بهشتی را به (یاقوت) و (مرجان) تشبیه کرده است: یعنی آن ها سرخی و صفا و درخشندگی یاقوت و سفیدی و زیبایی شاخه مرجان را

ص: ۵۴۹

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۵۶.

۲- الرحمن/۵۸.

دارا است، همه می دانند وقتی که این دو رنگ که هر دو شفاف است به هم جمع شوند زیباترین و شفاف ترین و دل انگیزترین رنگ را تشکیل می دهد. هر وقت همسران نزد آنان می آیند آن ها را با کره می یابند. {فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا} (۱) شاید این وصف همیشه برای آن ها باقی باشد، و در روایات نیز به آن اشاره شده است. به طوری که هر بار که همسران ایشان با آنان بیامیزند ایشان را بکر بیابند. آن زنان تنها به همسرشان عشق می ورزند و خوش زبان و فصیح و هم سن و سالند. «عُرْبًا أُتْرَابًا» (۲) در اینکه می فرماید: آن ها به شوهر خود عشق می ورزند؛ چون از جمله لذاتی که یک انسان می برد آن صفا و صمیمیت و مهر و مودتی است که در ناحیه همسر خودش ببیند. نیز اینکه می گوید «اتراباً» یعنی همه آن ها هم سن و سال همسرانشان هستند تا احساسات یکدیگر را درست درک کنند و زندگی با هم برای آن ها لذت بخش تر باشد. خلاصه صحبت از عجز و پیردر آن جا نیست. در روایت آمده است: پیرزنی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمد. [از جمله شوخی های پیغمبر که نقل کرده اند یکی همین است.] عرض کرد یا رسول الله دعا کن خدا مرا به بهشت ببرد. حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: پیرزن که به بهشت نمی رود؛ در بهشت پیرزنی وجود ندارد. پیرزن بیچاره گریه کنان برگشت. بلال او را دید و علت گریه اش را پرسید. آن زن قضیه را باز گفت بلال ماجرا را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تعریف کرد.

ص: ۵۵۰

۱- واقعه / ۳۶، بنابر تفسیر المیزان ج ۱۹ ذیل آیه مذکور.

۲- واقعه / ۳۷. عُرْبُ جمع (عروب) به معنای زنانی است که با شوهر خود مهربان هستند و ناز و کرشمه دارند و عاشق همسر خویش هستند؛ یعنی شوهر دوست. مفردات، ج ۱، ص ۵۵۷. (اتراب) جمع (ترب) یعنی همه هم سن و سال و جوانند. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۳.

حضرت فرمودند: سیاه هم به بهشت نمی رود. پس هر دو گریه می کردند که عباس [عموی پیامبر] آن ها را دید. قضیه را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شرح داد؛ حضرت فرمودند: پیرمرد هم به بهشت نمی رود. او هم دادش بلند شد. بعد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را فراخوانده و فرمودند: خداوند آن ها را به بهترین شکل می آورد. در آن جا که پیری وجود ندارد، اهل بهشت همه جوانانی نورانی اند؛ سپس حضرت فرمودند: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ جُرْدٌ مُرْدٌ مَكْحَلُونَ» (۱) اهل بهشت جوانان نورسی هستند که هنوز بر عارضشان خط سبزی کشیده نشده است و چشمانشان سرمه کرده باشد. به هر صورت، این همسران علاوه بر اوصاف مذکور محفوظ هستند نه مبتذل؛ {حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ}؛ (۲) حوریه ها در خیمه ها منتظرند. اگر از همه زیبایی های ظاهری که بگذریم از نظر کمالات نیز لایق بهشت و بهشتیان هستند و از هر گونه انحراف و ضعف پاکند: {لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ}؛ (۳) و همسران پاکیزه برای آن ها خواهد بود. زن ها در دنیا دوران عادت ماهانه را به عنوان دوران آلودگی می گذرانند و... ولی زنان بهشتی پاکیزه و از آلودگی های دنیا مبرایند. البته بهترین نعمت های مادی و جسمی در دنیا و آخرت کامیابی از همسران پاکیزه و زیباست. در این باره روایتی از جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

مَا تَلَدَّ النَّاسُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بَلَدَهُ أَكْثَرَ لَهُمْ مِنْ لَذَّةِ النِّسَاءِ ... وَإِنَّ

ص: ۵۵۱

-
- ۱- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۱۰ - ۴۱۱؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۴؛ (جُرد) جمع (أَجْرَد) و (مُرد) جمع (أَمْرَد) است. هردو به معنی بی مو و بدون ریش و محاسن است.
 - ۲- الرحمن / ۷۲.
 - ۳- نساء / ۵۷.

أَهْلَ الْجَنَّةِ مَا يَتَلَذُّونَ بِشَيْءٍ مِّنَ الْجَنَّةِ أَشْهَىٰ عِنْدَهُمْ مِنَ النُّكَاحِ لَا طَعَامٌ وَلَا شَرَابٌ. (۱۱)

... اهل بهشت از هیچ چیزی، در بهشت مانند نکاح لذت نمی برند نه غذا خوردن و نه آشامیدن.

همان گونه که بهترین لذت معنوی تجلی و رضوان خدا و طرف سخن خدا قرار گرفتن است. اکنون که با ویژگی ها و چگونگی همسران بهشتی و حالات بهشتیان، آشنا شدید، خداوند پیرو هر یک از این ویژگی ها می فرماید:

{فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ}

پس کدامین نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید (شما ای گروه جن و انس)؟!

نکته قابل توجه این که در سوره الرحمن سی و یک مرتبه آیه شریفه {فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ} تکرار شده است؛ از جمله در میان آیات وارده درباره بهشت است که ما نیز در چند جا آوردیم و در پایان سوره می فرماید: {تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ} پر خیر و پر برکت است اسم پروردگار تو، که دارای صفت جلال و صفت جمال است. این سوره بیانگر نعمت های گوناگون مادی و معنوی خداوند بر بندگان است؛ به طوریکه می توان این سوره را سوره رحمت و یا سوره نعمت تعبیر کرد. مطالب زیادی در ذیل این سوره در تفاسیر قرآن و روایات ائمه معصومین علیه السلام به چشم می خورد که از گنجایش این نوشتار خارج

ص: ۵۵۲

است. فقط یک روایت را که از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند، می آوریم:

لِكُلِّ شَيْءٍ عَرُوسٌ وَعَرُوسُ الْقُرْآنِ سُورَةُ الرَّحْمَنِ جَلَّ ذِكْرُهُ. (۱۱)

از برای هر چیزی عروسی است و عروس قرآن سوره الرحمن است.

ح) زیورهای اهل بهشت:

اهل بهشت در آن روز شاداب و زیبا با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت داده شده اند، {يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا} (۲۲) اهل بهشت با دست بندهایی از طلا و مروارید آراسته اند. در آیه ای دیگر علاوه بر طلا و مروارید زیورهایی از دست بندهای از نقره را نیز ذکر کرده است: {وَحُلُوءٌ أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ} اهل بهشت با دست بندهایی از نقره آراسته اند. چه کسانی شایسته ی بهره مندی از این زیورهای الهی هستند؟ آیا آن مردانی که با یقین به حرام بودن استعمال طلا، در دنیا بر اساس هوس و میل نامشروع، به حکم خداوند دهن کجی کردند و انگشتر طلا در دست و زنجیر طلا بر گردن آویختند به آن آراستگی بهشت نایل می آید؟ آیا آن زنانی که خارج از مرزهای مشروع، جواهرات خود را برای دلربایی از مردان نامحرم به نمایش گذاردند و با نشان دادن زیبایی های خود نسلی را به گناه و تباهی کشیدند از زیورهای اخروی بهره مند خواهند بود؟
قطعاً جواب

ص: ۵۵۳

۱- مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۵۱؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۹۶. (همین معنا را تفسیر الدر المنثور، در ج ۶، ص ۱۴۰، از امیر مؤمنان از رسول خدا نیز آورده است.)

۲- فاطر ۳۳. (اساور) جمع (اسورة) و (سوار) به معنای دستوار و دست بند است.

منفی است. زیرا بهشت و زیورهای آن برای کسانی است که برای اوامر الهی ارزش قائل شده اند و نواهی حق تعالی را با جان و دل گردن نهادند، آن مردی که به احترام حکم الهی از بکارگیری طلا صرف نظر کند در قیامت شایسته اکرام خداست آن زنی که زیور و تزئین خود را فقط در انحصار شوهرش بکار گیرد تا کانون خانواده گرم و با نشاط باشد لایق پذیرایی آخرتی و بهشت الهی است.

(ط) لباس های اهل بهشت:

در طول تاریخ، لباس از لحاظ جنس و رنگ گرفته تا نوع دوخت آن، نقش اصلی را در زینت انسان ها داشته و هم معرف طرز فکر و روحیه صاحب آن است، مسلماً لباس های بهشتی برای حفظ از انواع آفات و آسیب ها نیست، زیرا در بهشت همه چیز در حد اعتدال است و آفتی وجود ندارد، بنابراین لباس های بهشتی جنبه تزئینی دارد، از همین جهت است که قرآن به تعبیری مختلف حکایت از زیبایی و جذّابیت لباس های بهشتی دارد، خداوند متعال رنگ لباس بهشتی را سبز معرفی می کند گرچه آن ها هر چه بخواهند و هر رنگی را آرزو کنند مهیا است ولی رنگ سبز مطلوب اولیّه طبع بشری و نشاط روحی را تأمین می کند، لذا می بینیم به اعتبار جایگاه روحی و روانی این رنگ است که در شادی ها از سبز استفاده می شود. قرآن در سوره کهف می فرماید:

﴿وَلْيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ﴾. (۱)

لباس های سبز حریر و دیبا پوشند.

ص: ۵۵۴

۱- همین معنا در آیات ۲۱ انسان و ۵۳ دخان نیز آمده است.

در تعبیر دیگری در سوره حج می فرماید: ﴿وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾ (۱)؛ «و لباسشان در آنجا حریر است». و کلمه «حریر» در نزد مفسران و اهل لغت پارچه ای است که تار و پود آن ابریشم است و معنای جامعی دارد، اگر بسیار لطیف و نازک باشد، «سندس» و اگر ضخیم باشد «استبرق» نامیده می شود، بدون شک لباس های بهشتی از ابریشم خالص به انواع مختلف و گوناگون است، که این پارچه های ابریشمی به خاطر نرمی و لطافت و جدّایت و پذیرش رنگ های جالب از بهترین پارچه ها است. آلوسی در روح المعانی، ج ۱۵، نقل می کند که لباس های بهشتی به قدری زیبا است که اگر یکی از آن ها را در دنیا بگستراند، اهل دنیا مدهوش می شود.

(ی) فرش های نفیس و تخت های بلند:

﴿مُتَّكِنِينَ عَلَى رُفْرَفٍ خُضِرٍ وَعَبَقَرِي حِسَانٍ﴾.

این در حالی است که بهشتیان بر تخت هایی تکیه زده اند که با بهترین و زیباترین پارچه های سبز رنگ پوشانده شده است. (۲)

و همچنین در همین سوره الرحمن در آیه ای دیگر می فرماید: ﴿مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ﴾؛ «در حالتی که بهشتیان بر بسترهایی که آستر آن ها از حریر زخیم است، تکیه زده اند» بطائن جمع بطانه است و به لباس زیر پوش بطانه گویند، در مقابل (ظهارة) به لباسی گویند که معلوم باشد و روی لباس می پوشند.

ص: ۵۵۵

۱- همین معنا در آیات ۳۳ فاطر و ۱۲ انسان نیز آمده است.

۲- الرحمن / ۷۶.

قابل توجه اینکه قیمتی ترین پارچه، آسترین فرش هاست، پس قسمت اصلی و ظاهری این فرش را که از ابریشم بسیار بهتر و با ارزش تر است، نمی توان از لحاظ زیبایی و لطافت توصیف کرد، در این باره حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آمده است که آن حضرت فرمود {ظواهرها نور يتلألأ}؛ (۱) قسمت اصلی و ظاهری آن فرشها نوری است درخشنده.

قرآن در جملات زیبای دیگری در سوره (یس) می فرماید:

{هُم وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكُونَ}.

آنان و همسرانشان در زیر سایه هایی بر تخت هایی تکیه می زنند.

از نمونه های دیگر این نعمت ها که بارها در قرآن از آن سخن به میان آمده است مسأله روبروی هم قرار گرفتن اهل بهشت است، تخت ها و جایگاه آنان طوری است که در حال استراحت که تکیه داده اند یکدیگر را می بینند.

در سوره واقعه می فرماید:

{عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ مُتَّكِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ}.

بر تخت هایی زربافت، که روبروی هم بر آن ها تکیه دارند.

این مضمون را در آیه دیگر در سوره دخان می خوانیم:

{يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ} (۲) آنها لباس هایی از حریر نازک و ضخیم می پوشند و در مقابل یکدیگر می نشینند. در بهشت فرش های بسیار فاخر

ص: ۵۵۶

۱- جامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۷۹.

۲- دخان/ ۵۳.

گسترده شده است. {وَوَزَابِي مَبْتُوَةٌ} (۱۱) در آنجا تخت های بلند و عالی قرار داده شده است: {فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ}. در بهشت بالش ها و پستی های مخصوص صف داده شده {وَوَنَمَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ}. در قرآن مجید کراراً از تخت های بهشتی و مجالس دسته جمعی بهشتیان توصیف های جالبی شده که نشان می دهد، یکی از مهمترین لذات آن ها همین جلسات انس و انجمن های دوستانه است، اما موضوع سخن آن ها چیست و نقل محفلشان کدام است، کسی به درستی نمی داند که آیا از اسرار آفرینش سخن می گویند و یا از شگفتی های خلقت خداوند! آیا از مصائب جانگاهي که از آن راحت و آسوده شدند، و یا امور دیگری که ما در شرایط زندگی در این دنیا قادر به درک آن نیستیم، کسی نمی داند. ناگفته نماند که در قرآن مجید پنج آیه درباره اریکه های بهشتی و پنج آیه درباره سریرهای بهشتی آمده است، که در اوصاف زندگی خصوصی و عمومی اهل بهشت ذکر شده است؛ اخبار و روایات زیادی، درباره اوصاف سریرها و اریکه ها وارد شده است؛ ما فقط به ذکر برخی آیات جهت اختصار اکتفا نمودیم.

به هر صورت نعمت های مادی بهشت، به آنچه گفته شد، خلاصه نمی شود، گرچه این نعمت ها بسیار مهم هستند، ولی طبیعت محدود انسان در این جهان محدود به ما اجازه نمی دهد که تصوّر همه جانبه از نعمت های مادی و معنوی جهان دیگر داشته باشیم، چون فراتر از فهم و درک ما است. خداوند متعال بعد از ذکر تعدادی از نعمت های بهشتی این آیه ی مبارکه را بیان می فرماید، تا به

ص: ۵۵۷

انسان‌ها بفهماند که نعمت‌های بهشتی منحصر به آن‌ها نیست. ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾؛ (۱) «در آن هر چه که نفس اشتهايش کند و چشم لذت ببرد وجود دارد».

طبع انسان تنوع طلب است، انواع مختلف نعمت‌ها را می‌طلبد، لذا خداوند که کریم و بخشنده است، به این مسئله توجه خاصی نموده است.

در جای دیگری از قرآن می‌فرماید:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءِ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. (۲)

هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که مایه روشنی چشمهاست برای آن‌ها نهفته شده، این پاداش‌کارهایی است که انجام می‌دادند!

اشاره به (قرهٔ اعین) بیانگر عظمت بی‌حساب این نعمت‌های الهی می‌باشد و کنایه لطیفی از نهایت خوشحالی‌ای است که اشک شوق را از دیدگان فرو می‌ریزد. حقیقت امر آن است که هیچ کس نمی‌داند در مقابل اعمال نیکوکاران، چه پاداش‌هایی که مایه روشنی چشم‌ها می‌گردد به آن‌ها داده می‌شود؛ خصوصاً اگر مفهوم «فلا تعلم نفس» که هیچ کس درک نمی‌کند را دقت کنیم، آن وقت با اهمیت موضوع بهتر آشنا خواهیم شد. اکنون خوب توجه کنید، خدای تعالی در آیه‌ای دیگر مطلبی را بیان می‌کند که تمام وجود انسان را در لذتی بی‌نظیر و

ص: ۵۵۸

۱- زخرف / ۷۱.

۲- سجده / ۱۷.

وصف ناپذیر فرو می برد. {وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ} (۱)؛

«و در آنچه دل شان بخواهد، جاودانه متنعم هستند».

این بالاترین و جامع ترین تعبیری است که در باره ی مواهب و نعمت های بهشتی ممکن است گفته شود، مرحوم طبرسی می گوید: اگر تمام جهانیان جمع شوند تا توصیف نعمت های بهشتی را کنند هرگز قادر نخواهد بود چیزی بر آنچه در این آیه آمده است بیفزایند (۲)؛ اینجا حقیقت بهشت و نعمت های بهشت مظهر کامل و نمونه اتم قدرت و لطف پروردگار است. و چون قدرت و لطف او را نهایی نیست مواهب بهشتی را نیز نهایی نمی باشد. نعمت هایی که در این آیات ذکر شده اند از لذایذ جسمانی هستند. لذا می توان گفت؛ این آیات به صراحت دلالت بر معاد جسمانی مادی دارند و نه مثالی و یا روحانی.

۲. آلام و عذاب های جسمانی دوزخ

اشاره

بدون هیچ تردیدی گروهی از خلق خدا هستند

که خدای تعالی دوزخ را برای آنان آماده کرده و حَقّاً شایستگی آن ها از نتیجه کار و کردارشان، عذاب جهنم در دار آخرت است. ناگفته نماند، اصحاب دوزخ به سلسله مراتب عبارتند از: مشرکان و کافران، اهل نفاق و ظلم و ستم، اهل جرم و عصیان، اهل فساد و طغیان، بدعت گزاران و منحرف کنندگان خلق از راه هدایت و رستگاری. البته نمی خواهم به طور کلی وارد این بحث شویم، زیرا اگر آیاتی که در قرآن مجید

ص: ۵۵۹

۱- انبیاء/ ۱۰۲.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۵۶.

درباره دوزخ و اهل دوزخ آمده است، را یادآور شویم خود تفسیر مفصّلی خواهد شد و کتابی جداگانه را در بر می گیرد. ولی در این باره به عنوان نمونه دو آیه را با ترجمه، جهت اختصار بدون تفسیر یادآور می شویم؛ سپس به اصل بحث می پردازیم، که همان عذاب جسمانی اهل دوزخ است.

{لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ}. (۱)

... حتماً و یقیناً دوزخ را (از افراد بی ایمان و گنهکار) از جنّ و انس همگی پر کنم!

{وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارِ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ}. (۲)

خداوند به مردان و زنان منافق و کفار، وعده آتش دوزخ داده جاودانه در آن خواهند ماند - همان برای آن ها کافی است! - و خدا آن ها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی برای آن هاست!

چنانچه در آیه اوّل مشاهده می کنید، اهل دوزخ از جنّ و انس می باشند و در آیه دوّم، منافقین و کفار را از اهل دوزخ می دانند. در حالی که منافقین را مقدم بر کفار ذکر نموده و این اشاره لطیفی به این مطلب است که منافقین، به خاطر ایمان ظاهری و انکارباطنی، بدترین مخلوقات در روی زمین هستند.

آیاتی که نسبت به کافران و گناهکاران وعده دوزخ می دهد، که از نوع آلام و عذاب جسمانی است، به برخی از آن ها ذیلاً اشاره می شود:

ص: ۵۶۰

۱- سجده/۱۳.

۲- توبه/۶۸.

الف) بادهای کشنده و سایه های سوزان:

{وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ وَظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ}. (۱۱)

و یاران چپ کدامند یاران چپ؟ در [میان] باد گرم و آب داغ. و سایه ای از دود تار. نه خنک و نه خوش.

ب) غذا و نوشیدنی های ناگوار:

قرآن در بیان غذای دوزخیان، از تعبیری مانند «زقوم» (گیاهی بسیار بد طعم و بدبو که ظاهری هولناک دارد) «غسلین» (خونابه بدن دوزخیان) «ضریع» (گیاهی بسیار تلخ و بدبو و سوزان) و در توضیح نوشیدنی های

آنان از واژه هایی مانند: «حمیم» (آب سوزان) «غساق» (۲) و «صدید» (۳) (خونابه) بهره گرفته است که هر یک به گونه ای بر ناگواری خوراک و آشامیدنی دوزخیان دلالت دارد.

{وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ. فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ. وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ}. (۴)

اما اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد، با آب جوشان دوزخ از او پذیرایی می شوید! و سرنوشت او ورود در آتش جهنم است.

ص: ۵۶۱

۱- واقعه / ۴۱-۴۴.

۲- نبأ / ۲۴ و ۲۵؛ {لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا}.

۳- ابراهیم / ۱۶.

۴- واقعه / ۹۲ - ۹۴.

آیه دیگری می فرماید:

{وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينَ لَأَيُّكُمْ إِلَّا الخَاطِئُونَ}. (۱)

و طعامی غیر از غسلین (چرک و پلیدی دوزخیان) نصیبت نیست. و آن طعام را کسی جز اهل دوزخ نمی خورد.

واژه (غسلین) یک بار در قرآن آمده است غسلین از ماده (غسل) به معنای شستشو است، راغب در مفردات می گوید (غسلین) آبی است که از شستشوی بدن کفار در دوزخ می ریزد، ولی اکثر مفسران و اهل لغت گفته اند که (غسلین) خونابه ای است که از بدن دوزخیان فرو می ریزد و چون شبیه آبی است که انسان به آن شستشو می کند (غسلین) نامیده شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

والذی نفسی بیده، لو أن قطره من الغسلین قطرت علی جبال الأرض لساخت إلی أسفل سبع أرضین، ولما أطاقته، فکیف بمن هو شرابه. (۲)

قسم به خداوندی که جانم در دست اوست، اگر قطره ای از غسلین بر کوه های زمین ریخته شود؛ تا طبقه هفتم زمین می رود و چگونه تحملش را دارد کسی که غسلین شراب او باشد!

باز در وصف طعام جهنمیان فرمود:

{وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا}. (۳)

ص: ۵۶۲

۱- حاقه / ۳۶ - ۳۷.

۲- تفسیر برهان، ج ۳، ص ۸۲.

۳- مزمل / ۱۳.

و طعامی که گلوگیر باشد و به آسانی پایین نرود و عذابی دردناک برای آن ها مهیا است.

درباره طعام جهنمیان در آیه ای دیگر چنین می فرماید:

{إِنَّ شَجَرَتَ الزُّقُومِ طَعَامٌ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلِي الْحَمِيمِ}. (۱)

مسئلاً درخت زقوم غذای گنهکاران است، همانند فلز گداخته در شکم ها می جوشد جوششی همچون آب سوزان!

واژه زقوم سه بار در قرآن آمده، بعضی از مفسران و اهل لغت می گویند: (زقوم) نام گیاه تلخ و بدبو می باشد که دارای برگ های کوچکی است، در سرزمین تهامه از جزیره العرب می روئیده و مشرکان با آن آشنا بوده اند، گیاهی که شیره اش بسیار تلخ و تنداست، به قسمی که وقتی به بدن تماس پیدا کند متورم می شود. (۲)

آیه دیگری در قرآن است که توضیح بیشتری درباره اوصاف (زقوم) بیان می دارد، می فرماید: «آیا این (نعمت های جاویدان بهستی) بهتر است یا درخت (نفرت انگیز) زقوم؟! ما آن را مایه درد و رنج ظالمان قرار دادیم! آن درختی است که از قعر جهنم می روید! شکوفه آن مانند سرهای شیاطین است! آن ها [مجرمان] از آن می خورند و شکم ها را از آن پر می کنند!» (۳)

وقتی این خبر به ابوجهل رسید از روی استهزاء و سخریه می گفت: مگر

ص: ۵۶۳

۱- دخان / ۴۳-۴۵.

۲- تفسیرهای روح البیان، و روح المعانی و مجمع البحرین.

۳- {أَذَالِكَ خَيْرٌ نَزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ فَإِنَّهُمْ لَا كَلُونَ مِنْهَا فَمَا لَوْ مِنْهَا الْبُطُونَ}. (صافات / ۶۲-۶۶)

درخت در آتش می‌روید؟ آتش دشمن درخت است، آن رانمی‌سوزاند؟ ولی این ظالمان مغرور از این نکته غافل بودند که اصول حاکم بر زندگی جهان آخرت، با اصول حاکم بر این جهان تفاوت بسیار دارد، گیاه یا درختی که از قعر جهنم می‌روید، در شرایط دوزخی پرورش می‌یابد، نه هم چون گیاهی که در دنیا می‌روید، حتی در زندگی دنیا دیده شده که موجودات زنده‌ای در طبقات یخ و برف پرورش می‌یابند که نشان می‌دهد شرایط حیات موجودات زنده لازم نیست مانند موجودات زنده اطراف ما باشد، اصولاً مگر زنده ماندن انسان دوزخی در دوزخ عجیب نیست، چه تفاوتی میان انسان و گیاه است؟

{تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ}. (۱)

[ناچار] در آتشی سوزان درآیند. از چشمه‌ای داغ نوشانیده شوند. خوراکی جز خار خشک ندارند [که] نه فربه

کند و نه گرسنگی را باز دارد.

واژه «ضَرِيح» که در این آیه آمده است مفسران و اهل لغت معانی مختلفی کرده‌اند، بعضی گفته‌اند: ضریح نوعی خار است که به زمین می‌چسبد، و گیاهی است سمی که هیچ حیوانی به آن نزدیک نمی‌شود. (۲) برخی می‌گویند: گیاه سبز بدبویی است که از دریا بیرون می‌افتد، بعضی آن را از ماده «ضَرع» که به معنای (ضعف و ذلت) است می‌دانند و می‌گویند: طعامی است ذلت‌بار که اهل جهنم

ص: ۵۶۴

۱- غاشیه / ۴-۷.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۷۱۱۹.

جهت رهایی از آن به درگاه خداوند تضرع می کند. (۱۱) در این مورد حدیثی از پیامبر گرامی اسلام است:

الضَّرِيعُ شَيْءٌ يَكُونُ فِي النَّارِ يُشْبِهُ الشَّوْكَ أَمْرٌ مِنَ الصَّبْرِ وَأَنْتُنْ مِنَ الْجِيفَةِ وَأَشَدُّ حَرًّا مِنَ النَّارِ سَمَّاهُ اللَّهُ
الضَّرِيعَ. (۲)

ضریع چیزی است که در آتش دوزخ می روید، شبیه خار، تلخ تر از صبر (صبر گیاهی است که دارای گل زردرنگ بسیار تلخی است) و بد بو تر از مردار و سوزان تر از آتش، که خداوند آن را ضریع نام نهاده است.

در بین مفسرین اشکالی مطرح است و آن این که در یک جا آمده که غذای جهنمیان فقط «ضریع» است و در دو جای دیگر آمده است که غذای دوزخیان «زقوم» و «غسلین» است. آیا جمع امکان دارد یا خیر؟

جواب های داده شده به ترتیب زیر است:

۱. کلمات «غسلین» و «زقوم» و «ضریع» به یک معنا است، و آن گیاهی پر خار، بدبو و بد طعم است که در جهنم می روید.

۲. بعضی گفته اند که «زقوم» و «ضریع» به یک معنا است، که قبلاً اشاره شد که غذای دوزخیان است، ولی «غسلین» نوشیدنی آن ها می باشد. اما اینکه یک جا به طعام اسم برده شده و این تعبیر بی سابقه نیست؛ چون گاهی نوشیدنی را به طعام تعبیر می کنند.

ص: ۵۶۵

۱- همان، ص ۷۱۲.

۲- بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۶۹. مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۴۷۹، ذیل آیه مذکور.

۳. بعضی گفته اند که «غسلین» و «زقوم» و «ضریع» هر کدام غذای گروه خاصی از دوزخیان است، که در یک طبقه ای از جهنم قرار دارند.

۴. ممکن است گفته شود: که در جهنم نیز غذاهای متنوع جهنمی وجود داشته باشد که اهل جهنم گاه از یک غذا و گاهی از غذای دیگر به آن ها داده شود که یکی از دیگری رنج آورتر است.

ج) آتش سوزان:

{وَيَجْجِبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى} (۱)

و نگون بخت، خود را از آن دور می دارد همان کس که در آتشی بزرگ درآید آن گاه نه در آن می میرد و نه زندگانی می یابد!

در رابطه با همین معنا خدای متعال در جای دیگر می فرماید:

{وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ} (۲)

مرگ از هر جا به سراغ او می آید ولی با این همه نمی میرد! و بدنبال آن، عذاب شدیدی است.

در جای دیگر خداوند عالم در مورد شدت آتش جهنم می فرماید: {وَهِيَ تَقُورٌ} (۳) آتش دوزخ فوران دارد. هر گاه آتش به سوی خاموشی برود خداوند آن

ص: ۵۶۶

۱- اعلیٰ / ۱۱-۱۳.

۲- ابراهیم / ۱۷.

۳- ملک / ۷.

را شعله ور می کند: {كَلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا} (۱) در جای دیگر می فرماید: {إِنَّهَا لَطِي} (۲) آتش جهنم شعله می کشد. باز در رابطه به این معنا خداوند عالم درباره منکران معاد و گنهکاران بی ایمان بر وجه بسیار کوبنده ای می فرماید: {تَلْفَحُحُ}

{وَجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالْحِوْنِ} (۳) آتش دوزخ صورت های آن ها را می سوزاند و در جهنم، زشت منظر خواهند زیست. برخی در ذیل این آیه مبارکه گفته اند: از سوز آتش پوستهای صورت دوزخیان جمع و لب ها از هم باز و دندان ها آشکار می گردد، مانند سر گوسفندی که آن را روی آتش می گیرند تا موهای او از بین برود. (۴)

در آیه دیگر خدای تعالی با بیان تکان دهنده ای چنین می فرماید: {الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ} (۵) آتشی که از دلها سر می زند! آتش دنیا اول بیرون و پوست را می سوزاند بعد گوشت و استخوان را، ولی آتش جهنم باطن را هم چون ظاهر می سوزاند، چنانکه در جای دیگر از قرآن چنین می فرماید:

{يُطَوَّفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ} (۶)

میان [آتش] و میان آب جوشان سرگردان باشند.

ص: ۵۶۷

۱- اسراء / ۹۷.

۲- معارج / ۱۵.

۳- مؤمنون / ۱۰۴.

۴- اقتباس از تفسیر مجمع البیان، ج ۱۷، ص ۸۴.

۵- حمزه / ۷.

۶- الرحمن / ۴۴.

(آن) در اینجا به معنای آبی است که در نهایت حرارت و سوزندگی باشد به این ترتیب، اهل دوزخ از یکسو در میان شعله های سوزان جهنم می سوزند و تشنه می شوند و تمنای آب می کنند و از سوی دیگر آب جوشان به آن ها داده می شود و این مجازاتی است بس درد ناک. و در تأکید این معنا در جای دیگر بر وجه شدیدتری می فرماید:

{وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ}. (۱)

از آب جوشان نوشانیده می شوند که اندرونشان را از هم متلاشی می کند.

از همین جهت است که قرآن مجید می فرماید:

{لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ}. (۲)

دوزخیان آه و زوزه می کشند.

آیات قرآن و روایات در این باره زیاد است، می ترسم که نقل آن ها نگارنده و خواننده را از خط تعادل خارج کند، ولی این قدر می گویم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در دعای «مجیر» هشتاد و شش مرتبه با تکرار این جمله:

أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِير.

یعنی پناهم بده از آتش ای خدای پناه دهنده.

به مسأله آتش دوزخ توجه داده اند.

ص: ۵۶۸

۱- محمد / ۱۵.

۲- هود / ۱۰۶. (زفیر) یعنی با صدا نفس را بیرون دادن، (شهیق) با صدا نفس را درون دادن.

د) اسارت در غل و زنجیر:

در قرآن مجید مسأله غل های جهنمی که بر گردن مجرمان انداخته می شود در موارد متعدّد بیان شده است. ما از ذکر همه آیات صرف نظر می کنیم؛ تنها به ذکر نمونه ای از آن اکتفا می کنیم.

قرآن درباره کسانی که انبیا و کتاب های آسمانی را نمی پذیرند و همچنین به مجادله و لجاجت ادامه می دهند، اعلام خطر کرده و می فرماید:

{إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ}. (۱)

هنگامی که غل ها در گردن هایشان [افتاده] و [با] زنجیرها کشانیده می شوند در میان جوشاب [و] آن گاه در آتش برافروخته می شوند.

یعنی آن ها باید به یاد آورند روز قیامتی که غل ها در گردن شان انداخته شود و با بدترین نوع ذلّت و حقارت به دوزخ کشانده می شوند.

همچنین برای بردن مجرمان به دوزخ، خطاب می رسد:

{خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلُّوهُ}. (۲)

ای مأموران عذاب این جنایتکار را بگیرید و زنجیرش کنید! سپس او را به دوزخ بیافکنید.

ممکن است این سؤال در ذهن مطرح شود که از خدای رحیم این قهر و

ص: ۵۶۹

۱- غافر / ۷۱ و ۷۲.

۲- حاقه / ۳۰-۳۱.

غضب باورکردنی نباشد. ولی آیا وقتی هواپیماهای شرق و غرب بر سر مردم مظلوم و بی دفاع مسلمان ما در افغانستان و لبنان و فلسطین و ... بمب های شیمیایی و خوشه ای می ریزند و زن و بچه و طفل شیرخوار بی گناه را به دامن مادرش به خاک و خون می کشند و صدها بلکه هزاران انسان بی گناه را دسته جمعی زنده به گور می کنند؛ جزای این جنایتکاران چیزی جز آتش است؟ و نباید آن ها را به غل و زنجیر بکشند؟ آیا در جزای پرتاب موشک، او را به دوزخ نیفکنند؟

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تاوقت دگر

ه- لباس دوزخیان:

در دوزخ همه نوع عذاب و جزا وجود دارد، حتّی (لباس) که پوششی است در مقابل گرما و سرما، و مانعی است در برابر انواع آسیب هایی که ممکن است به بدن برسد، و وسیله ای است برای زینت و زیبایی، ولی همین لباس در جهنّم یکی از اسباب درد و رنج و کیفر و عذاب است. خداوند قهار در قرآن کریم به این نکته اشاره می کند **﴿فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ﴾** (۱) «کسانی که کافر شدند، لباس هایی از آتش برای آن ها بریده شده». برخی گفته اند؛ مفهوم این آیه این است که آتش از هر سوی آن ها را مانند لباس احاطه می کند، بیشتر مفسّرین تفسیر دیگری نموده و می گویند: که براستی قطعاتی از آتش به صورت لباس برای آن ها بریده و دوخته می شود. همه می دانیم این گونه مجازات های دردناک و

ص: ۵۷۰

حتی کمتر از آن در دنیا باعث مرگ هر انسانی می شود، امّا ساختار وجود انسان های مجرم در دوزخ چنان است که این مجازات ها آن ها را از پای در نمی آورد، تا اینکه کیفر سنگین اعمالشان را ببینند، این وضعیت نشان می دهد که قوانین حاکم بر زندگی آن جهان با این جهان بسیار متفاوت است.

در آیه ای دیگر تعبیری جدید درباره لباس های دوزخیان شده است. **سِرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ**؛ **(۱)** «لباس هایشان از قطران [ماده چسبنده بد بوی قابل اشتعال] است و صورت هایشان را آتش می پوشانند...». سرابیل جمع (سربال) بر وزن مثقال، به معنای پیراهن است از هر جنسی که باشد، بعضی نیز آن را به معنی هر گونه لباس تفسیر کرده اند **(۲)**، امّا (قطران) در لغت گاهی (قَطْران) و (قَطْران) نیز تلفظ می شود. به معنی ماده ی سیاه رنگ که قابل اشتعال است و بوی بسیار بدی دارد. **(۳)** به هر صورت از آیه چنین استفاده می شود که به جای لباس، بدن های دوزخیان را با ماده ای سیاه رنگ قابل اشتعال می پوشانند که همه چیز بر ضد انتظاری است که انسان از لباس دارد، لباس برای انسان زینت است، و از گرما و سرما و خطرات حفظ می کند، ولی این لباس دوزخی هم زشت و هم بدمنظر است و هم بدبو است و هم ماده ای است که در آتش دوزخ شعله ورتر می گردد.

ص: ۵۷۱

۱- ابراهیم / ۵۰.

۲- صحاح اللغه، مفردات راغب، لسان العرب.

۳- فرهنگ معین، ماده ی قطران.

قرآن مجید درباره لباس های دوزخیان به عبارت جالب تری در آیه ای دیگر چنین می فرماید:

{لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ}. (۱)

برای آن ها بستری از جهنم و از رویشان لحاف های آتش است و این گونه بیدادگران را سزا می دهیم.

یعنی برای کفار معاند و لجوج تُشك و لحافی از آتش قرار داده ایم.

(و) زندان های انفرادی دوزخ

یکی دیگر از عذاب های دوزخیان، زندان های انفرادی است. {وَ إِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَعِيقًا}؛ (۲) «و هنگامی که در جای تنگ و محدودی از آن افکنده شوند».

این عذاب تجسیمی است از اعمال آن ها که در این جهان بیگناهان را به سلول های انفرادی می فرستادند، و یا در زندگی اجتماعی و فردی چنان محدودیتی برای آن ها ایجاد می کردند که مانند افراد زندانی و در بند قدرت حرکت از آن ها سلب می شد.

از مجموع این آیات به روشنی به دست می آید که مجازات ها و کیفرهای دوزخیان نه آنچنان است که به وصف بگنجد؛ و نه برای قویترین افراد قابل تحمیل باشد، مجازات هایی است بسیار شدید و دردناک. خداوند متعال در جای جای قرآن به برخی از این مجازات ها اشاره کرده است، ما برای رعایت اختصار به یک

ص: ۵۷۲

۱- اعراف / ۴۱.

۲- فرقان / ۱۳.

آیه که از اهمّیت ویژه ای برخوردار است اشاره می کنیم؛ خداوند تعالی می فرماید:

{إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سِوْفَ نُصِيبُهُمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ يَدْلُنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا}. (۱۱)

کسانی که به آیات ما کافر شدند، بزودی آن ها را در آتشی وارد می کنیم که هر گاه پوست های تنشان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوستهای دیگری به جای آن قرار می دهیم، تا کیفر (الهی) را بچشند. خداوند، توانا و حکیم است (و روی حساب، کیفر می دهد).

جمله ی اخیر یعنی {إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا} در حقیقت پاسخی است به این سؤال، آیا چنین عذابی امکان دارد؟ و اگر امکان دارد آیا عادلانه است؟! قرآن می گوید: این کار در برابر قدرت خداوند آسان است، و هم با حکمتش سازگار می باشد.

در اینجا سؤال معروفی در میان مفسّران به وجود آمده و آن اینکه اگر آن پوست ها به پوست های دیگری تبدیل شود، گناه پوست های تازه چیست که آن ها بسوزند؛ مفسّران بزرگ پاسخ های متعددی به این سؤال داده اند که از همه بهتر پاسخی است که عیناً در حدیث امام صادق علیه السلام در جواب (ابن ابی العوجاء مادی) آمده است.

حفص بن غیاث می گوید: من در مسجد الحرام حاضر بودم که (ابن ابی العوجاء) پس از تلاوت آیه ی فوق از امام صادق علیه السلام سؤال کرد «ماذنّب الغیر» (گناه آن پوست های دیگر چیست؟)

ص: ۵۷۳

امام در پاسخ کوتاه و پر معنی فرمود: «هی هی و هی غیرها»: «پوست های نو همان سابق است و در عین حال غیر آن است».

ابن ابی العوجاء چون نتوانست به عمق این سخن برسد تقاضای توضیح بیشتری با ذکر مثال کرد، امام فرمود: این مانند آن است که کسی خشتی را بشکند و دو مرتبه آن را در قالب بریزد و به صورت خشت تازه ای درآورد، این خشت دوم همان خشت اول است و در عین حال خشت تازه ای است (۱).

طبق این روایت، پوست های جدید از همان مواد پوست های گذشته تشکیل می شود که در عین تازه بودن صورت، وحدت ماده محفوظ است.

به هر حال شکی نیست که روح در عالم قیامت دچار تحولات جدیدی می شود و بدن فیزیکی نیز در عالم آخرت با بدن فعلی در کره زمین تفاوت هایی پیدا خواهد نمود.

تمام عذاب هایی که در آیات ذکر شدند از آلام جسمانی اند. این آیات دلیل روشنی بر تحقق انواع لذت ها و دردهای حسی و جزئی است که در روز رستاخیز صورت می گیرد.

در نتیجه می توان گفت آیات و روایتی که در ذیل آیه فوق وارد شده است

ص: ۵۷۴

۱- حدیث این است: حفص بن غیاث شهدت المسجد الحرام و ابن ابی العوجاء یسأل أبا عبدالله علیه السلام عن قول الله عز وجل: «كُلَّمَا نَضَّ بَجَتْ جُلُودُهُمْ يَدْلَنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» ما ذنب الغیر؟ قال: ویحکک هی هی و هی غیرها، قال: فمثل لی فی ذلک شیئا من امر الدنیا. قال: نعم رأیت لو ان رجلا- أخذ لبنه فکسرھا ثم ردها فی ملبنها فهی هی و هی غیرها» نور الثقلین، ج اول، ص ۴۹۴، حدیث ۳۱۴؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۴. روایت دیگری با این مضمون در تفسیر علی ابن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۴۱ نقل شده است.

با بیانی بسیار روشن معاد جسمانی عنصری را توضیح می دهد.

در پایان لازم دانسته شد سؤال دیگر که بسیار مورد توجه بوده و مورد استدلال هم قرار گرفته است، مطرح شود؛

سؤال: منظور از آیاتی که می فرماید: بدن اخروی مثل بدن دنیوی است، نه عین بدن دنیوی، چیست؟

۱. {أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ}. (۱)

آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده است، قدرت ندارد که [پس از مرگشان] همانند آنان را بیافریند؟ چرا قدرت دارد زیرا اوست که آفریننده بسیار داناست.

۲. {أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ}. (۲)

آیا ندانستند خدایی که آسمان ها و زمین را آفرید، می تواند مانند آنان را [پس از پوسیده شدن] بیافریند؟

می گویند این آیات می رساند که بدن اخروی، بدن غیر مادی است، اما مثل بدن دنیوی. بنابراین معاد جسمانی است، اما جسم مثالی، همانند عالم برزخ.

در پاسخ به این سؤال چند جواب می توان ارائه کرد:

اول: به فرض اینکه این دو آیه چنین مفادی داشته باشد. باید به قرینه سایر

ص: ۵۷۵

۱- یس/۸۱.

۲- اسراء/۹۹.

آیات، که دلالت شان صریح و روشن بر جسم مادی است این دو آیه را طوری تفسیر کرد که با آن ها مخالفت نداشته باشد.

دوم: روایتی که قبلاً در ذیل آیه «نضجت جلودهم» یاد کردیم، پاسخ این سؤال را داده است که هم عین بدن دنیوی است و هم غیر و مثل آن. و در عین حال جسمانی است. آن هم جسم مادی؛ چون حضرت امام صادق علیه السلام به خشتی که خاک شود و نرم گردد و دو مرتبه ساخته شود، مثال زدند. و این می رساند که اگر جسم مادی نباشد و مثالی باشد این تشبیه به هیچ وجه صحیح نخواهد بود. چون تشبیه بلاغت خود را از دست می دهد.

سوم: بعضی اوقات کلمه «مثل»، به طور کنایه استعمال می شود، یعنی مثل منظور نیست بلکه خود او منظور است مثلاً به یک نفر و یا یک اهل علم گفته می شود: «یقبح من مثلک الکذب» منظور این نیست که از مثل او قبیح است، بلکه کنایه از این است که کذب از او قبیح می باشد. گاهی در زبان عربی گفته می شود: «مثلک لا یبخل» یعنی شما نباید بخل داشته باشید.

هرچند مرحوم طباطبائی در این جواب اشکال کرده اند که این طرز استعمال جایی است که بتوانیم کلمه مثل را برداشته و حذف کنیم؛ مثلاً در «مثلک لا یبخل» می توانیم «لا تبخل» بگوییم. ولی در این آیات نمیتوانیم به جای «یخلق مثلهم»، بگوییم: «یخلقهم» چون معاد خلقت نیست، بلکه اعاده است.

اما این اشکال وارد نیست، زیرا در خود آیات معاد، تعبیر به «خلق جدید» در چند آیه در قرآن مجید آمده است. (۱)

ص: ۵۷۶

جواب های دیگری نیز به این سؤال داده شده است، جهت اختصار از ذکر آن ها صرف نظر نمودیم. (۱)

ممکن است سؤال دیگری نیز در اینجا مطرح گردد، و آن اینکه: از آیات مذکور و هم چنین آیات دیگر دانسته می شود خداوند روز حشر بدن را خلق می کند که اسم این بدن، مادی و عنصری است که روح به این بدن تعلق گرفته و محشور می گردد. از جمله آیات این آیه است: {عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالِكُمْ وَتُشَبَّهْتُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ} (۲)؛ «و می توانیم [امثال شما را به جای شما قرار دهیم و شما را [به صورت] آنچه نمی دانید پدیدار گردانیم».

و از جمله این آیه:

{نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا}. (۳)

ماییم که آنان را آفریده و پیوند مفاصل آن ها را استوار کرده ایم، و چون بخواهیم، [آنان را] به نظایرشان تبدیل می کنیم.

در این آیات امثال عبارت است از بدن عنصری دیگری که خداوند می آفریند و مورد بازخواست قرار می دهد.

در پاسخ به این سؤال نیز می توان جواب های زیر را ارائه نمود:

اولاً: بی تردید این آیات در رد منکرین معاد و حشر روز قیامت آمده است. آنان منکر خلقت این بدن های مادی بوده اند؛ نه مثل آن ها، و قرآن برای دفع انکار

ص: ۵۷۷

۱- ر.ک. المیزان، ج ۱۷.

۲- واقعه / ۶۱.

۳- انسان / ۲۸.

آنان می فرماید که خلقت امثال آنان برای خداوند سخت و مشکل نیست:

{أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ}. (۱)

یا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده توانا نیست که [باز] مانند آن ها را بیافریند؟ آری، اوست آفریننده دانا.

مراد از امثال در آیه مبارکه خود انسان است که قبلاً هم اشاره شد. چنانچه خود انسان نباشد، حجت بر منکران حشر تمام نیست. زنده کردن این بدن مرده تعجب دارد، ولی ایجاد مثل نمودن و روح را به بدن دیگری تعلق دادن مورد تعجب نیست. قرآن می گوید این بدن زنده می شود:

{مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى}. (۲)

از این [زمین] شما را آفریده ایم، در آن شما را باز می گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم.

ثانیاً: این بدن، در دنیا طاعت و معصیت کرده است؛ در قیامت باید همین بدن محشور شود و مورد بازخواست قرار گیرد. نمی شود این بدن آسوده بیارامد و بدن دیگری مورد سؤال و بازخواست واقع گردد.

اگر چنین باشد، مصداق این شعر قرار خواهد گرفت:

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوستر زدند گردن مسگری

ص: ۵۷۸

۱- یس / ۸۱.

۲- طه / ۵۵.

پس مراد از امثال در این آیات همین بدن است ولی با اطوار و احوال عالیه که کثافات و قذورات جهان طبیعیه را ندارد. بدن در آن جا روشن و نورانی است؛ زیرا قوانین و احکام دو جهان با هم تفاوت اساسی دارند. قرآن مجید در این باره با صراحت می گوید:

{أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزُبْ عَنْهُم مِّنَ حَقِّهِمْ شَيْئًا يَعْلَمُ أَنَّ لَهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ عَذَابًا عَسِيفًا} (۱)

آیا آن ها نمی دانند خداوندی که آسمان ها و زمین را آفریده و از آفرینش آن ها ناتوان نشده است، می تواند مُردگان را زنده کند؟! آری او بر هر چیز تواناست!

ثالثاً: در قرآن شریف «مثل» به معنای «خود» نیز آمده است؛ چنانچه در این آیه مبارکه مشاهده می کنید:

{لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ} (۲)؛ «... مثل او [خداوند] هیچ چیز نیست» نه این که مثلِ مثلِ خداوند چیزی نیست.

البته در اینجا دو مطلب را قابل یادآوری می دانیم:

الف) قرآن کریم در کنار هر آیه ای از دوزخ آیه ای از بهشت و در کنار سیمای مجرمان، سیمایی از مؤمنان را بیان می کند. چنانکه برخی از آیات مربوط به بهشت را نقل نمودیم.

ب) هر یک از آیات مذکور، شأن نزولی دارد، که درباره معاندین و منکران

ص: ۵۷۹

۱- احقاف / ۳۳.

۲- شوری / ۱۱.

معاد و بعضی از لجویان سرسخت همچون ابوجهل ها و ... که با رسول خدا عناد می ورزیدند، آمده است ولی جنبه عمومی آن هم چنان محفوظ و باقی است.

پایان بحث:

خوب است در پایان این بحث با استناد به آیات قرآن مجید این مطلب را یاد آور شویم که در دنیا و آخرت، دو گروه وجود دارند که حرکت و خط سیرشان در همه جا و همه چیز جداست. ۱. گروه سعدا ۲. گروه اشقیا.

خدای تعالی درباره گروه اول می فرماید:

{وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا ففَى الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ}. (۱)

اما آن ها که خوشبخت و سعادت مند شدند، جاودانه در بهشت خواهند ماند، تا آسمان ها و زمین برپاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد! بخششی است قطع نشدنی!

و در جای دیگر می فرماید:

{وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ}. (۲)

اما نسبت به گروه اشقیا در دوزخ می فرماید:

{فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا ففَى النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ* خَالِدِينَ فِيهَا مَا

ص: ۵۸۰

۱- هود/۱۰۸.

۲- بقره/۸۲.

دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ. (۱)

اما آن افرادی که راه شقاوت را پیموده باشند، برای همیشه اهل دوزخ می شوند. ایشان در دوزخ دارای آه و ناله هائی خواهند بود. جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمان ها و زمین برپاست مگر آنچه پروردگارت بخواهد! پروردگارت هر چه را بخواهد انجام می دهد!

هم چنین می فرماید:

{اول-تَبَّكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ}؛ حال که چنین است، چه خوب است اکنون که قدرت عمل داریم و اختیار ما به دست خود ماست، مسیر را مشخص نموده و خط صحیح را از ناصحیح تشخیص داده، راه درست و مناسب را انتخاب کنیم. در این باره خداوند تعالی، به جامعه بشری هشدار داده، چنین می فرماید:

{لَا يَشْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ}. (۲)

هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند اصحاب بهشت رستگار و پیروزند!

معاد روحانی بر اساس هر دو ملاک در قرآن

اشاره

تا این جا نظر قرآن را درباره معاد جسمانی به هر دو ملاک بیان کردیم، اکنون وقت آن رسیده است که معاد روحانی به طور خلاصه از نظر قرآن بررسی گردد، البته لازم به یادآوری است اگر می گوئیم معاد جسمانی، به این معنا نیست که فقط معاد جسمانی است نه روحانی، بلکه اثبات معاد جسمانی همان نظریه ای

ص: ۵۸۱

۱- هود/ ۱۰۷.

۲- حشر/ ۲۰.

است که جسم مادی دنیوی نیز به ضمیمه روح که تدبیر بدن را به عهده دارد محسوس می شود؛ هم چنین اگر گفته می شود معاد روحانی است، مقصود این است که علاوه بر روح، جسم مادی دنیوی نیز برانگیخته می شود. قبلاً این مطلب بیان شد که انسان در روز رستاخیز علاوه بر لذات و آلام و پاداش و کیفر که نیاز به جسم دارد، لذات و آلام روحی و عقلی نیز وجود دارد که تنها توسط روح درک می شود.

۱. لذات روحانی و معنوی

تا اینجا آنچه از منازل و تخت، باغ و میوه ها، غذا و نوشیدنی ها، همسر و لباس و ... گفتیم گوشه‌ای از لذایذ مادی و جسمانی بود، ولی با توجه به اینکه روح به مراتب اعلی و اشراف از جسم است، نعمت های روحانی و معنوی بهشت نیز به مراتب از نعمت های مادی و جسمانی بهشت برتر و والاتر و پرشکوه تر است: در دنیا هم این چنین است. فهمیدن مسائل علمی لذت دارد، گفتگو با بزرگان لذت دارد، گاهی عکس گرفتن در کنار بزرگان سرور آور است و گاهی معرفت و آشنایی با یکدیگر لذت بخش است. امّا لذت درک معرفت الله، و جذبه های جلال و جمال او، آن چنان نشاط آفرین است که یک لحظه از آن از تمام نعمت های مادی جهان برتر است.

گاهی نمونه های بسیار محدود این مطلب در این دنیا تجربه شده است. مثلاً وقتی حالی برای عبادت و خلوت با پروردگار عالم دست می دهد و انسان غرق مناجات و راز و نیاز با قاضی الحاجات می گردد، دنیا و آنچه در آن است به فراموشی سپرده شده، و در لحظات کوتاهی محو جمال بی مثال او می گردد.

مخصوصاً اگر این امر در دل شب تاریک در حالت تنهایی توأم با حضور قلب و عشق باشد، آنچنان نشاط و لذتی به انسان دست می دهد، که با هیچ قلم و بیانی قابل شرح و تقریر نیست. توجه کنید اگر این حالت دائمی باشد، چگونه خواهد بود؟ چه اینکه در بهشت عوامل غفلت و بی خبری از خداوند و گرفتاری هایی که حضور قلب را بر هم می زند وجود ندارد، و حجاب ها و موانع معرفت از مقابل دیدگان دل کنار رفته، درک و دید انسان به مراتب قوی تر می گردد و از وسوسه های شیطانی که همیشه مزاحم رهروان این راه است مطلقاً خبری نیست. اهل بهشت با قلب پاک و دور از هرگونه کینه و کدورت زندگی می کنند.

﴿وَوَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ﴾ (۱)

و آنچه در دل ها از کینه و حسد دارند بر می کنیم.

ببینید تعبیر قرآن در اینجا چقدر لطیف و زیبا است و به سرنوشت مسرت بخش و روح پرور پرهیزگاران اشاره کرده چنین می فرماید: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾؛ (۲) «یقیناً پرهیزگاران در باغ ها و نه‌رهای بهشتی جای دارند، در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر!» گر چه ما در هر حال در حضور خدا و سر سفره نعمت های او هستیم، ولی حضوری که در قیامت است از ویژگی خاصی برخوردار است، بنا بر گفته مفسران چه توصیف جالبی در این آیه از جایگاه پرهیزگاران صورت گرفته که همه امتیازات در آن

ص: ۵۸۳

۱- اعراف / ۴۳.

۲- قمر / ۵۵.

جمع شده است، خصوصاً جمله اخیر که می فرماید: {عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ} که اشاره ی آیه به نهایت قرب و نزدیکی معنوی است نه جسمانی. راستی خداوندی که هم مالک است و هم قادر، تنها خودش می داند چه نعمت ها و مواهبی برای مهمانان خود آماده ساخته است.

آن گاه می توان تصوّر کرد که در آنجا چه خبر است؟ چه غوغائی از نعمت های معنوی بر پا است؟ و چه جذبه های نیرومندی روح را به جوار قرب حق می کشد، او را در انوار ذاتش مستغرق می سازد، و از خویشتن خویش غافل می کند و کارش به جایی می رسد که جز او نمی بیند، و جز او نمی خواهد، و هر چه دلش می خواهد همان می بیند، و هر چه ببیند دلش همان را می خواهد! بدیهی است ما نمی دانیم در روز رستاخیز برای بهشتیان چه لذات روحی و معنوی وجود دارد، زیرا ما همه چیز را در این جهان با معیارهای محدود و کوچک خودمان می نگریم، قطعاً نعمت های روحی و معنوی در قیامت طوری است که حتّی تصوّرش برای ما در این جهان غیر ممکن است. به همین دلیل می بینیم که بزرگان، حکما و گروهی از متکلمین و علمای امامیه به همین ملاک معاد را بررسی کرده اند.

شیخ ملا هادی در بحث معاد می گوید: انسان دارای معاد روحانی نیز هست. و بعد می گوید اگر انسان در دنیا نفسش از نظر معرفت تکامل یافته باشد، در سرای دیگر در عالم عقول و موجودات نوری ملحق می گردد بلکه بالاتر از این هم می تواند ارتقا پیدا کند. یعنی به لقاء ذات و صفات الاهی نائل شود؛ در این

فَجَنَّةُ اللَّقَاءِ وَجَنَّةُ الصَّفَةِ يَثْمِرُ لِلْكَمَلِ غَرْسُ الْمَعْرِفَةِ (۱)

بهشت که لقاء ذات و صفات الاهی است میوه درخت معرفت کاملان می باشد.

گر چه لذات روحی و معنوی در قرآن و روایات بیش از آن است که در این مختصر بگنجد امّا ما در این جا چند نمونه از آیات قرآن کریم و سخنان ائمه معصومین علیه السلام را برای اثبات معاد جسمانی و روحانی انسان های مؤمن و منافق، می آوریم:

۱. قرآن مجید پس از یادآوری یک رشته لذت های جسمانی، موضوع خشنودی خدا را، که از لذت های روحانی و معنوی است، مطرح می کند و آن را بالاتر از لذت های جسمانی توصیف می کند و به عنوان پاداش اکبر و بزرگ که به بندگان شایسته الاهی داده می شود، یاد می نماید چنان که می فرماید:

{وَعِدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ}. (۲)

خدا به مردان مؤمن و زنان مؤمن بهشت هایی را وعده داده است که جوی ها در آن جاری است، و بهشتیان همواره در آنجایند و نیز خانه هایی نیکو در بهشت جاوید. ولی خشنودی خدا از همه برتر است که پیروزی بزرگ، خشنودی خداوند است.

ص: ۵۸۵

۱- شرح منظومه سبزواری، ص ۳۳۹.

۲- توبه/۷۲.

در این آیه همان طور که روشن است، نخست لذت های جسمانی را مطرح نموده که همان نهرهای جاری و خانه های پاک و زیبای بهشتی است و آن گاه رضا و خشنودی خدا را یادآور شده و آن را بالاتر از لذت های پیشین دانسته است. گویی آن گاه که بنده خدا احساس می کند که معبود او از او راضی است آنچنان به خود می بالد و غرق سرور و نشاط می شود که لذت های مادی را به دست فراموشی می سپارد.

امام سجّاد علیه السلام در توضیح این آیه بیانی دارد که روشنگر عظمت این سعادت و لذت عقلی و معنوی است. چنان که می فرماید:

قَالَ: إِذَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَدَخَلَ وَلَى اللَّهُ إِلَيَّ جَنَانِهِ... فَيَقُولُ لَهُمْ: أَوْلِيَائِي وَأَهْلَ طَاعَتِي وَسِيَّكَانَ جَنَّتِي فِي جَوَارِي أَلَا هَلْ أُبَيِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِّمَّا أَنْتُمْ فِيهِ؟ فَيَقُولُونَ: رَبَّنَا وَآيَ شَيْءٍ خَيْرٍ مِّمَّا نَحْنُ فِيهِ فِيمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُنَا وَلَذَّتْ أَعْيُنُنَا مِنَ النِّعَمِ فِي جَوَارِي الْكَرِيمِ. قَالَ: فَيَعُودُ عَلَيْهِمْ بِالْقَوْلِ. فَيَقُولُونَ: رَبَّنَا نَعَمْ، فَأَتَيْنَا بِخَيْرٍ مِّمَّا نَحْنُ فِيهِ. فَيَقُولُ لَهُمْ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: رِضَايَ عَنْكُمْ وَمَحَبَّتِي لَكُمْ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ. قَالَ: فَيَقُولُونَ: نَعَمْ يَا رَبَّنَا! رِضَاكَ عَنَّا وَمَحَبَّتِكَ لَنَا خَيْرٌ لَنَا وَأَطْيَبُ لَأَنْفُسِنَا. ثُمَّ قَرَأَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْآيَةَ {وَعِدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ}. (١)

آن گاه که اولیاء خدا وارد بهشت می شوند، ... از جانب خدا خطاب

ص: ۵۸۶

می آید: ای دوستان من و اهل طاعتم و ساکنان بهشت در جوار من! آیا می خواهید شما را از پاداش و لذتی برتر از آن چه که در اختیار دارید آگاه سازم؟

آنان [با شگفتی] می گویند: پروردگارا! کدام پاداش از آنچه که در اختیار داریم بالاتر و برتر است؟

باز همان خطاب تکرار می شود و بندگان خدا می گویند خدایا، ما را از آن آگاه ساز، آنچه نفس ما خواهش کند و چشمان ما لذت برد، از انواع نعمت ها داریم! خطاب می آید: بالاترین لذت ها، خشنودی من از شما و محبت و دوستی من به شما است که از همه نعمت های بهشتی برتر و بهتر است. آن گاه اهل بهشت این سخن را تصدیق نموده و اقرار می کنند که خشنودی و دوستی خدا گواراتر از همه لذت ها است.

راوی می گوید: امام این سخن را گفت، سپس این آیه را تلاوت کرد:

{... وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ}

چنانچه توجه نمایید، در صدر آیه لذت جسمانی و در ذیل آن لذت روحانی به وضوح دانسته می شود.

در اینجا لازم دانستم دو بیت از ابیات عارفانه حافظ که این مضمون را به شعر مترنم شده است، یاد آور شوم:

از در خویش خدایا به بهشتم نفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

خاک درت بهشت من، مهر رخت، سرشت من عشق تو سرشت من، راحت من رضای تو

آنچه قابل توجه است این است که خداوند متعال در جای دیگری از قرآن

بعد از ذکر نعمت های مادی بهشت و لذت های جسمانی به مسأله رضا و خشنودی به صورت طرفین، یعنی خلق و خالق اشاره کرده می فرماید:

{...رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ}. (۱)

خدا از آن ها خشنود و آن ها از خدا خشنودند. این است فیروزی و سعادت بزرگ.

فیروزی فراتر از این نیست که انسان احساس کند مولا- و محبوب عزیز و معبودش از او راضی است، و نشانه این رضا و خشنودی آن است که هر چه از مواهب در تصوّر می گنجد یا نمی گنجد به او عنایت فرموده است. این جا است که هم او از خدا خشنود است و هم خدا از او.

لذا می بینیم که امیر المؤمنین علیه السلام در دعای معروف و مشهور کمیل که دارای محتوا و مضامین عالی می باشد می فرماید: «[الهی] اورادی کلّها ورداً واحداً، خدایا گفتارم همه در یک جهت برای تو باشد».

یعنی هیچ وردی غیر از رضای او، ورد نباشد. (۲)

یکی دیگر از نعمت های روحی این است که بستگان مؤمن و نیکوکاران که در دنیا با هم بودند در آن جا نیز به هم ملحق می شوند:

ص: ۵۸۸

۱- مائده / ۱۱۹.

۲- طبق روایتی که سید بن طاوس نقل می کند، حضرت امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل بن زیاد فرمود: این دعای حضرت حضر است، اگر این را یاد گرفتی، در هر شب جمعه و یا ماهی یک بار و یا لااقل در هر سال یک مرتبه و حتی در تمام عمرت یک بار، آن را بخوان که برای کفایت از شرّ دشمنان و کسب روزی و آمرزش گناهان مفید خواهد بود. (اقبال سید بن طاووس، ص ۷۰۶).

{وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهينَ}. (۱)

کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنان ملحق می کنیم و از (پاداش) عملشان چیزی نمی کاهیم و هر کس در گرو اعمال خویش است.

یکی از لطف های خدا به مؤمنان در قیامت این است که فرزندان با ایمان و مورد علاقه آن ها را به آنان ملحق می کند تا چشم ایشان روشن گردد. این فرزندان اگر از نظر عمل کوتاهی و تقصیراتی داشته باشند، خداوند به احترام پدران صالح، آن ها را می بخشد و مقامشان را بالا می برد.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می خوانیم که:

إذا دخل الرجل الجنة سأل عن أبويه وزوجته وولده فيقال: إنهم لم يبلغوا درجتك فيقول: يا رب قد عملت لي ولهم فيؤمر بإلحاقهم به. (۲)

هنگامی که انسان وارد بهشت می شود، سراغ پدر و مادر و همسر و فرزندان را می گیرد. به او گفته می شود: آن ها به درجه و عمل تو نرسیده اند. عرض می کند: پروردگارا، من برای خودم و آن ها عمل کردم. پس فرمان داده می شود که فرزندان به ایشان ملحق شوند.

ارتقای این فرزندان به درجه پدران، ممکن است این توهم را به وجود آورد

ص: ۵۸۹

۱- طور / ۲۱.

۲- روح المعانی، ج ۲، ص ۴۳۷؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۳۰؛ المیزان، ج ۱۹، ص ۱۶.

که از اعمال پدران برمی دارند و به فرزندان می دهند، به دنبال آن آمده است «ما چیزی از اعمال آن ها نمی کاهیم» و در پایان می فرماید: «هر کس در گرو اعمال خویش است». بنابر این تعجب ندارد که از اعمال مؤمنان و پاداش آن ها چیزی کاسته نشود؛ چرا که این اعمال همه جا با انسان است و اگر خداوند لطف و تفضلی درباره فرزندان ایشان می کند و آن ها را به پرهیزگاران در بهشت ملحق می کند، این به معنای آن نیست که از پاداش اعمال آن ها چیزی کاسته شود. مسأله ی زندگی در کنار هم از ویژگی خاصی برخوردار است، شاید بتوان با مثالی هر چند نارسا مسئله را به ذهن نزدیک کرد؛ گاهی مهاجرانی که به کشوری هجرت می کنند همین که یکدیگر را دیدند و یا در کنار یکدیگر منزل گرفتند، هجرت و غربت را فراموش کرده و گویا در کشور خودشان هستند این خود یک نوع لذت روحی و عاطفی است. همان طور که گفتیم این مثال نارسا است؛ زیرا زندگی این دنیا با عالم قیامت قابل مقایسه نیست، به قول مولوی:

ای برون از وهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من با ذکر یک مورد دیگر از لذات روحی و معنوی به این بحث خاتمه می دهیم. یکی از بهترین لذت های روحانی، قرار گرفتن در کنار دوستان باصفاست، رفیقانی که به نور ایمان و اخلاق انسانی آراسته باشند، و عشق و محبت در وجودشان موج زند، کسانی که یک لحظه نشستن در کنار آن ها آن چنان نشاط انگیز و سرور آور است که با هیچ بیانی قابل توصیف و با هیچ قلمی قابل تحریر نیست، مثل معروفی است که می گوید: «سَيِّئَةُ الْوِصَالِ سَيِّئَةٌ وَسَيِّئَةُ الْفِرَاقِ سَيِّئَةٌ» یک

سال در کنار دوست همانند لحظه می گذرد و یک لحظه در فراق دوست مانند یک سال رنج آور است.

از قرآن کریم چنین استفاده می شود، که اهل بهشت در کنار یاران با صفا می نشینند و با هم سخن می گویند، اما اینکه چه می گویند؟ از مسائلی است که درک آن امروز برای ما ممکن نیست، ولی به طور مسلم حرف و سخن آنان روح پرور و لذت بخش است.

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا﴾. (۱)

و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آن ها رفیق های خوبی هستند! این موهبتی از ناحیه خداست. و کافی است که او، (از حال بندگان، و نیت و اعمالشان) آگاه است.

آری چه هم نشینی و چه هم سخنی و در چه عالمی؟ پیامبران بزرگ الاهی، راستگویان، شهیدان و صالحان که بهترین افراد جهانند. کلمه (ذَلِكَ) اشاره به دور است؛ این نوع اشاره به عظمت این نعمت الاهی است. گویا آن قدر بزرگ و والا است که از دسترس ما به دور است و تعبیر به «الفضل من الله» نیز تأکید بر این

ص: ۵۹۱

معنا می باشد که این موهبت و نعمت را تنها با عمل نمی توان به دست آورد، بلکه با لطف و فضل الاهی می توان به آن رسید.

نکته قابل توجه اینکه مفسران در شأن نزول این آیه روایتی را نقل کرده اند که یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که عاشق دیدار او

بود روزی پریشان حال خدمت آن حضرت آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سبب ناراحتی او را سؤال فرمود، در جواب عرض کرد: وقتی از شما دور می شوم شدیداً احساس ناراحتی می کنم، امروز ناگهان در این فکر فرو رفتم که فردای قیامت اگر من اهل بهشت هم باشم مسلماً در جایگاه شما نخواهم بود، بنابر این از دیدار شما برای همیشه محروم! (و اگر اهل دوزخ باشم تکلیفم روشن است) با این حال چرا افسرده نباشم؟ آیه فوق نازل شد و به او و امثال او بشارت داد که افراد با ایمان و مطیع فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در بهشت هم نشین اولیاء الله و پیامبران خواهند بود. (۱))

۲. عذاب روحانی و معنوی

احساس خشنودی معبود، مایه لذت است، در برابر آن احساس دوری از رحمت او برای کسانی که از رحمت واسعه او آگاه باشند عذابی است جانکاه و روح آزار، چنانچه معروف است: (تعرف الاشیاء باضدادها) شناخت هر چیزی در مقابل ضدش است. هم چنین قبلاً گفته شد که در بهشت، نعمت های لذت بخش جسمی و روحی هر دو وجود دارد، درباره دوزخ نیز مجازات هایی که سبب رنج

ص: ۵۹۲

۱- تلخیص از پیام قرآن، ج ۶، به نقل از تفسیر مجمع البیان، فخر رازی، قرطبی و مراغی و روح المعانی و فی ظلال القرآن ذیل آیه مذکور.

و عذاب جسم و روح می شود، وجود دارد که عذاب های جسمی قبلاً بیان شد، اینک نوبت آن رسیده است که عذاب های روحی در روز رستاخیز را بیان کنیم، و شاید همه انسان ها در روز رستاخیز، به خاطر کنار رفتن حجاب ها، از چنین رحمت و اسعه ای آگاه شوند، چنان که خداوند حکیم می فرماید:

{وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ}. (۱۱)

خدا به مردان و زنان منافق و کافر وعده آتش دوزخ داده که پیوسته در آن جا هستند و این عذاب برای آنان کافی است و آنان را از رحمت خود دور ساخته و برای آنان عذاب پایداری است.

شاهد سخن این است که در آیه پیشین، از «مؤمنین» و «مؤمنات» سخن گفته و در این آیه از منافقین و منافقات و کافران.

در آیه قبل نخست نعمت ها و لذت های جسمانی را یاد آور شده آن گاه نعمت لذت خشنودی خدا را یاد آور شده است. در این آیه نیز نخست آتش دوزخ را یاد آور شده آن گاه عذاب و تلخی احساس دوری از رحمت خدا را که احساس آن جانکاه است، مطرح نموده است.

در حقیقت این دو آیه از نظر وعده و وعید و کسانی که آن ها را دریافت خواهند کرد، حالت لفّ و نشر مرتّب دارند، و قطعاً دوری از رحمت خدا کیفری غیر از آتش دوزخ است. زیرا در غیر این صورت لازم است جمله «و لعنهم الله»

ص: ۵۹۳

تکرار جمله پیشین باشد و این برخلاف ظاهر متبادر از آیه است.

گذشته از این، در پایان آیه از عذاب پایدار (عذاب مقیم) سخن می‌گویید و این جمله همان طور که می‌تواند به خلود در آتش ناظر باشد می‌تواند بیانگر پیوستگی عذاب دوری از رحمت خدا به شمار آید، ولی با توجه به این که خلود در آتش قبلاً به طور صریح ذکر شده است بهتر آن است که آن را ناظر به پایداری و خلود عذاب دیگری غیر از آتش دوزخ بدانیم. (۱۱)

آلام و کیفرهای روحانی یک سلسله اموری است که روح و جان انسان را فشار می‌دهد، هرچند در ظاهر تأثیری در جسم نداشته باشد، قرآن کریم در موارد زیادی بیان می‌کند که عذاب‌ها و آلام اهل جهنم، به انواع اهانت‌ها، تحقیرها، غم و اندوه‌ها، حسرت‌ها و شنیدن صدای وحشتناک و خشم آلود آمیخته و همراه است به گونه‌ای که عذاب‌های روحی قیامت دردناک‌تر از عذاب‌های جسمی است. برای نمونه چند مورد آن را یادآور می‌شویم:

حالت حسرت و پشیمانی: از آیات استفاده می‌شود که روز قیامت برای مجرمان، صحنه‌ی حسرت و پشیمانی است. قرآن در این باره چنین می‌فرماید:

{وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا}. (۲)

و روزی که ستمکار (مشرك) دو دست خود را (از روی حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با پیامبر همراه می‌شدم.

ص: ۵۹۴

۱- منشور جاوید، ج ۹، ص ۱۲۰.

۲- فرقان / ۲۷.

چون جهنمیان در دوزخ مأوا بگیرند، پروردگار عالم امر می کند تا دری از بهشت به سوی دوزخ باز کنند. کافران وقتی بهشت را ببینند، انگشت حسرت به دندان می گیرند.

در این باره روایتی است از پیامبر بزرگوار اسلام که می فرماید:

ما من عبد مؤمن یدخل الجنه الا اری مقعده من النار لو اساء لیزداد شکرا وما من عبد یدخل النار الا اری مقعده من الجنه لو احسن لیزداد حسره. (۱)

روز قیامت هیچ بنده مؤمنی نباشد که او را به بهشت ببرند مگر اینکه جایگاه دوزخی اش را نشان وی دهند. (اگر زشتی می کرد این جایگاهش بود) تا بدین وسیله شکر الهی بیشتر کند، و هیچکس را به دوزخ وارد نکنند مگر اینکه جایگاه وی را در بهشت نشان دهند (اگر خوبی می کرد این جایگاهش بود) تا حسرت وی زیاد گردد.

خداوند تعالی در آیه ای دیگر ندامت اهل جهنم را این چنین بیان می کند:

{يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا}. (۲)

ای وای بر من! کاش فلانی را دوست خود نمی گرفتم.

یکی از مجازات های شدید روحی در قیامت، پشیمانی از دوستی با دوستان ناهل می باشد. از آیه یاد شده به خوبی استفاده می شود که سبب اصلی گمراهی

ص: ۵۹۵

۱- جامع الاخبار، ص ۱۸۳؛ تفسیر کشف الاسرار، ج ۱۰، ص ۱۲۹.

۲- فرقان / ۲۸.

گمراهان، دوستی با هوی پرستان و دوستان شیطان صفت است. انسان خواه و ناخواه تأثیر پذیر است و بخش مهمی از افکار و رفتار خود را از طریق دوستانش می گیرد. تجربه نیز این مطلب را تأیید می کند؛ این تأثیر پذیری از نظر اسلام به اندازه ای است که امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَإِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ. (۱)

هرگاه وضع کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید، به دوستانش توجه کنید؛ اگر دوستانش اهل دین و آیین خدا باشند، او نیز پیرو آیین خداست و اگر دوستانش بر آیین خدا نباشند، او نیز بهره ای از آیین حق ندارد.

به راستی، گاه نقش دوست در خوشبختی و بدبختی یک انسان از هر عاملی مهم تر است؛ گاه او را تا سرحد فنا و نیستی پیش می برد و گاه او را به اوج افتخار می رساند.

در روایتی از امام جواد علیه السلام می خوانیم:

إِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الشَّرِيرِ فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوقِ يَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَيَقْبِحُ أَثَرُهُ. (۲)

از هم نشینی با فرد بد بپرهیز که هم چون شمشیر برهنه است؛ ظاهرش زیبا و تأثیرش بسیار زشت است.

ص: ۵۹۶

۱- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷

۲- همان، ص ۱۹۸.

مؤمنان اهل بهشت به کافران اهل دوزخ می خندند، {فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ} (۱)؛ «پس امروز همواره مؤمنان به کافران می خندند». آری جواب خنده کفار در دنیا جز خندیدن به آنان در قیامت نیست. بدکاران در دنیا پیوسته به مؤمنان می خندیدند و هنگامی که از کنارشان می گذشتند، آنان را با اشاره تمسخر می کردند. (۲)

گاهی به او خطاب می شود: {ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ}؛ «بچش که تو همان ارجمند و بزرگواری!!» و عمری در شخصیت موهومی زندگی کردی و خود را انسانی نمونه و کم نظیر می پنداشتی! آری تو بودی که بینوایان را در بند و زنجیر کشیده بودی تو بودی که با آن همه غرور، هر جنایتی را مرتکب شدی، اکنون نتیجه اعمال را بچش. همانگونه که جسم و جان مردم را سوزاندی اکنون درون و بیرون در آتش قهر الهی و به آب سوزان می سوزد.

صحبت و گفتگوهای میان اهل بهشت و اهل

دوزخ رد و بدل می شود، و روح دوزخیان را سخت آزار می دهد، قرآن کریم می فرماید:

{وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا}. (۳)

اهل بهشت اهل آتش را ندا کنند که ما وعده پروردگاران را درست یافتیم آیا شما هم وعده پروردگارتان را درست یافتید؟

ص: ۵۹۷

۱- مطففین / ۳۴.

۲- {إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ؛ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ} (مطففین / ۳۰ - ۲۹)

۳- اعراف / ۴۴.

و آن‌ها با یک دنیا شرمندگی و سرافکنندگی جواب می‌دهند: {قَالُوا نَعَمْ} آری، همه حق بود. افسوس که ما گرفتار غرور و غفلت بودیم، در این هنگام ندا دهنده ای در میان آن‌ها ندا می‌دهد که لعنت خدا بر ظالمان باد. {فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ} این سخن هم چون نمک بر جراحات و زخم‌های دل دوزخیان می‌نشیند و شعله‌های آتش درون آن‌ها را افروخته‌تر و شعله‌ورتر می‌کند! در این که این مؤذن (ندا دهنده) کیست که سیطره بر بهشت و دوزخ دارد، از سوی خدا سخن می‌گوید و همگان صدای او را می‌شنوند. در بسیاری از روایاتی که شیعه (۱) و سنی (۲) نقل کرده‌اند، آمده است که او امیر المؤمنین علی علیه السلام است که در تمام عمرش با ظالمان و ستمگران مبارزه کرده و از آغاز بعثت پیامبر اسلام تا پایان عمر آن حضرت در کنارش بوده و از اسلام و آورنده اسلام دفاع نموده است. متأسفانه بعضی کوشیده‌اند که این فضیلت را کم‌اهمیت و کم‌رنگ نشان دهند و گفته‌اند معلوم نیست این کار برای علی فضیلتی باشد! ولی این حقیقت بسیار واضح و روشن است، این مؤذن الهی که بر بهشت و دوزخ سلطه دارد و پیام

خدا را در آن روز، به همگان می‌رساند باید مقامی بسیار والا و بالا داشته باشد.

در آیه دیگری تعبیر تازه‌ای از عذاب روحی دوزخیان در مورد تحقیر، سرزنش

ص: ۵۹۸

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۷۳۴. و المیزان، ج ۸، ص ۱۴۰.

۲- ... قال: حدثنا مصعب بن سلام، عن عبد الأعلى التغلبي عن محمد بن الحنفية عن علي قال فأذَّن مؤذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ فَأَنَا ذَلِكَ الْمُؤَذِّنُ. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، حسکانی، ج ۱، ص ۲۶۷).

و اهانت به دوزخیان که نوعی عذاب دردناک روحی است بر خورد می کنیم:

{رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ}. (۱)

پروردگارا ما را از آتش خارج کن، اگر بکار زشت برگشتیم، ظالمانیم.

ولی از سوی پروردگار به آن ها گفته می شود. دور شوید در دوزخ! و با من سخن مگویید! {قَالَ اخْسُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُون}. {

تعبیر به (اخصاً) تعبیری است که در موقع دور ساختن سنگ به کار می رود، به کار گیری آن لفظ در این جا برای تحقیر ظالمان گنهکار و مستکبر است. این تعبیر همچون تازیانه ای بر روح آن ها نواخته می شود، و آن ها را شکنجه می دهد، بلکه می توان گفت جمله (لا تکلمون) با من سخن نگویید، از آن دردناکتر و غم انگیز تر است که مولای کریم و رحیم بنده ای را از خود براند و به او بگوید هرگز با من سخن نگو!

آری این مجرمان بدبخت شرمنده و از همه جا مأیوس چه حسرت ها و چه ناله ها و چه گریه ها دارند، ولی دیگر فایده ندارد و وقتش گذشته است. هر چند هر انسانی در پایان هر مطلب و مشکلی از خدا استمداد می کند، ولی دیدید که چگونه دست رد به سینه اش زده می شود و خداوند با آن ها حرف نمی زند و این خود بزرگترین شکنجه است. (۲)

ص: ۵۹۹

۱- مومنون / ۱۰۷-۱۰۸.

۲- {وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ}. (بقره / ۱۷۴)

این همان چیزی است که در تعبیر بسیار لطیفی در دعای کمیل به آن اشاره شده است. قابل توجه اینکه در دعای کمیل به هر دو نوع آلام جسمی و روحی اشاره شده آنجا که می فرماید:

فهبنی یا الاهی... صبرت علی عذابک فکیف أصبر علی فراقک.

گیرم که بر عذاب تو صبر نمودم، چگونه جدایی تو را تحمل کنم؟

در این دعا، منظور امام از صبر بر عذاب، الم جسمی است و صبر بر فراق خداوند، الم روحی را شامل می گردد.

روایتی از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام با مضامین بسیار بلند و مفاهیم ارزنده و گسترده عرفانی وارد شده است که به الم و لذت جسمی و روحی اشاره می کند و می فرماید:

الاهی ما عبدتک شوقاً إلی جنتک ولا خوفاً من نارک بل وجدتک أهلاً للعباده فعبدتک. (۱)

پروردگارا! من تو را عبادت نمی کنم به خاطر علاقه به بهشت تو، و

ص: ۶۰۰

۱- (عوالی اللالی، ج ۲، ص ۱۱ و بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶) معاد باوران در عبادت خدا سه گروهند: دسته ای کوشش و تلاش آنان نجات از دوزخ است. این گروه «خوفا من الله» عبادت می کنند، که بهره ی این گروه از اسلام «خائفانه» است. دسته دیگر کسانی هستند که همه ی سعی خود را در به دست آوردن نعمت های مادی بهشت به کار می گیرند. این طایفه «شوقاً الی الجنة» خدا را عبادت می کنند. بهره ی این گروه از اسلام طامعانه است. گروه سوم کسانی هستند که مشتاق خشنودی پروردگار خویشند. این گروه «حباً لله» به عبادت می ایستند. بهره ی این گروه فوق بهره ی دیگران و مقام آنان شکوهمند است. {بِیْتَعُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا} (حشر/۸) «در حالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند»

نه ترس از جهنم تو، بلکه تو را لایق و سزاوار بر پرستش و عبادت می دانم.

منظور حضرت از شوق به جنت، شوق به لذت جسمانی و نعمت های بهشت و ترس از آتش جهنم، نیست و آنجا که حضرت می فرماید: «وجدتک اهلا للعباده فعبدتک» اشاره به لذت روحی و اشتیاق ناشی از آن به عبادت حضرت حق دارد. (۱۱)

در پایان آن چه می توان گفت این است که اصل معاد جسمانی و روحانی، امری است قطعی و مسلم، و قرآن مجید بر آن گواهی می دهد هر چند ما نتوانیم به همه خصوصیات آن واقف گردیم. معاد از ضروریات دین است و ایمان و اعتقاد به اصل جسمانی و روحانی آن واجب و لازم است نه کیفیت و خصوصیات آن؛ یعنی اگر انسان عقیده به معاد جسمانی داشته باشد، اما منظور از جسمانی برایش روشن نباشد که جسم مادی و عنصری یا مثالی و یا انشائی است همین که بگوید هر چه در واقع و عند الله است، قبول دارم؛ کافی است.

در پایان دست دعا به درگاه قادر متعال برداشته و عرض می کنیم:

پروردگارا! برای پیروان راستین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عالم برزخ را روضه ای از روضات بهشت خود قرار ده.

خداوند! اضطراب و ترس ما را جز لطف تو برطرف نمی کند؛ این پریشانی ما را به احسان و نور هدایت خود برطرف فرما.

ص: ۶۰۱

۱- منظور این است که آنچه که موجب عبادت حضرت است همان صفات عالیه ای است که بنده حقیقی بخاطر آن مجذوب خدای تعالی می شود. (محقق)

خدایا، معبودا! به حقّ محمّد و آل محمّد در روز رستاخیز که روز پاداش و کیفرهاست، به پویندگان راه حق و حقیقت، لقاء ذات و صفات خود را از باب لطف عنایت فرما.

پروردگارا! به ما شایستگی حیات جاویدان در جوار رحمت کرامت نما.

پروردگارا! اموات ما را مشمول مغفرت و عنایت خود بفرما.

پروردگارا! به ما توبه قبل الموت، راحت عند الموت و مغفرت بعد الموت را عنایت بفرما.

وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهیرین.

محمد عظیم محسنی دایکندی

تاریخ: ۱۳۹۰/۱/۲۸هـ.ش

مصادف با ایام جانسور فاطمیه

۱۳/جمادی الاول/۱۴۳۲هـ.ق

ص: ۶۰۲

فهرست منابع

- قرآن کریم

- نهج البلاغه

- صحيفه سجاديه

- مفاتيح الجنان

۱. ابن ابى جمهور احسائى، عوالى اللئالى، انتشارات سيد الشهداء عليه السلام قم، ۱۴۰۵ هـ- ق؛ چاپ اول
۲. ابن شهر آشوب مازندرانى، مناقب آل أبى طالب عليه السلام، مؤسسه انتشارات علامه قم، ۱۳۷۹ هـ- ق
۳. ابن محمد على بن احمد بن حزم، الفصل فى الملل و الاهواء و النحل، دار الندوه الجديده، بيروت، لبنان.
۴. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار احياء التراث العربى.

ص: ۶۰۳

۵. القرطبي، محمد بن احمد بن ابى بكر، التذكرة فى احوال الموتى و امور الآخرة، دار الفكر بيروت، لبنان، بى تا.

۶. احمد بن حنبل، مسند، مؤسسه الرساله، بيروت، بى تا.

۷. اردبیلی، عبد الغنى، تقریرات فلسفه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۸۵ش، چاپ دوم.

۸. اسدى، على محمد، حیات پس از مرگ، مؤسسه بوستان کتاب، قم، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۶

۹. اشتهااردی، محمد محمدی، عالم برزخ در چند قدمی ما، انتشارات نبوی، چاپ ششم، ۱۳۷۶.

۱۰. اشعری، ابوالحسن، الابانه عن اصول الديانه، دمشق، بيروت، مكتبة

۱. دارالبیان، چاپ پنجم، ۱۴۲۴ق، ۲۰۰۴م

۱۱. اصفهانی (مشهور به عماد زاده)، عماد الدين حسين، تاريخ مفصل اسلام از طلوع اسلام تا عصر حاضر، کتاب فروشى السلامی، بازار اربعین بین الحرمین، چاپ اتحاد، بى تا.

۱۲. آلوسی بغدادی، ابوالفضل شهاب الدين سيد محمود، روح المعانی فى تفسير القرآن العظيم، دار الکتب العلمیه، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ-ق.

۴۱۳. امام صادق عليه السلام، مصباح الشریعہ، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰هـ-ق؛ چاپ اول.

ص: ۶۰۴

١٤. امين الاسلام فضل بن حسن طبرسى، إعلام الورى، دار الكتب الإسلاميه تهران؛ چاپ سوم
١٥. بابايى احمد على، برگزیده تفسير نمونه، دار الكتب الاسلاميه - تهران، چاپ سيزدهم، ١٣٨٢ هـ.ش.
١٦. بحراني سيد هاشم، البرهان فى تفسير القرآن، بنياد بعثت - تهران، چاپ اول، ١٤١٦هـ.ق.
١٧. البحراني، الشيخ على، منار الهدى فى النص على إمامه الإثنى عشر عليه السلام، تنقيح وتحقيق وتعليق: السيد عبد الزهراء الخطيب، دار المنتظر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، چاپ: اول، ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م.
١٨. البخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح بخارى، اداره الطباعة المنيريّه، مصر.
١٩. برقى، احمد بن محمد بن محمد بن خالد، المحاسن، دار الكتب الإسلاميه قم، ١٣٧١هـ.ق؛ چاپ دوم
٢٠. تاج الدين شعيرى، جامع الأخبار، انتشارات رضى قم، ١٣٦٣ هـ.ش.
٢١. الترمذى، محمد بن عيسى بن سوره، سنن الترمذى، تحقيق وتصحيح: عبد الوهاب عبد اللطيف، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، چاپ دوم، ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م.

۲۲. التفتازانی، شرح المقاصد فی علم الکلام، دار المعارف النعمانیة، پاکستان، چاپ اول، ۱۴۰۱ - ۱۹۸۱ م.

۲۳. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۶۶ هـ.ش؛ چاپ اول

۲۴. تویسرکانی، محمد نبی، لثالی الاخبار، مکتبه المحمديه، قم، بی تا.

۲۵. ثعلبی نیشابوری ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، دار إحياء التراث العربی - بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ.ق.

۲۶. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، معاد در قرآن، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۸۰.

۲۷. حائری، شیخ محمد مهدی، شجره طوبی، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵، چاپ پنجم.

۲۸. حسکانی عبید الله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، (۱۴۱۱ هـ.ق).

۲۹. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، دارالفکر - بیروت، بی تا.

۳۰. راجی، علی، ابعاد تربیتی معاد (جهان پس از مرگ)، زائر، قم، چاپ چهارم، زمستان، ۱۳۸۸.

۳۱. راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد بن المفضل، مفردات، مکتبه مرتضویه لإحياء آثار الجعفریه، تهران.

٣٢. سبحانى، جعفر، محاضرات فى الالهيات، مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام، قم.
٣٣. -----، منشور جاويد، مؤسسه سيد الشهداء، قم، ١٣٦٩، چاپ اول.
٣٤. السجستاني، ابن الأشعث، سنن أبى داود، تحقيق وتعليق: سعيد محمد اللحام، دار
١. الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ اول، ١٤١٠-١٩٩٠ م.
٣٥. سيد مرتضى، الذخيره فى علم الكلام، قم، انتشارات اسلامى، ١٤١١ هـ-ق.
٣٦. سيوطى جلال الدين، الدر المنثور فى تفسير المأثور، كتابخانه آيه الله مرعشى نجفى - قم، ١٤٠٤ هـ-ق.
٣٧. شاه آبادى، شيخ محمد على، شذرات المعارف، زنان مسلمان، ١٣٦٠.
٣٨. شير سيد عبد الله، تفسير القرآن الكريم (شبر)، دار البلاغه للطباعة و النشر - بيروت، چاپ اول، ١٤١٢ ق.
٣٩. شريعتى سبزوارى، محمد باقر، معاد در نگاه وحى و فلسفه، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٦١.
٤٠. شيخ الرئيس ابن سينا، الشفاء (الالهيات)، مكتبه آيه الله المرعشى - قم، چاپ ١٤٠٤ هـ-ق.
٤١. -----، المبدأ و المعاد، مؤسسه مطالعات اسلامى - تهران، چاپ: اول، ١٣٦٣ هـ-ش.
٤٢. -----، النجاه من الغرق فى بحر الضلالات، انتشارات دانشگاه تهران - تهران، چاپ دوم، ١٣٧٩ هـ-ش

٤٣. شيخ بهايى، جيعى عاملى، محمد بن حسين، اربعين، انتشارات جامعه مدرسين، چاپ اول، قم، ١٤١٥ ق.
٤٤. شيخ حر عاملى، الفصول المهمه فى أصول الأئمه تحقيق وإشراف: محمد بن محمد الحسين القائنى، مؤسسهُ معارف إسلامى إمام رضا عليه السلام، چاپ أول، ١٤١٨ - ١٣٧٦هـ-ش.
٤٥. -----، محمد بن حسن، الايقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه، قم، دارالكتب العلمى، بى تا.
٤٦. -----، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، مؤسسه آل البيت عليه السلام قم، ١٤٠٩هـ-ق؛ چاپ اول.
٤٧. شيخ صدوق، ابى جعفر، محمد بن على بن حسين، الاعتقادات فى دين الإماميه، تحقيق: عصام عبد السيد، دار المفيد للطباعه والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، چاپ دوم، ١٤١٤ - ١٩٩٣ م.
٤٨. -----، الاعتقادات، تحقيق: غلامرضا مازندراني، نشر: محقق، قم، ١٤١٢هـ-ق.
٤٩. -----، الأمالى، انتشارات كتابخانه اسلاميه، ١٣٦٢هـ-ش؛ چاپ چهارم
٥٠. -----، التوحيد، انتشارات جامعه مدرسين قم، ١٣٩٨ق، ١٣٥٧ش، چ دوم.
٥١. -----، الخصال، انتشارات جامعه مدرسين قم، ١٤٠٣هـ-ق؛ چاپ دوم

٥٢. -----، علل الشرائع، انتشارات مكتبة الداوری قم.
٥٣. -----، عیون أخبار الرضا علیه السلام، انتشارات جهان، ١٣٧٨هـ-ق.
٥٤. -----، معانی الأخبار، انتشارات جامعه مدرسین قم، ١٣٦١هـ-ش.
٥٥. -----، من لا یحضره الفقیه، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٠٤ هـ-ق.
٥٦. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإختصاص، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ١٤١٣هـ-ق؛ چاپ اول.
٥٧. -----، الإرشاد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ١٤١٣هـ-ق؛ چ اول.
٥٨. -----، المسائل السرویه، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ١٤١٣هـ-ق؛ چاپ اول.
٥٩. -----، النکت الاعتقادیة، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ١٤١٣هـ-ق؛ چاپ اول.
٦٠. -----، أوائل المقالات، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ١٤١٣هـ-ق؛ چاپ اول.
٦١. -----، تصحیح الاعتقاد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ١٤١٣هـ-ق؛ چاپ اول.
٦٢. -----، علم الیقین

٦٣. -----، الجمل و النصره فى حرب البصره، مكتبه الداورى - قم - ايران، چاپ دوم، بى تا.

٦٤. صحاح اللغه

٦٥. صدر المتألهين، الحكمة المتعاليه فى الاسفار العقليه الاربعه، دار احياء التراث - بيروت، چاپ: سوم، ١٩٨١ م.

٦٦. -----، الشواهد الربويه فى المناهج السلوكيه، المركز الجامعى للنشر - مشهد، چاپ: دوم، ١٣٦٠.

٦٧. -----، المبدأ و المعاد، انجمن حكمت و فلسفه ايران - تهران، ١٣٥٤ ه. ش.

٦٨. صفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى

١. قم، ١٤٠٤ هـ. ق؛ چاپ دوم.

٦٩. طباطبايى سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، دفتر انتشارات اسلامى جامعهى مدرسین حوزه علميه قم - قم، چاپ پنجم، ١٤١٧ هـ. ق.

٧٠. -----، ترجمه الميزان فى تفسير القرآن، ترجمه محمد باقر موسى همدانى، قم، نشر فرهنگى رجاء، ١٣٦٣.

٧١. طبرسى، ابو منصور احمد بن على، الإحتجاج، نشر مرتضى مشهد مقدس، ١٤٠٣ هـ. ق.

٧٢. طبرسى، ابن على النفضل ابن الحسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، دار المعرفه، بيروت، لبنان، ١٤٠٢ ق، چاپ اول.

ص: ٦١٠

٧٣. طريحي فخر الدين، مجمع البحرين، كتابفروشي مرتضوى - تهران، چاپ سوم، ١٣٧٥هـ-ش.

٧٤. طوسى، ابو جعفر محمد بن حسن، الغيبه، مؤسسه معارف اسلامى قم، ١٤١١هـ-ق؛ چاپ اول.

٧٥. -----، التهذيب الاحكام، دارالكتب الإسلاميه تهران، ١٣٦٥هـ-ش؛ چاپ چهارم.

٧٦. طوسى، ابو جعفر محمد بن محمد بن حسن، نقد المحصل، دار الأضواء چاپ دوم، بيروت، ١٤٠٥ ق.

٧٧. طوسى، خواجه نصير الدين محمد بن حسن، كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، تصحيح: حسن حسن زاده آملی، مؤسسه نشر اسلامى، جامعه مدرسين قم. چاپ پنجم.

٧٨. طيب سيد عبد الحسين، اطيب البيان فى تفسير القرآن، انتشارات اسلام - تهران، چاپ دوم، ١٣٧٨هـ-ش.

٧٩. عروسی حویزی عبد علی بن جمعه، تفسير نور الثقلين، تصحيح رسولى محلاتى، انتشارات اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، ١٤١٥هـ-ق.

٨٠. علامه امينى، عبد الحسين، الغدير، دارالكتب العربى، بيروت، لبنان. ١٣٩٧ - ١٩٧٧ م، چاپ چهارم.

٨١. علامه مجلسى، محمد باقر، بحار الأنوار، مؤسسة الوفاء بيروت - لبنان، ١٤٠٤هـ-ق.

۸۲. -----، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تصحیح سید هاشم رسولی، دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم، تهران، ۱۴۰۴ ق.

۸۳. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، چاپخانه علیمه، تهران، ۱۳۸۰ هـ-ق.

۸۴. فتال نیشابوری، محمد بن حسن، روضه الواعظین، انتشارات رضی قم

۸۵. فخرالدین رازی ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی - بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ هـ-ق.

۸۶. الفراهیدی، خلیل ابن احمد، العین، تحقیق: مهدی فخر ولی، ابراهیم سامرائی، دارالهجرة، قم، ۱۳۶۴.

۸۷. فربودی، مهدی، برزخ، پس از مرگ بر ما چه می گذرد؟، قم، نشر دیوان، ۱۳۸۶.

۸۸. فرهنگ معین

۸۹. فروید؛ اصول روانکاوی

۹۰. فلسفی، محمد تقی، گفتار فلسفی معاد از نظر روح و جسم، هیأت نشر معارف اسلامی، تهران، ۱۳۶۰.

۹۱. فلوطین، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسین لطفی، خوارزمی، ۱۳۶۶.

۹۲. الفیروز آبادی، القاموس المحيط، بی چا، بی تا.

۹۳. فیض کاشانی، محمد محسن، علم الیقین، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۰ ق.

۹۴. -----، المحجّجہ البيضاء، مؤسسه النشر الاسلامی،

ص: ۶۱۲

۹۵. قاسمی، علی محمد، برزخ، پژوهشی قرآنی و روایی، مؤسسه امام خمینی، قم، ۱۳۸۴.
۹۶. قاضی ابی الحسین محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلہ، دار المعرفة، بیروت، لبنان، ۵۲۶ هـ-ق.
۹۷. قاضی عبد الجبار، شرح اصول خمسہ، دار
۱. احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، طبع جدید.
۹۸. قرشی، سید علی اکبر، سیری در عالم برزخ، دار الکتب الاسلامیہ، تهران، ۱۳۷۱.
۹۹. قرطبی محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، انتشارات ناصر خسرو - تهران، چاپ اول، ۱۳۶۴ هـ-ش.
۱۰۰. القرطبی الانصاری، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵.
۱۰۱. قشیری نیشابوری، ابوالحسین مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، دارالفکر، چاپ بیروت، ۱۴۰۸ هـ-ق.
۱۰۲. قمی، ابی الحسن علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، مکتب المهدی، نجف، ۱۳۸۷ هـ-ق.
۱۰۳. کارل، آلکسیس، راه و رسم زندگی، ترجمه دکتر پرویز دبیری، تأیید اصفهان، چاپ پنجم، ۱۳۵۴.

۱۰۴. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، دار الکتب الإسلامیة تهران، ۱۳۶۵ هـ.ش؛ چاپ چهارم.

۱۰۵. لئون دنی؛ عالم پس از مرگ

۱۰۶. محدث نوری، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البیت علیهم السلام قم، ۱۴۰۸ هـ.ق؛ چاپ اول

۱۰۷. محسنی، محمد عظیم، رجعت در عصر ظهور، مرکز تخصصی مهدویت، چاپ دوم، ۱۳۹۰.

۱۰۸. محسنی، محمد آصف، روح از نظر دین، عقل و علم روحی جدید، چاپ مهر، ۱۳۷۶.

۱۰۹. المحقق السبزواری، شرح المنظومه، نشر ناب - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۹ - ۱۳۷۹ هـ ش

۱۱۰. مراغی احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، داراحیاء التراث العربی - بیروت.

۱۱۱. مصباح یزدی، محمد تقی، معارف قرآن، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۳.

۱۱۲. مطهری، مرتضی، عدل الاهی، انتشارات صدرا، تهران، چاپ بیست و دوم، ۱۳۸۴.

۱۱۳. معجم احصایی قرآن کریم

۱۱۴. مقداد (شیخ فاضل مقداد) بن عبد الله السیوری الحلی، جمال الدین، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، تحقیق: السید مهدی الرجایی، منشور مکتبه آیه الله مرعشی، بی تا.

ص: ۶۱۴

۱۱۵. مکارم شیرازی (آیت الله)، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه - تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴هـ.ش.

۱۱۶. -----، عود ارواح، انتشارات نسل جوان، قم.

۱۱۷. -----، معاد و جهان پس از مرگ، مطبوعات هدف، قم، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۶

۱۱۸. -----، پیام قرآن، نشر مدرسه امیر المؤمنین، چاپ صدر، ۱۳۷۴.

۱۱۹. -----، با همکاری جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۶۲، چاپ دوم.

۱۲۰. ملا عبد الرزاق لاهیجی، سرمایه

۱. ایمان، بی جا، ۱۳۰۴ هـ.ش.

۱۲۱. المناوی، محمد عبد الرؤف، فیض القدير شرح الجامع الصغیر، تصحیح أحمد عبد السلام، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ - ۱۹۹۴ م

۱۲۲. منتظری (آیت الله)، حسینعلی، از آغاز تا انجام، سرایی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.

۱۲۳. -----، اسلام دین فطرت، نشر سایه، چاپ سوم، قم، ۱۳۸۷.

۱۲۴. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴هـ.ش.

۱۲۵. مولوی بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، با همکاری مهدی آذر یزدی، مطابق با نسخه نیکلسون، انتشارات پژوهش، تهران، ۱۳۷۸ ش.

١٢٦. مير محمد عبد الحسيب، سبط ثالث

١. مير داماد، مناهج الشارعين، چاپ ارمغان، بي تا.

١٢٧. النسائي، سنن النسائي، چاپ اول، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، ١٣٤٨ - ١٩٣٠ م.

١٢٨. نمازي شاهرودي، شيخ علي، مستدرک سفينه البحار، تحقيق وتصحيح: الشيخ حسن بن علي النمازي، مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه، ١٤١٨.

١٢٩. وجدى، فريد، علي اطلال المذاهب المادى.

١٣٠. ورام بن ابى فراس، مجموعه ورام، انتشارات مكتبة الفقيه قم.

ص: ٦١٦

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

